

تفسیر نمونه جلد 1

نویسنده: جمعی از فضلا

فهرست مطالب

6.....	ویژگیهای سوره حمد
25.....	آیه (1) و ترجمه
33.....	آیه (2) و ترجمه
35.....	آیه (3) و ترجمه
39.....	آیه (4) و ترجمه
43.....	آیه (5) و ترجمه
48.....	آیه (6) و ترجمه
52.....	سوره بقره
55.....	آیه (1) (2) و ترجمه
62.....	آیه (3) تا (5) و ترجمه
72.....	آیه (6) و (7) و ترجمه
80.....	آیه (8) تا (16) و ترجمه
93.....	آیه (17) تا (20) و ترجمه
101.....	آیه (21) و (22) و ترجمه
108.....	آیه (23) و (24) و ترجمه
120.....	آیه (25) و ترجمه
125.....	آیه (26) و ترجمه
132.....	آیه (27) و ترجمه
137.....	آیه (28) و (29) و ترجمه
146.....	آیه (30) تا (33) و ترجمه
154.....	آیه (34) تا (36) و ترجمه
166.....	آیه (37) تا (39) و ترجمه
170.....	آیه (40) و ترجمه

175	آیه (41) تا (43) و ترجمه
182	آیه (44) تا (46) و ترجمه
187	آیه (47) و (48) و ترجمه
210	آیه (49) و ترجمه
213	آیه (50) و ترجمه
215	آیه (51) تا (54) و ترجمه
219	آیه (55) و (56) و ترجمه
222	آیه (57) و ترجمه
228	آیه (58) و ترجمه
231	آیه (60) و ترجمه
235	آیه (61) و ترجمه
239	آیه (62) و ترجمه
248	آیه (63) و (64) و ترجمه
252	آیه (65) و (66) و ترجمه
254	آیه (67) تا (74) و ترجمه
263	آیه (75) تا (77) و ترجمه
266	آیه (78) و (79) و ترجمه
270	آیه (80) تا (82) و ترجمه
274	آیه (83) تا (86) و ترجمه
281	آیه (87) و (88) و ترجمه
286	آیه (89) و (90) و ترجمه
291	آیه (91) تا (93) و ترجمه
296	آیه (94) تا (96) و ترجمه
301	آیه (97) و (98) و ترجمه

305	آیه (99) تا (101) و ترجمه
308	آیه (102) و (103) و ترجمه
319	آیه (104) و (105) و ترجمه
323	آیه (106) و (107) و ترجمه
329	آیه (108) و ترجمه
331	آیه (109) و (110) و ترجمه
334	آیه (111) (112) و ترجمه
337	آیه (113) و ترجمه
340	آیه (114) و ترجمه
344	آیه (115) و ترجمه
347	آیه (116) و (117) و ترجمه
352	آیه (118) و (119) و ترجمه
356	آیه (120) (121) و ترجمه
361	آیه (122) (123) و ترجمه
363	آیه (124) و ترجمه
373	آیه (125) و ترجمه
377	آیه (126) و ترجمه
379	آیه (127) تا (129) و ترجمه
384	آیه (130) تا (132) و ترجمه
388	آیه (133) (134) و ترجمه
391	آیه (135) تا (137) و ترجمه
396	آیه (138) تا (141) و ترجمه
400	آیه (142) و ترجمه
403	آیه (143) و ترجمه

410	آیه (144) و ترجمه
415	آیه (145) و ترجمه
418	آیه (146) و (147) و ترجمه
420	آیه (148) و ترجمه
423	آیه (149) و (150) و ترجمه
427	آیه (151) (152) و ترجمه
433	آیه (153) و (154) و ترجمه
439	آیه (155) تا (157) و ترجمه
449	آیه (158) و ترجمه
457	آیه (159) و (160) و ترجمه
463	آیه (161) تا (163) و ترجمه
466	آیه (164) و ترجمه
471	آیه (165) ت (167) و ترجمه
475	آیه (168) و (169) و ترجمه
481	آیه (170) و (171) و ترجمه
485	آیه (172) و (173) و ترجمه
493	آیه (174) تا (176) و ترجمه
498	آیه (177) و ترجمه
503	آیه (178) و (179) و ترجمه
512	آیه (180) تا (182) و ترجمه
520	آیه (183) تا (185) و ترجمه
532	آیه (186) و ترجمه
541	آیه (187) و ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

ویژگیهای سوره حمد

این سوره در میان سوره های قرآن درخشش فوق العادهای دارد که از مزایای زیر سرچشمه می گیرد:

1- آهنگ این سوره

این سوره اساسا با سوره های دیگر قرآن از نظر لحن و آهنگ فرق روشنی دارد به خاطر اینکه سوره های دیگر همه بعنوان سخن خدا است، اما این سوره از زبان بندگان است، و به تعبیر دیگر در این سوره خداوند طرز مناجات و سخن گفتن با او را به بندگان آموخته است.

آغاز این سوره با حمد و ستایش پروردگار شروع می شود.

و با ابراز ایمان به مبدء و معاد (خداشناسی و ایمان به رستاخیز) ادامه می یابد، و با تقاضاها و نیازهای بندگان پایان می گیرد.

انسان آگاه و بیدار دل، هنگامی که این سوره را می خواند، احساس می کند که بر بال و پر فرشتگان قرار گرفته و به آسمان صعود می کند و در عالم روحانیت و معنویت لحظه به لحظه به خدا نزدیکتر می شود.

این نکته بسیار جالب است که اسلام بر خلاف بسیاری از مذاهب ساختگی یا تحریف شده که میان (خدا) و (خلق) واسطه ها قائل می شوند به مردم دستور می دهد که بدون هیچ واسطه با خدایشان ارتباط برقرار کنند!

این سوره تبلوری است از همین ارتباط نزدیک و بی واسطه خدا با انسان، و مخلوق با خالق، در اینجا تنها او را می بیند، با او سخن می گوید، پیام او را با گوش جان می شنود، حتی هیچ پیامبر مرسل و فرشته مقربی در این میان واسطه

نیست و عجب اینکه این پیوند و ارتباط مستقیم خلق با خالق آغازگر قرآن مجید است.

2- سوره حمد، اساس قرآن است

در حدیثی از پیامبر اکرم (ﷺ) می خوانیم که (الحمد ام القرآن) و این به هنگامی بود که جابر بن عبدالله انصاری خدمت پیامبر (ﷺ) رسید، پیامبر (ﷺ) به او فرمود:

(الا اعلمک افضل سورة انزلها الله فی کتابه؟ قال فقال له جابر بلی بابی انت و امی یا رسول الله! علمنیها، فعل الحمد، ام الكتاب)

(آیا برترین سوره ای را که خدا در کتابش نازل کرده به تو تعلیم کنم، جابر عرض کرد آری پدر و مادرم به فدایت باد، به من تعلیم کن، پیامبر (ﷺ) سوره حمد که ام الكتاب است به او آموخت سپس اضافه فرمود این سوره شفای هر دردی است مگر مرگ).

و نیز از پیامبر (ﷺ) نقل شده که فرمود: (و الذی نفسی بیده ما انزل الله فی التوراة، و لا فی الزبور، و لا فی القرآن مثلهاهی ام الكتاب) (قسم به کسی که جان من به دست او است خداوند نه در تورات و نه در انجیل و نه در زبور، و نه حتی در قرآن، مثل این سوره را نازل نکرده است، و این ام الكتاب است).

دلیل این سخن با تأمل در محتوای این سوره روشن می شود، چرا که این سوره در حقیقت فهرستی است از مجموع محتوای قرآن، بخشی از آن توحید و شناخت صفات خدا است، بخشی در زمینه معاد و رستخیز سخن می گوید و بخشی از هدایت و ضلالت که خط فاصل مؤمنان و کافران است سخن می گوید، و نیز در آن اشارهای است به حاکمیت مطلق پروردگار و مقام ربوبیت و نعمتهای بی پایانش که به دو بخش عمومی و خصوصی (بخش رحمانیت و رحیمیت) تقسیم می گردد، و همچنین اشاره به مساءله عبادت و بندگی و اختصاص آن به ذات پاک او شده است.

در حقیقت هم بیانگر توحید ذات است، هم توحید صفات، هم توحید افعال، و هم توحید عبادت. و به تعبیر دیگر این سوره مراحل سه گانه ایمان: اعتقاد به قلب، اقرار به زبان، و عمل به ارکان را در بر دارد، و می دانیم (ام) به معنی اساس و ریشه است.

شاید به همین دلیل است که (ابن عباس) مفسر معروف اسلامی می گوید: (ان لكل شیء اساسا... و اساس القرآن الفاتحة).

(هر چیزی اساس و شالوده ای دارد... و اساس وزیر بنای قرآن، سوره حمد است). روی همین جهات است که در فضیلت این سوره از پیامبر (ﷺ) نقل شد: (ایما مسلم قراء فاتحة الكتاب اعطى من الاجر كانما قراء ثلثي القرآن، واعطى من الاجر كانما تصدق على كل مؤمن و مؤمنة) هر مسلمانی سوره حمد را بخواند پاداش او به اندازه کسی است که دو سوم قرآن را خوانده است (و طبق نقل دیگری پاداش کسی است که تمام قرآن را خوانده باشد) و گوئی به هر فردی از مردان و زنان مؤمن هدیه ای فرستاده است). تعبیر به دو سوم قرآن شاید به خاطر آنست که بخشی از قرآن توجه به خدا است و بخشی توجه به رستاخیز و بخش دیگری احکام و دستورات است که بخش اول و دوم در سوره حمد آمده، و تعبیر به تمام قرآن به خاطر آن است که همه قرآن را از یک نظر در ایمان و عمل می توان خلاصه کرد که این هر دو در سوره

حمد جمع است.

3- سوره حمد افتخار بزرگ پیامبر (ﷺ)

جالب اینکه در آیات قرآن سوره حمد به عنوان یک موهبت بزرگ به پیامبر (ﷺ) معرفی شد، و در برابر کل قرآن قرار گرفته است، آنجا که می فرماید: (و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم): (ما به تو سوره حمد که هفت آیه است و دو بار نازل شده دادیم همچنین قرآن بزرگ بخشیدیم) (سوره حجر آیه 87).

قرآن با تمام عظمتش در اینجا در برابر سوره حمد قرار گرفته است، نزول دوباره آن نیز به خاطر اهمیت فوق العاده آن است.

همین مضمون در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از پیامبر (ﷺ) نقل شده است که فرمود: (ان الله تعالى افرد الامتنان على بفاتحة الكتاب و جعلها بازاء القرآن العظیم و ان فاتحة الكتاب اشرف ما فى كنوز العرش): (خداوند بزرگ به خاطر دادن سوره حمد بالخصوص بر من منت نهاده و آنرا در برابر قرآن عظیم قرار داده، و سوره حمد با ارزشترین ذخائر گنجهای عرش خدا است!).

4- تأکید بر تلاوت این سوره

با توجه به بحثهای فوق که تنها بیان گوشه‌ای از فضیلت سوره حمد بود روشن که چرا در احادیث اسلامی در منابع شیعه و سنی اینهمه تأکید بر تلاوت آن شده است، تلاوت آن به انسان، روح و ایمان می‌بخشد، او را به خدا نزدیک می‌کند، صفای دل و روحانیت می‌آفریند، اراده انسان را نیرومند و تلاش او را در راه خدا و خلق افزون می‌سازد، و میان او و گناه و انحراف فاصله می‌افکند.

به همین دلیل در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم (رن ابلیس اربع رنات اولهن یوم لعن، و حین اهبط الی الارض، و حین بعث محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) علی حین فتره من الرسل، و حین انزلت ام الكتاب): (شیطان چهار بار فریاد کشید و ناله سر داد نخستین بار روزی بود که از درگاه خدا رانده شد سپس هنگامی بود که از بهشت به زمین تنزل یافت، سومین بار هنگام بعثت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از فترت پیامبران بود، و آخرین بار زمانی بود که سوره حمد نازل شد)!

محتوای سوره

هفت آیه ای که در این سوره وجود دارد هر کدام اشاره به مطلب مهمی است: (بسم الله) سر آغازی است برای هر کار، و استمداد از ذات پاک خدا را به هنگام شروع در هر کار به ما می‌آموزد.

(الحمد لله رب العالمین) درسی است از بازگشت همه نعمتها و تربیت همه موجودات به الله، و توجه به این حقیقت که همه این مواهب از ذات پاکش سرچشمه می‌گیرد.

(الرحمن الرحیم) این نکته را بازگو می‌کند که اساس خلقت و تربیت و حاکمیت او بر پایه رحمت و رحمانیت است، و محور اصلی نظام تربیتی جهان را همین اصل تشکیل می‌دهد.

(مالک یوم الدین) توجهی است به معاد، و سرای پاداش اعمال، و حاکمیت خداوند بر آن دادگاه عظیم.

(ایاک نعبد و ایاک نستعین)، توحید در عبادت و توحید در نقطه اتکاء انسانها را بیان می‌کند.

(اهدنا الصراط المستقیم)، بیانگر نیاز و عشق بندگان به مسأله هدایت و نیز توجهی است به این حقیقت که هدایتها همه از سوی او است!

سرانجام آخرین آیه این سوره، ترسیم واضح و روشنی است از صراط مستقیم راه کسانی است که مشمول نعمتهای او شده اند، و از راه مغضوبین و گمراهان جدا است. و از یک نظر این سوره به دو بخش تقسیم می شود بخشی از حمد و ثنای خدا سخن می گوید و بخشی از نیازهای بنده.

چنانکه در عیون اخبارالرضا (علیه السلام) در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: خداوند متعال چنین فرموده (من سوره حمد را میان خود و بنده ام تقسیم کردم نیمی از آن برای من، و نیمی از آن برای بنده من است، و بنده من حق دارد هر چه را می خواهد از من بخواهد: هنگامی که بنده می گوید بسم الله الرحمن الرحیم خداوند بزرگ می فرماید بنده ام بنام من آغاز کرد، و بر من است که کارهای او را به آخر برسانم و در همه حال او را پر برکت کنم، و هنگامی که (الحمد لله رب العالمین) خداوند بزرگ می گوید بنده ام مرا حمد و ستایش کرد، و دانست نعمتهائی را که دارد از ناحیه من است، و بلاها را نیز من از او دور کردم، گواه باشید که من نعمتهای سرای آخرت را بر نعمتهای دنیای او می افزایم، و بلاهای آن جهان را نیز از او دفع می کنم همانگونه که بلاهای دنیا را دفع کردم.

و هنگامی که می گوید (الرحمن الرحیم) خداوند می گوید: بنده ام گواهی داد که من رحمان و رحیمم، گواه باشید بهره او را از رحمت فراوان می کنم، و سهم او را از عطایم افزون می سازم. و هنگامی که می گوید (مالك يوم الدين) او می فرماید: گواه باشید همانگونه که او حاکمیت و مالکیت روز جزا را از آن من دانست، من در روز

حساب، حسابش را آسان می کنم، حسانتش را می پذیرم، و از سیئاتش صرف نظر می کنم. و هنگامی که می گوید (ایاک نعبد) خداوند بزرگ می گوید بنده ام راست می گوید، تنها مرا پرستش می کند، من شما را گواه می گیرم بر این عبادت خالص ثوابی به او می دهم که همه کسانی که مخالف این بودند به حال او غبطه خورند.

و هنگامی که می گوید (ایاک نستعین) خدا می گوید: بنده ام از من یاری جسته، و تنها به من پناه آورده گواه باشید من او را در کارهایش کمک می کنم، در سختیها به فریادش می رسم، و در روز پربشانی دستش را می گیرم.

و هنگامی که می گوید (اهدنا الصراط المستقیم...) (تا آخر سوره) خداوند می گوید این خواسته بنده ام بر آورده است، و او هر چه می خواهد از من بخواهد که من اجابت خواهم کرد آنچه امید دارد، به او می بخشم و از آنچه بیم دارد ایمنش می سازم.

چرا نام این سوره فاتحة الكتاب است؟

(فاتحة الكتاب) به معنی آغازگر کتاب (قرآن) است، و از روایات مختلفی که از پیامبر (ﷺ) نقل شده به خوبی استفاده می شود که این سوره در زمان خود پیامبر (ﷺ) نیز به همین نام شناخته می شده است.

از اینجا دریچه ای به سوی مسأله مهمی از مسائل اسلامی گشوده می شود و آن اینکه بر خلاف آنچه در میان گروهی مشهور است که قرآن در عصر پیامبر (ﷺ) به صورت پراکنده بود، بعد در زمان ابوبکر یا عمر یا عثمان جمع آوری شد قرآن در زمان خود پیامبر (ﷺ) به همین صورت امروز جمع آوری شده بود، و سرآغازش همین سوره حمد بوده است، والا نه این سوره نخستین سوره ای بوده است که بر پیامبر (ﷺ) نازل شده، و نه دلیل دیگری برای انتخاب نام فاتحة الكتاب برای این سوره وجود دارد.

مدارک متعدد دیگری در دست است که این واقعیت را تأیید می کند که قرآن به صورت مجموعه ای که در دست ماست در عصر پیامبر (ﷺ) و به فرمان او جمع آوری شده بود.

علی بن ابراهیم از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که رسول خدا (ﷺ) به علی (علیه السلام) فرمود: قرآن در قطعات حریر و کاغذ و امثال آن پراکنده است آن را جمع آوری کنید سپس اضافه می کند علی (علیه السلام) از آن مجلس برخاست و آن را در پارچه زرد رنگی جمع آوری نمود سپس بر آن مهر زد (و انطلق علی (علیه السلام) فجمعه فی ثوب اصفر ثم ختم علیه).

گواه دیگر اینکه خوارزمی دانشمند معروف اهل تسنن در کتاب (مناقب) از (علی بن ریح) نقل می کند که علی بن ابی طالب و ابی بن کعب، قرآن را در زمان رسول خدا (ﷺ) جمع آوری کردند. سومین شاهد جمله ای است که حاکم نویسنده معروف اهل سنت در کتاب (مستدرک) از (زید بن ثابت) آورده است:

زید می گوید: (ما در خدمت پیامبر (ﷺ) قرآن را از قطعات پراکنده جمع آوری می کردیم و هر کدام را طبق راهنمایی پیامبر (ﷺ) در محل مناسب خود قرار می دادیم، ولی با این حال این نوشته ها متفرق بود پیامبر (ﷺ) به علی (علیه السلام) دستور داد که آن را یکجا جمع کند، و ما را از ضایع ساختن آن بر حذر می داشت).

سید مرتضی دانشمند بزرگ شیعه می گوید: (قرآن در زمان رسول الله به همین صورت کنونی جمع آوری شده بود).

طبرانی و ابن عساکر از (شعبی) چنین نقل می کنند که شش نفر از انصار قرآن را در عصر پیامبر (ﷺ) جمع آوری کردند و قتاده نقل می کند که از انس پرسیدم چه کسی قرآن را در عصر پیامبر (ﷺ) جمع آوری کرد، گفت چهار نفر که همه از انصار بودند: ابی بن کعب، معاذ، زید بن ثابت، و ابوزید و بعضی روایات دیگر که نقل همه آنها به طول می انجامد.

به هر حال علاوه بر این احادیث که در منابع شیعه و اهل تسنن وارد شده انتخاب نام فاتحة الكتاب برای سوره حمد همانگونه که گفتیم شاهد زنده ای برای اثبات این موضوع است.

سؤال:

در اینجا این سؤال پیش می آید که چگونه میتوان این گفته را باور کرد با اینکه در میان گروهی از دانشمندان معروف است که قرآن پس از پیامبر (ﷺ) جمع آوری شده، (بوسیله علی (علیه السلام)) یا کسان دیگر).

در پاسخ این سؤال باید گفت: اما قرآنی که علی (علیه السلام) جمع آوری کرد تنها خود قرآن نبود بلکه مجموعه ای بود از قرآن و تفسیر و شأن نزول آیات، و مانند آن.

و اما در مورد عثمان قرائنی در دست است که نشان می دهد عثمان برای جلوگیری از اختلاف قرائتها اقدام به نوشتن قرآن واحدی با قرائت و نقطه گذاری نمود (چرا که تا آن زمان نقطه گذاری معمول نبود). و اما اصرار جمعی بر اینکه قرآن به هیچوجه در زمان پیامبر (ﷺ) جمع آوری نشده و این افتخار نصیب عثمان یا خلیفه اول و دوم گشت شاید بیشتر به خاطر فضیلت سازی بوده باشد، و لذا هر دستهای این فضیلت را به کسی نسبت می دهد و روایت در مورد او نقل می کند.

اصولا چگونه می توان باور کرد پیامبر (ﷺ) چنین کار مهمی را نادیده گرفته باشد در حالی که او به کارهای بسیار کوچک هم توجه داشت، مگر نه این است که قرآن قانون اساسی اسلام، کتاب بزرگ تعلیم و تربیت، زیر بنای همه برنامه های اسلامی و عقائد و اعتقادات است؟ آیا عدم جمع آوری آن در عصر پیامبر (ﷺ) این خطر را نداشت که بخشی از قرآن ضایع گردد و یا اختلافاتی در میان مسلمانان بروز کند.

به علاوه حدیث مشهور (ثقلین) که شیعه و سنی آن را نقل کرده اند که پیامبر (ﷺ) فرمود من از میان شما می روم و دو چیز را به یادگار می گذارم کتاب خدا و خاندانم این خود نشان می دهد که قرآن به صورت یک کتاب جمع آوری شده بود.

و اگر می بینیم روایاتی که دلالت بر جمع آوری قرآن توسط گروهی از صحابه زیر نظر پیامبر (ﷺ) دارد، از نظر تعداد نفرات مختلف است مشکلی ایجاد نمی کند، ممکن است هر روایت عده ای از آنها را معرفی کند.

تفسیر:

میان همه مردم جهان رسم است که هر کار مهم و پرارزشی را به نام بزرگی از بزرگان آغاز می کنند، و نخستین کلنگ هر مؤسسه ارزندهای را به نام کسی که مورد علاقه آنها است بر زمین می زنند، یعنی آن کار را با آن شخصیت مورد نظر از آغاز ارتباط می دهند.

ولی آیا بهتر نیست که برای پاینده بودن یک برنامه و جاوید ماندن یک تشکیلات، آن را به موجود پایدار و جاویدانی ارتباط دهیم که فنا در ذات او راه ندارد، چرا که همه موجودات این جهان به سوی کهنگی و زوال می روند، تنها چیزی باقی می ماند که با آن ذات لایزال بستگی دارد.

اگر نامی از پیامبران و انبیاء باقی است به علت پیوندشان با خدا و عدالت و حقیقت است که کهنگی در آن راه ندارد، و اگر فی المثل اسمی از (حاتم) بر سر زبانها است به خاطر همبستگی با سخاوت است که زوال ناپذیر است.

از میان تمام موجودات آنکه ازلی و ابدی است تنها ذات پاک خدا است و به همین دلیل باید همه چیز و هر کار را با نام او آغاز کرد و در سایه او قرار داد و از او استمداد نمود لذا در نخستین آیه قرآن می گوئیم (بنام خداوند بخشنده بخشایشگر) (بسم الله الرحمن الرحيم). این کار نباید تنها از نظر اسم و صورت باشد، بلکه باید از نظر واقعیت و معنی با او پیوند داشته باشد چرا که این ارتباط آن را در مسیر صحیح قرار می دهد و از هر گونه انحراف باز می دارد و به همین دلیل چنین کاری حتما به پایان می رسد و پر برکت است.

به همین دلیل در حدیث معروفی از پیامبر (ﷺ) می خوانیم: **(کل امر ذیبال لم یذكر فیه اسم الله فهو اتر)**: (هر کار مهمی که بدون نام خدا شروع شود بیفرجام است).

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پس از نقل این حدیث اضافه می کند انسان هر کاری را می خواهد انجام دهد باید بسم الله بگوید یعنی با نام خدا این عمل را شروع می کنم، و هر عملی که با نام خدا شروع شود خجسته و مبارک است.

و نیز می بینیم امام باقر (علیه السلام) می فرماید: سزاوار است هنگامی که کاری را شروع می کنیم، چه بزرگ باشد چه کوچک، (بسم الله) بگوئیم تا پر برکت و میمون باشد).

کوتاه سخن اینکه پایداری و بقاء عمل بسته به ارتباطی است که با خدا دارد.

به همین مناسبت خداوند بزرگ در نخستین آیات که به پیامبر وحی شد دستور می دهد که در آغاز شروع تبلیغ اسلام این وظیفه خطیر را با نام خدا شروع کند: (اقرأ باسم ربک).

و می بینیم حضرت نوح (علیه السلام) در آن طوفان سخت و عجیب هنگام سوار شدن بر کشتی و حرکت روی امواج کوه پیکر آب که هر لحظه با خطرات فراوانی روبرو بود برای رسیدن به سر منزل مقصود و پیروزی بر مشکلات به یاران خود دستور می دهد که در هنگام حرکت و در موقع توقف کشتی (بسم الله) بگویند (و قال اركبوا فيها بسم الله مجراها و مرسىها) (سوره هود آیه 41).

و آنها این سفر پر مخاطره را سرانجام با موفقیت و پیروزی پشت سر گذاشتند و با سلامت و برکت از کشتی پیاده شدند چنانکه قرآن می گوید: (قيل يا نوح اهبط بسلام منا و بركات عليك و على امم ممن معك) (سوره هود آیه 48).

و نیز سلیمان در نامه ای که به ملکه سبا می نویسد سر آغاز آن را (بسم الله) قرار می دهد (انه من سليمان و انه بسم الله الرحمن الرحيم...) (سوره نحل آیه 30).

و باز روی همین اصل، تمام سوره های قرآن با بسم الله آغاز می شود تا هدف اصلی که همان هدایت و سوق بشر به سعادت است از آغاز تا انجام با موفقیت و پیروزی و بدون شکست انجام شود.

تنها سوره توبه است که (بسم الله) در آغاز آن نمی بینیم چرا که سوره توبه با اعلان جنگ به جنایتکاران مکه و پیمان شکنان آغاز شده، و اعلام جنگ با توصیف خداوند به رحمان و رحیم سازگار نیست.

در اینجا توجه به یک نکته لازم است و آن اینکه ما در همه جا بسم الله می گوئیم چرا نمی گوئیم (بسم الخالق) یا (بسم الرازق) و مانند آن؟!

نکته این است که (الله) چنانکه به زودی خواهیم گفت، جامعترین نامهای خدا است و همه صفات او را یکجا بازگو می کند، اما نامهای دیگر اشاره به بخشی از کمالات او است، مانند خالقیت و رحمت او و مانند آن.

از آنچه گفتیم این حقیقت نیز روشن شد که گفتن (بسم الله) در آغاز هر کار هم به معنی (استعانت جستن) به نام خدا است، و هم (شروع کردن به نام او) و این دو یعنی (استعانت) و (شروع) که مفسران بزرگ ما گاهی آن را از هم تفکیک کرده اند و هر کدام یکی از آن دو را در تقدیر گرفته اند به یک ریشه

باز می گردد، خلاصه این دو لازم و ملزوم یکدیگرند یعنی هم با نام او شروع می کنم و هم از ذات پاکش استمداد می طلبم.

به هر حال هنگامی که کارها را با تکیه بر قدرت خداوند آغاز می کنیم خداوندی که قدرتش مافوق همه قدرتهاست، سبب می شود که از نظر روانی نیرو و توان بیشتری در خود احساس کنیم، مطمئن تر باشیم، بیشتر کوشش کنیم، از عظمت مشکلات نهراسیم و مایوس نشویم، و ضمناً نیت و عملمان را پاکتر و خالصتر کنیم.

و این است رمز دیگر پیروزی به هنگام شروع کارها به نام خدا.

گر چه هر قدر در تفسیر این آیه سخن بگوئیم کم گفته ایم چرا که معروف است علی (علیه السلام) از سر شب تا به صبح برای (ابن عباس) از تفسیر (بسم الله) سخن می گفت، صبح شد در حالی که از تفسیر (با بسم الله فراتر نرفته بود) ولی با حدیثی از همان حضرت این بحث را همینجا پایان می دهیم، و در بحثهای آینده مسائل دیگری در این رابطه خواهیم داشت.

(عبدالله بن یحیی) که از دوستان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بود به خدمتش آمد و بدون گفتن بسم الله بر تختی که در آنجا بود نشست، ناگهان بدنش منحرف شد و بر زمین افتاد و سرش شکست، علی (علیه السلام) دست بر سر او کشید و زخم او التیام یافت بعد فرمود: آیا نمی دانی که پیامبر از سوی خدا برای من حدیث کرد که هر کار بدون نام خدا شروع شود بی سرانجام خواهد بود، گفتم پدر و مادرم به فدایت باد می دانم و بعد از این ترک نمی گویم، فرمود: در این حال بهره مند و سعادتمند خواهی شد.

امام صادق (علیه السلام) هنگام نقل این حدیث فرمود: بسیار می شود که بعضی از شیعیان ما بسم الله را در آغاز کارشان ترک می گویند و خداوند آنها را با ناراحتی مواجه می سازد تا بیدار شوند و ضمناً این خطا از نامه اعمالشان شسته شود)

نکته ها

1- آیا بسم الله جزء سوره است؟

در میان دانشمندان و علماء شیعه اختلافی در این مسأله نیست، که بسم الله جزء سوره حمد و همه سوره های قرآن است، اصولاً ثبت بسم الله در متن قرآن مجید در آغاز همه سوره ها، خود گواه زنده این امر است زیرا می دانیم در متن قرآن چیزی اضافه نوشته نشده است، و ذکر بسم الله در آغاز سوره ها از زمان پیامبر (ﷺ) تاکنون معمول بوده است.

و اما از نظر دانشمندان اهل تسنن، نویسندگان تفسیر المنار جمع آوری جامعی از اقوال آنها به شرح زیر کرده است:

در میان علما گفتگو است که آیا بسم الله در آغاز هر سوره های جزء سوره است یا نه؟ دانشمندان پیشین از اهل مکه اعم از فقهاء و قاریان قرآن از جمله ابن کثیر و اهل کوفه از جمله عاصم و کسائی از قراء، و بعضی از صحابه و تابعین از اهل مدینه، و همچنین شافعی در کتاب جدید، و پیروان او و ثوری و احمد در یکی از دو قولش معتقدند که جزء سوره است، همچنین علمای امامیه و از صحابه طبق گفته آنان علی (علیه السلام) و ابن عباس و عبدالله بن عمر و ابوهریره، و از علمای تابعین سعید بن جبیر و عطا و زهری و ابن المبارک این عقیده را برگزیده اند.

سپس اضافه می کند مهمترین دلیل آنها اتفاق همه صحابه و کسانی که بعد از آنها روی کار آمدند بر ذکر بسم الله در قرآن در آغاز هر سوره های جز سوره براءت است، در حالی که آنها متفقاً توصیه می کردند که قرآن را از آنچه جزء قرآن نیست پیراسته دارند، و به همین دلیل آمین را در آخر سوره فاتحه ذکر نکرده اند...

سپس از مالک و پیروان ابوحنیفه و بعضی دیگر نقل می کند که آنها بسم الله را یک آیه مستقل می دانستند که برای بیان آغاز سوره ها و فاصله میان آنها نازل شده است. و از احمد (فقیه معروف اهل تسنن) و بعضی از قاریان کوفه نقل می کند که آنها بسم الله را جزء سوره حمد می دانستند نه جزء سایر سوره ها.

از مجموع آنچه گفته شده چنین استفاده می شود که حتی اکثریت قاطع اهل تسنن نیز بسم الله را جزء سوره می دانند.

در اینجا بعضی از روایاتی را که از طرق شیعه و اهل تسنن در این زمینه نقل شده یادآور می شویم: (و اعتراف می کنیم که ذکر همه آنها از حوصله این بحث خارج، و متناسب با یک بحث فقهی تمام عیار است).

(معاویة بن عمار) از دوستان امام صادق (علیه السلام) می گوید از امام پرسیدم هنگامی که به نماز برمی خیزم بسم الله را در آغاز حمد بخوانم؟ فرمود بلی مجدداً سؤال کردم هنگامی که حمد تمام شد و سورهای بعد از آن می خوانم بسم الله را با آن بخوانم؟ باز فرمود آری:

2- دارقطنی از علمای سنت به سند صحیح از علی (علیه السلام) نقل می کند که مردی از آن حضرت پرسید السبع المثانی چیست؟ فرمود: سوره حمد است، عرض کرد سوره حمد شش آیه است فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم نیز آیه ای از آن است.

3- بیهقی محدث مشهور اهل سنت با سند صحیح از طریق ابن جبیر از ابن عباس چنین نقل می کند: استرق الشیطان من الناس اعظم آیه من القرآن بسم الله الرحمن الرحیم: مردم شیطان صفت، بزرگترین آیه قرآن بسم الله

الرحمن الرحیم را سرقت کردند) (اشاره به اینکه در آغاز سوره ها آن را نمی خوانند).

گذشته از همه اینها سیره مسلمین همواره بر این بوده که هنگام تلاوت قرآن بسم الله را در آغاز هر سورهای می خواندند، و متواتراً نیز ثابت شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را نیز تلاوت می فرمود، چگونه ممکن است چیزی جزء قرآن نباشد و پیامبر و مسلمانان همواره آن را ضمن قرآن بخوانند و بر آن مداومت کنند.

و اما اینکه بعضی احتمال داده اند که بسم الله آیه مستقلی باشد که جزء قرآن است اما جزء سوره ها نیست، احتمال بسیار سست و ضعیفی به نظر می رسد، زیرا مفهوم و محتوای بسم الله نشان می دهد که برای ابتدا و آغاز کاری است، نه اینکه خود یک مفهوم و معنی جدا و مستقل داشته باشد، در حقیقت این جمود و تعصب شدید است که ما بخواهیم برای ایستادن روی حرف خود هر احتمالی را مطرح کنیم و آیه

ای همچون بسم الله را که مضمونش فریاد می زند سر آغازی است برای بحثهای بعد از آن، آیه مستقل و بریده از ما قبل بعد بینداریم.

تنها ایراد قابل ملاحظه ای که مخالفان در این رابطه دارند این است که می گویند در شمارش آیات سوره های قرآن (بجز سوره حمد) معمولاً بسم الله را یک آیه حساب نمی کنند، بلکه آیه نخست را بعد از آن قرار می دهند.

پاسخ این سؤال را (فخر رازی) در تفسیر کبیر به روشنی داده است آنجا که می گوید: هیچ مانعی ندارد که بسم الله در سوره حمد به تنهایی یک آیه باشد و در سوره های دیگر قرآن جزئی از آیه اول محسوب گردد. (بنابر این مثلاً در سوره کوثر (بسم الله الرحمن الرحيم انا اعطیناک الکوثر) همه یک آیه محسوب می شود).

به هر حال مسأله آنقدر روشن است که می گویند: یک روز معاویه در دوران حکومتش در نماز جماعت بسم الله را نگفت، بعد از نماز جمعی از مهاجران و انصار فریاد زدند اسرقت ام نسیت؟ آیا بسم الله را دزدیدی یا فراموش کردی؟.

2- الله جامعترین نام خداوند

در جمله بسم الله نخست با کلمه اسم روبرو می شویم که به گفته علمای ادبیات عرب اصل آن از سمو (بر وزن غلو) گرفته شده که به معنی بلندی و ارتفاع است، و اینکه به هر نامی اسم گفته می شود به خاطر آنست که مفهوم آن بعد از نامگذاری از مرحله خفا و پنهانی به مرحله بروز و ظهور و ارتفاع می رسد، و یا به خاطر آنست که لفظ با نامگذاری، معنی پیدا می کند و از مهمل و بی معنی بودن در می آید و علو و ارتفاع می یابد.

به هر حال بعد از کلمه اسم، به کلمه (الله) برخورد می کنیم که جامعترین نامهای خدا است، زیرا بررسی نامهای خدا که در قرآن مجید و یا سایر منابع اسلامی آمده نشان می دهد که هر کدام از آن یک بخش خاص از صفات خدا را منعکس می سازد، تنها نامی که اشاره به تمام صفات و کمالات الهی، یا به تعبیر دیگر جامع صفات جلال و جمال است همان الله می باشد.

به همین دلیل اسماء دیگر خداوند غالبا به عنوان صفت برای کلمه (الله) گفته می شود به عنوان نمونه:

(غفور) و (رحیم) که به جنبه آمرزش خداوند اشاره می کند (فان الله غفور رحيم) (بقره 226).

(سمیع) اشاره به آگاهی او از مسموعات، و (علیم) اشاره به آگاهی او از همه چیز است (فان الله سمیع علیم) (بقره 227). (بصیر)، علم او را به همه دیدنیها بازگو می کند (والله بصیر بما تعملون) (حجرات 18). (رزاق)، به جنبه روزی دادن او به همه موجودات اشاره می کند و (ذوالقوه) به قدرت او، و مبین به استواری افعال و برنامه های او (ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین) (زاریات 58).

و بالاخره (خالق) و (بارء) اشاره به آفرینش او و (مصور) حاکی از صورتگریش می باشد (هو الله الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی) (حشر 24).

آری تنها (الله) است که جامعترین نام خدا می باشد، لذا ملاحظه می کنیم در یک آیه بسیاری از این اسماء، وصف (الله) قرار می گیرند هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر: (او است الله که معبودی جز وی نیست او است حاکم مطلق، منزّه از ناپاکیها، از هر گونه ظلم و بیدادگری ایمنی بخش، نگاهبان همه چیز، توانا و شکست ناپذیر، قاهر بر همه موجودات و با عظمت).

یکی از شواهد روش جامعیت این نام آنست که ابراز ایمان و توحید تنها با جمله لا اله الا الله می توان کرد، و جمله لا اله الا العلیم، الا الخالق، الا الرزاق) و مانند آن به تنهایی دلیل بر توحید و اسلام نیست، و نیز به همین جهت است که

در مذاهب دیگر هنگامی که می خواهند به معبود مسلمین اشاره کنند الله را ذکر می کنند، زیرا توصیف خداوند به الله مخصوص مسلمانان است.

3- رحمت عام و خاص خدا.

مشهور در میان گروهی از مفسران این است که صفت رحمان، اشاره به رحمت عام خدا است که شامل دوست و دشمن، مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار می باشد، زیرا می دانیم باران رحمت بی حسابش همه را رسیده، و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده همه بندگان از مواهب گوناگون حیات بهره مندند، و

روزی خویش را از سفره گسترده نعمتهای بی پایانش بر می گیرند، این همان رحمت عام او است که پهنه هستی را در بر گرفته و همگان در دریای آن غوطه ورنند.

ولی (رحیم) اشاره به رحمت خاص پروردگار است که ویژه بندگان مطیع و صالح و فرمانبردار است، زیرا آنها به حکم ایمان و عمل صالح، شایستگی این را یافته اند که از رحمت و بخشش و احسان خاصی که آلودگان و تبهکاران از آن سهمی ندارند، بهره مند گردند.

تنها چیزی که ممکن است اشاره به این مطلب باشد آنست که (رحمان) در همه جا در قرآن به صورت مطلق آمده است که نشانه عمومیت آنست، در حالی که (رحیم) گاهی به صورت مقید ذکر شده که دلیل بر خصوصیت آن است مانند کان بالمومنین رحیم: (خداوند نسبت به مؤمنان رحیم است) (احزاب 43) و گاه به صورت مطلق مانند سوره حمد.

در روایتی نیز از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: (و الله اله کل شیء، الرحمان بجمیع خلقه، الرحیم بالمؤمنین خاصة): (خداوند معبود همه چیز است، نسبت به تمام مخلوقاتش رحمان، و نسبت به خصوص مؤمنان رحیم است)

از سوئی دیگر (رحمان) را صیغه مبالغه دانسته اند که خود دلیل دیگری بر عمومیت رحمت او است، و رحیم را صفت مشبیه که نشانه ثبات و دوام است و این ویژه مؤمنان می باشد.

شاهد دیگر اینکه رحمان از اسماء مختص خداوند است و در مورد غیر او به کار نمی رود، در حالی که رحیم صفتی است که هم در مورد خدا و هم در مورد بندگان استعمال می شود، چنانکه درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در قرآن می خوانیم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم: ناراحتیهای شما بر پیامبر گران است، و نسبت به هدایت شما سخت علاقمند است، و نسبت به مؤمنان مهربان و رحیم می باشد (توبه - 128).

لذا در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده: الرحمان اسم خاص، بصفة عامة، و الرحیم اسم عام بصفة خاصة: رحمان اسم خاص است اما صفت عام دارد (نامی است مخصوص خدا ولی مفهوم

رحمتش همگان را در بر می گیرد) ولی (رحیم) اسم عام است به صفت خاص (نامی است که بر خدا و خلق هر دو گفته می شود اما اشاره به رحمت ویژه مؤمنان دارد).

با این همه گاه می بینیم که رحیم نیز به صورت یک وصف عام استعمال می شود البته هیچ مانعی ندارد که تفاوتی که گفته شد در ریشه این دو لغت باشد، اما استثنائاتی نیز در آن راه یابد.

در دعای بسیار ارزنده و معروف امام حسین (علیه السلام) بنام دعای عرفه می خوانیم: یا رحمان الدنیا و الآخرة و رحیمهما: (ای خدائی که رحمان دنیا و آخرت توئی و رحیم دنیا و آخرت نیز توئی)!

سخن خود را در این بحث با حدیث پر معنی و گویائی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پایان می دهیم آنجا که فرمود: ان الله عز و جل مائة رحمة، و انه انزل منها واحدة الى الارض فقسما بین خلقه بها يتعاطفون و يتراحمون، و اخر تسع و تسعين لنفسه یرحم بها عباده يوم القيامة! (خداوند بزرگ صد باب رحمت دارد که یکی از آن را به زمین نازل کرده است، و در مخلوقاتش تقسیم نموده و تمام عاطفه و محبتی که در میان مردم است از پرتو همان است، ولی نود و نه قسمت را برای خود نگاه داشته و در قیامت بندگان را مشمول آن می سازد).

4- چرا صفات دیگر خدا در بسم الله نیامده است؟!

این موضوع قابل توجه است که تمام سوره های قرآن با بسم الله شروع می شود (بجز سوره براءت آن هم به دلیلی که سابقا گفتیم) و در بسم الله پس از نام ویژه (الله) تنها روی صفت (رحمانیت و رحیمیت) او تکیه می شود، و این سؤال انگیز است که چرا سخنی از بقیه صفات در این موضع حساس به میان نیامده؟

اما با توجه به یک نکته، پاسخ این سؤال روشن می شود و آن اینکه در آغاز هر کار لازم است از صفتی استمداد کنیم که آثارش بر سراسر جهان پرتوافکن است، همه موجودات را فرا گرفته و گرفتاران را در لحظات بحرانی نجات بخشیده است.

بهتر است این حقیقت را از زبان قرآن بشنوید آنجا که می گوید: و رحمتی وسعت کل شیء: (رحمت من همه چیز را فرا گرفته است) (اعراف 156).

و در جای دیگر از زبان حاملان عرش خدا می خوانیم (ربنا وسعت کل شیء رحمة): (خدایا رحمت خود را بر همه چیز گسترده ای) (مؤ من 7).

از سوی دیگر می بینیم پیامبران برای نجات خود از چنگال حوادث سخت و طاقت فرسا و دشمنان خطرناک، دست به دامن رحمت خدا می زدند قوم (موسی) برای نجات از چنگال فرعونیان می گویند و نجنا برحمتک: (خدایا ما را به رحمت خود رهائی بخش) (یونس 86). در مورد (هود) و پیروانش چنین می خوانم: (فانجیناه و الذین معه برحمة منا): هود و پیروانش را به وسیله رحمت خویش (از چنگال دشمنان) رهائی بخشیدیم (اعراف 72).

اصولا هنگامی که حاجتی از خدا می طلبیم مناسب است او را با صفاتی که پیوند با آن حاجت دارد توصیف کنیم مثلا عیسی مسیح (علیه السلام) به هنگام درخواست مائده آسمانی (غذای مخصوص) چنین می گوید: (اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء... و ارزقنا و انت خیر الرازقین): (بار الها مائدهای از آسمان بر ما نازل گردان... و ما را روزی ده و تو بهترین روزی دهندگانی) (مائده 114).

(نوح) پیامبر بزرگ خدا نیز این درس را به ما می آموزد، آنجا که برای پیاده شدن از کشتی در یک جایگاه مناسب، چنین دعا کند رب انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین: (پروردگارا! مرا به طرز مبارکی فرود آر که تو بهترین فرود آورندگان) (مؤ منون 29).

و نیز (زکریا) به هنگام درخواست فرزندی از خدا که جانشین و وارث او باشد خدا را با صفت خیر الوارثین توصیف می کند و می گوید رب لاتذرني فردا و انت خیر الوارثین: خداوندا! مرا تنها مگذار که تو بهترین وارثانی) (انبیاء 89). بنابراین در مورد آغاز کارها به هنگامی که می خواهیم با نام خداوند شروع کنیم باید دست به دامن رحمت واسعه او بزنیم، هم رحمت عام و هم رحمت خاصش آیا برای پیشرفت در کارها و پیروزی بر مشکلات صفتی مناسبتر از این صفات می باشد؟!

جالب اینکه نیروئی که همچون نیروی جاذبه، جنبه عمومی دارد و دلها را به هم پیوند می دهد همین صفت رحمت است، برای پیوند خلق با خالق نیز از این صفت رحمت باید استفاده کرد.

مؤمنان راستین با گفتن بسم الله الرحمن الرحيم در آغاز کارها دل از همه جا بر می کنند و تنها به خدا دل می بندند، و از او استمداد و یاری می طلبند، خداوندی که رحمتش فراگیر است، و هیچ موجودی از آن، بی نصیب نیست.

این درس را نیز از بسم الله به خوبی می توان آموخت که اساس کار خداوند بر رحمت است و مجازات جنبه استثنائی دارد که تا عوامل قاطعی برای آن پیدا نشود تحقق نخواهد یافت، چنانکه در دعا می خوانیم یا من سبقت رحمته غضبه: (ای خدائی که رحمت بر غضبت پیشی گرفته است). انسانها نیز باید در برنامه زندگی چنین باشند، اساس و پایه کار را بر رحمت و محبت قرار دهند و توسل به خشونت را برای مواقع ضرورت بگذارند، قرآن 114 سوره دارد، 113 سوره با (رحمت) آغاز می شود، تنها سوره توبه که با اعلان جنگ و خشونت آغاز می شود و بدون بسم الله است!

آیه (1) و ترجمه

(الحمد لله رب العلمين) (1)

ترجمه:

ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

تفسیر:

جهان غرق رحمت او است

بعد از (بسم الله) که آغازگر سوره بود، نخستین وظیفه بندگان آنست که به یاد مبدء بزرگ عالم هستی و نعمتهای بی پایانش بیفتند، همان نعمتهای فراوانی که سراسر وجود ما را احاطه کرده و راهنمای ما در شناخت پروردگار و هم انگیزه ما در راه عبودیت است.

اینکه می گوئیم: انگیزه به خاطر آنست که هر انسانی به هنگامی که نعمتی به او می رسد فوراً می خواهد، بخشنده نعمت را بشناسد، و طبق فرمان فطرت به سپاسگزاری برخیزد و حق شکر او را ادا کند. به همین جهت علمای علم کلام (عقائد) در نخستین بحث این علم، که سخن از انگیزه های خداشناسی به میان می آید (وجوب شکر منعم) را که یک فرمان فطری و عقلی است به عنوان انگیزه خداشناسی، یادآور می شوند.

و اینکه می گوئیم: راهنمای ما در شناخت پروردگار نعمتهای او است، به خاطر آن است که بهترین و جامعترین راه برای شناخت مبدء، مطالعه در اسرار آفرینش و رازهای خلقت و مخصوصاً وجود نعمتها در رابطه با زندگی انسانها است.

به این دو دلیل سوره فاتحة الكتاب با این جمله شروع می شود (الحمد لله رب العالمين).

برای پی بردن به عمق و عظمت این جمله لازم است، به تفاوت (حمد) و (مدح) و (شکر) و نتایج آن توجه شود:

1- (حمد) در لغت عرب به معنی ستایش کردن در برابر کار یا صفت نیک اختیاری است، یعنی هنگامی که کسی آگاهانه کار خوبی انجام دهد، و یا صفتی را برای خود برگزیند که سرچشمه اعمال نیک اختیاری است، ما او را حمد و ستایش می گوئیم.

ولی (مدح) به معنی هر گونه ستایش است، خواه در برابر یک امر اختیاری باشد یا غیر اختیاری، فی المثل تعریفی را که از یک گوهر گرانبها می کنیم، عرب آن را مدح می نامد، و به تعبیر دیگر مفهوم مدح، عام است در حالی که مفهوم حمد خاص می باشد.

ولی مفهوم (شکر) از همه اینها محدودتر است، تنها در برابر نعمتهائی شکر و سپاس می گوئیم که از دیگری با میل و اراده او به ما رسیده است و اگر به این نکته توجه کنیم که الف و لام (الحمد) به اصطلاح الف و لام جنس است و در اینجا معنی عمومیت را می بخشد، چنین نتیجه می گیریم که هر گونه حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

حتی هر انسانی که سرچشمه خیر و برکتی است، و هر پیامبر و رهبر الهی که نور هدایت در دلها می پاشد، هر معلمی که تعلیم می دهد، هر شخص سخاوتمندی که بخشش می کند، و هر طبیبی که مرهمی بر زخم جانکاهی می نهد ستایش آنها از ستایش خدا سرچشمه می گیرد، چرا که همه این مواهب در اصل از ناحیه ذات پاک او است، و یا به تعبیر دیگر حمد اینها، حمد خدا، و ستایش اینها ستایشی برای او است.

و نیز اگر خورشید نورافشانی می کند، ابرها باران می بارند، و زمین برکاتش را به ما تحویل می دهد، اینها نیز همه از ناحیه او است، بنابر این تمام حمدها به او بر می گردد.

و به تعبیر دیگر جمله الحمد لله رب العالمین، اشاره ای است هم به توحید ذات و هم صفات و هم افعال (دقت کنید).

2- اصولاً توصیف (الله) در اینجا به (رب العالمین)، در واقع از قبیل ذکر دلیل بعد از بیان مدعا است، گوئی کسی سؤ ال می کند چرا همه حمدها مخصوص خدا است، در پاسخ گفته می شود: برای اینکه او

(رب العالمین) و پروردگار جهانیان است. قرآن مجید می گوید (الذی احسن کل شیء خلقه): (خداوند کسی است که آفرینش هر چیزی را به بهترین صورت انجام داد) (سجده 7).

و نیز می گوید: (وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها): (هر جنبنده ای در زمین است روزیش بر خدا است) (هود 6).

3- از کلمه (حمد) این نکته نیز به خوبی استفاده می شود که خداوند همه این مواهب و نیکیها را با اراده و اختیار خود ایجاد کرده است، بر ضد گفته آنان که خدا را همانند خورشید یک مبدأ مجبور فیض بخش می دانند.

4- جالب اینکه حمد تنها در آغاز کار نیست، بلکه پایان کارها نیز چنانکه قرآن به ما تعلیم می دهد با حمد خدا خواهد بود.

در مورد بهشتیان می خوانیم (دعواهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمین): (سخن آنها در بهشت نخست منزله شمرده شود خداوند از هر عیب و نقص، و تحیت آنها سلام، و آخرین سخنان الحمد لله رب العالمین است) (یونس 10).

5- اما کلمه (رب) در اصل به معنی مالک و صاحب چیزی است که به تربیت و اصلاح آن می پردازد و کلمه (ربیبه) که به دختر همسر انسان گفته می شود از همینجا گرفته شده است، زیرا او هر چند از شوهر دیگری است ولی زیر نظر پدر خوانده اش پرورش می یابد.

این کلمه بطور مطلق تنها به خدا گفته می شود، و اگر به غیر خدا اطلاق گردد حتماً به صورت اضافه است مثلاً می گوئیم (رب الدار) (صاحب خانه) (رب السفینة) (صاحب کشتی).

در تفسیر (مجمع البیان) معنی دیگری نیز بر آن افزوده است و آن شخص بزرگی است که فرمان او مطاع می باشد، اما بعید نیست که هر دو معنی به یک اصل باز گردد.

6- کلمه (عالمین) جمع عالم است و عالم به معنی مجموعه ای است از موجودات مختلف که دارای صفات مشترک و یا زمان و مکان مشترک هستند، مثلاً می گوئیم عالم انسان و عالم حیوان و عالم گیاه، و یا می گوئیم عالم شرق و عالم غرب عالم امروز و عالم دیروز، بنابراین (عالم) خود به تنهایی معنی

جمعی دارد و هنگامی که به صورت (عالمین) جمع بسته می شود اشاره به تمام مجموعه های این جهان است.

در اینجا این سؤال پیش می آید که جمع با (ین) معمولاً برای جمع عاقل است در حالیکه همه عالمهای این جهان صاحبان عقل نیستند، به همین دلیل بعضی از مفسران کلمه عالمین را در اینجا اشاره به گروه ها و مجموعه هایی از صاحبان عقل می دانند مانند فرشتگان و انسانها و جن.

این احتمال نیز وجود دارد که این جمع بخاطر تغلیب باشد (منظور از تغلیب این است که مجموعه های از صاحبان صفات مختلف را با وصف صنف برتر توصیف کنیم).

7 نویسنده تفسیر (المنار) می گوید: از جد ما امام صادق (علیه السلام) که رضوان خدا بر او باد چنین نقل شده که مراد از (عالمین) تنها انسانها هستند. سپس اضافه می کند در قرآن نیز (عالمین) به همین معنا آمده است مانند (لیکون للعالمین نذیراً): خداوند قرآن را بر بندهاش فرستاد تا جهانیان را انداز کند (سوره فرقان آیه 1) (1).

ولی اگر موارد استعمال عالمین را در قرآن در نظر بگیریم خواهیم دید که هر چند کلمه عالمین در بسیاری از آیات قرآن به معنی انسانها آمده است ولی در پاره ای از موارد معنی وسیعتری دارد، و انسانها و موجودات دیگر جهان را در بر می گیرد، مانند (فَلِلّٰهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَرَبِّ الْاَرْضِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ): ستایش مخصوص خدا است که مالک و پروردگار آسمانها و زمین، مالک و پروردگار جهانیان است (جاثیه آیه 36).

و مانند (قَالَ فِرْعَوْنُ وَ مَا رَبُّ الْعٰلَمِیْنَ قَالَ رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا بَیْنَهُمَا): (فرعون گفت پروردگار عالمیان چیست؟ موسی در پاسخ گفت پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان این دو است) (آیه 23 و 24 سوره شعراء).

جالب اینکه در روایتی که صدوق در کتاب (عیون الاخبار) از علی (علیه السلام) نقل کرده چنین می خوانیم: (که امام علی (علیه السلام) در ضمن تفسیر آیه الحمد لله رب العالمین فرمود: (رب العالمین هم الجماعات، من کل مخلوق

من الجمادات و الحیوانات): (رب العالمین اشاره به مجموع همه مخلوقات است اعم از موجودات بی جان و جاندار).

اما اشتباه نشود که در میان این روایات تضادی وجود ندارد، زیرا اگر چه کلمه عالمین مفهومی گسترده و وسیع است، ولی از آنجا که گل سر سبد مجموعه موجودات جهان انسان می باشد، گاهی انگشت روی او گذارده می شود، و بقیه را تابع و در سایه او می بیند، بنابراین اگر در روایت امام سجاد (علیه السلام) تفسیر به انسانها شده بخاطر آن است که هدف اصلی در این مجموعه بزرگ انسانها هستند.

8 این نکته نیز قابل توجه است که بعضی عالم را به دو گونه تقسیم کرده اند: عالم کبیر و عالم صغیر، و منظورشان از عالم صغیر وجود یک انسان است، چرا که وجود یک انسان خود به تنهایی مجموعه ای است از نیروهای مختلفی که حاکم بر این عالم بزرگ می باشد، و در حقیقت انسان نمونه برداری از همه جهان است.

آنچه سبب می شود که مخصوصا ما روی مفهوم وسیع عالم تکیه کنیم آن است که بعد از جمله الحمد لله آمده در این جمله همه حمد و ستایش را مخصوص خدا می شمیریم، سپس رب العالمین را به منزله دلیلی بر آن ذکر می کنیم، می گوئیم: همه ستایشها مخصوص او است چرا که هر کمالی و هر نعمتی و هر موهبتی که در جهان وجود دارد مالک و صاحب و پروردگارش او می باشد.

نکته ها:

1- خط سرخ بر همه رب النوعها

مطالعه تاریخ ادیان و مذاهب نشان می دهد که منحرفان از خط توحید راستین، همواره برای این جهان رب النوعهایی قائل بودند، سرچشمه این تفکر غلط این بوده که گمان می کردند هر یک از انواع موجودات نیاز به رب النوع مستقلی دارد که آن نوع را تربیت و رهبری کند، گویا خدا را کافی برای تربیت این انواع نمی دانستند!

حتی برای اموری همانند عشق عقل، تجارت، جنگ و شکار رب النوعی قائل بودند، از جمله یونانیان دوازده خدای بزرگ (رب النوع) را پرستش می کردند که به پندار آنها بر فراز قله المپ بزم خدائی دائر ساخته، و هر یک مظهر یکی از صفات آدمی بودند!

در (کلده) پایتخت کشور (آشور) رب النوع آب، رب النوع ماه، رب النوع خورشید و رب النوع زهره قائل بودند، و هر کدام را بنامی می نامیدند، و مافوق همه اینها (ماردوک) را رب الارباب می شمردند. در (روم) نیز خدایان متعدد رواج داشت و بازار شرک و تعدد خدایان و ارباب انواع شاید از همه جا داغتر بود.

آنها مجموع خدایان را به دو دسته تقسیم می کردند: خدایان خانوادگی و خدایان حکومت، که مردم زیاد به آنها علاقه نشان نمی دادند (چرا که دل خوشی از حکومتشان نداشتند).

عده این خدایان فوق العاده زیاد بود، زیرا هر یک از این خدایان یک پست مخصوص داشت، و در امور محدودی مداخله می کرد، تا آنجا که (در خانه) دارای خدای مخصوص بود! بلکه پاشنه و آستانه خانه نیز هر یک رب النوعی داشتند!

به گفته یکی از مورخان جای تعجب نیست که رومیها 30 هزار خدا داشته باشند، آن چنانکه یکی از بزرگان آنها به شوخی گفته بود تعداد خدایان کشور ما به حدی است که در معابر و محافل فراوانتر از افراد ملت می باشند!

از این خدایان می توان رب النوع کشاورزی، رب النوع آشپزخانه، و رب النوع انبار غذا، رب النوع خانه، رب النوع شعله گاز، رب النوع آتش رب النوع میوه ها، رب النوع درو، رب النوع درخت تاک، رب النوع جنگل رب النوع حریق و رب النوع دروازه بزرگ رم و رب النوع آتشکده ملی را نام برد. کوتاه سخن اینکه بشر در گذشته با انواع خرافات دست به گریبان بوده است همانطور که الان هم خرافات بسیاری از آن عصر به یادگار مانده.

در عصر نزول قرآن نیز بتهای متعدد مورد پرستش و ستایش قرار داشته و شاید همه یا قسمتی از آنها جانشین رب النوعهای پیشین بودند.

از همه گذشته گاهی بشر را نیز عملاً رب خود قرار می دادند، چنانکه قرآن در نکوهش مردمی که احبار (دانشمندان یهود) و رهبانان (مردان و زنان تارک دنیا) را ارباب خود می دانستند می گوید (اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله): آنها احبار و رهبانهایشان را ارباب بجای خدا می دانستند (توبه 31).

به هر حال از آنجا که این خرافات علاوه بر اینکه انسان را به انحطاط عقلی می کشانید، مایه تفرقه و تشتت و پراکندگی است، پیامبران الهی به مبارزه شدید با آن برخاستند، تا آنجا که می بینیم بعد از بسم الله نخستین آیه ای که در قرآن نازل شده، در همین رابطه است (الحمد لله رب العالمین) همه ستایشها مخصوص خداوندی است که رب همه جهانیان است.

و به این ترتیب قرآن خط سرخی بر تمام رب النوعها می کشد و آنها را به وادی عدم همانجا که جای اصلیشان است می فرستد، و گلهای توحید و یگانگی و همبستگی و اتحاد را به جای آن می نشاند.

قابل توجه اینکه همه مسلمانان موظفند در نمازهای روزانه هر شبانه روز لا اقل ده بار این جمله را بخوانند و به سایه الله خداوند یگانه ایکه مالک و رب و سرپرست و پرورش دهنده همه موجودات است پناه برند، تا هرگز توحید را فراموش نکنند و در بیراهه های شرک سرگردان نشوند.

2- پرورش الهی راه خداشناسی

گرچه کلمه (رب) همانگونه که گفتیم در اصل به معنی مالک و صاحب است، ولی نه هر صاحبی، صاحبی که عهده دار تربیت و پرورش می باشد، و به همین جهت در فارسی به عنوان پروردگار ترجمه می شود.

دقت در سیر تکاملی موجودات زنده، و تحول و دگرگونیهای موجودات بی جان، و فراهم آمدن زمینه های تربیت موجودات، و ریزه کاری هایی که در هر یک از این قسمتها نهفته شده است یکی از بهترین طرق خداشناسی است.

هماهنگیهائی که در میان اعضاء بدن ماست که غالبا بدون آگاهی ما بر قرار می باشد، یکی از نمونه های زنده آن است.

فی المثل هنگامی که حادثه مهمی در زندگی ما رخ می دهد، و باید با تمام توان در برابر آن بپاخیزیم، در یک لحظه کوتاه فرمانی هماهنگ به تمام ارگانهای بدن ما به صورت ناآگاه صادر می شود، بلافاصله، ضربان قلب بالا می رود، تنفس شدید می شود، تمام نیروهای بدن بسیج می گردند، مواد غذایی و اکسیژن هوا از طریق خون به طور فراوان به تمام سلولها می رسند، اعصاب آماده کار، و عضلات آماده حرکت بیشتر می شوند، نیروی تحمل انسان بالا می رود، احساس درد کمتر می شود، خواب از چشم می پرد، خستگی از اعضاء فرار می کند احساس گرسنگی بکلی فراموش می شود.

چه کسی این هماهنگی عجیب را در این لحظه حساس، با این سرعت، در میان تمام ذرات وجود انسان، ایجاد می کند؟ آیا این پرورش جز از ناحیه خداوند عالم و قادر ممکن است؟!

آیات قرآن پر است از نمونه های این پرورش الهی که بخواست خدا هر کدام در جای خود خواهد آمد و هر کدام دلیل روشنی برای شناخت خدا هستند.

آیه (2) و ترجمه

(الرحمن الرحيم) (2)

ترجمه:

3- خداوندی که بخشنده و بخشایشگر است (و رحمت عام و خاصش همه را رسیده).

تفسیر:

معنی (رحمن) و (رحیم) و گسترش مفهوم آنها و همچنین تفاوت میان این دو کلمه را در تفسیر (بسم الله) مشروحا خواندیم، و نیازی به تکرار نیست. نکته ای که در اینجا باید اضافه کنیم این است که این دو صفت که از مهمترین اوصاف الهی است در نمازهای روزانه ما حداقل 30 بار تکرار می شوند (دو مرتبه در سوره حمد و یک مرتبه در سوره های بعد از آن می خوانیم) و به این ترتیب 60 مرتبه خدا را به صفت رحمتش می ستائیم.

این در حقیقت درسی است برای همه انسانها که خود را در زندگی بیش از هر چیز به این اخلاق الهی متخلق کنند، بعلاوه اشاره ای است به این واقعیت که اگر ما خود را عبد و بنده خدا می دانیم مبادا رفتار مالکان بی رحم نسبت به بردگانشان در نظرها تداعی شود.

در تاریخ بردگی می خوانیم:

(صاحبان آنها با قساوت و بیرحمی عجیبی با آنها رفتار می کردند، چنانکه می گویند اگر بندهای در انجام خدمات اندک قصوری می ورزید مجازاتهای سخت می دید: شلاق می خورد، او را به زنجیر می کشیدند، به آسیابش می بستند به حفر معادن می گماشتند، در زیر زمینها و سیاهچالهای هولناک حبس می کردند و اگر گناهش بزرگتر بود به دارش می آویختند!).

در جای دیگر می خوانیم: (غلامان محکوم را در قفس درندگان می انداختند و اگر جان سالم به در می بردند درنده دیگری را داخل قفس او می کردند).

این بود نمونه های از رفتار مالکان با بردگان خویش، اما خداوند جهان در قرآن کرارا تذکر می دهد که اگر بندگانم بر خلاف دستورم عمل کردند و پشیمان شدند می بخشم، می آمرزم، رحیم و مهربانم آنجا

که می فرماید: (قل یا عبادى الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً)
(ای کسانی که از حریم بندگی سرباز زده اید از رحمت خدا مأیوس نشوید، خداوند همه گناهان را می
آمرزد (توبه کنید و از دریای بی پایان رحمت خدا بهره مند شوید).

بنابراین آوردن (رحمان و رحیم) بعد از رب العالمین اشاره به این نکته است که ما در عین قدرت
نسبت به بندگان خویش، با مهربانی و لطف رفتار می کنیم این بنده نوازی و لطف خدا، بندگان را شیفته او
می سازد: که با یک دنیا علاقه بگویند (الرحمن الرحیم).

اینجا است که انسان متوجه چقدر فاصله است بین رفتار خداوند بزرگ با بندگان خویش، و روش
مالکان با زیردستان خود، مخصوصاً در عصر شوم، بردگی.

آیه (3) و ترجمه

(ملك يوم الدين) (3)

ترجمه:

خدائی که مالک روز جزاست.

تفسیر:

ایمان به رستاخیز دومین پایگاه

در اینجا به دومین اصل مهم اسلام یعنی قیامت و رستاخیز توجه می کند و می گوید: (خداوندی که مالک روز جزا است) (مالك يوم الدين).

و به این ترتیب محور مبدء و معاد که پایه هر گونه اصلاح اخلاقی و اجتماعی است در وجود انسان تکمیل می گردد.

جالب اینکه در اینجا تعبیر به مالکیت خداوند شده است، که نهایت سیطره و نفوذ او را بر همه چیز و همه کس در آن روز مشخص می کند، روزی که همه انسانها در آن دادگاه بزرگ برای حساب حاضر می شوند، و در برابر مالک حقیقی خود قرار می گیرند، تمام گفته ها و کارها و حتی اندیشه های خود را حاضر می بینند، هیچ چیز حتی به اندازه سر سوزنی نابود نشده و به دست فراموشی نیفتاده است، و اکنون این انسان است که باید بار همه مسئولیتهای اعمال خود را بر دوش کشد!

حتی در آنجا که خود فاعل نبوده، بلکه بنیانگزار سنت و برنامه ای بوده است، باز باید سهم خویش را از مسئولیت بپذیرد.

بدون شک مالکیت خداوند در آن روز یک مالکیت اعتباری، نظیر مالکیت ما نسبت به آنچه در این جهان ملک ما است، نمی باشد، چرا که این یک مالکیت قراردادی است با تشریفات و اسنادی می آید و با تشریفات و اسناد دیگری از میان

می رود، ولی مالکیت خدا نسبت به جهان هستی مالکیت حقیقی است آن پیوند و ارتباط خاص موجودات با خدا است که اگر یک لحظه از او بریده شوند نابود می شوند، همانگونه که اگر رابطه لامپهای برق با کارخانه اصلی بریده شود روشنایی در همان لحظه محو و نابود خواهد شد.

و تعبیر دیگر این مالکیت نتیجه خالقیت و ربوبیت است، آنکس که موجودات را آفریده و تحت حمایت خود پرورش می دهد، و لحظه به لحظه فیض وجود و هستی به آنها می بخشد، مالک حقیقی موجودات است. نمونه ضعیفی از مالکیت حقیقی را در خودمان نسبت به اعضا پیکرمان می توانیم پیدا کنیم، ما مالک چشم و گوش و قلب و اعصاب خویش هستیم، نه به معنی مالکیت اعتباری، بلکه یک نوع مالکیت حقیقی که از ارتباط و پیوند و احاطه سرچشمه می گیرد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که مگر خداوند مالک تمام این جهان نیست که ما از او تعبیر به مالک روز جزا می کنیم؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه مالکیت خداوند گر چه شامل هر (دو جهان) می باشد، اما بروز و ظهور این مالکیت در قیامت بیشتر است، چرا که در آن روز همه پیوندهای مادی و مالکیتهای اعتباری بریده می شود، و هیچکس در آنجا چیزی از خود ندارد، حتی اگر شفاعتی صورت گیرد باز به فرمان خدا است، (یوم لا تملك نفس لنفس شیئا والامر یومئذ لله) روزی که هیچکس مالک هیچ چیز برای کمک به دیگری نیست، و همه کارها به دست خدا است (سوره انفطار آیه 19).

به تعبیر دیگر انسان در این دنیا گاه به کمک دیگری می شتابد، با زبانش از او دفاع می کند، با اموالش از او حمایت می نماید، با نفرات و قدرتش به کمکش برمی خیزد گاه با طرحها و نقشه های گوناگون، او را زیر پوشش حمایت خود قرار می دهد.

ولی آن روز هیچیک از این امور وجود ندارد، و به همین دلیل هنگامی که از مردم سؤال شود لمن الملك اليوم حکومت امروز از آن کیست؟! می گویند: (لله الواحد القهار): برای خداوند یگانه پیروز است! (سوره مؤ من آیه 16).

اعتقاد به روز رستاخیز، و ایمان به آن دادگاه بزرگ که همه چیز در آن بطور دقیق مورد محاسبه قرار می گیرد اثر فوق العاده نیرومندی در کنترل انسان در برابر اعمال نادرست و ناشایست دارد، و یکی از علل جلوگیری کردن نماز از فحشاء و منکرات همین است که نماز انسان را هم به یاد مبدئی می اندازد که از همه کار او با خبر است و هم به یاد دادگاه بزرگ عدل خدا.

تکیه بر مالکیت خداوند نسبت به روز جزا این اثر را نیز دارد که با اعتقاد مشرکان و منکران رستاخیز به مبارزه بر می خیزد، زیرا از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که ایمان به (الله) یک عقیده عمومی حتی برای مشرکان عصر جاهلی بوده، لذا هنگامی که از آنها می پرسیدند: آفریدگار آسمانها و زمین کیست؟ می گفتند: خدا! (ولئن سئلتهم من خلق السماوات والارض ليقولن الله) (لقمان 25) در حالی که آنها با گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در زمینه معاد با ناباوری عجیبی روبرو می شدند (وقال الذين كفروا هل ندلكم على رجل ينبتكم اذا مزقتم كل ممزق انكم لفي خلق جديد افترى على الله كذبا ام به جنة): کافران گفتند آیا مردی را به شما معرفی بکنیم که می گوید هنگامی که خاک شدید و پراکنده گشتید، بار دیگر آفرینش جدیدی خواهید داشت! آیا او بر خدا دروغ بسته یا دیوانه است؟! (سبا آیه 8). در حدیثی از امام سجاد (علیه السلام) می خوانیم: هنگامی که به آیه (مالک يوم الدين) می رسید، آنقدر آنرا تکرار می کرد که نزدیک بود روح از بدنش پرواز کند.

کان علی بن الحسین اذا قرء مالک يوم الدين يكررها حتى يكادان يموت.

اما کلمه (يوم الدين) این تعبیر در تمام مواردی که در قرآن استعمال شده به معنی قیامت آمده است چنانکه در قرآن در آیه 17 و 18 و 19 سوره انفطار با صراحت به این معنی اشاره شده است (این تعبیر متجاوز از ده بار در قرآن مجید به همین معنی آمده).

و اینکه چرا آن روز، روز دین معرفی شده؟ به خاطر این است که آن روز جزا است و دین در لغت به معنی جزا می باشد، و روشنترین برنامه ای که در قیامت اجرا می شود همین برنامه جزا و کیفر و

پاداش است، در آن روز پرده از روی کارها کنار می رود، و اعمال همه دقیقاً مورد محاسبه قرار می گیرد و هر کس جزای اعمال خویش را اعم از خوب و بد می بیند.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: یوم الدین، روز حساب است.

اما طبق این روایت (دین) به معنی حساب است، شاید این تعبیر از قبیل ذکر علت و اراده معلول باشد، زیرا همی شه حساب مقدمهای برای جزا است.

بعضی از مفسران نیز عقیده دارند که علت نامگذاری رستاخیز به یوم الدین این است که در آن روز هر کسی در برابر دین و آئین خود جزا می بیند.

ولی معنی اول (حساب و جزا) صحیحتر به نظر می رسد.

آیه (4) و ترجمه

(ایاک نعبد و ایاک نستعین) (4)

ترجمه:

تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری میجوئیم.

تفسیر:

انسان در پیشگاه خدا

اینجا سر آغازی است برای نیازهای بنده و تقاضاهای او از خدا، و در حقیقت لحن سخن از اینجا عوض می شود، زیرا آیات قبل حمد و ثنای پروردگار و اظهار ایمان به ذات پاک او و اعتراف به روز قیامت بود.

اما از اینجا گوئی بنده با این پایه محکم عقیدتی و معرفت و شناخت پروردگار خود را در حضور او، و در برابر ذات پاکش می بیند، او را مخاطب ساخته نخست از عبودیت خویش در برابر او، و سپس از امدادها و کمکهای او سخن می گوید: (تنها ترا می پرستم و تنها از تو یاری می جویم) (ایاک نعبد و ایاک نستعین).

به تعبیر دیگر: هنگامی که مفاهیم آیات گذشته در جان انسان جای گیرد، و اعماق وجودش به نور الله پرورش دهنده جهانیان روشن می شود، و رحمت عام و خاص او و مالکیتش در روز جزا را درک می کند، انسان به صورت یک فرد کامل از نظر عقیده در می آید، این عقیده عمیق توحیدی نخستین ثمره اش از یکسو بنده خالص خدا بودن، و از بندگی بتها و جباران و شهوات در آمدن، و از سوی دیگر دست استمداد به ذات پاک او دراز کردن است.

در واقع آیات گذشته سخن از توحید ذات و صفات می گفت و در اینجا سخن از توحید عبادت، و توحید افعال است.

توحید عبادت آنست که هیچکس و هیچ چیز را شایسته پرستش جز ذات خدا ندانیم تنها به فرمان او گردن نهیم، تنها قوانین او را به رسمیت بشناسیم و از هر نوع بندگی و تسلیم در برابر غیر ذات پاک او بپرهیزیم.

توحید افعال آنست که تنها مؤثر حقیقی را در عالم او بدانیم (لا مؤثر فی الوجود الا الله) نه اینکه عالم اسباب را انکار کنیم و به دنبال سبب نرویم بلکه معتقد باشیم که هر سببی هر تاءثیری دارد، آن هم به فرمان خدا است، او است که به آتش سوزندگی، و به خورشید روشنائی و به آب حیاتبخشی داده است.

ثمره این عقیده آنست که انسان تنها متکی به الله خواهد بود، تنها قدرت و عظمت را مربوط به او می داند، و غیر او در نظرش فانی، زوال پذیر، و فاقد قدرت می باشد.

تنها ذات الله قابل اعتماد و ستایش است، و لیاقت این دارد که انسان او را تکیه گاه خود در همه چیز قرار دهد.

این تفکر و اعتقاد انسانرا از همه کس و همه موجودات بریده و تنها به خدا پیوند می دهد، حتی اگر به دنبال عالم اسباب می رود نیز به فرمان او است یعنی در لابلای اسباب، قدرت خدا را که مسبب الاسباب است مشاهده می کند.

این عقیده آن قدر روح انسانرا وسیع و افق فکر او را بالا می برد که به بی نهایت و ابدیت می پیوندد و از محیطهای محدود آزاد و رها می سازد.

نکته ها

1- نقطه اتکاء فقط او است

طبق آنچه در ادبیات عرب خوانده ایم هنگامی که مفعول بر فاعل مقدم شود، معنی حصر از آن استفاده می گردد، و در اینجا مقدم شدن کلمه ایاک بر نعبد و نستعین دلیل بر انحصار است و نتیجه آن همان توحید عبادت و توحید افعالی است که در بالا بیان کردیم.

حتی در عبودیت و بندگی خود نیز احتیاج به کمک او داریم، و در این راه نیز باید از او استعانت جست، مبادا گرفتار انحراف و عجب و ریا و اموری مانند اینها بشویم که عبودیت ما را پاک در هم می ریزد.

به تعبیر دیگر در جمله اول که می گوئیم تنها تو را می پرستیم کمی بوی استقلال دارد، بلافاصله با جمله ای که نستعین آنرا اصلاح می کنیم و آن حالت بین الامرین (نه جبر و نه تفویض) را در عبارت خود مجسم می سازیم و الگوئی خواهد بود برای همه کارهای ما.

2- ذکر صیغه جمع در نعت و نستعین

و همچنین آیات بعد که همه به صورت جمع است نشان می دهد که اساس عبادت مخصوصا نماز بر پایه جمع و جماعت است، حتی به هنگامی که بنده در برابر خدا به راز و نیاز بر می خیزد باید خود را میان جمع و جماعت ببیند، تا چه رسد به سایر کارهای زندگیش. به این ترتیب هر گونه فردگرایی، و تکروی، انزواطلبی و مانند اینها مفاهیمی مردود از نظر قرآن و اسلام شناخته می شود.

مخصوصا نماز، از اذان و اقامه که دعوت به اجتماع برای نماز است گرفته (حی علی الصلوة) بشتاب به سوی نماز... تا سوره حمد که آغازگر نماز است، السلام علیکم که پایان آن است همه دلیل بر این است که این عبادت در اصل جنبه اجتماعی دارد، یعنی باید به صورت جماعت انجام شود، درست است که نماز فردی نیز در اسلام صحیح است اما عبادت فردی جنبه فرعی و درجه دوم را دارد.

3- در برخورد نیروها از او کمک می گیریم

بشر در این جهان با نیروهای مختلفی روبرو است، هم از نظر نیروهای طبیعی، و هم از نظر نیروهای درون ذاتی خود. برای اینکه بتواند در برابر عوامل مخرب و ویرانگر و منحرف

کننده، مقاومت کند احتیاج به یار و مددکاری دارد، اینجا است که خود را در زیر چتر حمایت پروردگار قرار می دهد، همه روز از خواب بر می خیزد، و با تکرار جمله ای که نعت و ایستادن اعتراف به عبودیت پروردگار کرده و از ذات پاک او برای پیروزی در این مبارزه بزرگ کمک می گیرد، و

شامگاهان نیز با تکرار همین جمله سر به بستر می نهد، با یاد او بر می خیزد و با یاد و استمداد از وجود او بخواب می رود و خوشا به حال کسی که به چنین مرحله‌ای از ایمان برسد، در برابر هیچ گردنکشی و زورمندی سر تعظیم فرود نمی آورد، در مقابل جاذبه مادیات خود را نمی بازد، همچون پیامبر اسلام می گوید: **(ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین)**: نماز و عبادتم، مرگ و حیاتم همه از آن خداوند است که پروردگار جهانیان است (انعام 162).

آیه (5) و ترجمه

(اهدنا الصراط المستقیم) (5)

ترجمه:

ما را به راه راست هدایت فرما.

تفسیر:

پیمودن صراط مستقیم

پس از اظهار تسلیم در برابر پروردگار و وصول به مرحله عبودیت و استعانت و استمداد از ذات پاک او نخستین تقاضای بنده این است که او را به راه راست، راه پاکی و نیکی، راه عدل و داد، و راه ایمان و عمل صالح هدایت فرماید، تا خدائی که همه نعمتها را به او ارزانی داشته نعمت هدایت را نیز بر آن بیفزاید.

گر چه این انسان در چنین شرائط مؤ من است، و با خدای خود آشنا ولی امکان دارد که هر آن این نعمت به خاطر عواملی از او سلب گردد، و از صراط مستقیم منحرف و گمراه شود.

پس باید هر شبانه روز لااقل ده بار از خدای خود بخواهد که لغزش و انحرافی برای او پیش نیاید. بعلاوه این صراط مستقیم که همان آئین حق است مراتب و درجاتی دارد که همه افراد در پیمودن این درجات یکسان نیستند، هر مقدار از این درجات را انسان طی نماید، باز درجات بالاتر و والاتری وجود دارد که انسان با ایمان باید از خدا بخواهد تا او را به آن درجات هدایت کند.

در اینجا این سؤال معروف که چرا ما همواره در خواست هدایت به صراط مستقیم از خدا می کنیم مگر ما گمراهیم؟ مطرح می شود.

وانگهی به فرضی که این سخن از ما زیبنده باشد از پیامبر و امامان که نمونه انسان کامل بودند چه معنی دارد؟!

در پاسخ این ایراد می گوئیم:

اولاً: همانطور که اشاره شد انسان در مسیر هدایت هر لحظه بیم لغزش و انحراف درباره او می رود، به همین دلیل باید خود را در اختیار پروردگار بگذارد و تقاضا کند که او را بر راه راست ثابت نگهدارد. ما نباید فراموش کنیم که وجود و هستی و تمام مواهب الهی، لحظه به لحظه از آن مبدء بزرگ به ما می رسد.

سابقاً گفتیم مثل ما و همه موجودات (از یک نظر) مثل لامپهای برق است، اگر می بینیم نور لامپ، متصل و یکنواخت پخش می شود به خاطر آنست که لحظه به لحظه نیرو از منبع برق به او می رسد منبع برق هر لحظه نور جدیدی تولید می کند و بوسیله سیمهای ارتباطی به لامپ تحویل می گردد. هستی ما نیز همانند نور این لامپها است گر چه به صورت یک وجود ممتد جلوه گر است، ولی در حقیقت لحظه به لحظه وجود تازه ای از منبع هستی آفریدگار فیاض، به ما می رسد. بنابر این همانگونه که هر لحظه وجود تازه ای به ما می رسد، به هدایت جدیدی نیز نیازمندیم بدیهی است اگر موانعی در سیمهای معنوی ارتباطی ما با خدا ایجاد شود، کژیها، ظلمها، ناپاکیها و... پیوند ما را از آن منبع هدایت قطع می کند، و همان لحظه از صراط مستقیم منحرف خواهیم شد. ما از خدا طلب می کنیم که این موانع پیش نیاید و ما بر صراط مستقیم ثابت بمانیم. ثانیاً: هدایت همان پیمودن طریق تکامل است که انسان تدریجاً مراحل نقصان را پشت سر بگذارد و به مراحل بالاتر برسد.

این را نیز می دانیم که طریق تکامل نامحدود است و به سوی بی نهایت همچنان پیش می رود. بنابر این جای تعجب نیست که حتی پیامبران و امامان از خدا تقاضای هدایت صراط مستقیم کنند، چه اینکه کمال مطلق تنها خدا است، و همه بدون استثناء در مسیر تکاملند چه مانع دارد که آنها نیز تقاضای درجات بالاتری را از خدا بنمایند.

مگر ما بر پیامبر (ﷺ) صلوات و درود نمی فرستیم؟ مگر مفهوم صلوات، تقاضای رحمت تازه پروردگار برای محمد و آل محمد نیست؟

مگر خود پیامبر (ﷺ) نمی فرمود: رب زدنی علماً خدایا علم (و هدایت) مرا بیشتر کن!

مگر قرآن نمی گوید: (و یزید الله الذین اهتدوا هدی): خداوند هدایت هدایت یافتگان را افزون می کند (مریم 76).

و نیز می گوید: (والذین اهتدوا زادهم هدی و آتاهم تقواهم): آنها که هدایت یافته اند خداوند بر هدایتشان می افزاید، و تقوا به آنها می دهد محمد 17).

و از اینجا پاسخ سؤالی که مربوط به درود بر پیامبر (ﷺ) و امامان است نیز روشن که این درود و صلوات در حقیقت تقاضای مقام بالاتر و والاتر برای آن بزرگواران است. برای روشن شدن آنچه گفتیم به دو حدیث زیر توجه فرمائید:

1- امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در تفسیر جمله اهدنا الصراط المستقیم می فرماید، یعنی (ادم لنا توفیقك الذی اطعناك به فی ماضی ایامنا، حتی نطیعك كذلك فی مستقبل اعمارنا): خداوند توفیقاتی را که در گذشته بر ما ارزانی داشتی و به برکت آن تو را اطاعت کردیم، همچنان ادامه ده تا در آینده عمرمان نیز تو را اطاعت کنیم.

2- امام صادق (علیه السلام) می فرماید: یعنی (ارشدنا للزوم الطريق المؤدی الی محبتك، و المبلغ الی جنتك، و المانع من ان نتبع اهوائنا فنغطب، و ان نأخذ بآرائنا فنهلك): یعنی خداوند ما را بر راهی که به محبت تو می رسد و به بهشت واصل می گردد، و مانع از پیروی هوسهای کشنده و آراء انحرافی و هلاک کننده است، ثابت بدار.

صراط مستقیم چیست؟

آنگونه که از بررسی آیات قرآن مجید بر می آید صراط مستقیم همان آئین خدا پرستی و دین حق و پایبند بودن به دستورات خدا است چنانکه در سوره

انعام آیه 161 می خوانیم: (قل اننی هدانی ربی الی صراط مستقیم دینا قیما ملة ابراهیم حنیفا و ما کان من المشرکین): بگو خداوند مرا به صراط مستقیم هدایت کرده: به دین استوار، آئین ابراهیم که هرگز به خدا شرک نورزید.

در اینجا دین ثابت و پا بر جا و آئین توحیدی ابراهیم و نفی هر گونه شرک به عنوان صراط مستقیم معرفی شده که این جنبه عقیدتی را مشخص می کند.

اما در سوره یس آیه 61 و 62 چنین می خوانیم: (الم اعهد اليكم يا بني آدم الا تعبدوا الشيطان انه لكم عدو مبين وان اعبدوني هذا صراط مستقيم): (ای فرزندان آدم مگر با شما پیمان نبستم که شیطان را پرستش نکنید (به دستورات او عمل ننمائید) و مرا پرستش کنید این همان صراط مستقیم است).

در اینجا به جنبه های عملی آئین حق اشاره شده که نفی هر گونه کار شیطانی و عمل انحرافی است. و به گفته قرآن در سوره آل عمران آیه 101 راه رسیدن به صراط مستقیم پیوند و ارتباط با خدا است (و من يعتصم بالله فقد هدى الى صراط مستقيم).

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که راه مستقیم همی شه یک راه بیشتر نیست زیرا میان دو نقطه تنها یک خط مستقیم وجود دارد که نزدیکترین راه را تشکیل می دهد.

بنابر این اگر قرآن می گوید صراط مستقیم، همان دین و آئین الهی در جنبه های عقیدتی و عملی است به این دلیل است که نزدیکترین راه ارتباط با خدا همانست.

و نیز به همین دلیل است که دین واقعی یک دین بیشتر نیست (ان الدين عند الله الاسلام): (دین در نزد خدا اسلام است) (آل عمران آیه 19).

به خواست خدا بعدا خواهیم دید که اسلام معنی وسیعی دارد که هر آئین توحیدی را در آن عصر و زمان که رسمیت داشته و با آئین جدید نسخ نشده است شامل می شود.

و از اینجا روشن می شود تفسیرهای مختلفی که مفسران در این زمینه نقل کرده اند همه در واقع به

یک چیز باز می گردد:

بعضی آن را به معنی اسلام.

بعضی به معنی قرآن.

بعضی به پیامبر و امامان راستین.

و بعضی آنرا به آئین الله که جز آن را قبول نمی کند، تفسیر نموده اند تمام این معانی بازگشت به همان دین و آئین الهی در جنبه های اعتقادی و عملی می کند.

همچنین روایاتی که در منابع اسلامی در این زمینه وارد شده و هر کدام به زاویه ای از این مسأله اشاره کرده همه به یک اصل باز می گردد، از جمله: از پیامبر (ﷺ) چنین نقل شده: (الصراط المستقیم صراط الانبیاء و هم الذین انعم الله علیهم): (صراط مستقیم راه پیامبران است و همانها هستند که مشمول نعمتهای الهی شده اند).

از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه (اهدنا الصراط المستقیم) فرمود: الطريق و معرفة الامام: (منظور راه و شناخت امام است).

و نیز در حدیث دیگری از همان امام نقل شده: (والله نحن الصراط المستقیم): (به خدا سوگند مائیم صراط مستقیم).

در حدیث دیگری باز از همان امام می خوانیم که فرمود: صراط مستقیم، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است.

مسلم است که پیامبر (ﷺ) و علی (علیه السلام) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) همه به همان

آئین توحیدی خدا دعوت می کردند، دعوتی که جنبه های اعتقادی و عملی را در بر می گرفت.

جالب اینکه (راغب) در کتاب (مفردات) در معنی صراط می گوید: (صراط) راه مستقیم است، بنابر این مستقیم بودن در مفهوم صراط افتاده، و ذکر آن به صورت توصیف، برای تاءکید هر چه بیشتر روی این مسأله است.

آیه (6) و ترجمه

(صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین) (6) .

ترجمه:

راه آنها که بر آنان نعمت دادی نه آنها که بر ایشان غضب کردی و نه گمراهان!

تفسیر:

دو خط انحرافی!

این آیه در حقیقت تفسیر روشنی است برای (صراط مستقیم) که در آیه قبل خواندیم، می گوید: مرا به راه کسانی هدایت فرما که آنان را مشمول انواع نعمتهای خود قرار دادی (نعمت هدایت، نعمت توفیق، نعمت رهبری مردان حق و نعمت علم و عمل و جهاد و شهادت) نه آنها که بر اثر اعمال زشت، و انحراف عقیده غضب تو دامنگیرشان شد و نه آنها که جاده حق را رها کرده و در بیراهه ها گمراه و سرگردان شده (صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین) .

در حقیقت چون ما آشنائی کامل به راه و رسم هدایت نداریم، خدا به ما دستور می دهد که در این آیه طریق و خط پیامبران و نیکوکاران و آنها که مشمول نعمت و الطاف او شده اند را بخواهیم. و نیز به ما هشدار می دهد که در برابر شما همی شه دو خط انحرافی قرار دارد، خط (مغضوب علیهم) و خط (ضالین) که به زودی به تفسیر این دو آشنا خواهیم شد.

نکته ها

1- الذین انعمت علیهم کیانند؟

سوره نساء آیه 69 این گروه را تفسیر کرده است: (و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً): (کسانی که دستورات خدا و پیامبر را اطاعت کنند، خدا آنها را با کسانی قرار می دهد که مشمول نعمت خود ساخته، از پیامبران و رهبران صادق و راستین و جانبازان و شهیدان راه خدا و افراد صالح، و اینان رفیقان خوبی هستند).

همانگونه که ملاحظه می کنیم این آیه افراد مورد نعمت خدا را چهار گروه معرفی می کند: (پیامبران، صدیقین، شهداء، و صالحین).

این مراحل چهارگانه شاید اشاره به این معنی باشد که برای ساختن یک جامعه انسانی سالم و مرفعی و مؤمن، نخست باید رهبران حق و انبیاء وارد میدان شوند.

و به دنبال آنها مبلغان صدیق و راستگو که گفتار و کردارشان با یکدیگر هماهنگ است، تا اهداف پیامبران را از این طریق در همه جا گسترش دهند.

به دنبال این دوران سازندگی فکری، طبیعتاً عناصر آلوده و آنها که مانع راه حقند سر بر دارند، جمعی باید در مقابل آنها قیام کنند و عده ای شهید شوند و با خون پاکشان درخت توحید آبیاری گردد.

در مرحله چهارم محصول این کوششها و تلاشها به وجود آمدن صالحان است اجتماعی پاک و شایسته و آکنده از معنویت.

بنابراین ما در سوره حمد در شبانه روزی در پی از خدا می خواهیم که در خط این چهار گروه قرار گیریم، خط انبیاء خط صدیقین، خط شهدا و صالحین و روشن است که در هر مقطع زمانی باید در یکی از این خطوط، انجام وظیفه کنیم و رسالت خویش را ادا نمائیم.

2- (مغضوب علیهم) و (ضالین) کیانند؟

جدا کردن این دو از هم در آیات فوق نشان می دهد که هر کدام اشاره به گروه مشخصی است.

در اینکه فرق میان این دو چیست سه تفسیر وجود دارد:

1- از موارد استعمال این دو کلمه در قرآن مجید چنین استفاده می شود که (مغضوب علیهم) مرحله ای سختتر و بدتر از ضالین است، و به تعبیر دیگر ضالین گمراهان عادی هستند، و مغضوب علیهم، گمراهان لجوج و یا منافق، و به همین دلیل در بسیاری از موارد، غضب و لعن خداوند در مورد آنها ذکر شده.

در آیه 106 سوره نحل می خوانیم (و لكن من شرح بالكفر صدرا فعليه غضب من الله): (آنهايي كه سینه خود را برای كفر گسترده ساختند غضب پروردگار بر آنها است).

و در آیه 6 سوره فتح آمده است، (و يعذب المنافقين و المنافقات و المشركين و المشركات الظانين بالله ظن السوء عليهم دائرة السوء و غضب الله عليهم و لعنهم و اعد لهم جهنم): (خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرك و آنها را كه درباره خدا گمان بد می برند مورد غضب خویش قرار می دهد، و آنها را لعن می كند، و از رحمت خویش دور می سازد، و جهنم را برای آنان آماده ساخته است).

به هر حال مغضوب عليهم آنها هستند كه علاوه بر كفر، راه لجابت و عناد و دشمنی با حق را می پیمایند و حتی از اذیت و آزار رهبران الهی و پیامبران در صورت امکان فروگذار نمی كنند آیه 112 سوره آل عمران می گوید: (و بائوا بغضب من الله... ذلك بانهم كانوا يكفرون بايات الله و يقتلون الانبياء بغير حق ذلك بما عصوا و كانوا يعتدون): (غضب خداوند شامل حال آنها (يهود) شد چرا كه به خدا كفر می ورزیدند و پیامبران الهی را به ناحق می كشتند).

2- جمعی از مفسران عقیده دارند كه مراد از (ضالین) منحرفین نصاری و منظور از (مغضوب عليهم) منحرفان يهودند.

این برداشت به خاطر موضعگیریهای خاص این دو گروه در برابر دعوت اسلام می باشد، زیرا همانگونه كه قرآن هم صریحا در آیات مختلف بازگو می كند، منحرفان يهود، كینه و عداوت خاصی نسبت به دعوت اسلام نشان می دادند، هر چند در آغاز، دانشمندان آنها از مبشران اسلام بودند، اما چیزی نگذشت كه به جهاتی كه اینجا جای شرح آن نیست از جمله به خطر افتادن منافع مادیشان سرسختترین دشمن شدند، و از هر گونه كار شكنی در پیشرفت اسلام و مسلمین فروگذار نكردند (همانگونه كه امروز نیز موضع گروه صهیونیست در برابر اسلام و مسلمانان همین است).

و با این حال تعبیر از آنها به (مغضوب عليهم) بسیار صحیح به نظر می رسد ولی باید توجه داشت كه این تعبیر در حقیقت از قبیل تطبیق کلی بر فرد است، نه انحصار مفهوم مغضوب عليهم در این دسته از يهود.

اما منحرفان از نصاری که موضعشان در برابر اسلام تا این حد سرسختانه نبود، تنها در شناخت آئین حق گرفتار گمراهی شده بودند، از آنها تعبیر به ضالین شده که آن هم از قبیل تطبیق کلی بر فرد است. در احادیث اسلامی نیز کرارا مغضوب علیهم به یهود و ضالین به منحرفان نصاری تفسیر شده است و نکته اش همانست که در بالا اشاره شد.

3- این احتمال نیز وجود دارد که ضالین به گمراهانی اشاره می کند که اصراری بر گمراه ساختن دیگران ندارند در حالی که (مغضوب علیهم) کسانی

هستند که هم گمراهند و هم گمراه گر، و با تمام قوا می کوشند دیگران را هم رنگ خود سازند! شاهد این معنی آیاتی است که سخن از کسانی می گوید که مانع هدایت دیگران به راه راست بودند و به عنوان (یصدون عن سبیل الله) از آنها یاد شده در آیه 16 سوره شوری می خوانیم: (و الذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب له حجتهم داحضة عند ربهم و علیهم غضب و لهم عذاب شدید): (آنها که بعد از پذیرش دعوت اسلام از ناحیه مؤ منان، در برابر پیامبر (ﷺ) به مخاصمه و بحثهای انحرافی بر می خیزند، حجت و دلیلشان در پیشگاه خدا باطل و بی اساس است و غضب خدا بر آنها است و عذاب شدید در انتظارشان خواهد بود.

اما با این همه چنین به نظر می رسد که جامعترین این تفاسیر همان تفسیر اول است تفسیری که بقیه تفسیرها در آن جمع است و در حقیقت مصداقی از مصادیق آن محسوب می شود بنابر این دلیلی ندارد که ما مفهوم وسیع آیه را محدود کنیم.

و الحمد لله رب العالمین

(پایان سوره حمد)

سوره بقره

این سوره در ((مدینه)) نازل شده، و 286 آیه است

محتوای سوره بقره

این سوره که طولانی ترین سوره های قرآن مجید است مسلماً یکجا نازل نشده، بلکه در فواصل مختلف، و به مناسبتهای نیازهای گوناگون جامعه اسلامی، در مدینه نازل گردیده است. ولی با این حال جامعیت آن از نظر اصول اعتقادی اسلام و بسیاری از مسائل عملی (عبادی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی) قابل انکار نیست. چه اینکه در این سوره:

- 1- بحثهایی پیرامون توحید و شناسائی خدا مخصوصاً از طریق مطالعه اسرار آفرینش آمده است.
 - 2- بحثهایی در زمینه معاد و زندگی پس از مرگ، مخصوصاً مثالهای حسی آن مانند داستان ابراهیم و زنده شدن مرغها و داستان عزیز.
 - 3- بحثهایی در زمینه اعجاز قرآن و اهمیت این کتاب آسمانی.
 - 4- بحثهایی بسیار مفصل و طولانی درباره یهود و منافقان و موضعگیریهای خاص آنها در برابر اسلام و قرآن، و انواع کارشکنیهای آنان در این رابطه.
 - 5- بحثهایی در زمینه تاریخ پیامبران بزرگ مخصوصاً ابراهیم (علیه السلام) و موسی (علیه السلام).
 - 6- بحثهایی در زمینه احکام مختلف اسلامی از جمله نماز، روزه، جهاد در راه خدا، حج و تغییر قبله، ازدواج و طلاق، احکام تجارت و دین، و قسمت مهمی از احکام ربا و مخصوصاً بحثهای فراوانی در زمینه انفاق در راه خدا، و همچنین مسأله قصاص و تحریم قسمتی از گوشتهای حرام و قمار و شراب و بخشی از احکام وصیت و مانند آن.
- و اما نامگذاری این سوره به البقره به خاطر داستانی است در مورد گاو بنی اسرائیل که شرح آن در آیات 67 تا 73 به خواست خدا خواهد آمد.

فضیلت سوره بقره

در فضیلت این سوره روایات پر اهمیتی در منابع اسلامی نقل شده است:

از جمله مرحوم طبرسی در مجمع البیان از پیامبر اکرم (ﷺ) چنین نقل می کند که پرسیدند: ای سوره القرآن افضل؟ قال: البقرة، قيل ای آية البقرة افضل؟ قال آية الكرسي: (کدامیک از سوره های قرآن از همه برتر است؟ فرمود: سوره بقره، عرض کردند کدام آیه از آیات سوره بقره افضل است؟ فرمود: آیه الكرسي).

افضلیت این سوره ظاهراً به خاطر جامعیت آنست، و افضل بودن آیه الكرسي به خاطر محتوای توحیدی خاص آن می باشد که به خواست خدا در تفسیر آن خواهد آمد.

و این منافات ندارد که بعضی از سوره های دیگر قرآن از جهات دیگری برتری داشته باشند، چرا که از دیدگاه های مختلف به آنها نظر شده است.

و نیز از امام علی بن الحسین (علیه السلام) از پیامبر اکرم (ﷺ) چنین نقل شده است که فرمود کسی که چهار آیه از آغاز سوره بقره و آیه الكرسي و دو آیه بعد از آن و سه آیه از آخر آن را بخواند هرگز در جان و مال خود ناخوش آیندی نخواهد دید، و شیطان به او نزدیک نمی شود، و قرآن را فراموش نخواهد کرد.

در اینجا لازم می دانیم که این حقیقت مهم را تکرار کنیم، که ثوابها و فضیلتها و پاداشهای مهمی که برای تلاوت قرآن یا سوره ها و آیات خاصی نقل شده هرگز مفهومی این نیست که انسان آنها را به صورت اوراد بخواند و تنها به گردش زبان قناعت کند.

بلکه خواندن قرآن برای فهمیدن، و فهمیدن برای اندیشیدن، و اندیشیدن برای عمل است.

اتفاقاً هر فضیلتی درباره سوره های یا آیه ای ذکر شده تناسب بسیار زیادی با محتوای آن سوره یا آیه دارد.

مثلاً در فضیلت سوره نور چنین می خوانیم که هر کس بر آن مداومت کند خداوند او و فرزندانش را از آلودگی به زنا حفظ می کند.

این به خاطر آنست که محتوای سوره نور دستورات مهمی در زمینه مبارزه با انحرافات جنسی دارد: دستور به تسریع ازدواج افراد مجرد دستور به حجاب، دستور به ترک چشم چرانی و نگاه های هوس آلود، دستور به ترک شایعه پراکنی و نسبت های ناروا، و بالاخره دستور به اجرای حد شرعی درباره زنان و مردان زناکار.

بدیهی است اگر محتوای این سوره در جامعه یا خانواده های پیاده شود آلودگی به زنا نخواهد بود. همچنین آیاتی از سوره بقره که در بالا اشاره شد و اتفاقا همه در زمینه توحید و ایمان به غیب، و خداشناسی و پرهیز از وسوسه های شیطانی است، اگر کسی بخواند و محتوای آنرا در عمق جانش پیاده کند، مسلما آن فضائل را خواهد داشت.

درست است که خواندن قرآن به هر حال ثواب دارد، ولی ثواب اصلی و اساس و آثار سازنده هنگامی خواهد بود که مقدمه های برای اندیشه و عمل باشد.

آیه (1) (2) و ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

(الم) (۱) (ذلك الكتب لا ريب فيه هدى للمتقين) (۲)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان

1- الم

2- این کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد، و مایه هدایت پرهیزکاران است.

تفسیر:

تحقیق درباره حروف مقطعه قرآن

در آغاز بیست و نه سوره از سوره های قرآن با حروف مقطعه برخورد می کنیم و چنانکه از نامش پیدا است این حروف حروفی بریده از هم به نظر می رسد، و کلمه مفهومی را ظاهراً نمی سازد. حروف مقطعه قرآن همی شه جزء کلمات اسرار آمیز قرآن محسوب می شده، و مفسران برای آن تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند، و با گذشت زمان و تحقیقات جدید دانشمندان تفسیرهای تازه‌ای برای آن پیدا می شود.

جالب اینکه در هیچیک از تواریخ ندیده‌ایم که عرب جاهلی و مشرکان وجود

حروف مقطعه را در آغاز بسیاری از سوره های قرآن بر پیغمبر (ﷺ) خرده بگیرند، و آن را وسیله ای برای استهزاء و سخریه قرار دهند، و این خود می رساند که گویا آنها نیز از اسرار وجود حروف مقطعه کاملاً بیخبر نبوده اند.

به هر حال از میان این تفاسیر چند تفسیر است که از همه مهمتر و معتبرتر به نظر می رسد، و هماهنگ با آخرین تحقیقاتی است که در این زمینه به عمل آمده، و ما این چند تفسیر را به تدریج در آغاز این سوره، و سوره آل عمران، و سوره اعراف به خواست خدا بیان خواهیم کرد، اکنون به مهمترین آنها در اینجا می پردازیم:

این حروف اشاره به این است که این کتاب آسمانی با آن عظمت و اهمیتی که تمام سخنوران عرب و غیر عرب را متحیر ساخته و دانشمندان را از معارضه با آن عاجز نموده است، از نمونه همین حروفی است که در اختیار همگان قرار دارد در عین اینکه قرآن از همان حروف الف باء و کلمات معمولی ترکیب یافته، به قدری کلمات آن موزون است و معانی بزرگی در بر دارد، که در اعماق دل و جان انسان نفوذ می کند، روح را مملو از اعجاب و تحسین می سازد، و افکار و عقول را در برابر خود وادار به تعظیم می نماید، جمله بندیهای مرتب و کلمات آن در بلندترین پایه قرار گرفته و معانی بلند را در قالب زیباترین الفاظ می ریزد که همانند و نظیر ندارد.

فصاحت و بلاغت قرآن بر کسی پوشیده نیست، این گفته صرف ادعا نمی باشد زیرا آفریدگار جهان همان کسی که این کتاب را بر پیامبر نازل کرده همه انسانها را دعوت به مقابله به مثل نموده است و از آنها خواسته که همانند آن، یا لااقل یک سوره مثل آنرا بیاورند، او دعوت نموده است که عموم جهانیان (جن و انس) با همکاری و هم فکری اگر می توانند مانند آنرا بیاورند اما همه عاجز و ناتوان ماندند، و این نشان می دهد که مولود فکر آدمی نیست.

درست همانطور که خداوند بزرگ از خاک، موجوداتی همچون انسان با آن ساختمان شگفت انگیز، و انواع پرندگان زیبا، و جانداران متنوع، و گیاهان و گلهای رنگارنگ، می آفریند و ما از آن کاسه و کوزه و مانند آن می سازیم، همچنین خداوند از حروف الفبا و کلمات معمولی، مطالب و معانی بلند را در قالب الفاظ زیبا و کلمات موزون ریخته و اسلوب خاصی در آن بکار برده که همه انگشت حیرت به دندان گرفته اند، آری همین حروف در اختیار انسانها نیز هست ولی توانائی ندارند که ترکیبها و جمله بندیهای بسان قرآن ابداع کنند.

عصر طلایی ادبیات عرب

جالب توجه اینکه: عصر جاهلیت یک عصر طلایی از نظر ادبیات بود همان اعراب بادیه نشین، همان پاهای برهنه ها و نیمه وحشیها با تمام محرومیتهای اقتصادی و اجتماعی دلپاشی سرشار از ذوق ادبی و سخن سنجی داشتند، به طوری که امروز، اشعاری که یادگار آن دوران طلایی است، از اصیلترین و پرمایه ترین

اشعار عرب محسوب می شود، و ذخائر گرانبهایی برای علاقمندان ادبیات عربی اصیل است، این خود بهترین دلیل برای نبوغ ادبی و ذوق سخن پروری اعراب در آن دوران می باشد.

عربها در زمان جاهلیت یک بازار بزرگ سال به نام (بازار عکاظ) داشتند که در عین حال یک مجمع مهم ادبی و کنگره سیاسی و قضائی نیز محسوب می باشد.

در این بازار علاوه بر فعالیتهای اقتصادی عالیتترین نمونه های نظم و نشر عربی از طرف شعراء و سخنسرایان توانا، در این کنگره بزرگ عرضه می گردید، و بهترین آنها به عنوان (شعر سال) انتخاب می شد که هفت قطعه (یا ده قطعه) آن به نام (سبعه) یا (عشره معلقه) معروف است، و البته موفقیت در این مسابقه بزرگ ادبی افتخار بزرگی برای سراینده آن شعر و قبیله اش بود.

در چنان عصری قرآن آنها را دعوت به مقابله به مثل کرد و همه از آوردن مانند آن اظهار عجز کردند، و در برابر آن زانو زدند (شرح بیشتر در زمینه تحدی قرآن و ناتوان ماندن از آوردن مثل آن را ذیل آیه 23 همین سوره خواهید خواند).

شاهد گویا

گواه زنده این تفسیر برای حروف مقطعه حدیثی است که از علی بن الحسین (علیه السلام) امام سجاد (علیه السلام) رسیده است آنجا که می فرماید: کذب قریش والیهود بالقرآن و قالوا هذا سحر مبین، تقوله فقال الله: (الم ذلك الكتاب...): ای یا محمد هذا الكتاب الذی انزلته الیک هو الحروف المقطعة التي منها الف و لام و م و هو بلغتکم و حروف هجاءکم فاتوا بمثله ان کنتم صادقین...:

(قریش و یهود به قرآن نسبت ناروا دادند گفتند: قرآن سحر است، آن را خودش ساخته و به خدا نسبت داده است، خداوند به آنها اعلام فرمود: (الم ذلك الكتاب) یعنی ای محمد کتابی که بر تو فرو فرستادیم از همین حروف مقطعة (الف لام م) و مانند آن است که همان حروف الفبای شما است.

شاهد دیگر: حدیثی است که از امام علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) رسیده است آنجا که می فرماید: (...ثم قال ان الله تبارک و تعالی انزل هذا القرآن بهذه الحروف التي يتداولها جميع العرب ثم قال: قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن...) ... خداوند بزرگ قرآن را نازل فرمود با همین

حروفی که جمیع عرب با آن تکلم می کنند، سپس فرمود: بگو اگر انس و جن با هم همکاری کنند که مثل قرآن را بیاورند توانائی بر آن را ندارند....)

نکته دیگری که این نظریه را درباره معنی حروف مقطعه قرآن تأیید می کند این است که در 24 مورد از آغاز سوره هائی که با این حروف شروع شده است، بلافاصله سخن از قرآن و عظمت آن به میان آمده، این خود نشان می دهد که ارتباطی میان این دو، (حروف مقطعه و عظمت قرآن) موجود است.

اینک چند نمونه از آنها را در اینجا می آوریم:

1- (الر کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر) (هود: 21)

2- (طس تلك آیات القرآن و کتاب مبین) (نمل 1 و 2).

3- (الم تلك آیات الکتاب الحکیم) (لقمان 1 و 2).

4- (المص کتاب انزل الیک) (اعراف 1 و 2).

در تمام این موارد و موارد بسیار دیگر از آغاز سوره های قرآن پس از ذکر حروف مقطعه سخن از قرآن به آمده، و از عظمت آن بحث شده است.

بعد از بیان حروف مقطعه قرآن اشاره به عظمت این کتاب آسمانی کرده می گوید: (این همان کتاب با عظمت است که هیچگونه تردید در آن وجود ندارد) (ذلك الکتاب لا ریب فیه).

این تعبیر ممکن است اشاره به آن باشد که خداوند به پیامبر خویش وعده داده کتابی برای راهنمائی انسانها بر او نازل کند که برای همه حق طلبان مایه هدایت و برای حقیقت جویان جای تردید در آن نباشد، و اکنون به وعده خود وفا کرده است.

اما اینکه می گوید هیچگونه شک و تردید در آن وجود ندارد این یک ادعا نیست بلکه منظور این است که محتوای قرآن آنچنان است که خود شهادت بر حقانیت خویش می دهد، و همچون طبله عطار است خاموش و هنرنمای و به تعبیر دیگر: آنچنان آثار صدق و عظمت و انسجام و استحکام و عمق معانی و شیرینی

و فصاحت لغات و تعبيرات در آن نمايان است كه هر گونه وسوسه و شك را از خود دور مي كند، و مصداق آنجا كه عيان است چه حاجت به بيان است مي باشد.

جالب اينكه گذشت زمان نه تنها طراوت آن را نمي كاهد، بلكه با پيشرفت علوم و برداشته شدن پرده از روي اسرار كائنات حقائق قرآن روشنتر مي گردد، و هر قدر علم به سوي تكامل پيش مي رود درخشش اين آيات بيشتر مي شود.

اين يك ادعا نيست، واقعي است كه به خواست خدا در لابلای همین كتاب تفسير به آن پي خواهيم برد.

نکته ها

1- چرا اشاره به دور؟

ميدانيم كلمه (ذلک) در لغت عرب اسم اشاره بعید است، بنابر اين ذلک الکتاب مفهومش (آن کتاب) است، در حالي كه در اينجا بايد از اشاره به نزديك استفاده مي شد، و (هذا الکتاب) مي گفت چرا كه قرآن در دسترسي مردم قرار گرفته بود.

اين به خاطر آن است كه گاهي از اسم اشاره بعید براي بيان عظمت چيز يا شخصي استفاده مي شود، يعني آنقدر مقام آن بالا است كه گوئي در نقطه دور دستي در اوج آسمانها، قرار گرفته است در تعبيرات فارسي نيز نظير آن را داريم في المثل در حضور افراد بزرگ مي گوئيم: (اگر آن سرور اجازه دهند چنين كار را مي كنيم)، در حالي كه بايد اين سرور گفته شود، اين تنها براي بيان عظمت و بلندي مقام است.

در بعضي ديگر از آيات قرآن تعبير به (تلك) شده كه آنهم اشاره بعید است مانند (تلك آيات الكتاب الحكيم) (لقمان آيه 2).

2- معنی کتاب

كتاب به معنی مکتوب و نوشته شده است، و بدون تردید منظور از كتاب در آيه مورد بحث قرآن مجید است.

در اینجا این سؤال پیش می آید که مگر تمام قرآن در آن روز نوشته شده بود؟ در پاسخ این سؤال می گوئیم نوشته شدن تمام قرآن لازم نیست چرا که قرآن هم به کل این کتاب گفته می شود و هم به اجزاء آن.

به علاوه (کتاب) گاهی به معنی وسیعتری اطلاق می شود به معنی مطالبی که درخور نوشتن است و به صورت مکتوب بیرون خواهد آمد، هر چند تا آن زمان نوشته نشده باشد، در سوره ص آیه 29 می خوانیم: **(کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته)**: (این کتابی است که بر تو نازل کردیم، کتابی است پر برکت تا مردم در آیات آن بیندیشند) مسلم است که قرآن قبل از نزولش به صورت نوشته‌های در میان انسانها وجود نداشت.

این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر به کتاب اشاره به مکتوب بودنش در (لوح محفوظ) باشد (درباره لوح محفوظ در جای خود بحث خواهیم کرد).

3- هدایت چیست؟

کلمه هدایت در قرآن در مورد فراوانی استعمال شده است ولی ریشه و اساس همه آنها به دو معنی بازگشت می کند:

1- (هدایت تکوینی) که در تمام موجودات جهان وجود دارد (منظور از هدایت تکوینی رهبری موجودات به وسیله پروردگار زیر پوشش نظام آفرینش و قانونمندیهای حساب شده جهان هستی است). قرآن مجید در این زمینه از زبان موسی (علیه السلام) می گوید: ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی: (پروردگار ما همان کسی است که همه چیز را آفرید و سپس آن را هدایت کرد) (طه 50).

2- (هدایت تشریعی) که به وسیله پیامبران و کتابهای آسمانی انجام

می گیرد و انسانها با تعلیم و تربیت آنان در مسیر تکامل پیش میروند شاهد آن نیز در قرآن فراوان است از جمله می خوانیم: **(وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا)**: (آنها را راهنمایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می کنند) (انبیاء 73).

4- چرا هدایت قرآن ویژه پرهیزکاران است؟

مسلم قرآن برای هدایت همه جهانیان نازل شده، ولی چرا در آیه فوق هدایت قرآن مخصوص پرهیزکاران معرفی گردیده؟

علت آن این است که تا مرحله ای از تقوا در وجود انسان نباشد (مرحله تسلیم در مقابل حق و پذیرش آنچه هماهنگ با عقل و فطرت است) محال است انسان از هدایت کتابهای آسمانی و دعوت انبیاء بهره بگیرد.

به تعبیر دیگر: افراد فاقد ایمان دو گروهند: گروهی هستند که در جستجوی حقند و این مقدار از تقوا در دل آنها وجود دارد که هر جا حق را ببینند پذیرا می شوند.

گروه دیگری افراد لجوج و متعصب و هواپرستی هستند که نه تنها در جستجوی حق نیستند بلکه هر جا آن را بیابند برای خاموش کردنش تلاش می کنند.

مسلم قرآن و هر کتاب آسمانی دیگر تنها به حال گروه اول مفید بوده و هست و گروه دوم از هدایت آن بهره ای نخواهند گرفت.

و باز به تعبیر دیگر: علاوه بر (فاعلیت فاعل) (قابلیت قابل) نیز شرط است، هم در هدایت تکوینی و هم در هدایت تشریعی.

زمین شوره زار هرگز سنبل بر نیارد، اگر چه هزاران مرتبه باران بر آن بیارد بلکه باید زمین آماده باشد تا از قطرات زنده کننده باران بهره گیرد.

سرزمین وجود انسانی نیز تا از لجاجت و عناد و تعصب پاک نشود، بذر هدایت را نمی پذیرد، و لذا خداوند می فرماید: (قرآن هادی و راهنمای متقیان است).

آیه (3) تا (5) و ترجمه

(الذين يؤمنون بالغيب و يقيمون الصلوة و مما رزقنهم ينفقون) (۳) (و الذين يؤمنون بما انزل اليك و ما انزل من قبلك و بالآخرة هم يوقنون) (۴) (اولئك على هدى من ربهم و اولئك هم المفلحون) (۵) .
ترجمه:

3- (پرهیزکاران) آنها هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنهان است) ایمان می آورند، و نماز را بر پا می دارند و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند.
4 آنها به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین نازل گردیده) ایمان می آورند، و به رستاخیز یقین دارند.

5 آنان را خداوند هدایت کرده، و آنها رستگارانند.

تفسیر:

آثار تقوا در روح و جسم انسان

قرآن در آغاز این سوره، مردم را در ارتباط با برنامه و آئین اسلام به سه گروه متفاوت تقسیم می کند:

1- (متقین) (پرهیزکاران) که اسلام را در تمام ابعادش پذیرا گشته اند.

2- (کافران) که درست در نقطه مقابل گروه اول قرار گرفته و به کفر

خود معترفند و از گفتار و رفتار خصمانه در برابر اسلام ابا ندارند.

3- (منافقان) که دارای دو چهره اند، با مسلمانان ظاهراً مسلمان و با گروه مخالف، مخالف اسلامند،

البته چهره اصلی آنها همان چهره کفر است ولی تظاهرات اسلامی نیز دارند.

بدون شک زیان این گروه برای اسلام بیش از گروه دوم است و به همین سبب خواهیم دید که قرآن با

آنها برخورد شدیدتری دارد.

البته این موضوع مخصوص اسلام نیست، تمام مکتبهای جهان با این سه گروه روبرو هستند، یا مؤمن

به آن مکتب، یا مخالف آشکار، و یا منافق محافظه کار، و نیز این مسأله اختصاص به زمان معینی ندارد،

بلکه در همه ادوار جهان بوده است.

در آیات مورد بحث سخن از گروه اول است، ویژگیهای آنها را از نظر ایمان و عمل در پنج عنوان مطرح می کند (ایمان به غیب اقامه نماز انفاق از همه مواهب ایمان به دعوت همه انبیاء و ایمان به رستاخیز).

1- ایمان به غیب

نخست می گوید: آنها کسانی هستند که ایمان به غیب دارند (الذین یؤمنون بالغیب).

(غیب و شهود) دو نقطه مقابل یکدیگرند، عالم شهود عالم محسوسات است، و جهان غیب، ماوراء حس، زیرا غیب در اصل به معنی چیزی است که پوشیده و پنهان است و چون عالم ماوراء محسوسات از حس ما پوشیده است به آن غیب گفته می شود، در قرآن کریم می خوانیم (عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم): (خداوندی که به غیب و شهود، پنهان و آشکار دانا است و او است خداوند بخشنده و رحیم) (حشر 22).

ایمان به غیب درست نخستین نقطه ای است که مؤمنان را از غیر آنها جدا می سازد و پیروان ادیان آسمانی را در برابر منکران خدا و وحی و قیامت قرار می دهد و به همین دلیل نخستین ویژگی پرهیزکاران ایمان به غیب ذکر شده است.

مؤمنان مرز جهان ماده را شکافته، و خویش را از چهار دیواری آن گذرانده اند، آنها با این دید وسیع با جهان فوق العاده بزرگتری ارتباط دارند در حالی که مخالفان آنها اصرار دارند انسان را همچون حیوانات در چهار دیواری جهان ماده محدود کنند، و این سیر قهقرائی را تمدن و پیشرفت و ترقی نام می نهند!

در مقایسه (درک و دید) این دو، به اینجا می رسیم که (مؤمنان به غیب) عقیده دارند جهان هستی از آنچه ما با حس خود درک می کنیم بسیار بزرگتر و وسیعتر است، سازنده این عالم آفرینش، علم و قدرتی بی انتها، و عظمت و ادراکی بی نهایت دارد، او ازلی و ابدی است. و عالم را طبق یک نقشه بسیار حساب شده و دقیق پی ریزی کرده، در جهان انسانها، روح انسانی فاصله زیادی آنان و حیوانات ایجاد

کرده، مرگ به معنی فنا و نابودی نیست، بلکه یکی از مراحل تکاملی انسان و دریچه ای است به جهان وسیعتر و پهناتر.

در حالی که یک فرد مادی معتقد است جهان هستی محدود است به آنچه ما می بینیم و علوم طبیعی برای ما ثابت کرده است: قوانین طبیعت یک سلسله قوانین جبری است که بدون هیچگونه نقشه و برنامه ای پدید آورنده این جهان است، نیروی خلاقه عالم حتی به اندازه یک کودک خردسال هم عقل و شعور ندارد، بشر جزئی از طبیعت است و پس از مرگ همه چیز پایان می گیرد، بدن او متلاشی می گردد، و اجزای آن بار دیگر به مواد طبیعی می پیوندند، بقائی برای انسان نیست و میان او و حیوان چندان فاصله ای وجود ندارد.

آیا این دو انسان با این دو طرز تفکر با هم قابل مقایسه اند؟! آیا خط سیر زندگی و رفتار آنها در اجتماع یکسان است.

اولی نمی تواند از حق و عدالت و خیر خواهی و کمک به دیگران صرف نظر کند، و دومی دلیلی برای هیچگونه از این امور نمی بیند، مگر آنچه در زندگی مادی او برای امروز یا فردا اثر داشته باشد، به همین دلیل در دنیای مؤمنان راستین برادری است و تفاهم، پاکی است و تعاون، در حالی که در دنیائی که ما دیگری بر آن حکومت می کند، استعمار است و استثمار، و خونریزی است و غارت و چپاول، و اگر می بینیم قرآن نقطه شروع تقوی را در آیات فوق، ایمان به غیب دانسته دلیلش همین است.

در اینکه آیا ایمان به غیب در اینجا تنها اشاره به ایمان به ذات پاک پروردگار است، و یا غیب در اینجا مفهوم وسیعی دارد که عالم وحی و رستاخیز و جهان فرشتگان و به طور کلی آنچه ماورای حس است شامل می شود، در مفسران بحث است.

از آنچه در بالا گفتیم که ایمان به جهان ماوراء حس، نخستین نقطه جدائی مؤمنان از کافران است روشن می شود که غیب در اینجا دارای همان مفهوم وسیع کلمه می باشد، به علاوه تعبیر آیه مطلق است، و هیچگونه قیدی در آن وجود ندارد که به معنی خاصی محدودش کنیم.

و اگر می بینیم در بعضی از روایات اهل بیت (علیهم السلام) غیب در آیه فوق تفسیر به امام غائب حضرت مهدی سلام الله علیه شده که به عقیده ما هم اکنون زنده است و از دیده ها پنهان می باشد، منافاتی با آنچه در بالا گفتیم ندارد، چرا که روایاتی که در تفسیر آیات وارد شده و نمونه های فراوانی از آن را بعداً ملاحظه خواهید کرد غالباً مصداقهای خاصی را بیان می کند، بی آنکه به آن مصداق محدود باشد، روایات فوق در حقیقت می خواهد وسعت معنی ایمان به غیب و شمول آن را حتی نسبت به امام غائب (علیهم السلام) مجسم کند، حتی می توان گفت ایمان به غیب معنی وسیعی دارد که ممکن است با گذشت زمان حتی مصداقهای تازه‌ای پیدا کند.

2- ارتباط با خدا

ویژگی دیگر پرهیزگاران آنست که: نماز را بر پا می دارند (و یقیمون الصلوة).

(نماز) که رمز ارتباط با خدا است، مؤمنانی را که به جهان ماوراء طبیعت راه یافته اند در یک رابطه دائمی و همی شگی با آن مبدأ بزرگ آفرینش نگه می دارد آنها تنها در برابر خدا سر تعظیم خم می کنند، و تنها تسلیم آفریننده بزرگ جهان هستی هستند، و به همین دلیل دیگر خضوع در برابر بتها، و یا تسلیم شدن در برابر جباران و ستمگران، در برنامه آنها وجود نخواهد داشت.

چنین انسانی احساس می کند از تمام مخلوقات دیگر فراتر رفته، و ارزش آن را پیدا کرده که با خدا سخن بگوید، و این بزرگترین عامل تربیت او است.

کسی که شبانه روز حد اقل پنج بار در برابر خداوند قرار می گیرد، و با او به راز و نیاز می پردازد، فکر او، عمل او گفتار او، همه خدائی می شود، و چنین انسانی چگونه ممکن است بر خلاف خواست او گام بردارد (مشروط بر اینکه راز و نیازش به درگاه حق، از جان و دل سرچشمه گیرد و با تمام قلب رو به درگاهش آورد).

3 ارتباط با انسانها

آنها علاوه بر ارتباط دائم با پروردگار رابطه نزدیک و مستمری با خلق خدا دارند، و به همین دلیل سومین ویژگی آنها را قرآن چنین بیان می کند (و از تمام مواهبی که به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند) (و مما رزقناهم ینفقون).

قابل توجه اینکه قرآن نمی گوید: من اموالهم ینفقون (از اموالشان انفاق می کنند) بلکه می گوید (مظما رزقناهم) (از آنچه به آنها روزی دادیم) و به این ترتیب مسأله (انفاق) را آنچنان تعمیم می دهد که تمام مواهب مادی و معنوی را در بر می گیرد.

بنابر این مردم پرهیزگار آنها هستند که نه تنها از اموال خود، بلکه از علم و عقل و دانش و نیروهای جسمانی و مقام و موقعیت اجتماعی خود، و خلاصه از تمام سرمایه های خویش به آنها که نیاز دارند می بخشند، بی آنکه انتظار پاداشی داشته باشند.

نکته دیگر اینکه: انفاق یک قانون عمومی در جهان آفرینش و مخصوصا در سازمان بدن هر موجود زنده است، قلب انسان تنها برای خود کار نمی کند، بلکه از آنچه دارد به تمام سلولها انفاق می کند، مغز و ریه و سایر دستگاه های بدن انسان، همه از نتیجه کار خود دائما انفاق می کنند، و اصولا زندگی دسته جمعی بدون انفاق مفهومی ندارد.

ارتباط با انسانها در حقیقت نتیجه ارتباط و پیوند با خدا است، انسانی که به خدا پیوسته و به حکم جمله مما رزقناهم همه روزیها و مواهب را از خدا می داند، نه از ناحیه خودش، عطای خداوند بزرگی می داند که چند روزی این امانت را نزد او گذاشته، نه تنها از انفاق و بخشش در راه او ناراحت نمی شود بلکه خوشحال است، چرا که مال خدا را به بندگان او داده، اما نتایج و برکات مادی و معنوی را برای خود خریده است، این طرز تفکر، روح انسان را از بخل و حسد پاک می کند، و جهان تنازع بقا را به دنیای تعاون تبدیل می سازد دنیائی که هر کس در آن خود را مدیون می داند که از مواهبی که دارد در اختیار همه نیازمندان بگذارد، همچون آفتاب نورافشانی کند بی آنکه انتظار پاداشی داشته باشد.

جالب اینکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر جمله (وَمَا رَزَقْنَاهُمْ يَنْفِقُونَ) فرمود: (ان معناه و ما علمناهم يَبْثُونَ): (مفهوم آن این است از علوم و دانشهائی که به آنها تعلیم داده ایم نشر می دهند، و به نیازمندان می آموزند).

بدیهی است مفهوم این سخن آن نیست که انفاق مخصوص به علم است، بلکه چون غالباً نظرها در مسأله انفاق متوجه انفاق مالی می شود امام با ذکر این نوع انفاق معنوی می خواهد گستردگی مفهوم انفاق را روشن سازد.

ضمناً از اینجا به خوبی روشن که انفاق در آیه مورد بحث خصوص زکات واجب، یا اعم از زکات واجب و مستحب نیست، بلکه معنی وسیعی دارد که هر گونه کمک بلاعوضی را در بر می گیرد.

4- ویژگی دیگر پرهیزکاران

ایمان به تمام پیامبران و برنامه های الهی است، قرآنی گوید: (آنها کسانی هستند که به آنچه بر تونازل شده و آنچه پیش از تو نازل گردیده ایمان دارند) (وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا نَزَّلَ إِلَيْكَ وَ مَا نَزَلَ مِنْ قَبْلِكَ).

و به این ترتیب نه تنها اختلافی از نظر اصول و اساس در دعوت انبیاء نمی بینند بلکه آنها را معلمان و مربیان هماهنگی می دانند که یکی پس از دیگری در این آموزشگاه بزرگ جهان انسانیت برای پیش بردن انسانها در سیر تکاملیشان گام می گذارند آنها نه تنها ادیان آسمانی را مایه تفرقه و نفاق نمی شمردند، بلکه با توجه به وحدت اصولی آنها، وسیله ای برای ارتباط و پیوند میان انسانها می دانند.

کسانی که دارای این درک و دید باشند، روح خود را از تعصب پاک می سازند و به آنچه همه پیامبران الهی برای هدایت و تکامل انسانها آورده اند، ایمان پیدا می کنند، همه هادیان و راهنمایان راه توحید را محترم می شمردند.

البته ایمان به دستورات پیامبران پیشین مانع از آن نخواهد بود که فکر و عمل خود را با آئین آخرین پیامبر که آخرین حلقه سلسله تکاملی ادیان است تطبیق دهند چرا که اگر غیر از این کنند در مسیر تکامل خود گامی به عقب برداشته اند.

5- ایمان به رستاخیز آخرین صفتی است که در این سلسله از صفات برای پرهیزگاران بیان شده است
آنها به آخرت قطعا ایمان دارند (وبالآخرة هم یوقنون).

آنها یقین دارند که انسان، مهمل و عبث و بی هدف آفریده نشده، آفرینش برای او خط سیری تعیین کرده است که با مرگ هرگز پایان نمی گیرد، چرا که اگر در همینجا همه چیز ختم می شد مسلما این همه غوغا برای این چند روز زندگی، عبث و بیهوده بود.

او اعتراف دارد که عدالت مطلق پروردگار در انتظار همگان است و چنان نیست که اعمال ما در این جهان، بی حساب و پاداش باشد.

این اعتقاد به او آرامش می بخشد، از فشارهایی که در طریق انجام مسئولیتها بر او وارد می شود نه تنها رنج نمی برد بلکه از آن استقبال می کند، همچون کوه در برابر حوادث می ایستد، در برابر بی عدالتیها تسلیم نمی شود، و مطمئن است کوچکترین عمل نیک و بد پاداش و کیفر دارد، بعد از مرگ به جهانی وسیعتر که خالی از هر گونه ظلم و ستم است انتقال می یابد و از رحمت وسیع و الطاف پروردگار بزرگ بهره مند می شود.

ایمان به آخرت، یعنی شکافتن دیوار عالم ماده و ورود در محیطی عالتر و والاتر که این جهان، مزرعهای برای آن، و آموزشگاهی برای آمادگی هر چه بیشتر در برابر آن، محسوب می شود، حیات و زندگی این جهان هدف نهائی نیست بلکه جنبه مقدماتی دارد، و دوران سازندگی برای جهان دیگر است.

زندگی در این جهان همچون زندگی دوران جنینی است که هرگز هدف آفرینش انسان آن نبوده، بلکه یک دوران تکاملی است برای زندگی دیگری، ولی تا این چنین سالم و دور از هر گونه عیب متولد نشود در زندگی بعد از آن خوشبخت و سعادتمند نخواهد بود.

ایمان به رستاخیز اثر عمیقی در تربیت انسانها دارد، به آنها شهامت و شجاعت می بخشد، زیرا بر اساس آن، اوج افتخار در زندگی این جهان (شهادت) در راه یک هدف مقدس الهی است که آن محبوبترین اشیاء برای فرد با ایمان و آغازی است برای یک زندگی ابدی و جاودانی.

ایمان به قیامت انسانرا در برابر گناه کنترل می کند، و به تعبیر دیگر گناهان ما با ایمان به خدا و آخرت نسبت معکوس دارند، به هر نسبت که ایمان قویتر باشد گناه کمتر است، در سوره ص آیه 26 می خوانیم خداوند به داود می فرماید: (وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ): (از هوای نفس پیروی مکن که تو را از مسیر الهی گمراه می سازد، کسانی که از طریق الهی گمراه شوند عذاب دردناکی دارند، چرا که روز قیامت را فراموش کردند) آری این فراموشی روز جزا، سرچشمه انواع طغیانها و ستمها و گناهان است و آنها هم سرچشمه عذاب شدید. آخرین آیه مورد بحث، اشاره ای است به نتیجه و پایان کار مؤمنانی که صفات پنجگانه فوق را در خود جمع کرده اند، می گوید: (اینها بر مسیر هدایت پروردگارشان هستند) (أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ). و اینها رستگارانند (و أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

در حقیقت هدایت آنها و همچنین رستگاریشان از سوی خدا تضمین شده است و تعبیر (به من ربهم) اشاره به همین حقیقت است.

جالب اینکه می گوید: (عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ) اشاره به اینکه هدایت الهی همچون مرکب راهواری است که آنها بر آن سوارند، و به کمک این مرکب به سوی رستگاری و سعادت پیش می روند (زیرا میدانیم کلمه (علی) معمولاً در جایی به کار می رود که مفهوم تسلط و علو و استیلاء را می رساند). ضمناً تعبیر به (هدی) (به صورت نکره) اشاره به عظمت هدایتی است که از ناحیه خداوند شامل حال آنها می شود، یعنی آنها هدایتی بس عظیم دارند.

و نیز تعبیر به (هم المفلحون) با توجه به آنچه در علم معانی و بیان گفته شده دلیل بر انحصار است، یعنی تنها راه رستگاری راه این گروه است که با کسب پنج صفت ویژه مشمول هدایت الهی گشته اند.

نکته ها

1- استمرار در طریق ایمان و عمل

در آیات فوق در همه جا از فعل مضارع که معمولاً برای استمرار است استفاده شده (يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ يَنْفِقُونَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ) و این نشان می‌دهد که پرهیزگاران و مؤمنان راستین کسانی هستند که در برنامه‌های

ود، ثبات و استمرار دارند، فراز و نشیب زندگی در روح و فکر آنها اثر نمی‌گذارد و خللی در برنامه‌های سازنده آنها ایجاد نمی‌کند.

آنها در آغاز روح حق طلبی دارند و همان سبب می‌شود که به دنبال دعوت قرآن بروند و سپس دعوت قرآن، این ویژگیهای پنجگانه را در آنان ایجاد می‌کند.

2- حقیقت تقوا چیست؟

(تقوا) در اصل از ماده (وقایه) به معنی نگهداری یا خویشتن داری است و به تعبیر دیگر یک نیروی کنترل درونی است که انسان را در برابر طغیان شهوات حفظ می‌کند، و در واقع نقش ترمز نیرومندی را دارد که ماشین وجود انسان را در پرتگاه‌ها حفظ و از تندروییهای خطرناک، باز می‌دارد.

به همین دلیل امیر مؤمنان علی (ع) تقوا را به عنوان یک دژ نیرومند در برابر خطرات گناه شمرده است، آنجا که می‌فرماید: (اعلموا عباد الله ان التقوى دار حصن عزيز): (بدانید ای بندگان خدا تقوا دژی است مستحکم و غیر قابل نفوذ).

در احادیث اسلامی و همچنین کلمات دانشمندان، تشبیهات فراوانی برای تجسم حالت تقوا بیان شده است امیر مؤمنان علی (ع) می‌فرماید:

(الا و ان التقوى مطايا ذلل، حمل عليها اهلها واعطوا ازمتها، فاوردتهم الجنة):

تقوا همچون مرکبی است راهوار که صاحبش بر آن سوار است و زمامش در دست او است و تا دل بهشت او راه پیش می‌برد!.

بعضی، تقوا را به حالت کسی تشبیه کرده‌اند که از یک سرزمین پر از خار عبور می‌کند، سعی دارد دامن خود را کاملاً برچیند و با احتیاط گام بردارد مبادا نوک خاری در پایش بنشیند، و یا دامنش را بگیرد.

(عبد الله) معتز این سخن را به شعر در آورده است و می گوید:

خل الذنوب صغیرها و کبیرها فهو التقی و اصنع کماش فوق ارض

الشوک یحذر ما یری لا تحقرن صغیرة ان الجبال من الحصى

(گناهان را از کوچک و بزرگ ترک کن که حقیقت تقوا همین است.)

(همچون کسی باش که در یک زمین پر خار با نهایت احتیاط گام بر می دارد.)

(گناهان صغیره را کوچک مشمر که کوه ها از سنگ ریزه ها تشکیل می شود.)

ضمنا از این تشبیه به خوبی استفاده می شود که تقوا به این نیست که انسان انزوا و گوشه گیری

انتخاب کند، بلکه باید در دل اجتماع باشد و اگر اجتماع آلوده بوده خود را حفظ کند.

در هر صورت این حالت تقوا و کنترل نیرومند معنوی، روشنترین آثار ایمان به (مبدء) و (معاد) یعنی

خدا و رستاخیز است، و معیار فضیلت و افتخار انسان و مقیاس سنجش شخصیت او در اسلام محسوب

می شود تا آنجا که جمله (ان اکرمکم عند الله اتقاکم) به صورت یک شعار جاودانی اسلام در آمده

است (حجرات آیه 14).

علی (علیه السلام) می فرماید: ان تقوی الله مفتاح سداد و ذخیره معاد و عتق من کل ملکه و نجات من کل

هلکه: (تقوا و ترس از خدا، کلید گشودن هر در بسته های است، ذخیره رستاخیز، و سبب آزادی از بردگی

شیطان و نجات از هر هلاکت است) (نهج البلاغه خطبه 230).

ضمنا باید توجه داشت که تقوا دارای شاخه ها و شعبی است، تقوای مالی و اقتصادی تقوای جنسی، و

اجتماعی، و تقوای سیاسی و مانند اینها.

آیه (6) و (7) و ترجمه

(ان الذين كفروا سواء عليهم ء انذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون) (٦) (ختم الله على قلوبهم و على سمعهم و على ابصارهم غشوة و لهم عذاب عظيم) (٧) .
ترجمه:

6- کسانی که کافر شدند برای آنها تفاوت نمی کند که آنان را (از عذاب خداوند) بترسانی یا نترسانی، ایمان نخواهند آورد.

7- خدا بر دلها و گوشهای آنان مهر نهاده، و بر چشمهای آنها پرده افکنده شده، و عذاب بزرگی در انتظار آنها است.
تفسیر:

گروه دوم، کافران لجوج و سرسخت.

این گروه درست در نقطه مقابل متقین و پرهیزگاران قرار دارند و صفات آنها در دو آیه فوق به طور فشرده بیان شده است.

در نخستین آیه می گوید آنها که کافر شدند (و در کفر و بی ایمانی سخت و لجوجند) برای آنها تفاوت نمی کند که آنانرا از عذاب الهی بترسانی یا نترسانی
ایمان نخواهند آورد (ان الذين كفروا سواء عليهم انذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون) .

گروه اول از هر نظر با تمام حواس و ادراکات آماده بودند که پس از دریافت حق آن را پذیرا شوند و از آن پیروی کنند.

ولی این دسته چنان در گمراهی خود سرسختند که هر چند حق برای آنان روشن شود حاضر به پذیرش نیستند، قرآنی که راهنما و هادی متقین بود، برای اینها بکلی بی اثر است، بگوئی یا نگوئی، انذار کنی یا نکنی بشارت دهی یا ندهی، اثر ندارد، اصولاً آنها آمادگی روحی برای پیروی از حق و تسلیم شدن در برابر آن را ندارند.

آیه دوم اشاره به دلیل این تعصب و لجاجت می کند و می گوید: آنها چنان در کفر و عناد فرو رفته اند که حس تشخیص را از دست داده اند (خدا بر دلها و گوشهایشان مهر نهاده و بر چشمهایشان پرده افکنده شده) (**ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة**).

به همین دلیل نتیجه کارشان این شده است که برای آنها عذاب بزرگی است (**ولهم عذاب عظیم**). به این ترتیب چشمی که پرهیزگاران با آن آیات خدا را می دیدند، و گوشی که سخنان حق را با آن می شنیدند، و قلبی که حقایق را بوسیله آن درک می کردند در اینها از کار افتاده است، عقل و چشم و گوش دارند، ولی قدرت درک و دید و شنوائی ندارند! چرا که اعمال زشتشان و لجاجت و عنادشان پردهای شده است در برابر این ابزار شناخت.

مسلمانان تا به این مرحله نرسیده باشند قابل هدایت است، هر چند گمراه باشد، اما به هنگامی که حس تشخیص را بر اثر اعمال زشت خود از دست داد دیگر

راه نجاتی برای او نیست، چرا که ابزار شناخت ندارد و طبیعی است که عذاب عظیم در انتظار او باشد. نکته ها

1- آیا سلب قدرت تشخیص، دلیل بر جبر نیست؟

نخستین سؤال که در اینجا پیش می آید این است که اگر طبق آیه فوق خداوند بر دلها و گوشهای این گروه مهر نهاده، و بر چشمهایشان پرده افکنده، آنها مجبورند در کفر باقی بمانند، آیا این جبر نیست؟ شبیه این آیه در موارد دیگری از قرآن نیز به چشم می خورد، با این حال مجازات آنها چه معنی دارد؟ پاسخ این سؤال را خود قرآن داده است و آن اینکه اصرار و لجاجت آنها در برابر حق و ادامه به ظلم و بیدادگری و کفر سبب می شود که پرده ای بر حس تشخیص آنها بیفتد، در سوره نساء آیه 155 می خوانیم: (**بل طبع الله علیها بکفرهم**): خداوند بواسطه کفرشان، مهر بر دلهاشان نهاده! و در سوره مؤ من آیه 35 می خوانیم: (**کذلك یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار**): اینگونه خداوند مهر می نهد بر هر قلب متکبر ستمکار! و در سوره جاثیه آیه 23 چنین آمده است: (**افرأیت من اتخذ الهه هواه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة**): آیا مشاهده کردی کسی را که هوای نفس را خدای

خود قرار داده؟ و لذا گمراه شده، و خدا مهر بر گوش و قلبش نهاده و پرده بر چشمش افکنده است. ملاحظه می کنید که سلب حس تشخیص و از کار افتادن ابزار شناخت در آدمی در این آیات معلول عللی شمرده شده است، کفر، تکبر، ستم، پیروی هوسهای سرکش لجاجت و سرسختی در برابر حق، در واقع این حالت عکس العمل و بازتاب اعمال خود انسان است نه چیز دیگر.

اصولا این یک امر طبیعی است که اگر انسان به کار خلاف و غلطی ادامه دهد تدریجا با آن انس می گیرد، نخست یک حالت است، بعدا یک عادت می شود، سپس مبدل به یک ملکه می گردد و جزء بافت جان انسان می شود، گاه کارش به جائی می رسد که بازگشت بر او ممکن نیست، اما چون خود آگاهانه این راه را انتخاب کرده است مسئول تمام عواقب آن می باشد بی آنکه جبر لازم آید، درست همانند کسی که آگاهانه با وسیله ای چشم و گوش خود را کور و کر می کند تا چیزی را نبیند و نشنود. و اگر می بینیم اینها به خدا نسبت داده شده است به خاطر آنست که خداوند این خاصیت را در اینگونه اعمال نهاده است (دقت کنید)

عکس این مطلب نیز در قوانین آفرینش کاملا مشهود است، یعنی کسی که پاکی و تقوا، درستی و راستی را پیشه کند، خداوند حس تشخیص او را قویتر می سازد و درک و دید و روشن بینی خاصی به او می بخشد، چنانکه در سوره انفال آیه 29 می خوانیم: **(یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله یجعل لکم فرقانا):** ای مؤمنان اگر تقوا پیشه کنید خداوند فرقان یعنی وسیله تشخیص حق از باطل را به شما عطا می کند. این حقیقت را در زندگی روزمره خود نیز آزموده ایم، افرادی هستند که عمل خلافی را شروع می کنند، در آغاز خودشان معترفند که صددرصد خلافتکار و گنهکارند، و به همین دلیل از کار خود ناراحتند، ولی کم کم که با آن انس گرفتند این ناراحتی از بین می رود، و در مراحل بالاتر گاهی کارشان به جائی می رسد که نه تنها ناراحت نیستند بلکه خوشحالند و آن را وظیفه انسانی و یا وظیفه دینی خود می شمرند!

در حالات حجاج بن یوسف آن ابر جنایتکار روزگار می خوانیم که برای توجیه جنایات هولناکش می گفت: این مردم گنهکارند من باید بر آنها مسلط

باشم و به آنها ستم کنم، چرا که مستحقند، گوئی اینهمه قتل و خونریزی و جنایت را مأموریتی از سوی خدا برای خود می پنداشت!

و نیز می گویند یکی از سپاهیان چنگیز در یکی از شهرهای مرزی ایران سخنرانی کرد و گفت: مگر شما معتقد نیستید که خداوند عذاب بر گنهکاران نازل می کند ما همان عذاب الهی هستیم پس هیچگونه مقاومت نکنید!

2- اگر اینها قابل هدایت نیستند اصرار پیامبران برای چیست؟

این سؤال دیگری است که در رابطه با آیات فوق در نظر مجسم می شود ولی توجه به یک نکته پاسخ آن را روشن می سازد و آن اینکه مجازات و کیفرهای الهی همی شه با اعمال و رفتار انسان ارتباط دارد تنها نمی توان کسی را به خاطر اینکه قلبا آدم بدی است کیفر نمود، بلکه لازم است ابتدا او را دعوت به سوی حق کنند، اگر تبعیت نکرد و ناپاکی درون را در عملش منعکس ساخت در این حال مستحق کیفر است، در غیر این صورت مصداق قصاص قبل از جنایت خواهد بود.

این همان چیزی است که ما نام آن را اتمام حجت می گذاریم. بطور خلاصه: جزا و پاداش عمل، حتما باید پس از انجام عمل باشد، و تنها تصمیم و یا آمادگی و زمینه های روحی و فکری برای این کار کافی نیست.

بعلاوه پیامبران فقط برای هدایت اینها نیامده اند، اینها در اقلیتند، اکثریت توده های گمراه کسانی هستند که تحت تعلیم و تربیت صحیح قابل هدایت می باشند.

3- مهر نهادن بر دلها

در آیات فوق و بسیاری دیگر از آیات قرآن برای بیان سلب حس تشخیص و درک واقعی از افراد، تعبیر به ختم شده است، و احیانا تعبیر به طبع و رین.

این معنی از آنجا گرفته شده است که در میان مردم رسم بر این بوده هنگامی

که اشیائی را در کیسه ها یا ظرفهای مخصوصی قرار می دادند، و یا نامه های مهمی را در پاکت می گذاردند، برای آنکه کسی سر آن را نگشاید و دست به آن نزند آن را می بستند و گره می کردند و بر گره

مهر می نهادند، امروز نیز معمول است اسناد رسمی املاک را به همین منظور با ریسمان مخصوصی بسته و روی آن قطعه سربی قرار می دهند و روی سرب مهر میزنند، تا اگر از صفحات آن چیزی کم و زیاد کنند معلوم شود.

در تاریخ شواهد فراوانی دیده می شود که رؤ سای حکومتها کیسه های زر را به مهر خویش مختوم می ساختند و برای افراد مورد نظر می فرستادند، این برای آن بوده که هیچگونه تصرفی در آن نشود تا بدست طرف برسد، زیرا تصرف در آن بدون شکستن مهر ممکن نبود.

امروز نیز معمول است کیسه های پستی را لاک و مهر می کنند.

در لغت عرب برای این معنی کلمه ختم به کار می رود، البته این تعبیر درباره افراد بی ایمان لجوجی است که بر اثر گناهان بسیار در برابر عوامل هدایت نفوذناپذیر شده اند، و لجاجت و عناد در برابر مردان حق در دل آنان چنان رسوخ کرده که درست همانند همان بسته و کیسه سر به مهر هستند که دیگر هیچگونه تصرفی در آن نمی توان کرد، و به اصطلاح قلب آنها لاک و مهر شده است.

طبع نیز در لغت به همین معنی آمده است و طابع (بر وزن خاتم) هر دو به یک معنی می باشد یعنی چیزی که با آن مهر می کنند.

اما رین به معنی زنگار یا غبار یا لایه کثیفی است که بر اشیاء گرانقیمت می نشیند، این تعبیر در قرآن نیز برای کسانی که بر اثر خیره سری و گناه زیاد قلبشان نفوذناپذیر شده به کار رفته است، در سوره مطفین آیه 14 می خوانیم: کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون: چنین نیست، اعمال زشت آنها زنگار و لایه بر قلب آنها افکنده است.

و مهم آنستکه انسان مراقب باشد اگر خدای ناکرده گناهی از او سر می زند در فاصله نزدیک آن را با آب توبه و عمل صالح بشوید، مبدا به صورت رنگ ثابتی برای قلب در آید و بر آن مهر نهد.

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: ما من عبد مؤ من الا و فی قلبه نکتة بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فی تلك النکتة سوداء فان تاب ذهب ذلک السواد و ان تمادی فی الذنوب زاد ذلک السواد حتی یغطى البیاض، فاذا غطى البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابداء، و هو قول الله عز و جل کلا بل ران علی

قلوبهم ما كانوا یکسبون: هیچ بنده مؤمنی نیست مگر اینکه در قلب او یک نقطه (وسیع) سفید و درخشندگی است هنگامی که گناهی از او سرزند در آن منطقه سفید، نقطه سیاهی پیدا می‌شود، اگر توبه کند آن سیاهی بر طرف می‌گردد و اگر به گناهان ادامه دهد بر سیاهی افزوده می‌شود، تا تمام سفیدی را ببوشاند، و هنگامی که سفیدی پوشانده شد دیگر صاحب چنین دلی هرگز به خیر و سعادت باز نمی‌گردد، و این معنی گفتار خدا است که می‌گوید: کلا بل ران علی قلوبهم ما كانوا یکسبون.

4- مقصود از قلب در قرآن

چرا درک حقایق در قرآن به قلب نسبت داده شده است در حالی که می‌دانیم قلب مرکز ادراکات نیست بلکه تلمبهای است برای گردش خون در بدن؟!

در پاسخ چنین می‌گوئیم:

قلب در قرآن به معانی گوناگونی آمده است، از جمله:

- 1- به معنی عقل و درک چنانکه در آیه 37 سوره ق می‌خوانیم (ان فی ذلك لذكری لمن کان له قلب) در این مطالب تذکر و یادآوری است برای آنان که نیروی عقل و درک داشته باشند.
- 2- به معنی روح و جان چنانکه در سوره احزاب آیه 10 آمده است: (واذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر): هنگامی که چشمها از وحشت فرو مانده و جانها به لب رسیده بود.
- 3- به معنی مرکز عواطف، آیه 12 سوره انفال شاهد این معنی است: (سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب): بزودی در دل کافران ترس ایجاد می‌کنم. و در جای دیگر در سوره آل عمران آیه 159 می‌خوانیم (فبما رحمة من الله لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک)... اگر سنگدل بودی از اطرافت پراکنده می‌شدند

توضیح اینکه:

در وجود انسان دو مرکز نیرومند بچشم می‌خورد:

1- مرکز ادراکات که همان مغز و دستگاه اعصاب است و لذا هنگامی که مطلب فکری برای ما پیش می آید احساس می کنیم با مغز خویش آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم، (اگر چه مغز و سلسله اعصاب در واقع وسیله و ابزاری هستند برای روح).

2- مرکز عواطف که عبارت است از همان قلب صنوبری که در بخش چپ سینه قرار دارد و مسائل عاطفی در مرحله اول روی همین مرکز اثر می گذارد، اولین جرقه از قلب شروع می شود.

مابالوجدان هنگامی که با مصیبتی روبرو می شویم فشار آن را روی همین قلب صنوبری احساس می کنیم، و همچنان وقتی که به مطلب سرور انگیزی برمی خوریم فرح و انبساط را در همین مرکز احساس می کنیم (دقت کنید).

درست است که مرکز اصلی ادراکات و عواطف همگی روان و روح آدمی است ولی تظاهرات و عکس العملهای جسمی آنها متفاوت است عکس العمل

درک و فهم نخستین بار در دستگاه مغز آشکار می شود، ولی عکس العمل مسائل عاطفی از قبیل محبت، عداوت، ترس، آرامش، شادی و غم در قلب انسان ظاهر می گردد، بطوریکه بهنگام ایجاد این امور به روشنی اثر آنها را در قلب خود احساس می کنیم.

نتیجه اینکه اگر در قرآن مسائل عاطفی به قلب (همین عضو مخصوص) مسائل عقلی به قلب (به معنی عقل یا مغز) نسبت داده شده، دلیل آن همان است که گفته شد، و سخنی به گزاف نرفته است.

از همه اینها گذشته قلب به معنی عضو مخصوص نقش مهمی در حیات و بقای انسان دارد، بطوریکه یک لحظه توقف آن با نابودی همراه است. بنابراین چه مانعی دارد که فعلیتهای فکری و عاطفی به آن نسبت داده شود.

5- چرا قلب و بصر به صیغه جمع و سمع به صیغه مفرد ذکر شده است؟

در آیه فوق مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن، قلب و بصر به صورت جمع (قلوب و ابصار) آمده ولی سمع همه جا در قرآن به صورت مفرد ذکر شده است این تفاوت حتما نکته ای دارد، نکته آن چیست؟

پاسخ درست است که کلمه سمع در قرآن همه جا بصورت مفرد آمده و بصورت جمع (اسماع) نیامده است ولی قلب و بصر گاهی بصورت جمع مانند آیه فوق و گاهی بصورت مفرد مانند آیه 23 سوره جاثیه آمده است: (و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة).

عالم بزرگوار مرحوم شیخ طوسی در تفسیر تبیان از یکی از ادبای معروف چنین نقل می کند که: علت مفرد آمدن سمع ممکن است یکی از دو چیز باشد:

نخست: اینکه سمع گاهی بعنوان اسم جمع بکار می رود و میدانیم که

در اسم جمع معنی جمع افتاده و نیازی به جمع بستن ندارد.

دیگر اینکه سمع می تواند معنی مصدری داشته باشد و می دانیم مصدر دلالت بر کم و زیاد هر دو می کند و نیازی به جمع بستن ندارد.

بعلاوه می توان وجه ذوقی و علمی دیگری برای این تفاوت گفت و آن اینکه: تنوع ادراکات قلبی و مشاهدات با چشم نسبت به مسموعات فوق العاده بیشتر است و بخاطر این تفاوت قلوب و ابصار بصورت جمع ذکر شده ولی سمع بصورت مفرد آمده است.

در فیزیک جدید نیز می خوانیم امواج صوتی قابل استماع تعداد نسبتاً محدودی است و از چندین ده هزار تجاوز نمی کند. در حالیکه امواج نورها و رنگهایی که قابل رؤیت هستند از میلیونها می گذرد (دقت کنید).

آیه (8) تا (16) و ترجمه

(و من الناس من يقول ءامنا بالله و باليوم الآخر و ما هم بمؤمنين) (٨) (يخدعون الله و الذين ءامنوا و ما يخدعون الا انفسهم و ما يشعرون) (٩) (في قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب اليم بما كانوا يكذبون) (١٠) (و اذا قيل لهم لا تفسدوا في الءارض قالوا انما نحن مصلحون) (١١) (الا انهم هم المفسدون و لكن لا يشعرون) (١٢) (و اذا قيل لهم ءمنوا كما ءامن الناس قالوا انؤ من كما ءامن السفهاء الا انهم هم السفهاء و لكن لا يعلمون) (١٣) (و اذا لقوا الذين ءامنوا قالوا ءامنا و اذا خلوا الى شيطانهم قالوا انا معكم انما نحن مستهزؤن) (١٤) (الله يستهزئ بهم و يمدهم في طغيانهم يعمهون) (١٥) (اولئك الذين اشتروا الضللة بالهدى فما رجحت تجربته) (١٦) .

ترجمه:

- 8- در میان مردم کسانی هستند که می گویند به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده ایم در حالی که ایمان ندارند.
- 9- می خواهند خدا و مؤمنان را فریب بدهند (ولی) جز خودشان را فریب نمی دهند (اما نمی فهمند).
- 10- در دلهای آنها یک نوع بیماری است، خداوند بر بیماری آنها می افزاید و عذاب دردناکی به خاطر دروغهایی که می گویند در انتظار آنهاست.
- 11- و هنگامی که به آنها گفته شود، در زمین فساد نکنید می گویند ما فقط اصلاح کننده ایم.
- 12- آگاه باشید اینها همان مفسدانند ولی نمی فهمند.
- 13- و هنگامی که به آنها گفته شود همانند سایر) مردم ایمان بیاورید می گویند: آیا همچون سفیهان ایمان بیاوریم؟ بدانید اینها همان سفیهانند ولی نمی دانند.
- 14- و هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می کنند می گویند ما ایمان آورده ایم، (ولی هنگامی که با شیاطین خود خلوت می کنند می گویند با شمائیم ما (آنها) را مسخره می کنیم.
- 15- خداوند آنها را استهزاء می کند، و آنها را در طغیانشان نگه می دارد تا سرگردان شوند.
- 16- آنها کسانی هستند که هدایت را با گمراهی معاوضه کرده اند و (این) تجارت برای آنها سودی نداده، و هدایت نیافته اند.

تفسیر:

گروه سوم (منافقان)

آیات فوق شرح فشرده و بسیار پر مغزی پیرامون منافقان و ویژگیهای روحی و اعمال آنها بیان می کند.

توضیح اینکه: اسلام در یک مقطع خاص تاریخی خود با گروهی روبرو شد که نه اخلاص و شهامت برای ایمان آوردن داشتند و نه قدرت و جرات بر مخالفت صریح.

این گروه که قرآن از آنها به عنوان منافقین یاد می کند و ما در فارسی از آنها تعبیر به دورو یا دو چهره می کنیم در صفوف مسلمانان واقعی نفوذ کرده بودند، و خطر بزرگی برای اسلام و مسلمین محسوب می شدند، و از آنجا که ظاهر اسلامی داشتند، غالباً شناخت آنها مشکل بود، ولی قرآن نشانه های دقیق و زندهای برای آنها بیان می کند که خط باطنی آنها را مشخص می سازد و الگوئی در این زمینه بدست مسلمانان برای همه قرون و اعصار می دهد.

نخست تفسیری از خود نفاق دارد می گوید: بعضی از مردم هستند که می گویند به خدا و روز قیامت ایمان آورده ایم در حالی که ایمان ندارند (و من الناس من يقول آمنا بالله وباليوم الآخر وما هم بمؤمنين). آنها این عمل را یک نوع زرنگی و به اصطلاح تاکتیک جالب حساب می کنند: آنها با این عمل می خواهند خدا و مؤمنان را بفریبند (يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا).

در حالی که تنها خودشان را فریب می دهند اما نمی فهمند (و ما يخدعون الا انفسهم و ما يشعرون). آنها با انحراف از راه صحیح و صراط مستقیم، عمری را در بیراهه می گذرانند تمام نیروها و امکانات خود را بر باد می دهند و جز ناکامی و شکست و بدنامی و عذاب الهی بهره ای نمی گیرند.

سپس قرآن در آیه بعد به این واقعیت اشاره می کند که نفاق در واقع یک نوع بیماری است، انسان سالم یک چهره بیشتر ندارد، هماهنگی کامل در میان روح و جسم او حکمفرما است، چرا که ظاهر و باطن و روح و جسم همه مکمل یکدیگرند اگر مؤمن است، تمام وجود او فریاد ایمان می کشد و اگر منحرف شود باز هم ظاهر و باطن او نشان دهنده انحراف است، این دوگانگی جسم و روح درد تازه و

بیماری اضافی است، این یک نوع تضاد و ناهماهنگی و از هم گسستگی است که حاکم بر وجود انسان می شود.

می گوید: در دل‌های آنها بیماری خاصی است (فی قلوبهم مرض).

اما از آنجا که در نظام آفرینش، هر کس در مسیری قرار گرفت و وسائل آن را فراهم ساخت در همان مسیر، رو به جلو می رود، و یا به تعبیر دیگر تراکم اعمال و افکار انسان در یک مسیر آن را پررنگتر و راسختر می سازد، قرآن اضافه می کند: خداوند هم بر بیماری آنها می افزاید (فزادهم الله مرضا).

و از آنجا که سرمایه اصلی منافقان، دروغ است و تا بتوانند، تناقضها را که در زندگیشان دیده می شود با آن توجیه کنند، در پایان آیه می فرماید: برای آنها عذاب الیمی است بخاطر دروغهایی که می گفتند (و لهم عذاب الیم بما كانوا یکذبون).

سپس به ویژگیهای آنها اشاره می کند که نخستین آنها داعیه اصلاح طلبی است در حالی که مفسد واقعی همانها هستند: هنگامی که به آنها گفته شود در روی زمین فساد نکنید می گویند ما فقط اصلاح کننده‌ایم! (واذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون).

ما برنامه ای جز اصلاح در تمام زندگی خود نداشته و نداریم!

قرآن در آیه بعد می گوید: بدانید اینها همان مفسدانند و برنامه ای جز فساد ندارند ولی خودشان هم نمی فهمند! (الا انهم هم المفسدون ولكن لا یشعرون).

بلکه اصرار و پافشاری آنها در راه نفاق و خو گرفتن با این برنامه های زشت و ننگین سبب شده که تدریجا گمان کنند این برنامه ها مفید و سازنده و اصلاح طلبانه است، و همانگونه که سابقا نیز اشاره کردیم گناه اگر از حد بگذرد، حس تشخیص را از انسان می گیرد، بلکه تشخیص او را واژگونه می کند، و ناپاکی و آلودگی به صورت طبیعت ثانوی او در می آید.

نشانه دیگر اینکه: آنها خود را عاقل و هوشیار و مؤمنان را سفیه و ساده لوح و خوشبایور می پندارند، آنچنانکه قرآن می گوید: هنگامی که به آنها گفته ایمان بیاورید آنگونه که توده های مردم ایمان آورده اند،

می گویند آیا ما همچون این سفیهان ایمان بیاوریم؟! (و اذا قيل لهم آمنوا كما آمن الناس قالوا انؤمن كما آمن السفهاء).

و به این ترتیب افراد پاکدل و حق طلب و حقیقت جو را که با مشاهده آثار حقانیت در دعوت پیامبر (ﷺ) و محتوای تعلیمات او، سر تعظیم فرود آورده اند به سفاهت متهم می کند و شیطنت و دورویی و نفاق را دلیل بر هوش و عقل و درایت می شمرد آری در منطق آنها عقل، جایش را با سفاهت عوض کرده است.

لذا قرآن در پاسخ آنها می گوید: بدانید سفیهان واقعی اینها هستند اما نمی دانند (الا انهم هم السفهاء ولكن لا يعلمون).

آیا این سفاهت نیست که انسان خط زندگی خود را مشخص نکند و در میان هر گروهی به رنگ آن گروه در آید و به جای تمرکز و وحدت شخصیت، دوگانگی و چند گانگی را پذیرا گردد، استعداد و نیروی خود را در طریق شیطنت و توطئه

و تخریب به کار گیرد، و در عین حال خود را عاقل بشمرد؟!

سومین نشانه آنها آنست که هر روز به رنگی در می آیند و در میان هر جمعیتی با آنها همصدا می شوند، آنچنانکه قرآن می گوید: هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات کنند می گویند ایمان آوردیم (واذا لقوا الذين آمنوا قالوا قالمؤمنين) ما از شما هستیم و پیرو یک مکتبیم، از جان و دل اسلام را پذیرا گشتیم و با شما هیچ فرقی نداریم!

اما هنگامی که با دوستان شیطان صفت خود به خلوتگاه می روند می گویند ما با شمائیم! (واذا خلوا الى شياطينهم قالوا انا معكم).

و اگر می بینید ما در برابر مؤمنان اظهار ایمان می کنیم ما مسخره شان می کنیم! (انما نحن مستهزئون). ما بر افکار و اعمالشان در دل می خندیم، می خواهیم کلاه بر سرشان بگذاریم، دوست ما و محرم اسرار ما و همه چیز ما شمائید!

سپس قرآن با یک لحن کوبنده و قاطع می گوید: خدا آنها را مسخره می کند (الله يستهزى بهم).

و خدا آنها را در طغیانشان نگه می دارد تا به کلی سرگردان شوند (و یمدهم فی طغیانهم یعمهون).

آخرین آیه مورد بحث سرنوشت نهائی آنها را که سرنوشتی است بسیار

غم انگیز و شوم و تاریک چنین بیان می کند:

آنها کسانی هستند که در تجارتخانه این جهان، هدایت را با گمراهی معاوضه کرده اند (اولئک الذین

اشتروا الضلالة بالهدی).

و به همین دلیل تجارت آنها سودی نداشته بلکه سرمایه را نیز از کف داده اند (فما ربحت تجارتهم).

و هرگز روی هدایت را ندیده اند (و ما کانوا مهتدین).

نکته ها

1- پیدایش نفاق و ریشه های آن

هنگامی که انقلابی در محیطی روی می دهد مخصوصا انقلابی همچون انقلاب اسلام که بر پایه های حق و عدالت قرار داشت مسلما منافع گروهی غارتگر و ظالم و خودکامه به خطر می افتد، آنها نخست با تمسخر و استهزاء و سپس با استفاده از نیروی مسلح، فشار اقتصادی تبلیغات مستمر اجتماعی، سعی می کنند انقلاب را در هم بشکنند.

اما هنگامی که نشانه های پیروزی انقلاب بر همه قدرتهای محیط آشکار شود گروهی از مخالفان تاکتیک و روش عملی خود را تغییر داده، ظاهرا تسلیم می شوند اما در واقع یک گروه زیر زمینی مخالف را تشکیل می دهند.

اینها که به خاطر داشتن دو چهره مختلف، منافق نامیده می شوند (منافق از ماده نفع بر وزن شفق به معنی کانالها و نقبهای است که زیر زمین می زنند تا برای استتار یا فرار از آن استفاده کنند خطرناکترین دشمنان انقلابند، زیرا موضع آنها کاملا مشخص نیست، تا مردم انقلابی آنها را بشناسند و از خود طرد کنند، بلکه در لابلای صفوف مردم پاک و راستین، و حتی گاهی در پستهای حساس نفوذ می کنند.

انقلاب اسلام نیز در برابر چنین گروهی قرار گرفت، یعنی تا زمانی که پیامبر اسلام (ﷺ) از مکه به

مدینه هجرت نکرده بود، مسلمانان حکومتی تشکیل نداده بودند.

اما پس از ورود پیامبر (ﷺ) به مدینه، نخستین پایه حکومت اسلامی گذارده شد، و پس از پیروزی در جنگ بدر، این مسأله آشکارتر گشت، یعنی رسماً حکومت و دولتی کوچک اما قابل رشد تشکیل گردید.

اینجا بود که منافع بسیاری از سردمداران مدینه مخصوصاً یهود که در آن زمان مورد احترام عربها بودند به خطر افتاد، احترام یهود در آن زمان بیشتر به خاطر این بود که اهل کتاب و مردمی نسبتاً با سواد، و از نظر وضع اقتصادی پیشرفته بودند، و همانها بودند که پیش از ظهور پیامبر (ﷺ) بشارت چنین ظهوری را می دادند.

افراد دیگری هم در مدینه بودند که داعیه ریاست و رهبری مردم داشتند ولی با هجرت رسول خدا حسابها به هم خورد، سران ظالم و خودکامه و اطرافیان غارتگر آنها دیدند توده های مردم به سرعت به پیامبر (ﷺ) ایمان می آورند، حتی خویشاوندان خودشان آنها بعد از مدتی مقاومت دیدند چاره ای نیست جز اینکه ظاهراً مسلمان شوند، زیرا نواختن کوس مخالفت و قرار گرفتن در جبهه مقابل، علاوه بر مشکلات جنگ و صدمه های اقتصادی، خطر نابودی آنها را در برداشت به ویژه اینکه عرب تمام قدرتش قبیله او بود و قبیله های آنها غالباً از آنان جدا شده بودند.

روی این اصل راه سومی انتخاب کردند، و آن اینکه ظاهراً مسلمان شوند و در خفیه نقشه در هم شکستن اسلام را طرح ریزی کنند.

کوتاه سخن اینکه بروز نفاق در یک اجتماع معمولاً معلول یکی از دو چیز است: نخست پیروزی و قدرت آئین انقلابی موجود و تسلط آن بر اجتماع.

و دیگر ضعف روحیه و فقدان شخصیت و شهامت کافی برای رویارویی با حوادث سخت.

2- لزوم شناخت منافقین در هر جامعه

بدون شک نفاق و منافق، مخصوص عصر پیامبر (ﷺ) نبوده است و در هر جامعه ای این برنامه و گروه وجود دارند، منتها باید بر اساس معیارهای حساب شده ای که قرآن برای آنها بدست می دهد

شناسائی شوند، تا نتوانند زیان و یا خطری ایجاد کنند، در آیات گذشته و همچنین سوره منافقین و روایات اسلامی نشانه های مختلفی برای آنها ذکر شده است از جمله:

1- هیاهوی بسیار و ادعاهای بزرگ و خلاصه گفتار زیاد و عمل کم و ناهماهنگ.

2- در هر محیطی رنگ آن محیط را گرفتن و با هر جمعیتی مطابق مذاق آنان حرف زدن، با مؤ منان آشنا گفتن و با مخالفان انا معکم!

3- حساب خود را از مردم جدا کردن و تشکیل انجمنهای سری، و مرموز دادن با نقشه های حساب شده.

4- خدعه و نیرنگ و فریب و دروغ و تملق و چاپلوسی، پیمان شکنی و خیانت.

5- خود برترینی، و مردم را ناآگاه، سفیه و ابله قلمداد کردن و خود را عاقل و هوشیار دانستن.

خلاصه دوگانگی شخصیت و تضاد برون و درون که صفت بارز منافقان است پدیده های گوناگونی در عمل و گفتار و رفتار فردی و اجتماعی آنها دارد که به خوبی می توان آن را شناخت.

چه تعبیر زیبایی دارد قرآن در آیاتی که خواندیم می گوید: فی قلوبهم مرض: آنها دلهای بیمار دارند چه بیماری از دوگانگی ظاهر و باطن بدتر؟ و چه بیماری از خود برترینی و یا نداشتن شهادت برای رویارویی با حوادث دردناکتر؟

ولی همان گونه که بیماری قلبی را هر چند پنهان است نمی توان به کلی مخفی کرد بلکه نشانه های آن در چهره انسان و تمام اعضای بدن آشکار می شود، بیماری نفاق نیز همین گونه است که با تظاهرات مختلف قابل شناخت می باشد.

در تفسیر نمونه ذیل آیات 141 تا 143 سوره نساء نیز درباره صفات منافقان بحث کرده ایم (جلد چهارم صفحه 174 تا 178).

و نیز در ذیل آیات 49 تا 57 سوره توبه بحث مشروحی در این زمینه داریم (تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 438 تا 450).

در سوره توبه ذیل آیات 62 تا 85 نیز بحثهای فراوانی در این زمینه مطالعه خواهید فرمود (تفسیر نمونه جلد هشتم صفحه 19 تا 72).

3- وسعت معنی نفاق

گرچه نفاق به مفهوم خاصش، صفت افراد بی ایمانی است که ظاهرا در صف مسلمانانند، اما باطنا دل در گرو کفر دارند، ولی نفاق معنی وسیعی دارد که هر گونه دوگانگی ظاهر و باطن، گفتار و عمل را شامل می شود هر چند در افراد مؤمن باشد که ما از آن به عنوان رگه های نفاق نام می بریم.

مثلا در حدیثی می خوانیم: ثلاث من کن فیه کان منافقا و ان صام و صلی و زعم انه مسلم، من اذا ائتمن خان، و اذا حدث کذب، و اذا وعد اخلف سه صفت است در هر کس باشد منافق است هر چند روزه بگیرد و نماز بخواند و خود را مسلمان بداند: کسی که در امانت خیانت می کند، و کسی که به هنگام سخن گفتن دروغ می گوید، و کسی که وعده می دهد و خلف وعده می کند. مسلما این گونه افراد منافق به معنی خاص نیستند ولی رگه هایی از نفاق در وجود آنها هست، مخصوصا درباره ریاکاران از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم

که فرمود: الریاء شجرة لا تثمر الا الشرک الخفی، و اصلها النفاق! ریا و ظاهر سازی، درخت (شوم و تلخی) است که میوه ای جز شرک خفی ندارد و اصل و ریشه آن نفاق است.

در اینجا توجه شما را به سخنی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) درباره منافقان جلب می کنیم:

ای بندگان خدا شما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می کنم، و از منافقان بر حذر می دارم، زیرا آنها گمراه و گمراه کننده اند، خطاکار و به خطا اندازند، به رنگهای گوناگون در می آیند، به قیافه و زبانهای متعدد خودنمایی می کنند از هر وسیله ای برای فریفتن و در هم شکستن شما استفاده می کنند، و در هر کمینگاهی به کمین شما می نشینند، بد باطن و خوش ظاهرند، و در نهان برای فریب مردم گام بر می دارند، از بیراهه ها حرکت می کنند، و گفتارشان به ظاهر شفا بخش، اما کردارشان دردی است درمان ناپذیر، به رفاه و آسایش مردم حسد می ورزند و (اگر به کسی بلائی وارد شود خوشحالند، امیدواران را مایوس می کنند، و در هر راهی کشته ای دارند، در هر دلی راهی و در هر مصیبتی اشک ساختگی می

ریزند، مدح و تمجید را به یکدیگر قرض می دهند و انتظار پاداش و جزا می کشند، اگر چیزی بخواهند اصرار می ورزند، و اگر ملامت کنند پرده دری می نمایند. (1)

4- کارشکنی های منافقان

نه تنها برای اسلام که برای هر آئین انقلابی و پیشرو، منافقان خطرناکترین گروهند، آنها در لابلای صفوف مسلمانان نفوذ می کنند و از هر فرصتی برای کارشکنی استفاده می نمایند.

گاهی مؤمنان راستین را که با اخلاص تمام، سرمایه مختصری را در راه خدا انفاق می کردند مورد استهزاء قرار می دادند، چنانکه قرآن می گوید: (الذين يلمزون المطوعين من المؤمنين في الصدقات والذين لا يجدون الا جهدهم فيسخرون منهم سخر الله منهم ولهم عذاب اليم): آنها که مؤمنان با اخلاص را به خاطر انفاقهای کوچک اما بی ریا) مسخره می کنند، خداوند آنها را استهزا می کند و عذاب دردناکی در انتظارشان است (توبه 79).

و گاهی در انجمنهای سری خود تصمیم می گرفتند، کمکهای مالی خود را از یاران رسول خدا (ﷺ) به کلی قطع کنند، تا از اطراف او پراکنده شوند، چنانکه در سوره منافقان آمده است (هم الذين يقولون لا تنفقوا على من عند رسول الله حتى ينفضوا ولله خزائن السماوات والارض ولكن المنافقين لا يفقهون): آنها می گویند کمکهای مالی خود را از کسانی که نزد پیامبرند قطع کنید تا از پیرامون او پراکنده شوند، بدانید خزائن آسمان و زمین از آن خدا است، ولی منافقان نمی دانند (سوره منافقون آیه 7). گاهی تصمیم می گرفتند که پس از بازگشت از جنگ به مدینه، دست به دست هم بدهند و با استفاده از یک فرصت مناسب مؤمنان را از مدینه بیرون کنند و می گفتند: (لئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل): اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان ذلیلان را بیرون خواهند کرد! (منافقون 8).

و زمانی هم به بهانه های مختلف از قبیل جمع آوری محصولات کشاورزی از شرکت در برنامه های جهاد، خودداری کرده و در شدیدترین لحظات، پیامبر (ﷺ) را تنها می گذاشتند، و در عین حال وحشت داشتند که پرده از رازشان برداشته شود و رسوا گردند.

به خاطر همین موضعگیریه‌ای بسیار خصمانه، در آیات زیادی از قرآن، آماج شدیدترین حملات قرار گرفتند، و یک سوره در قرآن به نام سوره منافقون پیرامون وضع آنها نازل شده است. در سوره های توبه، حشر و بعضی دیگر از سوره های قرآن نیز مورد نکوهش فراوان قرار گرفته اند از جمله سیزده آیه از آیات همین سوره بقره از صفات آنها و عواقب شومشان سخن می گوید.

5- فریب دادن وجدان

مشکل بزرگی که مسلمانان در ارتباط با منافقان داشتند این است که از یکسو مأمور بودند هر کس اظهار اسلام می کند با آغوش باز از او استقبال کنند، و از تفتیش عقائد در مورد اشخاص خود داری نمایند، از سوی دیگر باید مراقب توطئه های منافقان باشند، منافقانی که با قیافه حق به جانب و بنام یک فرد مسلمان، گفتارشان مورد قبول افراد واقع می شد در حالی که در باطن، سد راه اسلام و از دشمنان قسم خورده بودند.

این گروه با پیش گرفتن این راه فکر می کردند می توانند خداوند و مؤمنان را برای همی شه فریب دهند، در حالی که بدون توجه خود را فریب می دادند. تعبیر به یخادعون الله و الذین آمنوا (با توجه به معنی مخادعه که به معنی نیرنگ و خدعه از دو طرف است) مفهوم دقیقی را ترسیم می کند و آن اینکه آنها از یکسو بر اثر کوردلی، اعتقاد داشتند که پیامبر اسلام (ﷺ) یک خدعه گر است که برای حکومت بر مردم، دین و نبوت را مطرح ساخته، و افراد ساده لوح نیز اطراف او جمع شده اند، لذا باید در مقابل او به خدعه برخاست!، بنابراین از یکسو کار این منافقین، خدعه و نیرنگ بود و از سوئی دیگر درباره پیامبر بزرگ خدا نیز چنین اعتقاد غلطی داشتند.

اما جمله بعد (وما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون) هر دو پندار آنها را در هم

می کوید، از یکسو اثبات می کند که تنها خدعه و نیرنگ از جانب خود آنها است و از سوی دیگر می گوید این خدعه و نیرنگ نیز به خودشان باز می گردد و نمی فهمند، چرا که سرمایه های اصیلی را که خداوند برای نیل به سعادت در وجودشان آفریده، در مسیر خدعه و فریب و نیرنگ بر باد می دهند و دست خالی از هر خیر و نیکی، با کوله باری از گناه، از دنیا می روند.

البته هیچکس خدا را نمی تواند فریب بدهد، چرا که او با خبر از آشکار و نهان است، بنابراین تعبیر به یخادعون الله یا از این نظر است که خدعه و نیرنگ با پیامبر و مؤمنان، همچون خدعه و نیرنگ با خدا است، (در موارد دیگری از قرآن نیز دیده می شود که خداوند برای تعظیم پیامبر و مؤمنان خود را در صف آنها قرار می دهد).

و یا اینکه بر اثر عدم شناخت صفات خدا با افکار کوتاه و ناقص خود به راستی فکر می کردند ممکن است چیزی از خدا پنهان بماند و نظیر آن نیز در بعضی دیگر از آیات قرآن دیده می شود.

به هر حال، آیه فوق، اشاره روشنی به مسأله فریب وجدان دارد و اینکه بسیار می شود که انسان منحرف و آلوده، برای رهایی از سرزنش و مجازات وجدان در برابر اعمال زشت و انحرافی دست به فریب وجدان خویش می زند، و کم کم برای خود این باور را به وجود می آورد که این عمل من نه تنها زشت و انحرافی نیست بلکه اصلاح است و مبارزه با فساد (انما نحن مصلحون) تا با فریب وجدان آسوده خاطر به اعمال خلاف خود ادامه دهد.

می گویند یکی از سران آمریکا در پاسخ اینکه چرا دستور داده است دو شهر بزرگ ژاپن هیروشیما، و ناگازاکی (را بمباران اتمی کنند و حدود 200 هزار نفر کودک و پیر و جوان را نابود یا ناقص سازند؟ گفته بود:

ما به خاطر صلح این دستور را داده ایم! که اگر این کار را نمی کردیم جنگ

طولانی تر می شد و می بایست بیش از این می کشتیم!!

آری منافقان عصر ما نیز برای فریب مردم یا فریب وجدان خود از این گفته ها و از آن کارها بسیار دارند، در حالی که در برابر ادامه جنگ یا بمباران اتمی شهرهای بی دفاع، راه سوم روشنی نیز وجود داشت و آن اینکه دست از تجاوزگری بردارند و ملتها را با سرمایه های کشورشان آزاد بگذارند.

بنابراین نفاق در حقیقت وسیله ای است برای فریب وجدان، و چه دردناک است که انسان، این واعظ درونی، این پلیس همی شه بیدار و این نماینده الهی را در درون خود، خفه کند، و یا آنچنان پرده بر روی آن بیفکند که صدایش به گوش نرسد.

6- تجارت پر زیان

در قرآن مجید کرارا فعالیت‌های انسان در این دنیا به یک نوع تجارت تشبیه شده است، و در حقیقت همه ما در این جهان تاجرانی هستیم که با سرمایه های فراوان خدا داد، سرمایه عقل، فطرت، عواطف، نیروهای مختلف جسمانی، مواهب عالم طبیعت، و بالاخره رهبری انبیاء، گام در این تجارتخانه بزرگ می گذاریم، گروهی سود می برند و پیروز می شوند و سعادتمند، گروهی نه تنها سودی نمی برند بلکه اصل سرمایه را نیز از دست داده، و به تمام معنی ورشکست می شوند نمونه کامل گروه اول مجاهدان راه خدا هستند، چنانکه قرآن درباره آنها می گوید: **(یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم تؤمنون بالله ورسوله وجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم)**: ای افراد با ایمان آیا شما را راهنمایی به تجارتی بکنم که از عذاب دردناک رهاییتان می بخشد (و به سعادت جاویدان رهنمونتان می شود) ایمان به خدا و رسول او بیاورید و در راه او با مال و جان جهاد کنید (صف 9 و 10).

و نمونه واضح گروه دوم منافقانند که قرآن در آیات فوق، پس از ذکر کارهای مخرب آنها که در لباس اصلاح و عقل، انجام می گیرد می گوید آنها کسانی هستند که هدایت را با گمراهی مبادله کردند و این تجارت نه برای آنها سودی داشت و نه مایه هدایت شد این گروه در موقعیتی قرار داشتند که می توانستند بهترین راه را انتخاب کنند، آنها در کنار چشمه زلال وحی قرار داشتند، در محیطی مملو از صفا و صداقت و ایمان.

اما آنها به جای اینکه از این موقعیت خاص که در طول قرون اعصار تنها نصیب گروه اندکی شده است بالاترین بهره را ببرند، هدایت را دادند و گمراهی را خریدند، هدایتی که در درون فطرتشان بود، هدایتی که در محیط وحی موج می زد، همه این امکانات را از دست دادند به گمان اینکه با این کار می توانند، مسلمین را در هم بکوبند و رؤیاهای شومی را که در مغز خود می پروراندند تحقق بخشند.

این معاوضه و انتخاب غلط دو زیان بزرگ همراه داشت:

نخست اینکه سرمایه های مادی و معنوی خویش را از دست دادند بی آنکه در مقابل آن سودی ببرند.

و دیگر اینکه حتی به نتیجه شوم مورد نظر خود نیز نرسیدند زیرا اسلام با سرعت پیشرفت کرد و به زودی صفحه جهان را فرا گرفت و این منافقان نیز رسوا شدند.

آیه (17) تا (20) و ترجمه

(مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمت لا یبصرون)
(۱۷) (صم بکم عمی فهم لا یرجعون) (۱۸) (او کصیب من السماء فیه ظلمت و رعد و برق یجعلون
اصبعهم فی اذانهم من الصوعق حذر الموت و الله محیط بالکفرین) (۱۹) (یکاد البرق یخطف ابصرهم
کلما اضاء لهم مشوا فیه و اذا اظلم علیهم قاموا و لو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصرهم ان الله علی کل شیء
قدیر) (۲۰) .

ترجمه:

17- آنها (منافقان) همانند کسی هستند که آتشی افروخته (تا در بیابان تاریک راه خود را پیدا کند)
ولی هنگامی که آتش اطراف خود را روشن ساخت خداوند (طوفانی می فرستد و) آن را خاموش می
کند، و در تاریکی وحشتناکی که چشم کار نمی کند آنها را رها می سازد.

18- آنها کر، گنگ و کورند بنابراین از راه خطا باز نمی گردند

19- یا همچون بارانی که در شب تاریک توام با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذرانی) بیارد، آنها
از ترس مرگ انگشت در گوش خود می گذارند تا صدای صاعقه را نشنوند، و خداوند به کافران احاطه
دارد و در قبضه قدرت او هستند).

20- روشنائی خیره کننده برق نزدیک است چشم آنها را برباید، هر لحظه ای که برق جستن می کند
(صفحه بیابان را) برای آنها روشن می سازد (چند قدمی) در پرتو آن راه می روند و هنگامی که خاموش
می شود توقف می کنند، و اگر خدا بخواهد گوش و چشم آنها را از بین می برد، خداوند بر هر چیز توانا
است.

تفسیر:

دو مثال جالب برای ترسیم حال منافقان

بعد از بیان صفات و ویژگیهای منافقان، قرآن مجید، برای مجسم ساختن وضع آنها دو تشبیه گویا در
آیات فوق بیان می کند:

1 در مثال اول می گوید: آنها مانند کسی هستند که آتشی (در شب ظلمانی افروخته) تا در پرتو نور آن راه را از بیراهه بشناسد و به منزل مقصود برسد (مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً).

ولی همین که این شعله آتش اطراف آنها را روشن ساخت، خداوند آن را خاموش می سازد، و در ظلمات رهاشان می کند، به گونه ای که چیزی را نبینند (فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم وتركهم فی ظلمات لا یبصرون).

آنها فکر می کردند با این آتش مختصر و نور آن می توانند با ظلمتها به پیکار برخیزند، اما ناگهان بادی سخت بر می خیزد و یا باران درشتی فرو می ریزد، و یا بر اثر پایان گرفتن مواد آتش افروز، آتش به سردی و خاموشی می گراید و بار دیگر در تاریکی وحشتزا سرگردان می شوند.

سپس اضافه می کند: آنها کر هستند و گنگ و نابینا، و چون هیچیک از وسائل اصلی درک حقایق را ندارند از راهشان باز نمی گردند (صم بکم عمی فهم لا یرجعون).

چه مثال دقیق و گویائی: در زندگی انسان بیراهه ها فراوان است، اما خط مستقیم که به سر منزل مقصود به پیش می رود یکی بیش نیست، ولی خطوط انحرافی بی نهایت است، و از آن گذشته پرده های ظلمت و طوفانهای وحشتناک و حوادث گوناگون در طول این راه فراوان خواهد بود، چراغ پرفروغی که از این حوادث مصون باشد لازم است که این پرده های ظلمت را بشکافد و در برابر طوفانها مقاومت کند، و آن چیزی جز چراغ عقل و ایمان و خورشید وحی نیست.

مختصر شعله ای که انسان، موقتا می افروزد چه کاری در این راه طولانی و پر از طوفان از آن ساخته است؟!

منافقان با انتخاب راه نفاق چنین می پنداشتند که می توانند در همه حال موقعیت خویش را حفظ کنند و از هر خطر احتمالی مصون بمانند، از منافعی که به دو طرف می رسد، استفاده کرده و هر دسته غالب شوند آنها را از خود بدانند اگر مؤ منان پیروز شوند در صف مؤ منان، و اگر غلبه با کافران باشد با آنها باشند.

آنها خود را افرادی زیرک و باهوش می پنداشته اند و در پرتو روشنائی این شعله ضعیف و ناپایدار، می خواستند راه زندگی خود را ادامه دهند و به نوائی برسند.

اما قرآن پرده از روی کار آنها برداشت، و دروغشان را آشکار کرد، چنانکه می خوانیم: (اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله و الله يعلم انك لرسوله و الله يشهد ان المنافقين لكاذبون): هنگامی که منافقان به سراغ تو می آیند می گویند ما گواهی می دهیم که تو فرستاده خدائی، خدا می داند که تو رسول او هستی، ولی خدا گواهی می دهد که منافقان در اظهاراتشان دروغ می گویند (سوره منافقون آیه 1 و 2).

حتی قرآن به کفار نیز اعلام می کند که آنها با شما نیستند، هر وعده ای دهند عمل نخواهند کرد: (الم تر الى الذين نافقوا يقولون لاحوانهم الذين كفروا من اهل الكتاب لئن اخرجتم لنخرجن معكم ولا نط فيكم احدا ابدا و ان قوتلتهم لنصرنكم و الله يشهد انهم لكاذبون لئن اخرجوا لا يخرجون معهم و لئن قوتلت لا ينصرونهم و لئن نصروهم ليولن الادبار ثم لا ينصرون) منافقان به برادران کافر خود از اهل کتاب وعده می دهند که اگر شما را از مدینه بیرون کنند، ما نیز با شما خارج خواهیم شد و به حرف هیچکس درباره شما گوش نخواهیم داد، و اگر با شما بجنگند شما را یاری می کنیم، و لکن خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغ می گویند، اگر آنها را بیرون کنند همراه آنها خارج نخواهند شد، و اگر با آنها جنگ نمایند یاریشان نخواهند کرد، و اگر به آنها کمک کنند (درگیر و دار جنگ) پا به فرار خواهند گذاشت (و استقامت به خرج نخواهند داد) - حشر - (12 11).

قابل توجه اینکه: قرآن در اینجا از جمله استوقد نار استفاده کرده است، یعنی آنها برای رسیدن به نور نار استفاده می کنند آتشی که هم دود و هم خاکستر و هم سوزش دارد، در حالی که مؤمنان از نور خالص و چراغ روشن و پر فروغ ایمان بهره می گیرند.

منافقان گرچه تظاهر به نور ایمان دارند اما باطنشان، نار است، و اگر هم نوری باشد ضعیف است و کوتاه مدت.

این نور مختصر، یا اشاره به فروغ وجدان و فطرت توحیدی است و یا اشاره به ایمان نخستین آنها است که بعداً بر اثر تقلیدهای کورکورانه و تعصبات غلط و لجابتهای و عداوتهای، پرده های ظلمانی و تاریک بر آن می افتد، نه تنها یک ظلمت بلکه به تعبیر قرآن ظلمات.

و همینها است که چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویا را سرانجام از آنها خواهد گرفت، چرا که سابقاً هم گفتیم ادامه راه غلط تدریجاً نیروی تشخیص و درک انسان را ضعیف می کند، تا آنجا که گاهی حقایق را وارونه می بیند، نیک در نظرش بد، و فرشته دیو، خودنمایی می کند.

به هر حال این تشبیه در حقیقت، یک واقعیت را در زمینه نفاق روشن می سازد، و آن اینکه نفاق و دورویی برای مدت طولانی نمی تواند مؤثر واقع شود ممکن است منافقان برای مدت کوتاهی از مزایای اسلام و مصونیت های مؤمنان برخوردار شوند و از رفاقت پنهانی با کفار نیز بهره گیرند.

ولی این امر همچون شعله ضعیف و کم دوامی که در یک بیابان تاریک و ظلمانی در معرض وزش طوفانها است دیری نمی پاید، و سرانجام چهره واقعی آنها آشکار می گردد، و به جای کسب موفقیت و محبوبیت، منفور و مطرود خواهند شد و همانند کسی که در بیابان راه را گم کرده و چراغ را از دست داده سرگردان می مانند.

این نکته نیز قابل توجه است که در تفسیر آیه (هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا): آن خدائی است که خورشید را روشنائی و ماه را نور بخش قرار داد (یونس 5).

از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: اضئت الارض بنور محمد (صلی الله علیه و آله) کما تضيئ الشمس فضرب الله مثل محمد (صلی الله علیه و آله) الشمس و مثل الوصى القمر خداوند صفحه روی زمین را به محمد (صلی الله علیه و آله) روشن ساخت همانگونه که با نور آفتاب، لذا محمد (صلی الله علیه و آله) را به خورشید تشبیه کرد، و وصی او علی (علیه السلام) را به ماه. (2)

یعنی نور ایمان و وحی، عالمگیر است، در حالی که نفاق اگر پرتوی هم داشته باشد تنها دایره کوچکی از اطراف خود را آنهم برای مدت کوتاهی روشن می کند (ماحوله).

در مثال دوم قرآن صحنه زندگی آنها را به شکل دیگری ترسیم می نماید شبی است تاریک و ظلمانی پرخوف و خطر، باران به شدت می بارد، از کرانه های افق برق پرنوری می جهد، صدای غرش وحشتزا و مهیب رعد، نزدیک است پرده های گوش را پاره کند، انسانی بی پناه در دل این دشت وسیع و ظلمانی و پر از خطر، حیران و سرگردان مانده است، باران پر پشت، بدن او را مرطوب ساخته، نه پناهگاه مورد اطمینانی وجود دارد که به آن پناه برد و نه ظلمت اجازه می دهد گامی به سوی مقصد بردارد.

قرآن در یک عبارت کوتاه، حال چنین مسافر سرگردانی را بازگو می کند: یا همانند بارانی که در شب تاریک، توام با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذرانی) ببارد (او کصیب من السماء فیه ظلمات و رعد و برق).

سپس اضافه می کند آنها از ترس مرگ انگشتها را در گوش خود می گذارند تا صدای وحشت انگیز صاعقه ها را نشنوند (يَجْعَلُونَ اَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ).

و در پایان آیه می فرماید: و خداوند به کافران احاطه دارد (و آنها هر کجا بروند در قبضه قدرت او هستند) (و الله محيط بالكافرين).

برقها پی در پی بر صفحه آسمان تاریک جستن می کند: نور برق آنچنان خیره کننده است که نزدیک است چشمه ای آنها را برباید (يَكَادُ الْبَرَقُ يُخطفُ ابصارَهُمْ).

هر زمان که برقی می زند و صفحه بیابان تاریک، روشن می شود، چند گامی در پرتو آن راه می روند، ولی بلافاصله ظلمت بر آنها مسلط می شود و آنها در جای خود متوقف می گردند (كَلِمَاتُهَا أَهْلَهُمْ مَشَوْا فِیْهِ وَاِذَا اظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا).

آنها هر لحظه خطر را در برابر خود احساس می کنند، چرا که در دل این بیابان نه کوهی به چشم می خورد، و نه درختی تا از خطر رعد و برق و صاعقه جلوگیری کند، هر آن ممکن است هدف صاعقه ای قرار گیرند و در یک لحظه خاکستر شوند!

می دانیم صاعقه ها به هر برآمدگی از زمین حمله می کنند، اما در دل بیابان جز آنها بر آمدگی پیدا نمی شود که صاعقه متوجه آن گردد، بنابراین خطر جدی و حتمی است (با توجه به اینکه خطر صاعقه در

بیابانهای مسطحی همچون بیابانهای حجاز به درجات از مناطق کوهستانی بیشتر است اهمیت این مثال برای مردم آن محیط روشنتر می شود).

خلاصه نمی داند چه کند، مضطرب و پریشان، حیران و سرگردان بر جای خود ایستاده، نه راهی در میان شنهای بیابان پیدا است و نه راهنمایی که در پرتو هدایت او گام بر دارد.

حتی این خطر وجود دارد که غرش رعد، گوش آنها را پاره و نور خیره کننده برق چشمشان را نابینا کند، آری (اگر خدا بخواهد گوش و چشم آنها را از میان می برد چرا که خدا به هر چیزی توانا است) (ولو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم ان الله على كل شيء قدير).

آری منافقان درست به چنین مسافری می مانند، آنها در میان مؤمنان روز افزون که همچون سیل خروشان و باران پرپشتی به هر سو پیش می روند قرار گرفته اند افسوس که به پناهگاه مطمئن ایمان، پناه نبرده اند تا از شر صاعقه های مرگبار مجازات الهی نجات یابند.

جهاد مسلحانه مسلمین در برابر دشمنان همانند خروش رعد و صاعقه بر سر آنها فرود می آمد، گاهگاه فرصتهائی، برای پیدا کردن راه حق نصیبتان می شد و اندیشه هاشان بیدار می گشت، ولی افسوس که این بیداری همچون برق آسمان دیری نمی پائید تا می خواستند چند گامی بردارند خاموش می شد و تاریکی غفلت و سپس توقف و سرگردانی جای آن را می گرفت.

پیشرفت سریع اسلام همچون برق آسمانی چشم آنها را خیره کرده بود و آیات قرآن که پرده از رازهای نهانیشان بر می داشت همچون صاعقه ها آنها را هدف قرار می داد، هر دم احتمال می دادند آیه ای نازل گردد و پرده از رازهای دیگری بر دارد و رسواتر شوند.

چنانکه قرآن در آیه 64 سوره توبه می گوید: (يُحْذِرُ الْمُنَافِقُونَ انْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تَنْبِئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ اسْتَهِزُّوا ان الله مَخْرُجٌ مَا تَحْذَرُونَ): (منافقان از این می ترسند که سوره های بر ضد آنها نازل شود و آنچه در درون مخفی می دارند فاش گردد بگو هر چه می خواهید استهزاء کنید خدا آنچه را از آن می ترسید ظاهر می سازد).

منافقان از این نیز وحشت داشتند که با علنی شدن اسرارشان فرمان جنگ از طرف خدا با این دشمنان خائن داخلی صادر شود و مسلمانان که در آن روز قوی و نیرومند بودند بر آنها، حمله کنند، آنچنانکه قرآن می گوید: (لئن لم ينته المنافقون والذين في قلوبهم مرض والمرجفون في المدينة لخنربهم ثم لا يجاورونك فيها الا قليلا ملعونين اينما ثقفوا اخذوا وقتلوا تقتيلا): (اگر منافقان و آنهایی که قلبشان بیمار است و کسانی که با اشاعه اکاذیب، ترس و وحشت و سستی می آفرینند، دست از کردار خود بر ندارند ما تو را بر آنها می شورانیم تا نتوانند در جوار شما جز اندکی زندگی کنند و به صورت افراد نفرین شده هر جا یافت شوند، آنها را بگیرند و بکشند) (احزاب 60 - 61).

از این آیات به خوبی استفاده می شود که منافقان در وحشت و سرگردانی سختی در مدینه قرار داشتند، آیات با لحن شدید و قاطعی پی در پی همانند رعد و برق آسمانی بر ضد آنها نازل می شد، و هر آن احتمال این می رفت که دستور مجازات و یا حداقل اخراج آنها از مدینه صادر گردد.

اگر چه شأن نزول این آیات، منافقان عصر پیامبر (ﷺ) است اما با توجه به اینکه خط نفاق در هر عصر و زمانی، در برابر خط انقلابهای راستین وجود داشته و دارد به منافقان همه اعصار و قرون گسترش می یابد، و ما با چشم خود تمام این نشانه ها را یک به یک و مو به مو در مورد منافقان عصر خویش، می یابیم، سرگردانی آنها، وحشت و اضطرابشان و خلاصه بی پناهی و بدبختی و سیه روزی و رسوائی آنها را درست همانند همان مسافری که قرآن به روشنترین وجهی حال او را ترسیم کرده است مشاهده می کنیم.

در اینکه میان مثال دوم و اول در آیات فوق چه تفاوتی است؟، در اینجا دو تفسیر وجود دارد. نخست اینکه: آیه اول (مثلهم كمثل الذی...) اشاره به منافقانی است که در آغاز وارد، صف مؤ منان راستین شده بودند و حقیقتا ایمان آوردند، اما این ایمان مستقر و پا برجا نبود و به نفاق گرائیدند. و اما مثال دوم (او كصيب من السماء...) حال منافقانی را بازگو می کند که از آغاز در همان صف نفاق بودند و حتی برای یک لحظه هم ایمان نیاوردند.

دیگر اینکه: مثال اول بازگوکننده حال افراد است، و مثال دوم مجسم کننده وضع محیطها، لذا در اول می فرماید مثلهم کمثل الذی... (مثل آنها مانند کسی است که...) و در مثال دوم می گوید: (او کصیب من السماء فیه ظلمات و رعد و برق): (مانند باران پریشتی که از آسمان فرو می ریزد، و در آن، ظلمت و رعد و برق است) اشاره به محیط وحشتنا و پرخوف و خطری است که منافقان در آن زندگی داشتند.

آیه (21) و (22) و ترجمه

(يا ايها الناس اعبدوا ربكم الذي خلقكم والذين من قبلكم لعلكم تتقون) (۲۱) (الذي جعل لكم الارض فرشا والسماء بناء و انزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لكم فلا تجعلوا لله اندادا وانتم تعلمون) (۲۲) .

ترجمه:

21- ای مردم پروردگار خود را پرستش کنید، آن کس که شما و پیشینیان را آفرید، تا پرهیزکار شوید.

22- آنکس که زمین را بستر شما قرار داد و آسمان (جو زمین) را همچون سقفی بر بالای سر شما و از آسمان آبی فرو فرستاد، و بوسیله آن میوه ها را پرورش داد، تا روزی شما باشد، بنابراین برای خدا شریکهای قرار ندهید در حالی که می دانید (هیچ یک از این شرکاء و بتان نه شما را آفریده اند و نه شما را روزی می دهند).

تفسیر:

اینچنین خدائی را پرستید

در آیات گذشته خداوند حال سه دسته (پرهیزکاران، کافران و منافقان) را شرح داد و بیان داشت که پرهیزکاران مشمول هدایت الهی هستند، و قرآن راهنمای آنان است در حالی که بر دلهای کافران مهر جهل و نادانی زده، و به خاطر اعمالشان بر چشم آنها پرده غفلت افکنده و حس تشخیص را از آنان سلب نموده است.

و منافقان بیماردلانی هستند که بر اثر سوء اعمالشان بر بیماریشان می افزاید.

اما در آیات مورد بحث، بعد از این مقایسه روشن، خط سعادت و نجات را که پیوستن به گروه اول است مشخص ساخته می گوید: (ای مردم پروردگارتان را پرستش کنید که هم شما و هم پیشینیان را آفرید تا پرهیزکار شوید) (يا ايها الناس اعبدوا ربكم الذي خلقكم والذين من قبلكم لعلكم تتقون).

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد

1- خطاب (یا ایها الناس) (ای مردم) که در قرآن حدود بیست بار تکرار شده و یک خطاب جامع و عمومی است نشان می دهد که قرآن مخصوص نژاد و قبیله و طایفه و قشر خاصی نیست، بلکه همگان را در این دعوت عام شرکت می دهد، همه را دعوت به پرستش خدای یگانه و مبارزه با هر گونه شرک و انحراف از خط توحید می کند.

2- برای برانگیختن حس شکرگزاری مردم، و جذب آنها به عبادت پروردگار از مهمترین نعمت شروع می کند که نعمت خلقت و آفرینش همه انسانها است، نعمتی که هم نشانه قدرت خدا است، و هم علم و حکمت او و هم رحمت عام و خاصش چرا که در خلقت انسان این گل سر سبد عالم هستی، نشانه های علم و قدرت بی پایان خدا و نعمتهای گسترده اش کاملاً به چشم می خورد.

آنها که در برابر خدا خاضع نیستند و او را پرستش نمی کنند غالباً به خاطر این است که در آفرینش خویش و پیشینیان نمی اندیشند، و به این نکته توجه ندارند که این آفرینش بزرگ را نمی توان به عوامل کور و کر طبیعی نسبت داد، و این نعمتهای حساب شده و بی نظیر را که در جسم و جان انسان، نمایان است، نمی توان از غیر مبدء علم و قدرت بی پایانی دانست.

بنابراین یادآوری این نعمتها، هم دلیلی است بر خداشناسی، و هم محرکی است برای شکرگزاری و پرستش.

3- نتیجه این پرستش، تقوا و پرهیزگاری است (لعلکم تتقون).

بنابراین عبادتها و نیایشهای ما چیزی بر جاه و جلال خدا نمی افزاید همانگونه که ترک آنها چیزی از عظمت مقام او نمی کاهد، این عبادتها کلاسهای تربیت برای آموزش تقوا است، تقوا همان احساس مسئولیت و خودجوشی درونی که معیار ارزش انسان و میزان سنجش شخصیت او است.

4- تکیه بر (الذین من قبلکم) (کسانی که پیش از شما بودند) شاید اشاره به این باشد که اگر شما در پرستش بتها استدلال به سنت نیاکانتان می کنید خدا هم آفریننده شما است و هم آفریننده نیاکان شما است، هم مالک و پرورش دهنده شما است و هم مالک و پرورش دهنده آنها، بنابراین، پرستش بتها چه از ناحیه شما باشد و چه از ناحیه آنها چیزی جز انحراف نیست.

نعمت زمین و آسمان

در آیه بعد به قسمت دیگری از نعمتهای بزرگ خدا که می تواند انگیزه شکرگزاری باشد اشاره کرده، نخست از آفرینش زمین سخن می گوید همان خدائی که زمین را بستر استراحت شما قرار داد (الذی جعل لکم الارض فراشا).

این مرکب راهواری که شما را بر پشت خود سوار کرده و با سرعت سرسام آوری در این فضا به حرکات مختلف خود ادامه می دهد، بی آنکه کمترین لرزشی بر وجود شما وارد کند، یکی از نعمتهای بزرگ او است.

نیروی جاذبه اش که به شما اجازه حرکت و استراحت و ساختن خانه و لانه و تهیه باغها و زراعتها و انواع وسائل زندگی می دهد، نعمت دیگری است، هیچ فکر کرده اید که اگر جاذبه زمین نبود در یک چشم بر هم زدن همه ما و همه خانه های وسائل زندگیمان بر اثر حرکت دورانی زمین به فضا پرتاب و در فضا سرگردان می شد؟!

تعبیر به (فراش) (بستر استراحت) چه تعبیر زیبایی است، فراش، نه تنها مفهوم آرامش و آسودگی خاطر و استراحت را در بر دارد بلکه گرم و نرم بودن و در حد اعتدال قرار داشتن نیز در مفهوم آن افتاده است.

جالب اینکه: چهارمین پیشوای شیعیان جهان امام سجاد علی بن الحسین (علیه السلام) در بیان شیوایش این حقیقت را در تفسیر همین آیه تشریح فرموده است.

جعلها ملائمة لطباعکم، موافقة لاجسامکم، و لم يجعلها شديدة الحمى و الحرارة فتحرقکم و لا شدة البرد فتجمدکم، و لا شديدة طيب الريح فتصدع هاماتکم، و لا شديدة النتن فتعطبکم، و لا شديدة الالم كالماء فتغرقکم و لا شديدة الصلابه فتمتنع علیکم فی دورکم و ابنیتکم و قبور موتاکم...: فلذلک جعل الارض فرا لکم (ع) (خداوند زمین را مناسب طبع شما قرار داد و موافق جسم شما، آن را گرم و سوزان نساخت تا از حرارتش بسوزید، و زیاد سرد نیافرید تا منجمد شوید، آن را آنقدر معطر و زنده قرار نداد تا بوی تند آن به مغز شما آسیب رساند و آن را بدبو نیافرید تا مایه هلاکت شما گردد، آن را همچون آب

قرار نداد که در آن غرق شوید و نیز چنان سفت و محکم نیافرید تا بتوانید در آن خانه و مسکن بسازید و مردگان را (که وجودشان در سطح زمین مایه هزارگونه ناراحتی است) در آن دفن کنید، آری خداوند این گونه زمین را بستر استراحت شما قرار داد).

سپس به نعمت آسمان می پردازد و می گوید: (آسمان را همچون سقفی بر بالای سر شما قرار داد) (و السماء بناء).

کلمه (بناء) با توجه به کلمه (علیکم) بیانگر آنست که آسمان بر بالای سر شما بنا شده است، طبعاً همچون سقف، این معنی جای دیگر

(السماء سقفاً محفوظاً): (ما آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم) (انبیاء 32).

شاید این تعبیر برای بعضی از کسانی که به وضع ساختمان آسمان و زمین از نظر هیئت امروز آشنا هستند عجیب بیاید که این سقف چگونه است و کجاست؟ آیا این تعبیر، فرضیه هیئت بطلمیوس را دائر به قرار گرفتن افلاک به روی هم همچون طبقات پوست پیاز در خاطره ها تداعی نمی کند؟ ولی با توجه به توضیح زیر مطلب کاملاً روشن می شود:

کلمه (سماء) در قرآن به معانی مختلفی آمده است، که قدر مشترک همه آنها چیزی است که در جهت فوق قرار گرفته است، یکی از آنها که در این آیه به آن اشاره شده است همان جو زمین است، یعنی قشر هوای متراکمی که دور تا دور کره زمین را پوشانده، و طبق نظریه دانشمندان ضخامت آن، چند صد کیلومتر است.

اگر به نقش اساسی و حیاتی، این قشر ضخیم هوا، که زمین را از هر سو احاطه کرده است بیندیشیم خواهیم دانست که تا چه حد این سقف، محکم و برای حفاظت انسانها مؤثر است.

این قشر مخصوص هوا که همچون سقفی بلورین، اطراف ما را احاطه کرده در عین اینکه مانع از تابش نور آفتاب این اشعه حیاتبخش و زندگی آفرین نیست بقدری محکم و مقاوم است که از یک سد پولادین که چندین متر ضخامت داشته باشد نیز محکمتر است!

اگر این سقف نبود، زمین دائماً در معرض رگبار سنگهای پراکنده آسمانی بود و عملاً آرامش از مردم جهان سلب

می شد ولی این قشر فشرده چند صد کیلو متری تقریباً تمام سنگهای آسمانی را قبل از سقوط به سطح زمین می سوزاند و نابود می کند و تنها تعداد بسیار کمی می توانند از آن عبور کرده و به عنوان یک زنگ خطر برای زمینیان به گوشهای پرتاب شوند، و این تعداد کم هرگز نتوانسته است آرامش را بر هم زند. از جمله شواهدی که نشان می دهد یکی از معانی آسمان همین جو زمین است حدیثی است که از پیشوای بزرگ ما امام صادق (علیه السلام) درباره رنگ آسمان نقل شده است آنجا که به مفضل می فرماید: (ای مفضل در رنگ آسمان بیندیش که خدا آن را اینچنین آبی آفریده که موافقترین رنگها برای چشم انسان است و حتی نظر کردن به آن دیده را تقویت می کند).

امروز این را همه می دانیم که رنگ آبی آسمان چیزی جز رنگ هوای متراکم شده اطراف زمین نیست، بنابراین منظور از آسمان در این حدیث همان جو زمین است.

در آیه 79 سوره نحل می خوانیم (الم یروا الی الطیر مسخرات فی جو السماء): (آیا آنها به پرندگانی که در دل آسمان تسخیر شده اند نگاه نکردند)؟ درباره معانی دیگر آسمان ذیل آیه 29 همین سوره بحث مشروحتری مطالعه خواهید فرمود.

بعد از آن به نعمت باران پرداخته می گوید: (و از آسمان آبی نازل کرد) (وانزل من السماء ماء).

اما چه آبی؟ حیاتبخش، و زندگی آفرین، و مایه همه آبادیها و شالوده همه نعمتهای مادی. جمله (وانزل من السماء ماء) بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که منظور از سماء در اینجا همان جو زمین است، زیرا می دانیم باران از ابرها و ابرها از تراکم بخارهایی که در جو زمین پراکنده اند به وجود می آیند.

(امام سجاد علی بن الحسین) (علیه السلام) در تفسیر این آیه راجع به نزول باران از آسمان بیان جالبی فرموده که ذیلاً می خوانید: (خداوند باران را از آسمان نازل می کند تا به تمام قله های کوه ها، تپه ها و گودالها و خلاصه تمام نقاط مرتفع و هموار برسد (و همگی بدون استثناً سیراب گردند) و آن را دانه دانه و

نرم و پی در پی گاهی به صورت دانه های درشت و گاهی قطره های کوچکتر قرار داد، تا کاملاً در زمین فرو رود، و سیراب گردد، و آن را به صورت سیلابی نفرستاد تا زمینها و درختان و مزارع و میوه های شما را بشوید و ویران کند).

قرآن سپس به انواع میوه هایی که از برکت باران و روزیهائی که نصیب انسانها می شود اشاره کرده چنین می گوید: خداوند بوسیله باران، میوه هایی را به عنوان روزی شما از زمین خارج ساخت (فاخرج به من الثمرات رزقا لكم).

این برنامه الهی که از یکسو، رحمت وسیع و گسترده خدا را بر همه بندگان مشخص می کند و از سوی دیگر بیانگر قدرت او است که چگونه از آب بی رنگ صد هزاران رنگ از میوه ها و دانه های غذائی با خواص متفاوت برای انسانها،

و همچنین جانداران دیگر، آفریده، یکی از زنده ترین دلائل وجود او است لذا بلافاصله اضافه می کند: (اکنون که چنین است برای خدا شریکهائی قرار ندهید در حالی که می دانید) (فلا تجعلوا الله اندادا و انتم تعلمون).

آری همه شما می دانید که این بتها و شرکای ساختگی، نه شما را آفریده اند و نه روزی می دهند، و نه کمترین مواهب شما از ناحیه آنها است، پس چگونه آنها را شبیه خدا می دانید.

(انداد) جمع (ند) (بر وزن ضد) به معنی شریک و شبیه است، بدیهی است این شباهت و شرکت در پندار بت پرستان وجود داشته نه اینکه یک امر واقعی باشد.

یا به تعبیر دقیقتر چنانکه راغب در مفردات می گوید: (ند) و (ندید) به معنی چیزی است که از نظر گوهر و ذات شریک و شبیه چیز دیگری باشد، بنابراین به نوع خاصی از مماثلت و همانندی گفته می شود، یعنی همانندی در گوهر ذات. نکته:

بت پرستی در شکلهای مختلف

در اینجا توجه به این حقیقت لازم است که قرار دادن شریک برای خدا تنها، منحصر به ساختن بت‌های سنگی و چوبی و یا از آن فراتر، انسانی همچون مسیح (علیه السلام) را یکی از خدایان سه گانه دانستن، نیست بلکه معنی وسیعی دارد صورتهای مخفیت‌تر و پنهان‌تر را نیز شامل می‌شود بطور کلی هر چه را در ردیف خدادار زندگی مؤثر دانستن یک نوع شرک است.

ابن عباس در اینجا تعبیر جالبی دارد می‌گوید: الانداد هو الشکر اخفی من دیب النمل علی صفاة سوداء فی ظلمة اللیل، و هو ان یقول و الله و حیاتک یا فلان و حیاتی!... و یقول لو لا کلبه هذا لاتانا اللصوص البارحة!... و قول الرجل لصاحبه ما شاء الله و شئت... هذا کله به شرک:

(انداد، همان شرک است که گاهی پنهان‌تر است از حرکت مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک، از جمله اینکه انسان بگوید: به خدا سوگند به جان تو سوگند، به جان خودم سوگند... (یعنی خدا و جان خود و جان دوستش را در یک ردیف قرار بدهد) و بگوید این سگ اگر دیشب نبود دزدان آمده بودند! (پس نجات دهنده ما از دزدان این سگ است) یا به دوستش بگوید: هر چه خدا بخواهد و تو بخواهی، همه اینها بویی از شرک می‌دهد).

و در حدیثی می‌خوانیم که مردی در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همین جمله را گفت: ما شاء الله و شئت (هر چه خدا بخواهد و تو بخواهی) پیامبر فرمود: اجعلتني لله ندا: مرا شریک خدا و همدیف او قرار دادی؟! در تعبیرات عامیانه روزمره نیز بسیار می‌گویند: (اول خدا، دوم تو)! باید قبول کرد که این گونه تعبیرات نیز مناسب یک انسان موحد کامل نیست.

در روایتی در تفسیر آیه 106 سوره یوسف (و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون) از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: (این اشاره به شرک خفی است) مانند اینکه انسان به دیگری بگوید: اگر تو نبودی من نابود شده بودم یا زندگانیم بر باد می‌رفت).

توضیح بیشتر را در این زمینه ذیل آیه 106 سوره یوسف به بعد می‌خوانید.

آیه (23) و (24) و ترجمه

(و ان كنتم فى ريب مما نزلنا على عبدنا فاتوا بسورة من مثله و ادعوا شهداءكم من دون الله ان كنتم صادقين) (۲۳) (فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التى وقودها الناس و الحجاره اعدت للكافرين) (۲۴) .

ترجمه:

23- اگر درباره آنچه بر بنده خود (پیامبر) نازل کرده ایم شک و تردید دارید (لااقل) یک سوره همانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر از خدا بر این کار دعوت کنید اگر راست می گوئید.
24- اگر این کار نکردید و هرگز نخواهید کرد از آتشی بترسید که هیزم آن بدنهای مردم (گنجهکار) و سنگهای است که برای کافران مهیا شده است.

تفسیر:

قرآن معجزه جاویدان

از آنجا که نفاق و کفر که موضوع بحثهای آیات پیشین بود، گاهی از عدم درک محتوای نبوت و اعجاز پیامبر (ﷺ) سرچشمه می گیرد، در آیات مورد بحث به این مسأله پرداخته و مخصوصاً انگشت روی معجزه جاویدان (قرآن) می گذارد تا هرگونه شک و تردید را نسبت به رسالت پیامبر اسلام (ﷺ) از میان ببرد، می گوید:

(اگر درباره آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم، شک و تردید دارید لااقل سوره های همانند آن بیاورید و) ان كنتم فى ريب مما نزلنا على عبدنا بسورة من مثله).

و به این ترتیب قرآن همه منکران را دعوت به مبارزه با قرآن و همانند یک سوره مانند آن می کند تا عجز آنها دلیلی باشد، روشن بر اصالت این وحی آسمانی در رسالت الهی آورنده آن.

سپس برای تأکید بیشتر می گوید: تنها خودتان به این کار قیام نکنید بلکه (تمام گواهان خود را جز خدا دعوت کنید (تا شما را در این کار یاری کنند) اگر در ادعای خود صادقید که این قرآن از طرف خدا نیست) (و ادعوا شهداءكم من دون الله ان كنتم صادقين) .

کلمه (شهداء) در اینجا اشاره به گواهانی است که آنها را در نفی رسالت پیامبر (ﷺ) کمک می کردند، و جمله (من دون الله) اشاره به این است که حتی اگر همه انسانها جز الله دست به دست هم بدهند، برای اینکه یک سوره همانند سوره های قرآن بیاورند قادر نخواهند بود.

و جمله ان کنتم صادقین (اگر راست می گوئید) در حقیقت برای تحریک آنها به قبول این مبارزه است، و مفهومی این است که اگر شما از این کار عاجز هستید دلیل دروغگوئی شماست پس برای اثبات راستگوئی خود برخیزید و دست به کار شوید.

(تحدی) و دعوت به مبارزه، باید هر چه ممکن است قاطع باشد، و دشمن را تا آنجا که امکان دارد تحریک کند و به اصطلاح بر سر غیرت آورد، تا تمام قدرت خود را به کار گیرد و پس از عجز و ناتوانی به طور مسلم بداند پدیدهای که با آن روبرو است یک پدیده بشری نیست، یک امر الهی است.

لذا در آیه بعد با تعبیرهای مختلف به این مهم پرداخته می گوید: اگر شما این کار را انجام ندادید و هرگز انجام نخواهید داد از آتشی بترسید که هیزم آن بدنهای مردم بی ایمان، و همچنین سنگها است! (فان لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس والحجارة).

(آتشی که هم اکنون برای کافران آماده شده است) و جنبه نسیه ندارد! (اعدت للكافرين) (وقود) به معنی (آتشگیره) است یعنی ماده قابل اشتعال مانند هیزم (نه به معنی آتشنه همچون کبریت یا جرقه ای که با سنگهای مخصوص ایجاد می کنند).

عده ای از مفسران گفته اند که منظور از (حجاره) بتهایی است که آنها را از سنگ ساخته بودند و آیه 98 سوره انبیاء را شاهد آن دانسته اند: (انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم): (شما و آنچه غیر از خدا می پرستید آتشگیره دوزخ است).

بعضی دیگر می گویند: (حجاره) اشاره به سنگهای گوگردی است که حرارتشان بیش از سنگهای دیگر می باشد.

ولی بعضی از مفسران معتقدند که منظور از این تعبیر توجه دادن به شدت حرارت دوزخ است، یعنی آنچنان حرارت و سوزندگی دارد که سنگها و انسانها را همانند هیزم شعله ور می سازد.

آنچه با ظاهر آیات فوق، سازگارتر به نظر می رسد این است که آتش دوزخ از درون خود انسانها، و سنگها، شعله ور می شود، و با توجه به این حقیقت که امروز ثابت شده همه اجسام جهان در درون خود، آتشی عظیم نهفته دارند، (یا به تعبیر دیگر انرژیائی که قابل تبدیل به آتشند) درک این معنی مشکل نیست و لزومی ندارد که آن آتش سوزان را شبیه آتشی معمولی این جهان بدانیم.

در سوره همزه آیه 6 و 7 می خوانیم (نار الله الموقدة التي تطلع على الافئدة): (آتش سوزان پروردگار که از درون دلها سرچشمه می گیرد و بر قلبها سایه می افکند، و از درون به برون سرایت می کند) (به عکس آتشی این جهان که از بیرون به درون می رسد)!

نکته ها:

1- چرا پیامبران به معجزه نیاز دارند؟

می دانیم که منصب نبوت و پیامبری بزرگترین منصبی است که به عده ای از پاکان عطا شده است، زیرا مناصب و مقامهای دیگر معمولاً حاکم بر جسم افراد است، ولی منصب نبوت منصبی است که بر جان و دل جامعه ها حکومت می کنند، لذا به همان نسبت که ارج بیشتری دارد مدعیان کاذب و افراد شیاد بیشتری، این منصب را به خود می بندند، و از آن سوء استفاده می کنند.

در اینجا مردم می بایست یا ادعای هر مدعی را بپذیرند، و یا دعوت همه را رد کنند، اگر همه را بپذیرند، پیدا است چه هرج و مرجی به وجود می آید، و دین خدا به چه صورت جلوه خواهد کرد، و اگر هیچکدام را نپذیرند آن هم نتیجه اش گمراهی و عقب ماندگی است.

بنابراین همان دلیلی که اصل بعثت پیامبران را الزامی می شمارد پیامبران راستین می بایست نشانه ای همراه داشته باشند که علامت امتیاز آنان از مدعیان دروغین، و سند حقانیت آنها باشد.

روی این اصل لازم است هر پیامبری، معجزه ای بیاورد که گواه صدق رسالتش گردد.

و همانطور که از لفظ (معجزه) پیدا است، باید پیامبر (ﷺ) قدرت بر انجام اعمال خارق العاده ای داشته باشد که دیگران از انجام آن (عاجز) باشند.

پیامبری که دارای معجزه است لازم است مردم را به مقابله به مثل دعوت کند، او باید علامت و نشانه درستی گفتار خود را معجزه خویش معرفی نماید تا اگر دیگران می توانند همانند آن را بیاورند، این کار را در اصطلاح (تحدی) گویند.

قرآن معجزه جاودانی پیامبر اسلام (ﷺ)

از میان معجزات و خارق عاداتی که از پیامبر اسلام (ﷺ) صادر شده قرآن برترین سند زنده حقانیت او است.

قرآن کتابی است فوق افکار بشر، کسی تاکنون نتوانسته کتابی همانند آن را بیاورد، این کتاب یک معجزه بزرگ آسمانی است.

علت اینکه قرآن به عنوان سند زنده حقانیت پیامبر اسلام (ﷺ) و معجزه بزرگ او از میان تمام معجزاتش برگزیده شده این است که قرآن معجزه ای است (گویا)، (جاودانی)، (جهانی)، و (روحانی). پیامبران پیشین می بایست همراه معجزات خود باشند و برای اثبات اعجاز آنها مخالفان را دعوت به مقابله به مثل کنند، در حقیقت معجزات آنها خود زبان نداشت و گفتار پیامبران، آن را تکمیل می کرد، این گفته در مورد معجزات دیگر پیامبر اسلام (ﷺ) غیر از قرآن نیز صادق است.

ولی قرآن یک معجزه گویا است، نیازی به معرفی ندارد خودش به سوی خود دعوت می کند، مخالفان را به مبارزه می خواند محکوم می سازد، و از میدان مبارزه، پیروز، بیرون می آید، لذا پس از گذشت قرن‌ها از وفات پیامبر (ﷺ) همانند زمان حیات او، به دعوت خود ادامه می دهد، هم دین است و هم معجزه، هم قانون است و هم سند قانون.

جاودانی و جهانی بودن قرآن

قرآن مرز (زمان و مکان) را در هم شکسته و مافوق زمان و مکان قرار گرفته است، به خاطر اینکه معجزات پیامبران گذشته و حتی معجزات خود پیامبر اسلام غیر از قرآن، روی نوار معینی از زمان، و در نقطه مشخصی از مکان و در برابر عده خاصی صورت گرفته است، سخن گفتن نوزاد مریم (علیها السلام) و زنده کردن مردگان و مانند آن بوسیله مسیح (علیه السلام) در زمان و مکان و در برابر اشخاص معینی بوده و چنانکه

می دانیم، اموری که رنگ زمان و مکان به خود گرفته باشند، به همان نسبت که از آنها دورتر شویم، کم رنگتر جلوه می کنند، و این از خواص امور زمانی است.

ولی قرآن، بستگی به زمان و مکان ندارد همچنان به همان قیافه ای که 1400 سال قبل در محیط تاریک حجاز تجلی کرد، امروز بر ما تجلی می کند بلکه گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش به ما امکاناتی داده که بتوانیم استفاده بیشتری از آن نسبت به مردم اعصار گذشته بنمائیم، پیدا است هر چه رنگ زمان و مکان به خود نگیرد تا ابد و در سراسر جهان پیش خواهد رفت، بدیهی است که یک دین جهانی و جاودانی باید یک سند حقانیت جهانی و جاودانی هم در اختیار داشته باشد.

روحانی بودن:

امور خارق العاده ای که از پیامبران پیشین به عنوان گواه صدق گفتار آنها دیده شده معمولاً جنبه جسمانی داشته: شفای بیماران غیر قابل علاج، زنده کردن مردگان سخن گفتن کودک نوزاد در گاهواره، و... همه جنبه جسمی دارند و چشم و گوش انسان را تسخیر می کنند، ولی الفاظ قرآن که از همین حروف و کلمات معمولی ترکیب یافته در اعماق دل و جان انسان نفوذ می کند، روح او را مملو از اعجاب و تحسین می سازد، افکار و عقول را در برابر خود وادار به تعظیم می نماید معجزه ای است که تنها با مغزها و اندیشه ها و ارواح انسانها سر و کار دارد، برتری چنین معجزه ای بر معجزات جسمانی احتیاج به توضیح ندارد.

آیا قرآن دعوت به مقابله کرده است؟

قرآن در چند سوره دعوت به مقابله به مثل نموده است از جمله:

1- در سوره اسراء آیه 88 این سوره در مکه نازل شده است می خوانیم:

(قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثلہ ولو کان بعضهم لبعض ظہیرا): (بگو اگر تمام جن و انس اجتماع کنند تا کتابی همانند قرآن بیاورند، نمی توانند، اگر چه نهایت همفکری و همکاری را به خرج دهند).

2- در سوره هود این سوره نیز در مکه نازل شده است در آیات 13 و 14 می خوانیم:

(ام یقولون افتراه قل فأتوا بعشر سور مثله مفتریات و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین فان لم یتجیبوا لکم فاعلموا انما انزل بعلم الله...) (می گویند این آیات را به خدا افترا بسته (و ساختگی است) بگو اگر راست می گوئید شما هم ده سوره ساختگی همانند آن بیاورید، و غیر از خدا هر کسی را می توانید به کمک خود دعوت کنید، و اگر این دعوت را اجابت نکردند بدانید این آیات از طرف خدا است...)

3- در سوره یونس که نیز در مکه نازل شده در آیه 38 چنین آمده است:

(ام یقولون افتراه قل فأتوا بسورة مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین):

(می گویند بر خدا افترا بسته، بگو سوره ای همانند آن بیاورید و هر کس غیر از خدا را می توانید به یاری طلبید، اگر راست می گوئید).

4- آیه مورد بحث که در مدینه نازل شده است.

همانطور که ملاحظه می شود قرآن با صراحت و قاطعیت بی نظیری دعوت به مبارزه کرده صراحت و قاطعیتی که نشانه زنده حقانیت است.

قرآن با بیان بسیار قاطع و صریح تمام جهانیان و کلیه کسانی را که در پیوند آن با مبداء جهان آفرینش تردید داشتند دعوت به مقابله به مثل کرده است، نه تنها دعوت کرده بلکه آنها را تشویق و تحریک به مبارزه نیز نموده است و کلماتی در این آیات به کار برده که به اصطلاح (به غیرت آنها برخورد نماید) این کلمات عبارتند از:

(ان کنتم صادقین): (اگر راست می گوئید).

(فأتوا بعشر سور مثله مفتریات): (ده سوره ساختگی مثل آن بیاورید).

(قل فأتوا بسورة مثله... ان کنتم صادقین): (اگر راست می گوئید یک سوره ساختگی بیاورید).

(و ادعوا من استطعتم من دون الله): (غیر از خدا از هر کس می خواهید دعوت کنید).

(قل لئن اجتمعت الانس و الجن): (اگر همه جهانیان دست به دست هم بدهند...).

(لا یأتون بمثله): (نمی توانند مثل آن را بیاورند...).

(فاتقوا النار التي وقودها الناس والحجارة): (از آتشی بترسند که هیزم آن بدنهای مردم (گنهکار) و سنگها است.

(فان لم تفعلوا ولن تفعلوا): (اگر مثل آن را نیاوردید، و هرگز نخواهید توانست...).

با این تحریکها و تشویقها، و با اینکه می دانیم این مبارزه تنها یک مبارزه ادبی یا مذهبی نبود بلکه یک مبارزه (سیاسی) (اقتصادی) و (اجتماعی) بود، مبارزه‌های

بود که همه چیز حتی موجودیت آنها در گرو آن بود، و به عبارت دیگر: یک مبارزه حیاتی محسوب می شد که مسیر و سرنوشت زندگی و مرگ آنها را روشن می ساخت اگر پیروز می شدند همه چیز داشتند، و اگر مغلوب می شدند، باید از همه چیز خود دست بشویند.

با این حال اگر می بینیم آنها در مقابل قرآن زانو زده اند و نتوانستند همانند آن را بیاورند معجزه بودن قرآن روشنتر می شود.

قابل توجه اینکه این آیات منحصر به زمان و مکان خاصی نیست و تمام جهانیان و مراکز علمی دنیا را به سوی این مبارزه دعوت می کند و هیچگونه استثنائی در آن وجود ندارد و هم اکنون نیز به تحدی خود ادامه می دهد.

از کجا که مثل آن را نیاورده اند؟!

نظری به تاریخ اسلام پاسخ این سؤال را روشن می سازد، زیرا در داخل کشورهای اسلامی در زمان پیغمبر (ﷺ) و پس از او حتی در خود مکه و مدینه مسیحیان و یهودیان سر سخت و متعصبی می زیستند که برای تضعیف مسلمانان از هر فرصتی استفاده می کردند و علاوه در میان مسلمانان جمعی (مسلمان نما) که قرآن مجید آنها را (منافق) نام نهاده زندگی داشتند که رل جاسوسی بیگانگان بر عهده آنان بود (مانند آنچه درباره (ابوعامر) راهب و همدستان او از منافقان مدینه و چگونگی ارتباط آنها با امپراطور روم در تواریخ نقل شده که منتهی به ساختن (مسجد ضرار) در مدینه شد و آن صحنه عجیبی را که قرآن در سوره (توبه) به آن اشاره کرده است بوجود آورد).

مسلمانان این دسته از منافقان و آن عده از دشمنان متعصب و سرسخت که به دقت مراقب اوضاع مسلمین بودند و از هر جریانی که به زیان مسلمانان بود استقبال می کردند اگر به چنین کتابی دسترسی پیدا کرده بودند برای در هم شکستن آنها تا آنجا که می توانستند آنرا نشر می دادند و یا لاقط در حفظ و نگهداریش می کوشیدند.

و لذا می بینیم حتی افرادی که به احتمال ضعیفی ممکن است به معارضه با قرآن برخاسته باشند، تاریخ نام آنها را ضبط کرده است از جمله:

نام (عبدالله بن مقفع) را برده اند که او کتاب (الدرة الیتمة) را به همین منظور نوشته است. در صورتی که کتاب مزبور هم اکنون در اختیار ما است و چندین بار چاپ شده است و کوچکترین اشاره ای در آن کتاب به این مطلب نشده است، نمی دانیم چطور این نسبت را به او داده اند؟ نام (متنبی) احمد بن حسین کوفی شاعر را در این زمره نیز ذکر کرده اند، که ادعای نبوت نموده است، در صورتی که قرائن زیادی نشان می دهد که داعیه او بیشتر بلند پروازی محرومیت های خانوادگی و حس جاه طلبی بوده است.

(ابوالعلائی معری) نیز متهم به این امر شده است، گر چه از او سخنان زننده ای نسبت به اسلام نقل شده اما هیچ وقت داعیه مبارزه با قرآن را نداشته است بلکه جملات جالبی درباره عظمت قرآن گفته که به پاره ای از آنها اشاره خواهد شد.

ولی (مسيلمه کذاب) از مردم یمامه مسلمانان است که به مبارزه با قرآن برخاسته و به اصطلاح آیاتی آورده است که جنبه تفریحی آن بیشتر است بد نیست چند جمله از آنها را در اینجا بیاوریم:

1- در برابر سوره (الذاریات)، این جمله ها را آورده است.

(والمبذرات بذرا والحاصدات حصدا والذاریات قمحا والطاحنات طحنا والعاجنات عجنا والخابزات خب والشاردات ثردا واللاقمات لقما اهالة وسمنا).

یعنی قسم به دهقانان و کشاورزان، قسم به درو کنندگان، قسم به جدا کنندگان کاه از گندم، قسم به جدا کنندگان گندم از کاه، قسم به خمیر کنندگان، قسم به نان پزندگان، قسم به ترید کنندگان! قسم به آن کسانی که لقمه های چرب و نرم بر می دارند!!

2 (یا ضفدع بنت ضفدع، نقی ما تنقین، نصفک فی الماء و نصفک فی الطین، لا الماء تکدرین و لا الشا تمنعین).

(ای قورباغه دختر قورباغه! آنچه می خواهی صدا کن! نیمی از تو در آب و نیمی دیگر در گل است، نه آب را گل آلود می کنی و نه کسی را از آب خوردن جلوگیری می نمائی!)
گواهی دیگران درباره قرآن

در اینجا لازم می دانیم چند جمله از گفته های بزرگان و حتی کسانی که متهم به مبارزه با قرآن هستند، درباره عظمت قرآن نقل نمائیم:

1- ابوالعلائی معری (متهم به مبارزه با قرآن) می گوید:

(این سخن در میان همه مردم اعم از مسلمان غیر مسلمان مورد اتفاق است که کتابی که محمد ﷺ آورده است، عقلها را در برابر خود مغلوب ساخته و تاکنون کسی نتوانسته است مانند آن را بیاورد، سبک این کتاب با هیچیک از سبکهای معمول میان عرب، اعم از خطابه، رجز، شعر و سجع کاهنان شباهت ندارد.

امتیاز و جاذبه این کتاب به قدری است که اگر یک آیه از آن در میان کلمات دیگران قرار گیرد همچون ستاره های فروزان در شب تاریک می درخشد!

2- ولید بن مغیره مخزومی مردی که به حسن تدبیر در میان عرب شهرت داشت و برای حل مشکلات اجتماعی از فکر و تدبیر او در زمان جاهلیت استفاده می کردند، و به همین جهت او را (ریحانه قریش) (گل سر سبد آنها!) می نامیدند.

پس از اینکه چند آیه از اول سوره (غافر) را از پیغمبر شنید در محفلی از طائفه بنی مخزوم حاضر شد و چنین گفت:

(به خدا سوگند از محمد سخنی شنیدم که نه شباهت به گفتار انسانها دارد و نه پریان و ان له لحلاوة، و ان علیه لطلاوة و ان اعلاه لثمر و ان اسفله لمغدق، و انه یعلو و لا یعلی علیه: (گفتار او شیرینی خاص و زیبایی مخصوصی دارد، بالای آن (همچون شاخه های درختان برومند) پر ثمر، و پائین آن (مانند ریشه

های درختان کهن) پرمایه است، گفتاری است که بر همه چیز پیروز می شود و چیزی بر آن پیروز نخواهد شد).

3- کارلایل مورخ و دانشمند معروف انگلیسی درباره قرآن می گوید: (اگر یک بار به این کتاب مقدس نظر افکنیم حقائق برجسته و خصائص اسرار وجود طوری در مضامین جوهره آن پرورش یافته که عظمت و حقیقت قرآن به خوبی از آنها نمایان می گردد و این خود مزیت بزرگی است که فقط به قرآن اختصاص یافته و در هیچ کتاب علمی و سیاسی و اقتصادی دیگر دیده نمی شود، بلی خواندن برخی از کتابها تائثرات عمیقی در ذهن انسان می گذارد ولی هرگز با تائثر قرآن قابل مقایسه نیست، از این جهت بایستی گفت: مزایای اولیه قرآن و ارکان اساسی آن مربوط به حقیقت و احساسات پاک و عناوین برجسته مسائل و مضامین مهم آن است که هیچگونه شک و تردید در آن راه نیافته و پایان تمام فضائل را که موجد تکامل و سعادت بشری است در برداشته و آنها را به خوبی نشان می دهد).

4- (جانادیون پورت) مؤلف کتاب عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن می نویسد: قرآن به اندازه ای از نقائص مبرا و منزّه است که نیازمند کوچکترین

تصحیح و اصلاحی نیست و ممکن است از اول تا به آخر آن خوانده شود بدون آنکه انسان کمترین ملالتی از آن احساس کند و باز او می نویسد: و همه این معنی را قبول دارند که قرآن با بلیغترین و فصیحترین لسان و به لهجه قبیله قریش که نجیبترین و مؤدبترین عربها هستند نازل شده... و مملو از درخشنده ترین اشکال و محکمترین تشبیهات است...).

5- (گوته) شاعر و دانشمند آلمانی می گوید:

(قرآن اثری است که (احیانا) بواسطه سنگینی عبارت آن خواننده در ابتدا رمیده می شود و سپس مفتون جاذبه آن می گردد و بالاخره بی اختیار مجذوب زیباییهای متعدد آن می شود).

و در جای دیگر می نویسد:

(سالیان درازی کشیشان از خدا بی خبر ما را از پی بردن به حقائق قرآن مقدس و عظمت آورنده آن محمد (ﷺ) دور نگاه داشته بودند، اما هر قدر که ما قدم در جاده علم و دانش گذارده ایم پرده های

جهل و تعصب نابجا از بین می رود و به زودی این کتاب توصیف ناپذیر (قرآن) عالم را به خود جلب نموده و تأثیر عمیقی در علم و دانش جهان کرده سرانجام محور افکار مردم جهان می گردد!)
هم او می گوید: (ما در ابتدا از قرآن رو گردان بودیم، اما طولی نکشید که این کتاب توجه ما را به خود جلب کرد، و ما را دچار حیرت ساخت تا آنجا که در برابر اصول و قوانین علمی و بزرگ آن سر تسلیم فرود آوریم!)

6- (ویل دورانت) مورخ معروف می گوید:

(قرآن در مسلمانان آنچنان عزت نفس و عدالت و تقوایی به وجود آورده که در هیچیک از مناطق جهان... شبیه و نظیر نداشته است

7- (ژول لایبوم) اندیشمند و نویسنده فرانسوی در کتاب (تفصیل الایات) می گوید:

(دانش و علم برای جهانیان از سوی مسلمانان بدست آمد و مسلمین علوم را از (قرآنی) که دریای دانش است گرفتند و نهرها از آن برای بشریت در جهان جاری ساختند...).

8- (دینورت) مستشرق دیگری می نویسد:

واجب است اعتراف کنیم که علوم طبیعی و فلکی و فلسفه و ریاضیات که در اروپا رواج گرفت عموماً از برکت تعلیمات قرآنی است و ما مدیون مسلمانانیم بلکه اروپا از این جهت شهری از اسلام است!).

9- بانو دکتر (لوراواکسیا واگلیری) استاد دانشگاه (ناپل) در کتاب (پیشرفت سریع اسلام) می نویسد: (کتاب آسمانی اسلام نمونه ای از اعجاز است... قرآن کتابی است که نمی توان از آن تقلید کرد، نمونه سبک و اسلوب قرآن در ادبیات سابقه ندارد، تأثیری که این سبک در روح انسان ایجاد می کند ناشی از امتیازات و برتریهای آن است... چطور ممکن است (این کتاب اعجاز آمیز) ساخته محمد (ﷺ) باشد در صورتی که او یک نفر عرب درس نخوانده ای بود..

ما در این کتاب گنجینه ها و ذخائری از علوم می بینیم که فوق استعداد و ظرفیت باهوشترین اشخاص و بزرگترین فیلسوفان و قویترین رجال سیاست و قانون است.
بدلیل این جهات است که قرآن نمی تواند کار یک مرد تحصیل کرده و دانشمندی باشد.

آیه (25) و ترجمه

(و بشر الذین ءامنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنت تجری من تحتها الاءنهر كلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل و اتوا به متشبها و لهم فیها ازوج مطهرة و هم فیها خالدون) (۲۵) .
ترجمه:

25- به کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح دارند، بشارت ده، که باغهایی از بهشت برای آنها است، که نهرها از زیر درختانش جاری است، هر زمانی که میوه ای از آن به آنها داده شود، می گویند این همان است که قبلا به ما روزی شده بود (ولی چقدر اینها از آنها بهتر و عالتر است) و میوه هایی که برای آنها می آورند همه (از نظر خوبی و زیبایی) یکسانند، و برای آنها همسرانی پاک و پاکیزه است و جاودانه در آن خواهند بود.

تفسیر:

ویژگی نعمتهای بهشتی

از آنجا که در آخرین آیه بحث گذشته، کافران و منکران قرآن به عذاب دردناکی تهدید شدند، در آیه مورد بحث، سرنوشت مؤمنان را بیان می کند تا همانگونه که روش قرآن است با مقابله این دو با هم، حقیقت روشنتر شود.

نخست می گوید: (به آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده اند بشارت ده که برای آنها باغهایی از بهشت است که نهرها از زیر درختانش جریان دارد) (و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار) .

می دانیم باغهایی که آب دائم ندارند و باید گاهگاه از خارج، آب برای آنها بیاورند، طراوت زیادی نخواهند داشت، طراوت از آن باغی است که همی شه آب در اختیار دارد، آبهایی که متعلق به خود آنست و هرگز قطع نمی شود خشکسالی و کمبود آب آن را تهدید نمی کند و چنین است باغهای بهشت.

سپس ضمن اشاره به میوه های گوناگون این باغها می گوید: (هر زمان از این باغها میوه ای به آنها داده می شود می گویند: این همان است که از قبل به ما داده شده است) (**كلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذى رزقنا من قبل**).

مفسران برای این جمله تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند:

بعضی گفته اند: منظور این است که این نعمتها به خاطر اعمالی است که ما قبلا در دنیا انجام دادیم و زمینه آن از قبل فراهم شده است.

بعضی دیگر گفته اند: هنگامی که میوه های بهشتی را برای دومین بار برای آنها می آورند می گویند این همان میوه ای است که قبلا خوردیم، ولی هنگامی که آن را می خورند می بینند، طعم جدید و لذت تازه ای دارد! و به تعبیر دیگر فی المثل سیب و انگوری را که در این دنیا می خوریم در هر مرتبه همان طعم قبل را احساس می کنیم، ولی میوه های بهشتی هر چند ظاهرا یک نوع بوده باشند هر بار طعم جدیدی دارند، و این از امتیازات آن جهان است که گوئی تکرار در آن نیست!.

بعضی دیگر گفته اند: منظور این است که آنها هنگامی که میوه های بهشتی را می بینند آن را شبیه میوه های دنیا می یابند، تا خاطره ناماءنوسی نداشته باشد، اما به هنگامی که می خورند طعم کاملا تازه و عالی در آن احساس می کنند.

هیچ مانعی ندارد که جمله بالا اشاره به همه این مفاهیم و تفاسیر باشد چرا که الفاظ قرآن گاه دارای چندین معنی است.

سپس اضافه می کند (و میوه هائی برای آنها می آورند که با یکدیگر شبیهند) (واتوا به متشابهها).

یعنی همه از نظر خوبی و زیبائی همانندند، آنچنان در درجه اعلا قرار دارند که نمی شود یکی را بر دیگری ترجیح داد، به عکس میوه های این جهان که بعضی ممکن است نارس باشند، بعضی بیش از حد رسیده، بعضی کم رنگ و بو بعضی خوشبو و معطر، ولی میوه های باغهای بهشت یک از یک خوشبو تر، یک از یک شیرین تر و یک از یک جالب تر و زیباتر!

و بالاخره آخرین نعمت بهشتی که در این آیه به آن اشاره شده همسران پاک و پاکیزه است می فرماید:
(برای آنها در بهشت همسران مطهر و پاکی است) (و لهم فیها ازواج مطهرة).

پاک از همه آلودگیهایی که در این جهان ممکن است داشته باشند، پاک از نظر روح و قلب، و پاک از نظر جسم و تن.

یکی از اشکالات نعمتهای دنیا این است که انسان در همان حال که دارای نعمت است فکر زوال آن را می کند و خاطرش پریشان می شود، و به همین دلیل هرگز این نعمتها نمی تواند آرامش آفرین گردد، اما نعمتهای بهشتی چون جاودانی است و فنا و زوالی برای آن نیست از هر جهت کامل و آرام بخش است، لذا در پایان آیه می فرماید: (مؤمنان جاودانه در آن باغهای بهشت خواهند بود) (و هم فیها خالدون).

نکته ها

1- (ایمان) و (عمل)

در بسیاری از آیات قرآن، ایمان و عمل صالح در کنار هم واقع شده اند به گونه ای که نشان می دهد این دو جدائی ناپذیرند، و راستی هم چنین است زیرا ایمان و عمل مکمل یکدیگرند.

ایمان اگر در اعماق جان نفوذ کند حتما شعاع آن، در اعمال انسان خواهد تابید، و عمل او را عمل صالح می کند، همچون چراغ پرنوری که در درون اطاقی برافروزند، اشعه آن از تمام پنجره ها و دریچه ها به بیرون می تابد، و چنین است چراغ پرفروغ ایمان که در قلب انسان روشن می شود، شعاعش از چشم و گوش و زبان و دست و پاکی او آشکار می گردد!

در سوره طلاق آیه 11 می خوانیم: (و من یؤمن بالله و یعمل صالحا یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدًا): (آنکس که به خدا ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، او را وارد باغهایی از بهشت خواهد ساخت که از زیر درختانش نهرها جاری است، همی شه در آن خواهند ماند).

و در سوره نور آیه 55 می خوانیم (وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض): (خداوند وعده داده است به افرادی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند آنها را خلفای روی زمین قرار دهد)!

اصولا ایمان همچون ریشه است و عمل صالح، میوه آن، وجود میوه شیرین دلیل بر سلامت ریشه است، و وجود ریشه سالم سبب پرورش میوه های مفید

ممکن است افراد بی ایمان گهگاه عمل صالحی انجام دهند، ولی مسلما همی شگی نخواهد بود آنچه عمل صالح را تضمین می کند ایمانی است که در اعماق وجود انسان ریشه دوانده باشد و با آن احساس مسئولیت کند.

2- همسران پاک

جالب اینکه تنها وصفی که برای همسران بهشتی در این آیه بیان شده وصف (مطهرة) (پاک و پاکیزه) است و این اشاره ای است به اینکه: اولین و مهمترین شرط همسر، پاکی و پاکیزگی است، و غیر از آن همه تحت الشعاع آن قرار دارد، حدیث معروفی که از پیامبر (ﷺ) نقل شده نیز این حقیقت را روشن می کند ایاکم و خضراء الدمن قیل یا رسول الله و ما خضراء الدمن؟ قال المرأة الحسنة فی منبت السوء! (از گیاهان سرسبزی که بر مزبله ها می روید بیرهزید! عرض کردند: ای پیامبر منظور شما از این گیاهان چیست؟ فرمود: زن زیبایی است که در خانواده آلوده ای پرورش یافته).

3- نعمتهای مادی و معنوی در بهشت

گرچه در بسیاری از آیات قرآن، سخن از نعمتهای مادی بهشت است:

باغهایی که نهادهای آب جاری از زیر درختان آن در حرکت است قصرها، همسران پاکیزه، میوه های رنگارنگ، یاران هم رنگ و مانند آن.

ولی در کنار این نعمتها اشاره به نعمتهای معنوی مهمتری نیز شده است که ارزیابی عظمت آنها با مقیاسهای ما امکانپذیر نیست، مثلا در آیه 72 توبه می خوانیم: (وعد الله المؤمنين والمؤمنات جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها و مساكن طيبة في جنات عدن و رضوان من الله اكبر ذلك هو الفوز العظيم): (خداوند به مردان و زنان با ایمان، باغهایی از بهشت وعده داده که از زیر درختانش نهادهای جاری است، جاودانه در آن خواهند بود، و مسکنهای پاکیزه در این بهشت جاودان دارند، همچنین خشنودی پروردگار که از همه اینها بالاتر است و این است رستگاری بزرگ).

و در آیه 8 سوره (بینه) بعد از ذکر نعمتهای مادی بهشت می خوانیم: (رضی الله عنهم ورضوا عنه):
(خداوند از آنها خشنود است و آنها نیز از خدا خشنودند).

و به راستی اگر کسی به آن مقام برسد که احساس کند خدا از او راضی است و او هم از خدا راضی،
همه لذات دیگر را از یاد خواهد برد، تنها به او دل می بندد، و به غیر او نمی اندیشد، و این لذتی است
روحانی که با هیچ زبان و بیانی قابل توصیف نیست.

کوتاه سخن اینکه چون معاد هم جنبه روحانی دارد و هم جسمانی نعمتهای بهشتی نیز هر دو جنبه را
دارند، تا جامعیت آنها حاصل شود، و هر کس به اندازه استعداد و شایستگیش بتواند از آنها بهره گیرد.

آیه (26) و ترجمه

(ان الله لا يستحي ان يضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها فاما الذين ءامنوا فيعلمون انه الحق من ربهم واما الذين كفروا فيقولون ما ذا اراد الله بهذا مثلا يضل به كثيرا ويهدى به كثيرا وما يضل به الا الفاسقين) (26)

ترجمه:

26- خداوند از اینکه مثال (به موجودات ظاهرا کوچکی مانند) پشه و حتی بالاتر از آن بزند شرم نمی کند (در این میان) آنها که ایمان آورده اند می دانند حقیقتی است از طرف پروردگارشان، و اما آنها که راه کفر را پیموده اند (این موضوع را بهانه کرده) و می گویند منظور خداوند از این مثل چه بوده است؟! (آری) خدا جمع زیادی را با آن گمراه و عده کثیری را هدایت می کند ولی تنها فاسقان را با آن گمراه می سازد.

شان نزول

جمعی از مفسران از ابن عباس در شأن نزول نخستین آیه فوق چنین نقل کرده اند: هنگامی که خداوند در آیات گذشته پیرامون منافقین، دو مثال برای آنها بیان کرد (مثلهم كمثل الذی استوقد ناراً... و او كصیب من السماء...) منافقین گفتند خداوند برتر و بالاتر از این است که چنین مثالهایی بزند، و از این راه در وحی بودن قرآن اظهار تردید کردند، در این موقع آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت. بعضی دیگر گفته اند هنگامی که در آیات قرآن، مثالهایی به (ذباب) (مگس) و عنکبوت نازل گردید، جمعی از مشرکان این موضوع را بهانه قرار داده زبان به انتقاد گشودند و مسخره کردند که این چگونه وحی آسمانی است

که سخن از (عنکبوت) و (مگس) می گوید؟ آیه فوق نازل شد و با تعبیراتی زنده به آنها جواب داد. تفسیر:

آیا خداوند هم مثال می زند؟!

نخستین آیه می گوید: (خداوند از اینکه به موجودات ظاهرا کوچکی مانند پشه و یا بالاتر از آن مثال بزند هرگز شرم نمی کند) (ان الله لا يستحي ان يضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها).

چرا که مثال باید موافق مقصود باشد، و به تعبیر دیگر، مثال وسیله ای است برای تجسم حقیقت، گاهی که گوینده در مقام تحقیر و بیان ضعف مدعیان است بلاغت سخن ایجاب می کند که برای نشان دادن ضعف آنها، موجود ضعیفی را برای مثال انتخاب کند.

مثلا در آیه 73 سوره حج می خوانیم (ان الذين تدعون من دون الله لن يخلقوا ذبابا و لو اجتمعوا له و ان يسلبهم الذباب شيئا لا يستنقذوه منه ضعف الطالب و المطلوب): (آنها که مورد پرستش شما هستند هرگز نمی توانند (مگسی) بیافرینند اگر چه دست به دست هم بدهند، حتی اگر مگس چیزی از آنها برباید آنها قدرت پس گرفتن آن را ندارند، هم طلب کننده ضعیف است و هم طلب شونده).
ملاحظه می کنید در اینجا هیچ مثالی بهتر از مگس یا مانند آن نیست تا ضعف و ناتوانی آنها را مجسم کند.

و نیز در سوره عنکبوت آیه 41 وقتی که می خواهد ناتوانی بت پرستان را در تکیه گاه هائی که برای خود انتخاب کرده اند مجسم سازد آنها را تشبیه به عنکبوتی می کند که آن لانه سست را برای خود انتخاب کرده است، که سستترین خانه ها در جهان خانه عنکبوت است (مثل الذين اتخذوا من دون الله اولياء كمثل العنكبوت اتخذت بيتا و ان اوهن البيوت لبیت العنكبوت لو كانوا يعلمون).

مسلم اگر در این گونه موارد بجای این مثالهای کوچک مثالهای بزرگی از آفرینش کواکب و آسمانهای پهناور قرار داده شود، بسیار نامناسب خواهد بود، و هرگز با اصول فصاحت و بلاغت سازگار نیست.
اینجا است که خداوند می فرماید: ما ابا نداریم از اینکه مثال به پشه بزیم و یا بالاتر از آن، تا حقایق عقلانی را در لباس مثالهای حسی بریزیم و در اختیار بندگان قرار دهیم.

خلاصه اینکه هدف رساندن مطلب است، مثالها نیز باید قبائی باشد درست متناسب قامت مطالب در اینکه منظور از (فما فوقها) (پشه یا بالاتر از آن) چیست مفسران دو گونه تفسیر کرده اند:

گروهی گفته اند منظور (بالاتر از آن در کوچکی است، زیرا مقام، مقام بیان کوچکی مثال است، و برتری نیز از این نظر می باشد، این درست به آن می ماند که گاه به کسی بگوئیم تو چرا برای یک تومان

اینهمه زحمت می کشید، شرم نمی کنی او می گوید شرمی ندارد من برای بالاتر از آن هم زحمت می کشی، حتی برای یک ریال!

بعضی دیگر گفته اند: مراد بالاتر از نظر بزرگی است، یعنی خداوند هم مثالهای کوچک را مطرح می کند و هم مثالهای بزرگ را، درست مطابق مقتضای حال.

ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد سپس در دنبال این سخن می فرماید: اما کسانی که ایمان آورده اند می دانند که آن مطلب حقی است از سوی پروردگارشان (**فاما الذین آمنوا فيعلمون انه الحق من ربهم**).

آنها در پرتو ایمان و تقوا از لجاجت و عناد و کینه توزی با حق دورند.
و می توانند چهره حق را به خوبی ببینند، و منطق مثالهای خدا را درک کنند.
(ولی آنها که کافرند می گویند خدا چه منظوری از این مثال داشته که مایه تفرقه و اختلاف شده، گروهی را به وسیله آن هدایت کرده، و گروهی را گمراه؟!) **(واما الذین كفروا فيقولون ما ذا اراد الله بهذا مثلا يضل به كثيرا ويهدي به كثيرا)**.

این خود دلیل بر آن است که این مثالها از ناحیه خدا نیست، چرا که اگر از ناحیه او بود همه آن را پذیرا می شدند!!

ولی خداوند در یک جواب کوتاه و قاطع به آنها پاسخ می گوید که تنها فاسقان و گنهکارانی را که دشمن حقند به وسیله آن گمراه می سازد **(وما يضل الا الفاسقين)**.

بنابراین تمام این سخنان، سخنان خدا است و نور و هدایت است، چشم بینا می خواهد که از آن استفاده کند، و اگر این کوردلان به مخالفت و لجاج بر می خیزند بر اثر نقصان و کمبود خودشان است، وگرنه در این آیات الهی نقصی وجود ندارد.

نکته ها

1- اهمیت مثال در بیان حقایق

مثالهای مناسب، نقش فوق العاده حساس و غیر قابل انکاری برای روشن.

ساختن حقایق و دلنشین کردن مطالب مختلف دارد:

گاه می شود ذکر یک مثال مناسب آنچنان راه را نزدیک و میان بر می کند که زحمت استدلالات فلسفی زیادی را از دوش گوینده و شنونده بر می دارد. و مهمتر اینکه: برای تعمیم و گسترش مطالب پیچیده علمی در سطح عموم راهی جز استفاده از مثالهای مناسب نیست.

نقش مثال را در خاموش کردن افراد لجوج و بهانه گیر نیز نمی توان انکار کرد.

و به هر حال تشبیه معقول به محسوس یکی از طرق مؤثر تفهیم مسائل عقلی است. (البته همانگونه که گفتیم مثال باید مناسب باشد و گرنه گمراه کننده و به همان اندازه خطرناک و دور کننده از مقصد خواهد بود).

روی همین جهات در قرآن به مثالهای زیادی برخورد می کنیم که هر یک از دیگری جالبتر و شیرینتر و مؤثرتر است، چرا که قرآن کتابی است برای همه انسانها در هر سطح و هر پایه ای از تفکر و معلومات، کتابی است در نهایت فصاحت و بلاغت.

2- چرا مثال به پشه؟

گرچه بهانه جویان، خردی و کوچکی پشه یا مگس را وسیله استهزاء و ایراد به آیات قرآن قرار داده بودند، اما اگر آنها کمی انصاف و درک و شعور می داشتند و در ساختمان این حیوان بسیار کوچک می اندیشیدند می فهمیدند که یک دنیا دقت و ظرافت در ساختمان آن به کار رفته که عقل در آن حیران می ماند.

امام صادق (علیه السلام) درباره آفرینش این حیوان کوچک می فرماید (خداوند به پشه مثال زده است با اینکه از نظر جسم بسیار کوچک است ولی از نظر ساختمان همان دستگاه هائی را دارد که بزرگترین حیوانات (خشکی) یعنی فیل دارا است و علاوه بر آن دو عضو دیگر (شاخکها و بالها) در پشه است که فیل فاقد آن است) خداوند می خواهد با این مثال ظرافت آفرینش را برای مؤمنان بیان کند، تفکر درباره این موجود ظاهراً ضعیف که خدا آن را شبیه فیل آفریده است انسان را متوجه عظمت آفریدگار می سازد.

مخصوصا خرطومش همانند خرطوم فیل، تو خالی است و با نیروی مخصوصی خون را به خود جذب می کند، این لوله ظریفترین سرنگهای دنیا است و سوراخ درون آن فوق العاده باریک است. خدا نیروی جذب و دفع و هضم و همچنین دست و پا و گوش مناسب به او داده بالهائی به او مرحمت کرده تا در طلب غذا پرواز کند، این بالها آنچنان به سرعت بالا و پائین می شود که حرکت آن با چشم قابل رؤیت نیست، این حشره به قدری حساس است که به مجرد تکان خوردن چیزی احساس خطر می کند و به سرعت خود را از منطقه خطر دور می سازد و عجب این است که در عین ناتوانی بزرگترین حیوانات را عاجز می کند.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه بیان عجیبی در این زمینه دارد: (اگر همه موجودات زنده جهان... جمع شوند و دست به دست هم بدهند هرگز توانائی بر ایجاد پشه ای ندارند، بلکه عقول آنها در راه یافتن به اسرار آفرینش این حیوان متحیر می ماند، و نیروی هاشان ناتوان و خسته می شود و پایان می گیرد، و سرانجام پس از تلاش، شکست خورده، اعتراف می نمایند که در برابر آفرینش پشه ای درمانده اند و به عجز خود اقرار می نمایند و حتی به ناتوانیشان از نابود ساختن آن).

3- هدایت و اضلال الهی

ظاهر تعبیر آیه فوق، ممکن است این توهم را بوجود آورد که هدایت و گمراهی جنبه اجباری دارد و تنها منوط به خواست خدا است، در حالی که آخرین جمله این آیه حقیقت را آشکار کرده و سرچشمه هدایت و ضلالت را اعمال خود انسان می شمارد.

توضیح اینکه: همی شه اعمال و کردار انسان، نتایج و ثمرات و بازتاب خاصی دارد، از جمله اینکه اگر عمل نیک باشد، نتیجه آن، روشن بینی و توفیق و هدایت بیشتر به سوی خدا و انجام اعمال بهتر است.

شاهد این سخن آیه 29 سوره انفال است که می فرماید: **(یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله يجعل لکم فرقانا):** (... اگر پرهیزگاری پیشه کنید خداوند حس تشخیص حق از باطل را در شما زنده می کند و به شما روشنی عطا می فرماید).

و اگر دنبال زشتیها بروی، تاریکی و تیرگی قلبش افزون می گردد، و به سوی گناه بیشتری سوق داده می شود و گاه تا سر حد انکار خداوند می رسند، شاهد این گفته آیه 10 سوره روم می باشد که می فرماید: (ثم كان عاقبة الذين اساءوا السواى ان كذبوا بايات الله و كانوا بها يستهزئون): (عاقبت افرادی که اعمال بد انجام می دهند به اینجا منتهی شد که آیات خدا را تکذیب کردند و مورد استهزاء قرار دادند!) و در آیه دیگر می خوانیم: (فلما زاغوا از اغ الله فلو بهم): (هنگامی که از حق برگشتند خداوند دلهای آنها را برگردانید (سوره صف آیه 5)).

در آیه مورد بحث نیز شاهد این گفته آمده است آنجا که می فرماید: (و ما يضل به الا الفاسقين): (خداوند گمراه نمی کند جز افراد فاسق و بد کردار را).

بنابر این انتخاب راه خوب یا بد از اول در اختیار خود ما است، این حقیقت را وجدان هر انسانی قبول دارد، سپس باید در انتظار نتیجه های قهری آن باشیم.

کوتاه سخن اینکه: هدایت و ضلالت در قرآن به معنی اجبار بر انتخاب راه درست یا غلط نیست، بلکه بشهادت آیات متعددی از خود قرآن (هدایت) به معنی فراهم آوردن وسائل سعادت و (اضلال) به معنی از بین بردن زمینه های مساعد است، بدون اینکه جنبه اجباری به خود بگیرد.

و این فراهم ساختن اسباب (که نام آنها توفیق می گذاریم) یا برهم زدن اسباب (که نام آنها سلب توفیق می گذاریم) نتیجه اعمال خود انسانها است که این امور را در پی دارد، پس اگر خدا به کسانی توفیق هدایت می دهد و یا از کسانی توفیق را سلب می کند نتیجه مستقیم اعمال خود آنها است.

این حقیقت را در ضمن یک مثال ساده می توان مشخص ساخت هنگامی که انسان از کنار یک پرتگاه یا یک رودخانه خطرناک می گذرد هر چه خود را به آن نزدیکتر سازد جای پای او لغزنده تر و احتمال سقوطش بیشتر و احتمال نجات کمتر می شود و هر قدر خود را از آن دور می سازد جای پای او محکمتر و مطمئن تر می گردد و احتمال سقوطش کمتر می شود، این یکی هدایت و آن دیگری ضلالت نام دارد از مجموع این سخن پاسخ گفته کسانی که به آیات هدایت و ضلالت خرده گرفته اند به خوبی روشن می شود.

4- منظور از (فاسقین) کسانی هستند که از راه و رسم عبودیت و بندگی پا بیرون نهاده اند زیرا فسق از نظر ریشه لغت به معنی خارج شدن هسته از درون خرما است سپس در این معنی توسعه داده شده و به کسانی که از جاده بندگی خداوند بیرون می روند اطلاق شده است.

آیه (27) و ترجمه

(الذين ينقضون عهد الله من بعد ميثقه و يقطعون ما امر الله به ان يوصل و يفسدون في الارض اولئك هم الخسرون) (27)
ترجمه:

27- (فاسقان آنها هستند که) پیمان خدا را پس از آن که محکم ساختند، می شکنند، و پیوندهائی را که خدا دستور داده بر قرار سازند قطع می نمایند، و در جهان فساد می کنند، اینها زیانکارانند.
تفسیر:

زیانکاران واقعی

از آنجا که در آخرین آیه گذشته، سخن از اضلال فاسقان بود در این آیه با ذکر سه صفت فاسقان را کاملاً مشخص و معرفی می کند:

1- (فاسقان کسانی هستند که پیمان خدا را پس از آنکه محکم ساختند می شکنند) (الذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه).

انسانها در واقع پیمانهای مختلفی با خدا بسته اند، پیمان توحید و خداشناسی پیمان عدم تبعیت از شیطان و هوای نفس، فاسقان همه این پیمانها را شکسته سر از فرمان حق بر تافته، و از خواسته های دل و شیطان پیروی می کنند

این پیمان کجا و چگونه بسته شد؟ در اینجا این سؤال پیش می آید که پیمان یک امر دو جانبه است، ما هرگز به خاطر نداریم که پیمانی با پروردگارمان در گذشته در این زمینه ها بسته باشیم؟ ولی با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می شود و آن اینکه خداوند در عمق روح و باطن سرشت انسان، شعور مخصوص و نیروهای ویژه ای قرار داده که از طریق هدایت آن میتواند، راه راست را پیدا کند و از شیطان و هوای نفس تبعیت ننماید، به دعوت رهبران الهی پاسخ مثبت داده و خود را با آن هماهنگ سازند.

قرآن از این فطرت مخصوص تعبیر به عهد خدا و پیمان الهی می کند، در حقیقت این یک پیمان تکوینی است نه تشریعی و قانونی، قرآن می گوید:

(الم اعهد اليكم يا بني آدم ان لا تعبدوا الشيطان انه لكم عدو مبين وان اعبدوني هذا صراط مستقيم): (ای فرزندان آدم! مگر از شما پیمان نگرفتم که شیطان را نپرستید که او دشمن آشکار شما است، و مرا پرستش کنید که راه راست همین است).

پیدا است که این آیه اشاره به همان فطرت توحید و خداشناسی و عشق به پیمودن راه تکامل است. شاهد دیگر برای این سخن، جملهای است که در نخستین خطبه نهج البلاغه از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: (فبعث فيهم رسله و اتر اليهم انبياءه ليستادوهم ميشاق فطرته): (خداوند پیامبران خویش را یکی پس از دیگری به سوی مردم فرستاد تا از آنها بخواهند که به پیمان فطری خویش عمل کند).

به تعبیر روشنتر خدا هر موهبتی به انسان ارزانی میدارد، همراه آن عملاً پیمانی با زبان آفرینش از او می گیرد، به او چشم می دهد یعنی با این چشم حقایق را ببین، گوش می دهد یعنی صدای حق را بشنو... و به این ترتیب هر گاه انسان از آنچه در درون فطرت او است بهره نگیرد و یا از نیروهای خدا داد در مسیر خطا استفاده کند، پیمان خدا را شکسته است.

آری فاسقان، همه یا قسمتی از این پیمانهای فطری الهی را زیر پا می گذارند.

2- سپس به دومین نشانه آنها اشاره کرده می گوید: (آنها پیوندهائی را که خدا دستور داده بر قرار سازند قطع می کنند) (و يقطعون ما امر الله به ان يوصل).

گرچه بسیاری از مفسران این آیه را ناظر به خصوص به قطع رحم و بریدن رابطه خویشاوندی دانسته اند، ولی دقت در مفهوم آیه نشان می دهد که معنی وسیعتر و عمومیتتری دارد که مسأله قطع رحم یکی از مصداقهای آن است.

زیرا آیه می گوید: فاسقان پیوندهائی را که خدا دستور داده بر قرار بماند قطع می کنند، این پیوندها شامل پیوند خویشاوندی، پیوند دوستی پیوندهای اجتماعی، پیوند و ارتباط با رهبران الهی و پیوند و

رابطه با خدا است، و به این ترتیب نباید معنی آیه را منحصر به قطع رحم و زیر پا گذاشتن رابطه های خویشاوندی دانست.

لذا بعضی از مفسران آن را به قطع رابطه با پیامبران و مؤمنان، یا قطع رابطه با پیامبران دیگر و کتب آسمانی آنها که خدا دستور پیوند با همه آنها را داده است تفسیر کرده اند که پیدا است این تفسیرها نیز بیان کننده بخشی از مفهوم کلی آیه است در بعضی از روایات جمله ما امر الله به ان یوصل به رابطه با امیر مؤمنان (علیه السلام) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) تفسیر شده است.

3- نشانه دیگر فاسقان، فساد در روی زمین است که در آخرین مرحله به آن اشاره شده: (آنها فساد در زمین می کنند) (و یفسدون فی الارض).

البته این خود مطلبی روشن است، آنها که خدا را فراموش کرده و سر از اطاعت او بر تافته اند، و حتی نسبت به خویشاوندان خود، رحم و شفقت ندارند پیدا است با دیگران چگونه معامله خواهند کرد؟ آنها در پی کامجویی و لذتهای خویش و منافع شخصی خود هستند، جامعه به هر جا کشیده شود برای آنها فرق نمی کند، هدفشان بهره بیشتر و کامجویی افزونتر است، و برای رسیدن به این هدف از هیچ خلاقی پروا ندارند، پیدا است که این طرز فکر و عمل چه فسادهایی در جامعه به وجود می آورد. قرآن مجید در پایان آیه می گوید: آنها همان زیانکارانند (اولئک هم الخاسرون).

راستی چنین است؟ چه زیانی از این برتر که انسان همه سرمایه های مادی و معنوی خود را که می تواند بزرگترین افتخارها و سعادت‌ها را برای او بیافریند در طریق فنا و نیستی و بدبختی و سیه روزی خود به کار برد؟!

کسانی که به مقتضای مفهوم فسق از حوزه اطاعت خداوند بیرون رفته اند چه سرنوشتی غیر از این می توانند داشته باشند.

نکته ها

1- اهمیت صله رحم در اسلام

گرچه آیه فوق از احترام به همه پیوندهای الهی سخن می گفت، ولی بدون شک پیوند خویشاوندی یک مصداق روشن آن است.

اسلام نسبت به صله رحم و کمک و حمایت و محبت نسبت به خویشاوندان اهمیت فوقالعادهای قائل شده است و قطع رحم و بریدن رابطه از خویشان و بستگان را شدیداً نهی کرده است.

اهمیت صله رحم تا آنجا است که پیامبر اسلام (ﷺ) می فرماید: صله الرحم تعمر الدیار و تزید فی الاعمار و ان کان اهلها غیر اخیار: (پیوند با خویشاوندان شهرها را آباد می سازد، و بر عمرها می افزاید هر چند انجام دهندگان آن از نیکان هم نباشند).

در سخنان امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: صل رحمک و لو بشربة من ماء و افضل ما یوصل به الرحم کف الاذی عنها: پیوند خویشاوندی خویش را حتی با جرعه‌ای از آب محکم کن و بهترین راه برای خدمت به آنان این است که (لا اقل) از تو آزار و مزاحمتی نبینند!

زشتی و گناه قطع رحم به حدی است که امام سجاد (علیه السلام) به فرزند خود نصیحت می کند که از مصاحبت با پنج طایفه پرهیزد، یکی از آن پنج گروه کسانی هستند که قطع رحم کرده اند:

(... و ایاک و مصاحبة القاطع لرحمه فانی وجدته ملعونا فی کتاب الله)

(پرهیز از معاشرت با کسی که قطع رحم کرده که قرآن او را ملعون و دور از رحمت خدا شمرده است).

در سوره محمد (ﷺ) آیه 22 می فرماید:

(فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله): (... شما که

در زمین فساد می کنید و قطع رحم می نمائید مشمول لعنت خدا هستید و از رحمت او دور)!

کوتاه سخن اینکه: قرآن نسبت به قاطعان رحم و برهمزنندگان پیوند خویشاوندی تعبیرات شدیدی دارد، و احادیث اسلامی نیز آنها را سخت مذمت کرده است.

از پیامبر اسلام (ﷺ) پرسیدند مبعوضترین عمل در پیشگاه خداوند کدام است؟ در پاسخ فرمود:

شرک به خدا.

پرسیدند بعد از آن؟ فرمود: (قطع رحم).

علت اینکه اسلام نسبت به نگهداری و حفظ پیوند خویشاوندی اینهمه پافشاری کرده این است که همی
شه برای اصلاح، تقویت، پیشرفت تکامل و عظمت بخشیدن به یک اجتماع بزرگ، چه از نظر اقتصادی یا
نظامی، و چه از نظر جنبه های معنوی و اخلاقی باید از واحدهای کوچک آن شروع کرد، با پیشرفت
و تقویت تمام واحدهای کوچک، اجتماع عظیم، خود به خود اصلاح خواهد شد.

اسلام برای عظمت مسلمانان از این روش به نحو کاملتری بهره‌برداری نموده است، دستور به اصلاح
واحدهائی داده که معمولاً افراد از کمک و اعانت و عظمت بخشیدن به آن روگردان نیستند.

زیرا تقویت بنیه افرادی را توصیه می کند که خونشان در رگ و پوست هم در گردش است، اعضای
یک خانواده اند، و پیداست هنگامی که اجتماعات کوچک خویشاوندی نیرومند شد، اجتماع عظیم آنها
نیز عظمت می یابد و از هر نظر قوی خواهد شد، شاید حدیثی که می گوید (صله رحم باعث آبادی شهرها
می گردد به همین معنی اشاره باشد).

2 - به جای وصل کردن، قطع کردن

جالب اینکه در تعبیری که در آیه فوق خواندیم چنین بود، فاسقان آنچه را خدا دستور داده است،
وصل کنند، قطع می کنند.

در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا قطع کردن قبل از وصل امکان دارد؟ در پاسخ می گوئیم هدف
از وصل کردن، ادامه روابطی است که خداوند میان خود و بندگانش و یابندگان با یکدیگر بطور طبیعی و
فطری قرار داده است، و به تعبیر دیگر خدا دستور داده، این رابطه های فطری و طبیعی محافظت و
پاسداری شود ولی گنه کاران آن را قطع می کنند (دقت کنید).

آیه (28) و (29) و ترجمه

(کیف تکفرون بالله و کنتم اموتا فاحیکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون) (28) (هو الذی خلق لکم ما فی الاءرض جمیعا ثم استوی الی السماء فسوئهن سبع سموت و هو بکل شیء علیم)
(29)

ترجمه:

28- چگونه به خداوند کافر می شوید در حالی که شما اجسام بی روحی بودید و او شما را زنده کرد، سپس شما را می میراند، و بار دیگر شما را زنده می کند، سپس به سوی او باز می گردید (بنابر این نه حیات و زندگی شما، از شما است و نه مرگتان، آنچه دارید از خدا است).

29- او خدائی است که همه آنچه (از نعمتها) در زمین وجود دارد، برای شما آفریده سپس به آسمان پرداخت، و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود و او به هر چیز آگاه است.

تفسیر:

نعمت اسرار آمیز حیات

قرآن در دو آیه فوق با ذکر یک سلسله از نعمتهای الهی و پدیده های شگفت انگیز آفرینش انسانها را متوجه پروردگار و عظمت او می سازد، و دلائلی را که در گذشته (آیه 21 و 22 همین سوره) در زمینه شناخت خدا ذکر کرده بود تکمیل می کند.

قرآن در اینجا برای اثبات وجود خدا از نقطهای شروع کرده که برای احدی جای انکار باقی نمی گذارد و آن مسأله پیچیده حیات و زندگی است.

نخست می گوید: چگونه شما خدا را انکار می کنید در حالی که اجسام بی روحی بودید و او شما را زنده کرد و لباس حیات بر تنتان پوشانید (کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیاکم).

قرآن به همه ما یادآوری می کند که قبل از این شما مانند سنگها و چوبها و موجودات بیجان مرده بودید، و نسیم حیات اصلا در کوی شما نوزیده بود.

ولی اکنون دارای نعمت حیات و هستی می باشید، اعضاء و دستگاه های مختلف، حواس و ادراک به شما داده شده، این هستی و حیات را چه کسی به شما عطا کرده آیا خود به خویشتن دادید؟

بدیهی است هر انسان منصفی بدون هیچ تردید اعتراف می کند که این نعمت از خود او نیست، بلکه از ناحیه یک مبدء عالم و قادر به او رسیده است، کسی که تمام رموز حیات و قوانین پیچیده آن را می دانسته، و بر تنظیم آن قدرت داشته، آنگاه جای این سؤال است که پس چرا به خدائی که بخشنده حیات و هستی است کفر می ورزید؟.

امروز برای همه دانشمندان مسلم شده که ما در این جهان چیزی پیچیده تر از مسأله حیات و زندگی نداریم، چرا که با تمام پیشرفتهای شگرفی که در زمینه علوم و دانشهای طبیعی نصیب بشر گردیده، هنوز معمای حیات گشوده نشده است این مسأله آنقدر اسرار آمیز است که افکار ملیونها دانشمند و کوششهایشان تاکنون از درک آن عاجز مانده، ممکن است در آینده در پرتو تلاشهای پیگیر، انسان از رموز حیات، تدریجا آگاه گردد، ولی مسأله این است که آیا هیچکس می تواند چنین امر فوق العاده دقیق و ظریف و پر از اسرار را که نیازمند به یک علم و قدرت فوق العاده است به طبیعت بی شعور که خود فاقد حیات بوده است نسبت دهد.

اینجا است که می گوئیم پدیده حیات در جهان طبیعت بزرگترین سند اثبات وجود خدا است که پیرامون آن کتابها نگاشته اند، و قرآن در آیه فوق مخصوصا روی همین مسأله تکیه کرده است، که ما فعلا با همین اشاره کوتاه از آن می گذریم.

پس از یادآوری این نعمت، دلیل آشکار دیگری را یادآور می شود و آن مسأله مرگ است می گوید: (سپس خداوند شما را می میراند) (ثم یمیتکم).

انسان می بیند اقوام و خویشان و بستگان و آشنایان یکی پس از دیگران می میرند و جسد بیجان آنها زیر خاکها مدفون می شود، اینجا نیز جای تفکر و اندیشه است، چه کسی هستی را از آنها گرفت اگر هستی آنها از خودشان بود، باید جاودانی باشد، اینکه از آنها گرفته می شود دلیل بر این است که دیگری به آنها بخشیده.

آری آفریننده حیات همان آفریننده مرگ است، چنانکه در آیه 2 سوره مالک می خوانیم: **(الذی خلق الموت و الحیة لیبلوکم ایکم احسن عملا)**: (او خدائی است که حیات و مرگ را آفریده که شما را در میدان حسن عمل بیازماید).

قرآن پس از ذکر این دو دلیل روشن بر وجود خدا و آماده ساختن روح انسان برای مسائل دیگر در دنباله این بحث به ذکر مسأله معاد و زنده شدن پس از مرگ پرداخته، می گوید: سپس بار دیگر شما را زنده می کند (ثم یحییکم).

البته این زندگی پس از مرگ به هیچوجه جای تعجب نیست چرا که قبلا نیز انسان چنین بوده است و با توجه به دلیل اول یعنی اعطای حیات به موجود بیجان، پذیرفتن اعطای حیات پس از متلاشی شدن بدن، نه تنها کار مشکلی نیست بلکه از نخستین بار آسانتر است هر چند آسان و مشکل برای وجودی که قدرتش بی انتها است مفهومی ندارد!).

عجب اینکه گروهی بودند که در حیات دوباره انسانها تردید داشته و دارند در حالی که حیات نخستین را که از موجودات بیجان صورت گرفته می دانند.

جالب اینکه قرآن در آیه فوق، پرونده حیات را از آغاز تا انتها در برابر دیدگان انسان گشوده، و در یک بیان کوتاه آغاز و پایان حیات، و سپس مسأله معاد را در برابر او مجسم ساخته است.

و در پایان این آیه می گوید: (سپس به سوی او بازگشت می کنید) **(ثم الیه ترجعون)**.

مقصود از رجوع به سوی پروردگار همان بازگشت به سوی نعمتهای خداوند می باشد، یعنی در قیامت و روز رستاخیز به نعمتهای خداوند بازگشت می کنید شاهد این گفته آیه 36- سوره انعام است که می فرماید:

(والموتی یبعثهم الله ثم الیه یرجعون): (خداوند مردگان را بر می انگیزد سپس به سوی او بازگشت می کنند).

ممکن است منظور از رجوع به سوی پروردگار حقیقتی از این دقیقتر و باریکتر باشد و آن اینکه همه موجودات در مسیر تکامل از نقطه عدم که نقطه صفر است شروع کرده و به سوی بی نهایت که ذات پاک

پروردگار است پیش می روند، بنابر این با مردن، تکامل تعطیل نمی شود و بار دیگر انسان در رستاخیز به زندگی و حیات در سطحی، عالیترباز می گردد و سیر تکاملی او ادامه می یابد.

پس از ذکر نعمت حیات و اشاره به مسأله مبدء و معاد، به یکی دیگر از نعمتهای گسترده خداوند اشاره کرده می گوید: او خدائی است که آنچه روی زمین است برای شما آفریده (هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً).

و به این ترتیب ارزش وجودی انسانها و سروری آنان را نسبت به همه موجودات زمینی مشخص می کند، و درست از اینجا در می یابیم که این انسان را خدا برای امر بسیار پر ارزش و عظیمی آفریده است، همه چیز را برای او آفریده او را برای چه چیز؟ آری او عالیتربین موجود در این صحنه پهناور است و از تمامی آنها ارزشمندتر.

تنها این آیه نیست که مقام والای انسان را یادآور می شود، بلکه در قرآن آیات فراوانی می یابیم که انسان را هدف نهائی آفرینش کل موجودات جهان معرفی می کند، چنانکه در آیه 13 سوره جاثیه آمده است: (و سخر لکم ما فی السماوات و الارض): (آنچه در آسمانها و هر چه در زمین است مسخر شما قرار داد).

و در جای دیگر به طور مشروحتر می خوانیم:

و سخر لکم الفلك....

و سخر لکم الانهار....

و سخر لکم اللیل و النهار...

و سخر لکم البحر....

و سخر لکم الشمس و القمر....

(کشتی ها را مسخر شما ساخت... نهرها را مورد تسخیر شما قرار داد... شب و روز را مسخر فرمانتان

کرد... شما را بر دریاها و اقیانوسها مسلط ساخت... خورشید و ماه را نیز فرمانبردار و در خدمت شما قرار داد....

(بحث بیشتر در این زمینه را در جلد دهم، صفحه 120، ذیل آیه 2 سوره رعد و نیز در همان جلد ذیل آیات 32 و 33 سوره ابراهیم، صفحه 349 مطالعه می فرمائید).

بار دیگر به دلائل توحید باز گشته می گوید: (سپس خداوند به آسمان پرداخت و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود، و او به هر چیز آگاه است) (ثم استوی الى السماء فسواهن سبع سماوات و هو بكل شیء علیم).

جمله (استوی) از ماده (استواء) گرفته شده که در لغت به معنی تسلط و احاطه کامل و قدرت بر خلقت و تدبیر است، ضمنا کلمه (ثم) در جمله (ثم استوی الى السماء) الزاما به معنی تأخیر زمانی نیست بلکه می تواند به معنی تاءخیر در بیان و ذکر حقایقی پشت سر هم بوده باشد.

نکته ها

1 - تناسخ و عود ارواح

آیه فوق، از جمله آیات متعددی است که عقیده به تناسخ را صریحا نفی، می کند، زیرا عقیده مندان به تناسخ چنین می پندارند که انسان بعد از مرگ بار دیگر به همین زندگی باز می گردد منتها روح او در جسم دیگر (و نطفه دیگر) حلول کرده و زندگی مجددی را در همین دنیا آغاز می کند و این مسأله ممکن است بارها تکرار شود، این زندگی تکراری در این جهان را تناسخ یا عود ارواح می نامند.

آیه فوق صریحا می گوید: بعد از مرگ، یک حیات بیش نیست و طبعا این حیات همان زندگی در رستاخیز و قیامت است، و به تعبیر دیگر آیه می گوید: شما مجموعا دو حیات و مرگ داشته و دارید، نخست مرده بودید (در عالم موجودات بی جان قرار داشتید) خداوند شما را زنده کرد، سپس می میراند و بار دیگر زنده می کند، اگر تناسخ صحیح بود، تعداد حیات و مرگ انسان بیش از دو حیات و مرگ بود.

همین مضمون در آیات متعدد دیگر قرآن نیز به چشم می خورد که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

بنابر این عقیده به تناسخ که گاهی نام آن را تغییر داده، عود ارواح می نامند از نظر قرآن باطل و بی اساس است.

بعلاوه ما دلائل عقلی روشنی داریم که این عقیده را نفی می کند و آن را به عنوان یکنوع ارتجاع و عقب گرد در قانون تکامل اثبات می نماید که در جای خود از آن سخن گفته ایم.

ذکر این نکته نیز لازم است که بعضی شاید آیه فوق را اشاره به حیات برزخی بدانند، در حالی که آیه هیچ دلالتی بر آن ندارد، تنها می گوید: شما قبلا جسم بیجانی بودید، خداوند شما را زنده کرد، بار دیگر می میراند (اشاره به مرگ در پایان زندگی این دنیا است) سپس زنده می کند (اشاره به حیات آخرت) سپس سیر تکاملی خود را به سوی او ادامه می دهید.

2- آسمانهای هفتگانه

کلمه (سماء) در لغت به معنی طرف بالا است، و این مفهوم جامعی است که مصداقهای مختلفی دارد، لذا می بینیم در قرآن در موارد گوناگونی به کار رفته است:

1- گاهی به (جهت بالا) در قسمت مجاور زمین اطلاق شده، چنانکه می فرماید: (الم تر کیف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها في السماء) (آیا ندیدی خداوند چگونه مثل زده است گفتار پاک را به درخت پاکیزه‌ای که ریشه اش ثابت و شاخه‌اش در آسمان است) (ابراهیم 24).

2- گاه به منطقه‌ای دورتر از سطح زمین (محل ابرها) اطلاق شده، چنان که می خوانیم: (ونزلنا من السماء ماء مبارکا): (ما از آسمان آب پر برکتی نازل کردیم) (سوره ق آیه 9).

3- گاه به (قشر متراکم هوای اطراف زمین) گفته شده: (وجعلنا السماء سقفا محفوظا): (ما آسمان را سقف محکم و محفوظی قرار دادیم) (انبیاء 32)

زیرا می دانیم جو زمین که همچون سقفی بر بالای سر ما قرار دارد دارای آنچنان استحکامی است که کره زمین را در برابر سقوط سنگهای آسمانی حفظ می کند، این سنگ ها که شبانه روز، مرتباً در حوزه جاذبه زمین قرار گرفته و به سوی آن جذب می شوند، اگر این قشر هوای متراکم نبود ما مرتباً در معرض

سقوط این سنگهای خطرناک بودیم، اما وجود این قشر، سبب می شود که سنگها پس از برخورد با جو زمین مشتعل و سپس خاکستر شود.

4- و گاهی به معنی (کرات بالا) آمده است (ثم استوی الى السماء و هی دхан): (به آسمانها پرداخت در حالی که دود و بخار بودند) (و از گاز نخستین، کرات را آفرید) (فصلت 11).

اکنون به اصل سخن باز گردیم، در اینکه مقصود از آسمانهای هفتگانه چیست؟ مفسران و دانشمندان اسلامی بیانات گوناگونی دارند و تفسیرهای مختلفی کرده اند:

1- بعضی آسمانهای هفتگانه را، همان (سیارات سبع) می دانند (عطارد زهره، مریخ، مشتری، زحل، و ماه و خورشید) که به عقیده دانشمندان فلکی قدیم جزء سیارات بودند.

2- بعضی دیگر معتقدند که منظور طبقات متراکم هوای اطراف زمین است و قشرهای مختلفی که روی هم قرار گرفته است.

3- بعضی دیگر می گویند: عدد هفت در اینجا به معنی عدد تعدادی (عدد مخصوص) نیست، بلکه عدد تکثیری است که به معنی تعداد زیاد و فراوان می باشد، و این در کلام عرب و حتی قرآن نظائر قابل ملاحظه‌ای دارد مثلاً در آیه 27 سوره لقمان می خوانیم: (ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله): (اگر درختان زمین قلم گردند، و دریا مرکب، و هفت دریا بر آن افزوده شود کلمات خدا را نمی توان با آن نوشت).

به خوبی روشن است که منظور از لفظ (سبعه) در این آیه عدد مخصوص هفت نیست بلکه اگر هزاران هزار دریا نیز مرکب گردد، نمی توان علم بیپایان خداوند را با آن نگاشت.

بنابر این سماوات سبع اشاره به آسمانهای متعدد و کرات فراوان عالم بالا است بی آنکه عدد خاصی از آن منظور باشد.

4- آنچه صحیحتر به نظر می رسد، این است که مقصود از سماوات سبع همان معنی واقعی آسمانهای هفتگانه است، تکرار این عبارت در آیات مختلف قرآن نشان می دهد که عدد سبع در اینجا به معنی تکثیر نیست، بلکه اشاره به همان عدد مخصوص است.

منتها از آیات قرآن چنین استفاده می شود که تمام کرات و ثوابت و سیاراتی را که ما می بینیم همه جزء آسمان اول است، و شش عالم دیگر وجود دارد که از دسترس دید ما و ابزارهای علمی امروز ما بیرون است و مجموعاً هفت عالم را به عنوان هفت آسمان تشکیل می دهند.

شاهد این سخن اینکه: قرآن می گوید: (و زینا السماء الدنيا بمصابیح): (ما آسمان پائین را با چراغهای ستارگان زینت دادیم) (فصلت 12).

در جای دیگر می خوانیم: (انا زینا السماء الدنيا بزينة الكواكب): (ما آسمان پائین را با کواکب و ستارگان زینت بخشیدیم) (صافات 6).

از این آیات بخوبی استفاده می شود که همه آنچه را ما می بینیم و جهان ستارگان را تشکیل می دهد همه جزء آسمان اول است، و در ماورای آن شش آسمان دیگر وجود دارد که ما در حال حاضر اطلاع دقیقی از جزئیات آن نداریم.

و اما اینکه گفتیم شش آسمان دیگر برای ما مجهول است و ممکن است علوم از روی آن در آینده پرده بردارد، به این دلیل است که علوم ناقص بشر بهر نسبت که پیش می رود از عجائب آفرینش تازه هائی را بدست می آورد، مثلاً علم هیئت هم اکنون بجائی رسیده است که بعد از آن، تلسکوپها قدرت دید را از دست می دهند، آنچه رصدخانه های بزرگ کشف کرده اند، فاصلهای به اندازه هزار میلیون یک میلیارد) سال نوری می باشد، و خود معترفند که تازه این آغاز جهان است نه پایان آن، پس چه مانع دارد که در آینده با پیشرفت علم هیئت آسمانها و کهکشانها و عوالم دیگری کشف گردد.

بهتر این است که این سخن را از زبان، یکی از رصدخانه های بزرگ جهان بشنویم.

3- عظمت کائنات

رصدخانه (پالومار) عظمت جهان بالا را چنین توصیف می کند.

(... تا وقتی که دوربین رصدخانه پالومار را نساخته بودند، وسعت دنیائی که بنظر ما میرسد بیش از پانصد سال نوری نبود، ولی، این دوربین وسعت دنیای ما را به هزار میلیون سال نوری رساند، و در نتیجه میلیونها کهکشان جدید کشف شد که بعضی از آنها هزار میلیون سال نوری با ما فاصله دارند، ولی، بعد از

فاصله هزار میلیون سال نوری فضای عظیم مهیب و تاریکی به چشم می خورد که هیچ چیز در آن دیده نمی شود یعنی روشنائی از آنجا عبور نمی کند تا صفحه عکاسی دوربین رصدخانه را متأثر کند. ولی بدون تردید در آن فضای مهیب و تاریک صدها میلیون کهکشان وجود دارد که دنیائی که در سمت ما است با جاذبه به آن کهکشانها نگهداری می شود.

تمام این دنیای عظیمی که به نظر می رسد و دارای صدها هزار میلیون کهکشان است جز درهای کوچک و بی مقدار از یک دنیای عظیمتر نیست و هنوز اطمینان نداریم که در فراسوی آن دنیای دوم دنیای دیگری نباشد.

از این گفته به خوبی بر می آید که علم هنوز با آن پیشرفت شگفت انگیز خود در قسمت آسمانها کشفیات خویش را سر آغاز جهان می داند نه پایان آن، بلکه آن را ذره کوچکی در برابر جهان بس با عظمت، می شمارد.

آیه (30) تا (33) و ترجمه

(واذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء ونحن نسبح بحمدك ونقدس لك قال اني اعلم ما لا تعلمون) (٣٠) (و علم آدم الأسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة فقال انبوني باسماء هؤلاء ان كنتم صدقين) (٣١) (قالوا سبحنك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم) (٣٢) (قال يادم انبئهم باسمائهم فلما انباهم باسمائهم قال الم اقل لكم اني اعلم غيب السموت والارض و اعلم ما تبدون و ما كنتم تكتمون) (٣٣) .

ترجمه:

30- هنگامی که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در روی زمین جانشین و حاکمی قرار خواهم داد. فرشتگان گفتند (پروردگارا آیا کسی را در زمین قرار میدهی که فساد و خونریزی کند؟) (زیرا موجودات زمینی دیگر که قبل از این آدم پا به عرصه وجود گذاشتند، به حکم طبع جهان ماده نیز آلوده فساد و خونریزی شدند، اگر هدف از آفرینش انسان عبادت است) ما تسبیح و حمد تو را به جا می آوریم، پروردگار فرمود: من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید.

31- سپس علم اسماء (علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات) را همگی به آدم آموخت بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود اگر راست می گوئید اسامی اینها را برشمارید!

32- فرشتگان عرض کردند: منزهی تو!، ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده ای، نمی دانیم تو دانا و حکیمی.

33- فرمود ای آدم آنها را از (اسامی و اسرار) این موجودات آگاه کن، هنگامی که آنها را آگاه کرد خداوند فرمود: نگفتم من غیب آسمانها و زمین را میدانم، و نیز میدانم آنچه را شما آشکار می کنید یا پنهان می داشتید.

تفسیر:

انسان نماینده خدا در زمین

در آیات گذشته خواندیم که خدا همه مواهب زمین را برای انسان آفریده است و در این آیات رسماً مسئله رهبری و خلافت انسان را تشریح می‌کند، و موقعیت معنوی او را که شایسته اینهمه مواهب است روشن می‌سازد.

در این آیات به چگونگی آفرینش آدم (نخستین انسان اشاره می‌کند و در این سلسله آیات که از آیه 30 شروع و به آیه 39 پایان می‌یابد سه مطلب اساسی مطرح شده است:

1- خبر دادن پروردگار به فرشتگان راجع به خلافت و سرپرستی انسان در زمین و گفتگویی که آنها با خداوند داشته‌اند.

2- دستور خضوع و تعظیم فرشتگان در برابر نخستین انسان که در آیات مختلف قرآن به تناسیهای گوناگونی ذکر شده است.

3- تشریح وضع آدم و زندگی او در بهشت و حوادثی که منجر به خروج او از بهشت گردید و سپس توبه آدم، و زندگی او و فرزندانش در زمین.

آیات مورد بحث از نخستین مرحله سخن می‌گوید، خواست خداوند چنین بود که در روی زمین موجودی بیافریند که نماینده او باشد، صفاتش پرتوی از صفات پروردگار، و مقام و شخصیتش برتر از فرشتگان خواست او این بود که تمامی زمین و نعمتهایش را در اختیار چنین انسانی بگذارد نیروها، گنجها، معادن و همه امکاناتش را.

چنین موجودی می‌بایست سهم وافر از عقل و شعور و ادراک، و استعداد ویژه داشته باشد که بتواند رهبری و پیشوائی موجودات زمینی را بر عهده گیرد.

لذا نخستین آیه می‌گوید: (بخاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد) (و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة).

(خلیفه) به معنی جانشین است، ولی در اینکه منظور از آن در اینجا جانشین چه کسی و چه چیزی است مفسران احتمالات گوناگونی داده‌اند.

و بعضی گفته‌اند منظور جانشین فرشتگانی است که قبلاً در زمین زندگی می‌کردند.

و بعضی گفته اند منظور جانشین انسانهای دیگر یا موجودات دیگری که قبلا در زمین می زیسته اند.

بعضی آنرا اشاره به جانشین بودن نسلهای انسان از یکدیگر دانسته اند.

ولی انصاف این است که همانگونه که بسیاری از محققان پذیرفته اند منظور خلافت الهی و نمایندگی خدا در زمین است، زیرا سؤ الی که بعد از این فرشتگان می کنند و می گویند نسل آدم ممکن است مبدء فساد و خونریزی شود و ما تسبیح و تقدیس تو می کنیم متناسب همین معنی است، چرا که نمایندگی خدا در زمین با این کارها سازگار نیست.

همچنین مسئله تعلیم اسماء به آدم که شرح آن در آیات بعد خواهد آمد قرینه روشن دیگری بر این مدعا است، و نیز خضوع آدم شاهد این مقصود است!

به هر حال خدا می خواست موجودی بیافریند که گل سر سبد عالم هستی باشد و شایسته، مقام خلافت الهی و نماینده (الله) در زمین گردد.

در حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیات آمده نیز به همین معنی اشاره شده است که فرشتگان بعد از آگاهی از مقام آدم دانستند که او و فرزندانش سزاوارترند که خلفای الهی در زمین و حجتهای او بر خلق بوده باشند.

سپس در آیه مورد بحث اضافه می کند: (فرشتگان به عنوان سؤ ال برای درک حقیقت و نه به عنوان اعتراض عرض کردند آیا در زمین کسی را قرار می دهی که فساد کند و خونها بریزد؟! (قَالُوا اتَّجَعَلَ فِيهَا مِنْ يَفْسِدُ فِيهَا وَيُسْفِكُ الدَّمَاءَ) (در حالی که ما تو را عبادت می کنیم تسبیح و حمدت بجا می آوریم و تو را از آنچه شایسته ذات پاکت نیست پاک می شمیریم) (و نحن نسبح بحمدك ونقدس لك).

ولی خداوند در اینجا پاسخ سربسته به آنها داد که توضیحش در مراحل بعد آشکار گردید: (فرمود من چیزهایی می دانم که شما نمی دانید!) (قَالَ اِنِّي اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) فرشتگان آن چنان که از سخنانشان پیدا است پی برده بودند که این انسان فردی سر براه نیست، فساد می کند، خون می ریزد، خرابی به بار می آورد. اما از کجا دانستند؟!

گاه گفته خداوند قبلا آینده انسان را بطور اجمال برای آنها بیان فرموده بود، در حالی که بعضی احتمال داده اند ملائکه خودشان این مطلب را از کلمه (فی الارض) (در روی زمین) دریافته بودند، زیرا می دانستند انسان از خاک آفریده می شود و ماده بخاطر محدودیتی که دارد طبعاً مرکز نزاع و تزاحم است، چه این که جهان محدود مادی، طبع زیاده طلب انسانها را نمی تواند اشباع کند، حتی اگر همه دنیا را به یک فرد بدهند باز ممکن است سیر نشود، این وضع مخصوصاً در صورتیکه توأم با احساس مسئولیت کافی نباشد سبب فساد و خونریزی می شود.

بعضی دیگر از مفسران معتقدند پیشگوئی فرشتگان بخاطر آن بوده که آدم نخستین مخلوق روی زمین نبود، بلکه پیش از او نیز مخلوقات دیگری بودند که به نزاع و خونریزی پرداختند پرونده سوء پیشینه آنها سبب بدگمانی فرشتگان نسبت به نسل آدم شد!

این تفسیرهای سه گانه چندان منافاتی با هم ندارند یعنی ممکن است همه این امور سبب توجه فرشتگان به این مطلب شده باشد، و اتفاقاً این یک واقعیت بود که آنها بیان داشتند، و لذا خداوند هم در پاسخ هرگز آن را انکار نفرمود، بلکه اشاره کرد در کنار این واقعیت، واقعیتهای مهمتری درباره انسان و مقام او وجود دارد که فرشتگان از آن آگاه نیستند!

آنها فکر می کردند اگر هدف عبودیت و بندگی است که ما مصداق کامل آن هستیم، همواره غرق در عبادتیم و از همه کس سزاوارتر به خلافت! بیخبر از این که عبادت آنها با توجه به این که شهوت و غضب و خواستههای گوناگون در وجودشان راه ندارد با عبادت و بندگی این انسان که امیال و شهوات او را احاطه کرده و شیطان از هر سو او را وسوسه می کند تفاوت فراوانی دارد، اطاعت و فرمانبرداری این موجود طوفان زده کجا، و عبادت آن ساحلنشینان آرام و سبکبار کجا؟!

آنها چه می دانستند که از نسل این آدم پیامبرانی همچون محمد و ابراهیم و نوح و موسی و عیسی (علیهم السلام) و امامانی همچون ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و بندگان صالح و شهیدان جانباز و مردان و زنانی که همه هستی خود را عاشقانه در راه خدا می دهند قدم به عرصه وجود خواهند گذاشت، افرادی که گاه فقط یک ساعت تفکر آنها برابر با سالها عبادت فرشتگان است!

قابل توجه این که فرشتگان روی سه مسأله درباره صفات خودشان تکیه کردند، تسبیح و حمد و تقدیس، بدون شک تسبیح و حمد یعنی خدا را پاک از هر گونه نقص و دارای هر گونه کمال دانستن، اما در این که مقصود از (تقدیس) چیست؟ بعضی آنرا پاک شمردن پروردگار از هر گونه نقصان دانسته اند که در حقیقت تاءکید می شود بر همان معنی (تسبیح).

ولی بعضی دیگر معتقدند که (تقدیس) که از ماده (قدس) است، یعنی پاک سازی روی زمین از فاسدان و مفسدان، یا پاک سازی خویشتن از هر گونه صفات زشت و مذموم، و تطهیر جسم و جان برای خدا و کلمه (لک) در جمله (نقدس) لک را شاهد این مقصود دانسته اند، چرا که فرشتگان نگفتند (نقدسک) (تو را پاک می شمیریم) بلکه گفتند (نقدس لک) از برای تو جامعه را پاک می کنیم.

در حقیقت آنها می خواستند بگویند اگر هدف اطاعت و بندگی است ما سر بر فرمانیم، و اگر عبادت است ما هم همواره مشغول آنیم، و اگر پاک سازی خویشتن یا صفحه روی زمین است ما چنین می کنیم، در حالی که این انسان مادی هم خود فاسد است و هم صفحه زمین را پر از فساد می کند.

ولی برای اینکه حقایق بطور تفصیل بر فرشتگان روشن شود خداوند اقدام به آزمایش آنها نمود، تا خودشان اعتراف کنند که میان آنها و آدم (تفاوت از زمین تا آسمان است!)

فرشتگان در بوته آزمایش

آدم به لطف پروردگار دارای استعداد فوقالعادهای برای درک حقایق هستی بود. خداوند این استعداد او را به فعلیت رسانید و به گفته (قرآن به آدم همه اسماء (حقایق و اسرار عالم هستی) را تعلیم داد) (و علم آدم الاسماء کلها) گر چه مفسران در تفسیر (علم اسماء) بیانات گوناگونی دارند، ولی مسلم است که منظور تعلیم کلمات و نامهای بدون معنا به آدم نبوده، چرا که این افتخاری محسوب نمی شده است، بلکه منظور دادن معانی این اسماء و مفاهیم و مسماهای آنها بوده است.

البته این آگاهی از علوم مربوط به جهان آفرینش و اسرار و خواص مختلف موجودات عالم هستی، افتخار بزرگی برای آدم بود.

در حدیثی داریم که از امام صادق (علیه السلام) پیرامون این آیه سؤال کردند، فرمود: (الارضین و الجبال و الشعاب و الاودية ثم نظر الى بساط تحته، فقال و هذا البساط مما علمه): (فرمود منظور زمینها، کوه ها، دره ها و بستر رودخانه ها (و خلاصه تمامی موجودات) می باشد، سپس امام (علیه السلام) به فرشی که زیر پایش گسترده بود نظری افکند فرمود حتی این فرش هم از اموری بوده که خدا به آدم تعلیم داد)!.
بنابر این علم اسماء چیزی شبیه علم لغات نبوده است بلکه مربوط به فلسفه و اسرار و کیفیات و خواص آنها بوده است، خداوند این علم را به آدم تعلیم کرد تا بتواند از مواهب مادی و معنوی این جهان در مسیر تکامل خویش بهره گیرد.

همچنین استعداد نامگذاری اشیاء را به او ارزانی داشت تا بتواند اشیاء را نامگذاری کند و در مورد احتیاج با ذکر نام آنها را بخواند تا لازم نباشد عین آن چیز را نشان دهد، و این خود نعمتی است بزرگ، ما هنگامی به اهمیت این موضوع پی می بریم که می بینیم بشر امروز هر چه دارد به وسیله کتاب و نوشتن است و همه ذخائر علمی گذشتگان در نوشته های او جمع است، و این خود بخاطر نامگذاری اشیاء و خواص آنها است، و گر نه هیچگاه ممکن نبود علوم گذشتگان به آیندگان منتقل شود.
(سپس خداوند به فرشتگان فرمود اگر راست می گوئید اسماء اشیاء و موجوداتی را که مشاهده می کنید و اسرار و چگونگی آنها را شرح دهید) (ثم عرضهم على الملائكة فقال انبئوني باسماء هؤلاء ان كنتم صادقين).

ولی فرشتگان که دارای چنان احاطه علمی نبودند در برابر این آزمایش فرو ماندند لذا در پاسخ (گفتند خداوندا منزهی تو، جز آنچه به ما تعلیم داده ای چیزی نمی دانیم) (قالوا سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا).

(تو خود عالم و حکیمی) (انك انت العليم الحكيم).

اگر ما در این زمینه سؤال کردیم از نا آگاهیمان بود، ما این مطلب را نخوانده بودیم، و از این استعداد و قدرت شگرف آدم که امتیاز بزرگ او بر ما است بیخبر بودیم، حقا که او شایسته خلافت تو است و زمین و جهان هستی بی وجود او کمبودی داشت.

در اینجا نوبت به آدم رسید که در حضور فرشتگان اسماء موجودات و اسرار آنها را شرح دهد. (خداوند فرمود ای آدم فرشتگان را از اسماء و اسرار این موجودات با خبر کن!) (قال یا آدم انبئهم باسمائهم).

(هنگامی که آدم آنها را از این اسماء آگاه ساخت خداوند فرمود به شما نگفتم که من از غیب آسمانها و زمین آگاهم، و آنچه را که شما آشکار یا پنهان می کنید می دانم) (فلما انباهم باسمائهم قال الم اقل لكم انی اعلم غیب السموات والارض واعلم ما تدون وما کنتم تکتُمون).

در اینجا فرشتگان در برابر معلومات وسیع و دانش فراوان این انسان سر تسلیم فرود آوردند، و بر آنها آشکار شد که لایق خلافت زمین تنها او است!.

جمله (ما کنتم تکتُمون) (آنچه را در درون مکتوم می داشتید) اشاره به این است که فرشتگان چیزی جز آنچه را اظهار کردند در دل داشتند بعضی گفته اند این اشاره به آن حالت استکبار ابلیس است که آن روز در صف فرشتگان قرار داشت، و مخاطب به خطاب آنان بود. او در درون خود تصمیم داشت که هرگز در برابر آدم خضوع نکند.

ولی این احتمال نیز وجود دارد که منظور این بوده که فرشتگان خود را واقعا شایسته تر از هر کس برای خلافت الهی در روی زمین می دانستند، گر چه اشارهای به این مطلب کردند ولی با صراحت آشکار ننمودند.

پاسخ به دو سؤال

در اینجا دو سؤال باقی می ماند و آن اینکه خداوند چگونه این علوم را به آدم تعلیم نمود؟ وانگهی اگر این علوم را به فرشتگان نیز تعلیم می نمود آنها نیز همین فضیلت آدم را پیدا می کردند، این چه افتخاری برای آدم است که برای فرشتگان نیست؟

در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که تعلیم در اینجا جنبه تکوینی داشته یعنی خدا این آگاهی را در نهاد و سرشت آدم قرار داده بود و در مدت کوتاهی آن را بارور ساخت.

اطلاق کلمه (تعلیم) در قرآن به (تعلیم تکوینی) در جای دیگر نیز آمده است، در سوره رحمن آیه 4 می خوانیم (علمه البیان) خداوند بیان را به انسان آموخت، روشن است که این تعلیم را خداوند در مکتب آفرینش به انسان داده و معنی آن همان استعداد و ویژگی فطری است که در نهاد انسانها قرار داده تا بتوانند سخن بگویند.

و در پاسخ سؤال دوم باید توجه داشت که ملائکه آفرینش خاصی داشتند که استعداد فراگیری اینهمه علوم در آنها نبود آنها برای هدف دیگری آفریده شده بودند، نه برای این هدف، و بهمین دلیل فرشتگان بعد از این آزمایش واقعیت را دریافتند و پذیرفتند، ولی شاید خودشان در آغاز فکر می کردند برای این هدف نیز آمادگی دارند، اما خداوند با آزمایش علم اسماء تفاوت استعداد آنها را با آدم روشن ساخت.

باز در اینجا سؤال دیگری پیش می آید که اگر منظور از علم اسماء علم اسرار آفرینش و فهم خواص همه موجودات است پس چرا ضمیر (هم) در جمله (ثم عرضهم) و (اسمائهم) و کلمه (هو لاء) که معمولاً همه اینها در افراد عاقل استعمال می شود در این مورد به کار رفته است؟

در پاسخ می گوئیم:

چنین نیست که ضمیر هم و کلمه هو لاء منحصرأ در افراد عاقل به کار برده شود بلکه گاهی در مجموعهای از افراد عاقل و غیر عاقل و یا حتی در مجموعهای از افراد غیر عاقل نیز استعمال می شود چنانکه یوسف (علیه السلام) درباره ستارگان و خورشید و ماه گفت (رایتھم لی ساجدین): (من در خواب دیدم همه آنها برای من سجده می کنند) (سوره یوسف آیه 4).

آیه (34) تا (36) و ترجمه

(واذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابليس ابى واستكبر و كان من الكافرين) (۳۴) (و قلنا يادم اسكن انت و زوجك الجنة و كلا منها رغدا حيث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظلمين) (۳۵) (فازلهما الشيطان عنها فاخرجهما مما كانا فيه و قلنا اهبطوا بعضكم لبعض عدو و لكم فى الاءرض مستقر و متع الى حين) (۳۶) .

ترجمه:

- 34- و هنگامی که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده و خضوع کنید، همگی سجده کردند جز شیطان که سر باز زد و تکبر ورزید (و به خاطر نافرمانی و تکبر) از کافران شد!
- 35- و گفتیم ای آدم تو با همسرت در بهشت سکونت کن، و از (نعمتهای) آن گوارا هر چه می خواهید بخورید (اما) نزدیک این درخت نشوید که از ستمگران خواهید شد!
- 36- پس شیطان موجب لغزش آنها شد، و آنانرا از آنچه در آن بودند (بهشت) خارج ساخت، و (در این هنگام) به آنها گفتیم همگی (به زمین) فرود آئید در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود، و برای شما تا مدت معینی در زمین قرارگاه و وسیله بهره برداری است.

تفسیر:

آدم در بهشت

قرآن در تعقیب بحثهای گذشته پیرامون مقام و عظمت انسان به فصل دیگری از این بحث پرداخته، نخست چنین می گوید: (بخاطر بیاورید هنگامی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده و خضوع کنید) (واذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم) .

(آنها همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید) (فسجدوا الا ابليس ابى واستكبر) .

آری او استکبار کرد و بخاطر همین استکبار و نافرمانی از کافران شد (و كان من الكافرين) .

گرچه در آغاز چنین به نظر می آید که مساءله سجده بر آدم بعد از آزمایش فرشتگان و تعلیم اسماء بوده، ولی دقت در آیات دیگر قرآن نشان می دهد که این موضوع بلافاصله بعد از آفرینش انسان و تکامل خلقت او و قبل از آزمایش فرشتگان بوده است.

در سوره حجر آیه 29 می خوانیم (فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین) (هنگامی که آفرینش آدم را نظام بخشیدم و از روح خودم (روح شایسته ای که مخلوق من بود) در آن دمیدم برای او سجده کنید).

همین معنی در سوره ص آیه 72 نیز آمده است.

گواه دیگر این موضوع این است که اگر دستور سجده بعد از روشن شدن مقام آدم بود چندان افتخاری برای ملائکه محسوب نمی شد، زیرا در آن هنگام مقام آدم بر همه آشکار شده بود.

بهر حال آیه فوق سند زنده و گواه روشنی بر شرافت انسان و عظمت مقام او است که پس از تکمیل خلقتش، تمام فرشتگان مأمور می شوند در برابر این آفرینش بزرگ سر تعظیم فرود آورند، به راستی کسی که لایق مقام خلافت الهی و نمایندگی او در زمین است و استعداد آن همه تکامل و پرورش فرزندان بلند مقامی همچون پیامبران به خصوص پیامبر اسلام و جانشینانش دارد شایسته هر نوع احترامی است. ما در برابر انسانی که چند فرمول علمی را می داند چه اندازه کرنش می کنیم پس چگونه است حال نخستین انسان با آن معلومات سرشار از جهان هستی!

نکته ها

1- چرا ابلیس مخالفت کرد؟

می دانیم (شیطان) اسم جنس است شامل نخستین شیطان و همه شیطانها ولی (ابلیس) اسم خاص است و اشاره به همان شیطانی است که اغواگر آدم شد، او طبق صریح آیات قرآن از جنس فرشتگان نبود، بلکه در صف آنها قرار داشت او از طائفه جن بود که مخلوق مادی است، در سوره کهف آیه 50 می خوانیم (فسجدوا الا ابلیس کان من الجن): (همگی سجده کردند جز ابلیس که از طائفه جن بود).

انگیزه او در این مخالفت کبر و غرور و تعصب خاصی بود که بر فکر او چیره شد، او چنین می پنداشت که از آدم برتر است، و نمی بایست دستور سجده بر آدم بر او داده شود، بلکه او باید مسجود باشد و آدم بر او سجده کند، که شرح این معنی در ذیل آیه 12 سوره اعراف خواهد آمد.

و علت کفر او نیز همین بود که فرمان حکیمانه پروردگار را نادرست شمرد

نه تنها عملا عصیان کرد از نظر اعتقاد نیز معترض بود، و به این ترتیب خودبینی و خودخواهی، محصول یک عمر ایمان و عبادت او را بر باد داد، و آتش به خرمن هستی او افکند، و کبر و غرور از این آثار بسیار دارد!.

تعبیر (کان من الکافرین) نشان می دهد که او قبل از این فرمان نیز حساب خود را از مسیر فرشتگان و اطاعت فرمان خدا جدا کرده بود و در سر فکر استکبار می پروراند، و شاید به خود می گفت اگر دستور خضوع و سجده به من داده شود قطعاً اطاعت نخواهم کرد، ممکن است جمله ما کنتم تکتمون آنچه را کتمان می کردید اشاره ای به این معنی باشد. در حدیثی که در تفسیر قمی از امام عسکری (علیه السلام) نقل شده نیز همین معنی آمده است.

2- آیا سجده برای خدا بود یا آدم؟

شک نیست که (سجده) به معنی پرستش برای خدا است، چرا که در جهان هیچ معبودی جز خدا نیست، و معنی توحید عبادت همین است که غیر از خدا را پرستش نکنیم.

بنابراین جای تردید نخواهد بود که فرشتگان برای آدم سجده پرستش نکردند، بلکه سجده برای خدا بود ولی بخاطر آفرینش چنین موجود شگرفی، و یا اینکه سجده برای آدم کردند اما سجده به معنی خضوع نه پرستش.

در کتاب عیون الاخبار از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) چنین می خوانیم: (کان سجودهم لله تعالی عبودیة، ولادم اکراما و طاعة، لکوننا فی صلبه) (سجده فرشتگان پرستش خداوند از یک سو، و اکرام و احترام آدم از سوی دیگر بود، چرا که ما در صلب آدم بودیم)!

بهر حال بعد از این ماجرا و ماجرای آزمایش فرشتگان به آدم دستور داده شد او و همسرش در بهشت سکنی گزینند، چنانکه قرآن می گوید: به آدم گفتیم تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و هر چه می خواهید از نعمتهای آن گوارا بخورید! (و قلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة و کلا منها رغدا حیث شئتما).

(ولی به این درخت مخصوص نزدیک نشوید که از ظالمان خواهید شد) (ولا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمین).

از آیات قرآن استفاده می شود که آدم برای زندگی در روی زمین، همین زمین معمولی آفریده شده بود، ولی در آغاز خداوند او را ساکن بهشت که یکی از باغهای سرسبز پر نعمت این جهان بود ساخت، محیطی که در آن برای آدم هیچ گونه ناراحتی وجود نداشت.

شاید علت این جریان آن بوده که آدم با زندگی کردن روی زمین هیچگونه آشنائی نداشت، و تحمل زحمتهای آن بدون مقدمه برای او مشکل بود، و از چگونگی کردار و رفتار در زمین باید اطلاعات بیشتری پیدا کند، بنابراین می بایست مدتی کوتاه تعلیمات لازم را در محیط بهشت ببیند و بداند زندگی روی زمین تواءم با برنامه ها و تکالیف و مسئولیتها است که انجام صحیح آنها باعث سعادت و تکامل و بقای نعمت است، و سر باز زدن از آن سبب رنج و ناراحتی.

و نیز بداند هر چند او آزاد آفریده شده، اما این آزادی بطور مطلق و نامحدود نیست که هر چه خواست انجام دهد او می بایست از پاره ای از اشیاء روی زمین چشم پیوشد.

و نیز لازم بود بداند چنان نیست که اگر خطا و لغزشی دامنگیرش شود

درهای سعادت برای همی شه به روی او بسته می شود، نه می تواند بازگشت کند و پیمان به بندد که بر خلاف دستور خدا عملی انجام نخواهد داد تا دوباره به نعمتهای الهی باز گردد.

او در این محیط می بایست تا حدی پخته شود، دوست و دشمن خویش را بشناسد، چگونگی زندگی در زمین را یاد گیرد، آری این خود یک سلسله تعلیمات لازم بود که می بایست فرا گیرد، و با داشتن این آمادگی به روی زمین قدم بگذارد اینها مطالبی بود که هم آدم و هم فرزندان او در زندگی آینده خود به آن احتیاج داشتند، بنابراین شاید علت اینکه آدم در عین اینکه برای خلافت زمین آفریده شده بود مدتی در بهشت درنگ می کند و دستورهائی به او داده می شود جنبه تمرین و آموزش داشته باشد.

در اینجا (آدم) خود را در برابر فرمان الهی درباره خودداری از درخت ممنوع دید، ولی شیطان اغواگر که سوگند یاد کرده بود که دست از گمراه کردن آدم و فرزندانش بر ندارد به وسوسه گری مشغول شد، و

چنانکه از سایر آیات قرآن استفاده می شود به آدم اطمینان داد که اگر از این درخت بخورد او و همسرش فرشتگانی خواهند شد و جاویدان در بهشت زندگی می کنند، حتی قسم یاد کرد که من خیر خواه شما هستم (سوره اعراف آیه 20 و 21).

(سرانجام شیطان آن دو را به لغزش واداشت و از آنچه در آن بودند (بهشت) بیرون کرد) (فازلها الشیطان عنها فاخرجهما مما کانا فیه).

آری از بهشتی که کانون آرامش و آسایش و دور از درد و رنج بود بر اثر فریب شیطان اخراج شدند. و چنانکه قرآن می گوید: (ما به آنها دستور دادیم که به زمین فرود آئید در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود) آدم و حوا از یکسو و شیطان از سوی دیگر (و قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو). و برای شما تا مدت معینی در زمین قرارگاه و وسیله بهره برداری است (ولکم فی الارض مستقرو متاع الی حین).

اینجا بود که آدم متوجه شد راستی به خویشتن ستم کرده و از محیط آرام و پر نعمت بهشت بخاطر تسلیم شدن در برابر وسوسه های شیطان بیرون رانده شده و در محیط پر زحمت و مملو از مشقتی قرار خواهد گرفت، درست است که آدم پیامبر بود و معصوم از گناه ولی چنانکه خواهیم گفت هر گاه ترک اولی از پیامبر سر زند خداوند نسبت به او سخت می گیرد، همانند گناهی که از افراد عادی سر بزند و این جریمه سنگینی بود که آدم در برابر آن نافرمانی پرداخت.

نکته ها

1- بهشت آدم کدام بهشت بود؟

در پاسخ این پرسش باید به این نکته توجه داشت که گرچه بعضی آنها بهشت موعود نیکان و پاکان می دانند، ولی ظاهر این است که آن بهشت نبود. بلکه یکی از باغهای پر نعمت و روح افزای یکی از مناطق سر سبز زمین بوده است.

زیرا اولاً بهشت موعود قیامت، نعمت جاودانی است که در آیات بسیاری از قرآن به این جاودانگی بودنش اشاره شده، و بیرون رفتن از آن ممکن نیست و ثانیاً ابلیس آلوده و بی ایمان را در آن بهشت راهی نخواهد بود، نه وسوسه های شیطانی است و نه نافرمانی خدا.

ثالثاً در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده این موضوع صریحاً آمده است.

یکی از راویان حدیث می گوید از امام صادق (علیه السلام) راجع به بهشت آدم پرسیدم امام (علیه السلام) در جواب فرمود: باغی از باغهای دنیا بود که خورشید و ماه بر آن می تابید، و اگر بهشت جاودان بود هرگز آدم از آن بیرون رانده نمی شد (جنة من جنات الدنيا يطلع فيها الشمس والقمر ولو كان من جنات الاخرة ما خرج منها ابدا).

و از اینجا روشن می شود که منظور از هبوط و نزول آدم به زمین نزول مقامی است نه مکانی یعنی از مقام ارجمند خود و از آن بهشت سر سبز پائین آمد.

این احتمال نیز داده شده که این بهشت در یکی از کرات آسمانی بوده است هر چند بهشت جاویدان نبوده، در بعضی از روایات اسلامی نیز اشاره به بودن این بهشت در آسمان شده است ولی ممکن است کلمه سماء (آسمان) در این گونه روایات اشاره به مقام بالا باشد نه (مکان بالا).

ولی بهر حال شواهد فراوانی نشان می دهد که این بهشت غیر از بهشت سرای دیگر است چرا که آن پایان سیر انسان است و این آغاز سیر او بود، این مقدمه اعمال و برنامه های او است و آن نتیجه اعمال و برنامه هایش.

2- گناه آدم چه بود؟

روشن است آدم با آن مقامی که خدا در آیات گذشته برای او بیان کرد مقام والائی از نظر معرفت و تقوا داشت، او نماینده خدا در زمین بود او معلم فرشتگان بود، او مسجود ملائکه بزرگ خدا گردید، این آدم با این امتیازات مسلماً گناه نمی کند، بعلاوه می دانیم او پیامبر بود و هر پیامبری معصوم است.

لذا این سؤال مطرح می شود آنچه از آدم سر زد چه بود.

در اینجا سه تفسیر وجود دارد که مکمل یکدیگرند:

1- آنچه آدم مرتکب شد ترک اولی و یا به عبارت دیگر گناه نسبی بود نه گناه مطلق.

گناه مطلق گناهایی است که از هر کس سر زند گناه است و درخور مجازات (مانند شرک و کفر و ظلم و تجاوز) و گناه نسبی آن است که گاه بعضی اعمال مباح و یا حتی مستحب درخور مقام افراد بزرگ نیست، آنها باید از این اعمال چشم پيوشند، و به کار مهمتر پردازند، در غیر این صورت ترک اولی کرده اند، فی المثل نمازی را که ما می خوانیم قسمتی از آن با حضور قلب و قسمتی بی حضور قلب می گذرد درخور شائن ما است، این نماز هرگز درخور مقام شخصی همچون پیامبر و علی (ع) نیست، او باید سراسر نمازش غرق در حضور در پیشگاه خدا باشد، و اگر غیر این کند حرامی مرتکب نشده اما ترک اولی کرده است.

آدم نیز سزاوار بود از آن درخت نخورد هر چند برای او ممنوع نبود بلکه مکروه بود.

2- نهی خداوند در اینجا نهی ارشادی است، یعنی همانند دستور طبیب که می گوید: فلان غذا را نخور که بیمار می شوی خداوند نیز به آدم فرمود اگر از درخت ممنوع بخوری از بهشت بیرون خواهی رفت، و به درد و رنج خواهی افتاد، بنابراین آدم مخالفت فرمان خدا نکرد، بلکه مخالفت نهی ارشادی کرد.

3- اساساً بهشت جای تکلیف نبود بلکه دورانی بود برای آزمایش و آمادگی آدم برای آمدن در روی زمین و این نهی تنها جنبه آزمایشی داشت.

3- مقایسه معارف قرآن با تورات

طبق آیات فوق بزرگترین افتخار و نقطه قوت، در وجود آدم، که او را به عنوان یک برگزیده آفرینش می توان معرفی نمود، و به همین دلیل مسجود فرشتگان شد همان آگاهی او از (علم الاسماء) و اطلاع از (حقائق و اسرار آفرینش و جهان هستی) بود.

پیدا است آدم بخاطر این علوم آفریده شد، و فرزندان آدم اگر بخواهند تکامل پیدا کنند باید هر چه بیشتر از این علوم بهره گیرند، تکامل بیشتر هر کدام از آنها نسبت مستقیم با معلومات آنها از اسرار آفرینش دارد.

آری قرآن با صراحت تمام عظمت مقام آدم را در اینها می داند، ولی در تورات چنانکه می خوانیم، سر بیرون رانده شدن آدم از بهشت و گناه بزرگ او را توجه به علم و دانش و دانستن نیک و بد می داند!.

در فصل دوم (سفر تکوین) از تورات آمده است: (پس خداوند خدا، آدم را از خاک زمینی صورت داد و نسیم حیات را بر دماغش دمید، و آدم جان زنده شد.

و خداوند خدا، هر درخت خوشنما و بخوردن نیکو، از زمین رویانید، و هم درخت (حیات) در وسط باغ و درخت دانستن نیک و بد را... و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت که از تمامی درختان باغ مختاری که بخوری، اما از درخت (دانستن نیک و بد) مخور چه در روز خوردنت از آن مستوجب مرگ می شوی!...)

و در فصل سوم چنین آمده است:

(و آواز خداوند خدا را شنیدند که به هنگام نسیم روز در باغ می خرامید و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا، در میان درختان باغ پنهان کردند)!!

و خداوند خدا آدم را آواز کرده، وی را گفت که کجائی؟

او دیگر جواب گفت که آواز تو را در باغ شنیدم و ترسیدم، زیرا که برهنه ام!

به جهت آن پنهان شدم!

و خدا به او گفت که تو را که گفت که برهنه ای؟ آیا از درختی که تو را امر کردم که نخوری خوردی؟!.

و آدم گفت زنی که از برای بودن با من دادی او از آن درخت به من داد که خوردم!...

و خداوند خدا گفت که اینک آدم نظر به دانستن نیک و بد چون یکی از ما شده است، پس حال مبادا

که دست خود را دراز کرده و هم از (درخت حیات) بگیرد و خورده دائما زنده ماند!

پس از آن سبب خداوند خدا او را از باغ عدن راند، تا آنکه در زمینی که از آن گرفته شده بود فلاح

نماید!...)

همانطور که مشاهده فرمودید این افسانه زننده که در تورات کنونی به عنوان یک واقعیت تاریخی آمده است علت اصلی اخراج آدم را از بهشت، و گناه بزرگ او را توجه به علم و دانش و دانستن نیک و بد می داند.

و چنانچه آدم دست به شجره نیک و بد دراز نمی کرد تا ابد در جهل باقی می ماند تا آنجا که حتی نداند برهنه بودن زشت و ناپسند است، و برای همی شه در بهشت باقی می ماند.

به این ترتیب مسلماً آدم نباید از کار خود پشیمان شده باشد زیرا از دست دادن بهشتی که شرط بقای در آن ندانستن نیک و بد است، در برابر بدست آوردن علم و دانش تجارت پر سودی محسوب می گردد، چرا آدم از این تجارت نگران و پشیمان باشد؟

بنابراین افسانه تورات درست در نقطه مقابل قرآن که ارزش مقام انسان و سر آفرینش او را در علم الاسماء معرفی کرده قرار دارد.

از این گذشته در افسانه مزبور مطالب زننده عجیبی درباره خداوند و یا مخلوقات او دیده می شود که هر یک از دیگری حیرت انگیزتر است و آن عبارت است از:

1- نسبت دادن دروغ به خدا (چنانکه در جمله شماره 17 فصل دوم می گوید: خداوند گفت از آن درخت نخورید که می میرید در حالی که نمی مردند بلکه دانا می شدند).

2- نسبت بخل به خداوند (چنانکه در جمله 22 فصل سوم می گوید: که خدا نمی خواست آدم و حوا از درخت علم و حیات بخورند و دانا شوند و زندگی جاویدان پیدا کنند).

3- امکان وجود شریک برای خداوند (چنانکه در همان جمله می گوید: آدم پس از خوردن از درخت نیک و بد همچون یکی از ما خدایان شده است).

4- نسبت حسد به خداوند (چنانکه از همان جمله استفاده می شود که خداوند بر این علم و دانشی که برای آدم پیدا شده بود رشک برد!).

5- نسبت جسم به خداوند (چنانکه از فصل سوم استفاده می شود که خداوند به هنگام صبح در خیابانهای بهشت می خرامید!).

6- خداوند از حوادثی که در نزدیکی او می گذرد بی خبر است! (چنانکه در جمله 9 می گوید صدا زد آدم کجائی و آنها در لابلای درختان خود را از چشم خداوند پنهان کرده بودند).
(البته نباید فراموش کرد که این افسانه های دروغین از نخست در تورات نبوده و بعدا به آن افزوده شده است).

4- مقصود از شیطان در قرآن چیست؟

کلمه (شیطان) از ماده (شطن) گرفته شده، و (شاطن) به معنی (خبیث و پست) آمده است و شیطان به موجود سرکش و متمرّد اطلاق می شود، اعم از انسان و یا جن و یا جنبنندگان دیگر، و به معنی روح شریر و دور از حق، نیز آمده است، که در حقیقت همه اینها به یک قدر مشترک بازگشت می کنند.

باید دانست که (شیطان) اسم عام (اسم جنس) است، در حالی که ابلیس اسم خاص (علم) می باشد، و به عبارت دیگر شیطان به هر موجود موزی و منحرف کننده و طاغی و سرکش، خواه انسانی یا غیر انسانی می گویند، و ابلیس نام آن شیطان است که آدم را فریب داد و اکنون هم با لشکر و جنود خود در کمین آدمیان است.

از موارد استعمال این کلمه در قرآن نیز بر می آید که شیطان به موجود موزی و مضر گفته می شود، موجودی که از راه راست بر کنار بوده و در صدد آزار دیگران است، موجودی که سعی می کند ایجاد دودستگی نماید، و اختلاف و فساد به راه اندازد، چنانکه می خوانیم:

(انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء..)

(شیطان می خواهد بین شما دشمنی و بغض و کینه ایجاد کند....).

با توجه به اینکه کلمه یرید فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد حاکی از این معنی است که این اراده، اراده همی شگی شیطان است.

و از طرفی می بینیم که در قرآن نیز شیطان به موجود خاصی اطلاق نشده، بلکه حتی به انسانهای شرور و مفسد نیز اطلاق گردیده است. آنجا که می خوانیم: (و كذلك جعلنا لكل نبي عدوا شياطين الانس والجن) (بدینگونه ما برای هر پیامبری دشمنی از شیطانهای انسانی و یا جن قرار دادیم).

و اینکه به ابلیس هم شیطان اطلاق شده بخاطر فساد و شرارتی است که در او وجود دارد.

علاوه بر اینها گاهی کلمه شیطان بر (میکروبها) نیز اطلاق شده:

به عنوان نمونه امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید، (لا تشربوا الماء من ثلثة الاناء و لا من عروته، فان

الشیطان یقعده علی العروة و الثلثة): (از قسمت شکسته و طرف دستگیره ظرف، آب نخورید، زیرا شیطان

بر روی دستگیره و قسمت شکسته شده ظرف می نشیند).

و نیز امام صادق (علیه السلام) می فرماید: (و لا یشرب من اذن الکوز، و لا من کسره ان کان فیه فانه مشرب

الشیاطین) (از دستگیره و قسمت شکسته کوزه آب مخورید که جایگاه آشامیدن شیطانها است.

از قول پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: (موهای شارب (سییل) خویش را بلند مگذارید، زیرا

شیطان آنها محیط امن برای زندگی خویش قرار می دهد و در آنجا پنهان می گردد)!

به این ترتیب روشن شد که یکی از معانی شیطان میکروبهای زیانبخش و مضر است.

ولی بدیهی است منظور این نیست که: شیطان در همه جا به این معنی باشد، بلکه منظور این است که

شیطان معانی مختلفی دارد، که یکی از مصداقهای روشن آن ابلیس و لشکریان و اعوان او است. و مصداق

دیگر آن انسانهای مفسد و منحرف کننده، و احیاناً در پاره ای از موارد به معنی میکروبهای مودی آمده

است (دقت کنید).

5- خدا چرا شیطان را آفرید؟

بسیاری می پرسند شیطان که موجود اغواگری است اصلاً چرا آفریده شد و فلسفه وجود او چیست؟!

در پاسخ می گوئیم:

اولاً: خداوند شیطان را، شیطان نیافرید، به این دلیل که سالها همنشین

فرشتگان و بر فطرت پاک بود، ولی بعد از آزادی خود سوء استفاده کرد و بنای طغیان و سرکشی

گذارد، پس او در آغاز پاک آفریده شد و انحرافش بر اثر خواست خودش بود.

ثانیا: از نظر سازمان آفرینش وجود شیطان برای افراد با ایمان و آنها که می خواهند راه حق را بیابند زیانبخش نیست، بلکه وسیله پیشرفت و تکامل آنها است، چه اینکه پیشرفت و ترقی و تکامل، همواره در میان تضادها صورت می گیرد.

به عبارت روشنتر: انسان تا در برابر دشمن نیرومندی قرار نگیرد هرگز نیروها و نبوغ خود را بسیج نمی کند و بکار نمی اندازد، همین وجود دشمن نیرومند سبب تحرک و جنبش هر چه بیشتر انسان و در نتیجه ترقی و تکامل او می شود.

یکی از فلاسفه بزرگ تاریخ معاصر (تواین بی) می گوید: (هیچ تمدن درخشانی در جهان پیدا نشد، مگر این که، ملتی مورد هجوم یک نیروی خارجی قرار گرفت و بر اثر این تهاجم نبوغ و استعداد خود را بکار انداخت و آنچنان تمدن درخشانی را پی ریزی کرد).

آیه (37) تا (39) و ترجمه

(فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه انه هو التواب الرحيم) (۳۷) (قلنا اهبطوا منها جميعا فاما ياتينكم مني هدى فمن تبع هداى فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون) (۳۸) (والذين كفروا و كذبوا بايتنا اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون) (۳۹) .

ترجمه:

37- سپس آدم از پروردگار خود کلماتی دریافت داشت (و با آنها توبه کرد) و خداوند توبه او را پذیرفت، خداوند تواب و رحیم است.

38- گفتیم همگی از آن (به زمین) فرود آئید هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد کسانی که از آن پیروی کنند نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند.

39- و کسانی که کافر شوند و آیات ما را تکذیب کنند اهل دوزخند و همی شه در آن خواهند بود

تفسیر:

بازگشت آدم به سوی خدا

بعد از ماجرای وسوسه ابلیس و دستور خروج آدم از بهشت، آدم متوجه شد راستی به خویشتن ستم کرده، و از آن محیط آرام و پر نعمت، بر اثر فریب شیطان بیرون رانده شده، و در محیط پر زحمت و مشقت بار زمین قرار خواهد گرفت، در اینجا آدم به فکر جبران خطای خویش افتاد و با تمام جان و دل متوجه پروردگار شد، توجهی آمیخته با کوهی از ندامت و حسرت لطف خدا نیز در این موقع به یاری او شتافت و چنانکه قرآن در آیات فوق می گوید: (آدم از پروردگار خود کلماتی دریافت داشت، سخنانی مؤثر و دگرگون کننده، و با آن توبه کرد و خدا نیز توبه او را پذیرفت) (فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه) .

چرا که او تواب و رحیم است. (انه هو التواب الرحيم) (توبه) در اصل به معنی بازگشت است، و در لسان قرآن به معنی بازگشت از گناه می آید، این در صورتی است که به شخص گنهکار نسبت داده شود، ولی گاه این کلمه به خدا نسبت داده می شود، در آنجا به معنی بازگشت به رحمت است، یعنی رحمتی را که به خاطر ارتکاب گناه از بنده سلب کرده بود بعد از بازگشت او به خط اطاعت و بندگی به او باز می گرداند، و به همین جهت در مورد خدا تعبیر به تواب (بسیار بازگشت کننده به رحمت) می شود.

و به تعبیر دیگر توبه لفظی است مشترک، میان خدا و بندگان، هنگامی که بندگان به آن توصیف شوند مفهومش این است که به سوی خدا بازگشته اند زیرا هر گنهکاری در حقیقت از پروردگارش فرار کرده، هنگامی که توبه می کند به سوی او باز می گردد.

خداوند نیز در حالت عصیان بندگان گوئی از آنها روی گردان می شود، هنگامی که خداوند به توبه توصیف می شود، مفهومش این است که نظر لطف و رحمت و محبتش را به آنها باز می گرداند.

درست است که آدم در حقیقت کار حرامی انجام نداده بود، ولی همین ترک

اولی نسبت به او عصیان محسوب می شد، او به سرعت متوجه وضع خود شد و به سوی پروردگارش بازگشت.

در اینکه منظور از (کلمات) چه بوده در پایان این بحث سخن خواهیم گفت.

به هر حال آنچه نمی بایست بشود یا می بایست بشود شد، و با اینکه توبه آدم پذیرفته گردید، ولی اثر وضعی کار او که هبوط به زمین بود تغییر نیافت، و چنانکه آیات فوق می گوید: (ما به آنها گفتیم: همگی (آدم و حوا) به زمین فرود آئید، هر گاه از جانب ما هدایتی برای شما آید کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی دارند و نه اندوهگین خواهند شد) (قلنا اهبطوا منها جميعا فاما ياتينكم مني هدى فمن تبع هداى فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون).

(ولی آنان که کافر شوند و آیات ما را تکذیب کنند برای همی شه در آتش دوزخ خواهند ماند (والذين كفروا و كذبوا باياتنا اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون)).

نکته ها

1- کلماتی که خدا بر آدم القا کرد چه بود؟

در اینکه (کلمات) و سخنانی را که خدا برای توبه به آدم تعلیم داد چه سخنانی بوده است در میان مفسران گفتگو است.

معروف این است که همان جملات سوره اعراف آیه 23 می باشد: **(قَالَ رَبِّنا ظَلَمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرين)**: (گفتند: خداوندا ما بر خود ستم کردیم، اگر تو ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود).

بعضی گفته اند منظور از کلمات، این دعا و نیایش بوده است:

اللهم لا اله الا انت سبحانك و بحمدك رب انى ظلمت نفسى فاغفر لى انك خير الغافرين.

اللهم لا اله الا انت سبحانك و بحمدك رب انى ظلمت نفسى فارحمنى انك خير الراحمين.

اللهم لا اله الا انت سبحانك و بحمدك رب انى ظلمت نفسى فتب على انك انت التو الرحيم.

پروردگارا! معبودی جز تو نیست، پاک و منزهی، تو را ستایش می کنم، من به خود ستم کردم مرا ببخش که بهترین بخشنده گانی.

خداوندا! معبودی جز تو نیست، پاک و منزهی، تو را ستایش می کنم، من به خود ستم کردم بر من رحم کن که بهترین رحم کننده گانی.

بارالها! معبودی جز تو نیست، پاک و منزهی، تو را حمد می گویم، من به خویش ستم کردم رحمت را شامل حال من کن و توبه ام را بپذیر که تو تواب و رحیمی).

این موضوع در روایتی از امام باقر (ع) نقل شده است.

نظیر همین تعبیرات در آیات دیگر قرآن در مورد یونس (ع) و موسی (ع) می خوانیم، یونس به هنگام درخواست بخشش از خدا می گوید: **(سبحانك انى كنت من الظالمين)** (خداوندا منزهی من از کسانی هستم که به خود ستم کرده ام).

درباره حضرت موسی (ع) می خوانیم: **(قال رب انى ظلمت نفسى- فاغفر لى فغفر له)**: گفت: (پروردگارا من به خود ستم کردم مرا ببخش و خدا او را بخشید).

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (ع) وارد شده است می خوانیم: که مقصود از کلمات تعلیم اسماء بهترین مخلوق خدا یعنی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) بوده است، و آدم با توسل به این کلمات از درگاه خداوند تقاضای بخشش نمود و خدا او را بخشید.

این تفسیرهای سه گانه هیچگونه منافاتی با هم ندارد، چرا که ممکن است مجموع این کلمات به آدم، تعلیم شده باشد تا با توجه به حقیقت و عمق باطن آنها انقلاب روحی تمام عیار، برای او حاصل گردیده و خدا او را مشمول لطف و هدایتش قرار دهد.

2- چرا جمله اهبطوا تکرار شده است؟

در آیات مورد بحث، و آیات پیش از آن خواندیم که قبل از توبه و بعد از توبه به آدم و همسرش حوا خطاب شده به زمین فرود آئید، در اینکه این تکرار برای تاءکید است یا اشاره به دو مطلب دیگر در میان مفسران گفتگو است، ولی ظاهر این است که جمله دوم اشاره به این واقعیت باشد که آدم گمان نکند با پذیرش توبه او هبوط به زمین منتفی شده است، بلکه او این راه را باید برود! یا به این جهت که از اول برای این هدف آفریده شده بود، و یا به خاطر اینکه این هبوط اثر وضعی عمل او بوده است، این اثر وضعی با توبه دگرگون نمی شود.

3- مخاطب در اهبطوا کیست؟

(اهبطوا) به صیغه جمع آمده است در حالی که آدم و حوا که مخاطب اصلی این سخن بودند دو نفر بیشتر نبودند و باید صیغه تننیه آورده شود، اما به خاطر اینکه هبوط آدم و حوا به زمین نتیجه اش این بود که فرزندان و نسلهای آنها نیز در زمین ساکن خواهند شد، به صورت صیغه جمع آمده است.

آیه (40) و ترجمه

(یابنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي انعمت علیکم و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و ائی فارهبون) (40)

ترجمه:

40- ای فرزندان اسرائیل نعمتهائی را که به شما ارزانی داشتم به خاطر بیاورید، و به پیمانی که با من بسته اید وفا کنید، تا من نیز به پیمان شما وفا کنم، (و در راه انجام وظیفه و عمل به پیمانها) تنها از من بترسید.

تفسیر:

یاد نعمت های خدا

داستان خلافت آدم در زمین و بزرگداشت او از سوی فرشتگان، و سپس فراموش کردن پیمان الهی و خارج شدن او از بهشت و همچنین توبه او را در آیات گذشته شنیدیم، و از این ماجرا این اصل اساسی روشن شد که در این جهان، همواره دو نیروی مختلف حق و باطل در برابر هم قرار دارند و مشغول مبارزه اند، آنکس که تابع شیطان شود، راه باطل را انتخاب کند، سرانجامش دور شدن از بهشت و سعادت و گرفتاری در رنج و درد است، و به دنبال آن پشیمانی.

به عکس، آنها که خط فرمان پروردگار را بدون اعتنا به وسوسه های شیاطین و باطلگرایان ادامه دهند، پاک و آسوده از درد و رنج خواهند زیست.

و از آنجا که داستان نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان و خلافت آنها در زمین، سپس فراموش کردن پیمان الهی و گرفتار شدن آنها در چنگال رنج و بدبختی، شباهت زیادی به داستان آدم دارد، بلکه فرعی از آن اصل کلی محسوب می شود خداوند در آیه مورد بحث و ده ها آیه بعد از آن، فرازهای مختلفی از زندگی بنی اسرائیل و سرنوشت آنها را بیان می کند، تا آن درس تربیتی که با ذکر سرنوشت آدم، آغاز شد در این مباحث تکمیل گردد.

روی سخن را به بنی اسرائیل کرده چنین می گوید: ای بنی اسرائیل به خاطر بیاورید نعمتهای مرا که به شما بخشیدم، و به عهد من وفا کنید تا من نیز به عهد شما وفا کنم، و تنها از من بترسید (یا بنی اسرائیل)

اذکروا نعمتی التي انعمت علیکم و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و ایای فارهبون) در حقیقت این سه دستور (یادآوری نعمتهای بزرگ خدا، وفای به عهد پروردگار، و ترس از نافرمانی او) اساس تمام برنامه های الهی را تشکیل می دهد.

یاد نعمتهای او انسان را به معرفت او دعوت می کند، و حس شکرگزاری را در انسان بر می انگیزد، سپس توجه به این نکته که این نعمتها بی قید و شرط نیست و در کنار آن خدا عهد و پیمانی گرفته، انسان را متوجه تکالیف و مسئولیتهايش می کند، و بعد از آن نترسیدن از هیچکس و هیچ مقام در راه انجام وظیفه سبب می شود که انسان همه موانع را در این راه از پیش پای خود بر دارد و به مسئولیتها و تعهدهایش وفا کند، چرا که یکی از موانع مهم این راه ترسهای بی دلیل از این و آن است، به خصوص در مورد بنی اسرائیل، که سالها زیر سیطره فرعونیان قرار داشتند و ترس جزء بافت وجود آنها شده بود.

نکته ها

1- یهود در مدینه

جالب اینکه طبق تصریح بعضی از مورخان قرآن، سوره بقره نخستین سوره ای است که در مدینه نازل شد، و قسمت مهمی از آن درباره یهود بحث می کند، زیرا یهود در آنجا معروفترین جمعیت پیروان اهل کتاب بودند، و قبل از ظهور پیامبر (ﷺ) طبق کتب مذهبی خود انتظار چنین ظهوری را داشتند و دیگران را به آن بشارت می دادند، از نظر اقتصادی نیز وضع آنها بسیار خوب بود، و روی هم رفته، نفوذ عمیقی در مدینه داشتند.

اما با ظهور اسلام، اسلامی که راه های منافع نامشروع آنها را می بست و جلو انحرافات و خودکامگیهای آنها را می گرفت، نه تنها غالبا دعوت اسلام را نپذیرفتند، بلکه در آشکار و نهان بر ضد اسلام قیام کردند، همان مبارزه ای که هنوز هم بعد از چهارده قرن ادامه دارد.

آیه فوق و آیات بعد نازل شد و آنها را زیر شدیدترین رگبار سرزنشهای خود گرفت، و آنچنان با ذکر دقیق قسمتهای حساس تاریخشان آنها را تکان داد که هر کس کمترین روح حقجوئی داشت بیدار گشت به سوی اسلام آمد، بعلاوه درس آموزندهای بود برای همه مسلمانها.

در آیات آینده به خواست خدا فرازهائی از قبیل نجاتشان از چنگال فرعون، شکافتن دریا و غرق شدن فرعونیان، میعادگاه موسی در کوه طور، گوساله پرستی بنی اسرائیل در غیبت موسی، دستور توبه خونین و نازل شدن نعمتهای ویژه خدا بر آنها، و مانند آن خواهیم خواند که هر کدام درس یا درسهای آموزندهای در بر دارد.

2- دوازده پیمان خدا با یهود چه بود؟

آن گونه که از آیات قرآن استفاده این پیمان همانپرستش خداوند یگانه، نیکی به پدر و مادر، بستگان، یتیمان، و مستمندان، و خوشرفتاری با مردم، بر پاداشتن نماز، ادای زکات، دوری از اذیت و آزار، و خونریزی بوده است.

شاهد این سخن آیه 83 و 84 همین سوره است:

(و اذا اخذنا ميثاق بني اسرائيل لا تعبدون الا الله و بالوالدين احسانا و ذی القربى و اليتامى و المساكين و قولوا للن حسنا و اقيموا الصلوة و اتوا الزکوة... و اذا اخذنا ميثاقکم لا تسفکون دمائکم و لا تخرجون انفسکم من ديارکم اقررتم و انتم تشهدون).

در حقیقت این دو آیه اشاره به ده پیمان مختلف است که خدا از یهود گرفته بود، و با ضمیمه کردن آیه 12 سوره مائده (و لقد اخذ الله ميثاق بني اسرائيل... و قال الله انى معکم لان اقمتم الصلوة و آتیتم الزکاة و آمنتم برسلى و عزرتموهم...) که دو پیمان دیگر دائر به ایمان به انبیاء و تقویت آنان از آن استفاده می شود، روشن می گردد که آنها در برابر آن نعمتهای بزرگ الهی و تعهدهای فراوانی کرده بودند و به آنها وعده داده شده بود که اگر به اینها وفادار بمانید در باغهای از بهشت جای خواهید گرفت که نهرها از زیر قصرها و درختانش جاری است (لادخلنکم جنات تجرى من تحتها الانهار) اما متأسفانه آنها سر انجام همه این پیمانها را زیر پا گذاردند که هنوز هم به پیمان شکنی خویش ادامه می دهند، در نتیجه پراکنده و دربدر شدند و تا این پیمان شکنیها ادامه دارد، این وضع نیز ادامه خواهد یافت، و اگر می بینیم چند روزی در پناه دیگران سر و صدائی دارند هرگز دلیل بر پیرویشان نیست، و ما به خوبی می بینیم روزی را که فرزندان غیور اسلام، دور از گرایشهای نژادی و قومی تنها در سایه قرآن بپاخیزند و به این سر و صداها خاتمه دهند.

3- خدا نیز به عهدش وفا می کند نعمتهای خدا هیچگاه بی قید و شرط نیست

در کنار هر نعمتی مسئولیتی قرار دارد و شرطی نهفته است.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که منظور از (اوف بعهدکم) این است که من به عهد خودم وفا خواهم کرد و شما را به بهشت خواهم برد.

و اگر در قسمتی از این حدیث ایمان به ولایت علی (علیه السلام) بخشی از این پیمان ذکر شده جای تعجب نیست، زیرا یکی از مواد پیمان بنی اسرائیل قبول رسالت پیامبران الهی و تقویت آنها بود، و می دانیم قبول جانشینان آنها نیز دنباله همان مسأله رهبری و ولایت است که در هر زمان متناسب با آن عصر باید تحقق یابد،

در زمان موسی عهده دار این منصب او بود و در عصر پیامبر، پیامبر و در زمانهای بعد علی (علیه السلام). ضمناً جمله (ایای فارهبون) (تنها از مجازات من بترسید) تائیدی است بر این مطلب که در راه وفای به عهدهای الهی و اطاعت فرمائش از هیچ چیز و هیچکس نباید ترس و وحشت داشت، این انحصار را از کلمه (ایای) که مقدم بر جمله (فارهبون) است استفاده می کنیم.

4- چرا یهودیان را بنی اسرائیل می گویند؟

(اسرائیل) یکی از نامهای یعقوب، پدر یوسف می باشد، در علت نامگذاری یعقوب به این نام مورخان غیر مسلمان مطالبی گفته اند که با خرافات آمیخته است.

چنانکه (قاموس کتاب مقدس) می نویسد: (اسرائیل به معنی کسی است که بر خدا مظفر گشت) ! وی اضافه می کند که این کلمه لقب یعقوب بن اسحاق است که در هنگام مصارعه (کشتی گرفتن) با فرشته خدا به آن ملقب گردید!

همین نویسنده در ذیل کلمه (یعقوب) می نویسد: ثبات و استقامت و ایمان خود را ظاهر ساخت، در این حال خداوند اسم وی را تغییر داده اسرائیل نامید، و وعده داد که پدر جمهور طوائف خواهد شد... و... بالاخره در کمال پیری درگذشت، و مثل یکی از سلاطین دنیا مدفون گشت! و اسم یعقوب و اسرائیل بر تمام قومش اطلاق می شود).

همچنین او در ذیل کلمه (اسرائیل) می نویسد: (و این اسم را موارد بسیار است چنانکه گاهی قصد از نسل اسرائیل و نسل یعقوب است).

ولی دانشمندان ما مانند مفسر معروف طبرسی در (مجمع البیان) در این باره چنین می نویسد: (اسرائیل همان یعقوب فرزند اسحاق پسر ابراهیم (علیه السلام) است) ... او می گوید، (اسر) به معنی (عبد) وئیل (به معنی الله) است، و این کلمه مجموعاً معنی عبدالله را می بخشد. بدیهی است داستان کشتی گرفتن اسرائیل با فرشته خداوند و یا با خود خداوند که در تورات تحریف یافته کنونی دیده می شود یک داستان ساختگی و کودکانه است که از شائن یک کتاب آسمانی به کلی دور است و این خود یکی از مدارک تحریف تورات کنونی است.

آیه (41) تا (43) و ترجمه

(وَأَمْنُوا بِمَا نَزَلَتْ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِإِيتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِي فَاتِقُونَ) (٤١) (وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَطْلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَانْتُمْ تَعْلَمُونَ) (٤٢) (وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ) (٤٣).

ترجمه:

41- و به آنچه نازل کرده ام (قرآن) ایمان بیاورید که نشانه های آن با آنچه در کتابهای شما است کاملا مطابقت دارد، و نخستین کافر به آن نباشید، و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید (به خاطر در آمد مختصری نشانه های قرآن و پیامبر اسلام را که در کتب شما موجود است پنهان نکنید) و تنها از من (و مخالفت دستور من) بترسید (نه از مردم).

42- و حق را با باطل نیامیزید، و حقیقت را با اینکه می دانید کتمان نکنید.

43- و نماز را بپا دارید و زکات را ادا کنید، و همراه رکوع کنندگان رکوع نمائید (و نماز را با جماعت بگذارید).

شان نزول

بعضی از مفسران بزرگ از امام باقر (ع) در شأن نزول نخستین آیات مورد بحث چنین نقل کرده اند که: (حیی بن اخطب، و کعب بن اشرف، و جمعی دیگر از یهود، هر سال مجلس میهمانی (پر زرق و برقی) از طرف یهودیان برای آنها ترتیب داده می شد، آنها حتی راضی نبودند که این منفعت کوچک به خاطر قیام پیامبر اسلام (ﷺ) از میان برود، به این دلیل (و دلائل دیگر) آیات تورات را که در زمینه اوصاف پیامبر (ﷺ) بود تحریف کردند، این همان (ثمن قلیل) و بهای کم است که قرآن در این آیه به آن اشاره می کند.

تفسیر:

سود پرستی یهود

به دنبال پیمانی که خداوند از یهود گرفته بود، و از جمله آن پیمان، ایمان به پیامبران الهی و اطاعت فرمانهای او بود، در سه آیه مورد بحث به نه بخش از دستوراتی که به یهود داده شده اشاره می کند.

نخست می فرماید به آیاتی که بر پیامبر اسلام (ﷺ) نازل شده ایمان بیاورید، آیاتی که هماهنگ با اوصافی است که در تورات شما آمده است (و آمنوا بما انزلت مصدقا لما معکم).

قرآن مصدق کتابی است که نزد خود شما است، یعنی بشاراتی را که تورات و پیامبران پیشین به پیروان خود دادند که بعد از ما پیامبری با چنین اوصاف ظهور خواهد کرد و کتاب آسمانی شما این ویژگیها است اکنون که می بینید صفات این پیامبر و ویژگیهای قرآن کاملا منطبق بر بشاراتی است که در کتب شما آمده و هماهنگی همه جانبه با آن دارد چرا به آن ایمان نمی آورید؟!

سپس می گوید: شما نخستین کسی نباشید که به این کتاب آسمانی کفر می ورزید و آن را انکار می کنید (و لا تکنوا اول کافر به).

یعنی اگر مشرکان و بت پرستان عرب، کافر شوند زیاد عجیب نیست عجیب کفر و انکار شما است، آنهم به عنوان پیشگامان و نخستین مخالفان، چرا که هم از آنها بااطاعت کنید، و اهل کتابیید و در کتب آسمانی شما این همه بشارات درباره ظهور چنین پیامبری داده شده، و به همین دلیل قبل از ظهورش شما نخستین منادیان او بودید، چه شد که بعد از این ظهور بجای اینکه نخستین مؤمنان باشید نخستین کافران شدید؟.

آری بسیار از یهودیان اصولا مردمی لجوجند، و اگر این لجاجت نبود باید آنها خیلی زودتر از دیگران ایمان آورده باشند.

در سومین جمله می گوید: شما آیات مرا به بهای اندکی نفروشید و آن را با یک میهمانی سالیانه معاوضه نکنید (ولا تشتروا بایاتی ثمنا قليلا).

بدون شک آیات خدا را با هیچ بهائی نباید معاوضه کرد، چه کم باشد و چه بسیار، ولی این جمله در حقیقت اشاره به دون همتی این دسته از یهود است که به خاطر منافع اندکی همه چیز را بدست فراموشی می سپردند، و آنها که تا آن روز از مبشران قیام پیامبر اسلام (ﷺ) و کتاب آسمانی او بودند، هنگامی که منافع خویش را در خطر دیدند این بشارتها را انکار کردند و آیات تورات را تحریف نمودند، چرا که در صورت آشنائی مردم به حقیقت، کاخ ریاست آنها فرو می ریخت.

اصولا اگر تمام این جهان را به کسی بدهند تا یکی از آیات الهی را انکار کند به راستی بهای کم و اندکی است، زیرا این زندگی سرانجام نابود شدنی است و سرای آخرت ابدی و جاودانی است تا چه رسد که انسان بخواهد، این آیات الهی را فدای منافع ناچیزی کند.

و در چهارمین دستور می گوید: تنها از من بیرهزید (وایای فائقون) از این نترسید که روزی شما قطع شود و از این نترسید که جمعی از متعصبان یهود بر ضد شما سران قیام کنند، تنها از من یعنی از مخالفت فرمان من بترسید.

در پنجمین دستور می فرماید: (حق را با باطل نیامیزید) تا مردم به اشتباه بیفتند (ولا تلبسوا الحق بالباطل).

و در ششمین دستور از کتمان حق نهی کرده می گوید: (حق را مکتوم ندارید در حالی که شما می دانید و آگاهید) (و تکتّموا الحق و انتم تعلمون).

هم کتمان حق، جرم و گناه است، و هم آمیختن حق و باطل که هر دو از نظر نتیجه، یکسان می باشند، حق را بگوئید هر چند به زیان شما باشد، و باطل را با آن نیامیزید هر چند منافع زودگذرتان به خطر بیفتد.

و بالاخره هفتمین و هشتمین و نهمین دستور را به این صورت بازگو می کند: (نماز را بپا دارید زکات را ادا کنید، و (عبادت دستجمعی را فراموش ننمائید) با رکوع کنندگان رکوع نمائید (واقیموا الصلوة و اتوا الزکاة و اركعوا مع الراکعین).

با اینکه دستور اخیر اشاره به مسأله نماز جماعت است، ولی از میان تمام افعال نماز تنها رکوع را بیان کرده و می گوید: با رکوع کنندگان رکوع کنید این تعبیر شاید به خاطر آن باشد که نماز یهود مطلقا دارای رکوع نبود، این نماز مسلمانان است که یکی از ارکان اصلی آن، رکوع محسوب می شود.

جالب اینکه نمی گوید: نماز بخوانید، بلکه می گوید اقیّموا الصلوة (نماز را بپا دارید) یعنی تنها خودتان نماز خوان نباشید بلکه چنان کنید که آئین نماز در جامعه انسانی برپا شود، و مردم با عشق و علاقه به سوی آن بیایند.

بعضی از مفسران گفته اند تعبیر به (اقیموا) اشاره به این است که نماز شما تنها اذکار و اوراد نباشد بلکه آن را بطور کامل بپا دارید که مهمترین رکن آن توجه قلبی و حضور دل در پیشگاه خدا و تاءثیر نماز در روح و جان آدمی است.

در حقیقت در این سه دستور اخیر، نخست پیوند فرد با خالق (نماز) بیان شده، و سپس پیوند با مخلوق (زکات) و سرانجام پیوند دستجمعی همه مردم با هم در راه خدا!.

نکته ها

آیا قرآن مندرجات تورات و انجیل را تصدیق کرده؟

در آیات متعددی از قرآن مجید، این تعبیر به چشم می خورد که: قرآن مفاد کتب پیشین را تصدیق می کند).

از جمله در آیات مورد بحث خواندیم: (مصدقاً لما معکم) و در آیات 89 و 101 سوره بقره می خوانیم (مصدق لما معهم).

و در آیه 48 مائده می فرماید: (وانزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقاً لما بین یدیه من الکتاب): (ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم در حالی این کتاب کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند).

همین امر سبب شده که جمعی از مبلغان یهود و مسیحی، این آیات را سندی بر عدم تحریف تورات و انجیل بگیرند، و بگویند: تورات و انجیل در عصر پیامبر اسلام مسلماً با تورات و انجیل امروز تفاوتی پیدا نکرده، و اگر تحریفی در تورات و انجیلها رخ داده باشد، مسلماً مربوط به قبل از آن است، و چون قرآن صحت تورات و انجیل موجود عصر پیامبر اسلام را تصدیق نموده پس مسلمانان باید این کتب را به عنوان کتب آسمانی دست نخورده به رسمیت بشناسند.

پاسخ

آیات مختلفی از قرآن گواهی می دهد که نشانه های پیامبر اسلام و آئین او در همان کتابهای محرف که در دست یهود و نصاری در آن زمان بوده وجود داشته است، زیرا مسلم است که منظور از تحریف این کتب آسمانی این نیست که تمام کتابهای موجود باطل و بر خلاف واقع می باشد، بلکه قسمتی از تورات و

انجیل واقعی در لابلای همین کتب وجود داشته و دارد، و نشانه های پیامبر اسلام، در همین کتب و یا سائر کتابهای مذهبی که در دست یهود و نصاری بوده، وجود داشته است (و الان هم بشاراتی در آنها هست).

به این ترتیب ظهور پیغمبر اسلام (ﷺ) و کتاب آسمانی او عملاً تمام آن نشانه ها را تصدیق می نموده زیرا با آن مطابقت داشته است.

بنابراین معنی تصدیق قرآن نسبت به تورات و انجیل این است که صفات و ویژگیهای پیغمبر (ﷺ) و قرآن با نشانه هایی که در تورات و انجیل آمده مطابقت کامل دارد.

استعمال واژه تصدیق در معنی مطابقت در آیات دیگر قرآن نیز مشاهده می شود، از جمله در آیه 105 سوره صافات به ابراهیم (علیه السلام) می گوید: قد صدقت الرویا (تو تصدیق خواب خود نمودی) یعنی عمل تو مطابق خوابی است که دیده ای، و در آیه 157 سوره اعراف چنین می خوانیم.

(الذين يتبعون الرسول النبي الامى الذي يجدونه مكتوبا عندهم في التوراة والانجيل...) این معنی صریحا بیان شده، یعنی اوصافی که در او می بینند مطابق است با آنچه در تورات یافته اند.

در هر حال آیات فوق چیزی جز تصدیق کردن عملی قرآن و پیامبر (ﷺ) نسبت به نشانه های حقانیت او که در کتب گذشته بوده است نیست، و دلالتی بر تصدیق تمام مندرجات تورات و انجیل ندارد بعلاوه آیات متعددی از قرآن حکایت از این می کند که آنها آیات تورات و انجیل را تحریف نمودند، این خود شاهد زنده ای است بر گفتار بالا.

شاهد زنده دیگر:

(فخر الاسلام) مؤلف کتاب (انیس الاعلام) که خود یکی از کشیشان بنام مسیحی بوده، و تحصیلات خود را نزد کشیشان مسیحی به پایان رسانیده است و به مقام ارجمندی از نظر آنان نائل آمده در مقدمه این کتاب ماجرای عجیب اسلام آوردن خود را چنین شرح می دهد:...

(...بعد از تجسس بسیار و زحمات فوق العاده و گردش در شهرها خدمت

کشیش والا مقامی رسیدم، که از نظر زهد و تقوا ممتاز بود، فرقه کاتولیک از سلاطین و غیره سؤالات دینی خود را به او مراجعه می کردند، من نزد او مدتی مذاهب مختلفه نصارا را فرا می گرفتم، او شاگردان فراوانی داشت، ولی در میان همه به من علاقه خاصی داشت. کلیدهای منزل... همه در دست من بود فقط کلید یکی از صندوقخانه ها را پیش خود نگاه داشته بود...

در این بین روزی کشیش مزبور را عارضه ای رخ داد به من گفت به شاگردها بگو: حال تدریس ندارم. وقتی نزد شاگردان آمدم دیدم مشغول بحثند، این بحث منجر به معنی لفظ (فارقلیطا) در سریانی و (پریکلتوس) به زبان یونانی... جدال آنها به طول انجامید، هر کسی رایی داشت...

پس از بازگشت، استاد پرسید: امروز چه مباحثه کردید؟! من اختلاف آنها را در لفظ (فارقلیطا) از برای او تقریر کردم...گفت: تو کدامیک از اقوال را انتخاب کرده ای؟
گفتم مختار فلان مفسر را اختیار کرده ام.

کشیش گفت: تقصیر نکرده ای، و لکن حق و واقع خلاف همه این اقوال است، زیرا حقیقت این را نمی دانند مگر راسخان فی العلم، از آنها هم تعداد کمی با آن حقیقت آشنا هستند، من اصرار کردم که معنی آن را برایم بگوئید، وی سخت گریست و گفت: هیچ چیز را از تو مضایقه نمی کنم... در فرا گرفتن معنی اسم اثر بزرگی است، ولی به مجرد انتشار، من و تو را خواهند کشت! چنانچه عهد کنی به کسی نگوئی این معنی را اظهار می کنم... من به تمام مقدسات قسم خوردم که نام او را فاش نکنم، پس گفت: این اسم از اسماء پیامبر مسلمین است و به معنی (احمد) و (محمد) است.

پس از آن کلید آن اطاق کوچک را به من داد و گفت: در فلان صندوق را باز کن و فلان و فلان کتاب را بیاور، کتابها را نزد او آوردم، این دو کتاب به خط

یونانی و سریانی پیش از ظهور پیامبر اسلام بر پوست نوشته شده بود

در هر دو کتاب لفظ (فارقلیطا) را به معنی، احمد و محمد، ترجمه نموده بودند سپس استاد اضافه کرد: علماء نصارا قبل از ظهور او اختلافی نداشتند که (فارقلیطا) به معنی (احمد و محمد) است، ولی بعد از

ظهور محمد (ﷺ) برای بقای ریاست خود و استفاده مادی، آن را تاءویل کردند و معنی دیگر برای آن اختراع نمودند و آن معنی قطعاً منظور صاحب انجیل نبوده است.

سؤال کردم درباره دین نصارا چه می گوئی؟ گفت با آمدن دین اسلام منسوخ است، این لفظ را سه بار تکرار نمود پس گفتم:

در این زمان طریقه نجات و صراط مستقیم... کدام است؟ گفت: منحصر است در متابعت محمد (ﷺ). گفتم: آیا تابعان او از اهل نجاتند؟ گفت: ای و الله (سه بار تکرار کرد)... سپس استاد گریه کرد و من بسیار گریستم گفت: اگر آخرت و نجات می خواهی البته باید دین حق را قبول نمائی... و من همی شه تو را د می کنم، به شرط اینکه در روز قیامت شاهد باشی که در باطن مسلمان و از تابعان حضرت محمد (ﷺ) هستم... هیچ شکی نیست که امروز بر روی زمین دین اسلام دین خداست... (ﷺ)

چنانکه ملاحظه می کنید طبق این سند علمای اهل کتاب پس از ظهور پیامبر اسلام (ﷺ) به خاطر منافع شخصی خود، نام و نشانه های او را طور دیگری تفسیر و توجیه کردند.

آیه (44) تا (46) و ترجمه

(اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسكم وانتم تتلون الكتب افلا تعقلون) (٤٤) (واستعينوا بالصبر والصلوة وانها لكبيرة الا على الخشعين) (٤٥) (الذين يظنون انهم ملقوا ربهم وانهم اليه رجعون) (٤٦).

ترجمه:

44- آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمده) دعوت می کنید، اما خودتان را فراموش می نمائید با اینکه شما خودتان کتاب (آسمانی) را می خوانید، آیا هیچ فکر نمی کنید؟

45- از صبر و نماز یاری جوئید (و با استقامت و کنترل هوسهای درونی و توجه به پروردگار نیرو بگیرید) و این کار جز برای خاشعان گران است.

46- آنها که ایمان دارند خدای خود را ملاقات می کنند و به سوی او باز می گردند.

تفسیر:

به دیگران توصیه می کنید اما خودتان چرا؟

گرچه روی سخن در آیات فوق همچون آیات قبل و بعد، به بنی اسرائیل است، ولی مسلماً مفهوم آن گسترده است و دیگران را نیز شامل می شود.

به گفته مفسر معروف (طبرسی) در (مجمع البیان) علما و دانشمندان یهود قبل از بعثت محمد (ﷺ) مردم را به ایمان به وی دعوت می کردند و بشارت ظهورش را می دادند ولی خود هنگام ظهور آن حضرت از ایمان آوردن خودداری کردند.

و نیز همان مفسر بزرگ نقل می کند که بعضی از علمای یهود به بستگان خود که اسلام آورده بودند توصیه می کردند به ایمان خویش باقی و ثابت بمانند ولی خودشان ایمان نمی آورند.

لذا نخستین آیه مورد بحث آنها را بر این کار مذمت کرده می گوید (آیا مردم را به نیکی دعوت می کنید ولی خودتان را فراموش می نمائید) (اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسكم).

با اینکه کتاب آسمانی را می خوانید آیا هیچ فکر نمی کنید (وانتم تتلون الكتاب افلا تعقلون) اصولاً یک برنامه اساسی مخصوصاً برای علماء و مبلغین و داعیان راه حق این است که بیش از سخن، مردم را با عمل خود تبلیغ کنند همانگونه که در حدیث معروف از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: (كونوا دعاة الناس باعمالكم ولا تكونوا دعاة بالسنتكم) (مردم را با عمل خود به نیکیها دعوت کنید نه با زبان خود).

تأثیر عمیق (دعوت عملی) از اینجا سرچشمه می گیرد که هرگاه شنونده بداند گوینده از دل سخن می گوید و به گفته خویش صد در صد ایمان دارد گوش جان خود را به روی سخنانش می گشاید و سخن که از دل برخیزد بر دل می نشیند، و در جان اثر می گذارد، و بهترین نشانه ایمان گوینده به سخنش این است که خود قبل از دیگران عمل کند، همانگونه که علی (علیه السلام) می فرماید.

(ايها الناس اني والله ما احثكم على طاعة الا واسبقكم اليها، ولا انها كم عن معصية الا واتناهي قبلكم عنها): (ای مردم به خدا سوگند شما را به هیچ طاعتی تشویق نمی کنم مگر قبلاً خودم آنرا انجام می دهم و از هیچ کار خلافی باز نمی دارم مگر اینکه پیش از شما از آن دوری جسته ام).

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم من اشد الناس عذاباً يوم القيامة من وصف عدلاً و عمل بغیره (از کسانی که در روز قیامت عذابشان از همه شدیدتر است کسی است که سخن حقی بگوید و خود به غیر آن عمل کند).

علمای یهود از این می ترسیدند که اگر به رسالت پیامبر اسلام اعتراف کنند کاخ ریاستشان فرو ریزد و عوام یهود به آنها اعتنا نکنند، لذا صفات پیامبر اسلام را که در تورات آمده بود دگرگون جلوه دادند.

قرآن برای اینکه انسان بتواند بر امیال و خواسته های دل پیروز گردد و حب جاه و مقام را از سر بیرون کند در آیه بعد چنین می گوید: از صبر و نماز یاری جوئید و با استقامت و کنترل خویشتن بر هوسهای درونی پیروز شوید (واستعينوا بالصبر والصلوة).

سپس اضافه می کند این کار جز برای خاشعان سنگین و گران است (وانها لكبيرة الا على الخاشعين).

).

در آخرین آیه مورد بحث خاشعان را چنین معرفی می کند (همانها که می دانند پروردگار خود را ملاقات خواهند کرد و به سوی او باز می گردند) (الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و انهم الیه راجعون) .

(یظنون) از ماده (ظن) گاه به معنی گمان و گاه به معنی یقین می آید و در اینجا مسلما به معنی ایمان و یقین قطعی است، زیرا ایمان به لقاء الله و باز گشت به سوی او حالت خشوع و خداترسی و احساس مسئولیت را در دل انسان زنده می کند و این یکی از آثار تربیتی ایمان به معاد است که همه جا در برابر انسان صحنه آن دادگاه بزرگ را مجسم می سازد و به انجام مسئولیتها و حق و عدالت دعوت می کند.

این احتمال نیز وجود دارد که (ظن) در اینجا به معنی گمان باشد، و این در حقیقت یک نوع مبالغه و تءکید است که اگر انسان فرضا به آن دادگاه بزرگ

ایمان نداشته باشد و فقط گمان کند، کافی است که از هر گونه خلافاکاری خودداری نماید و در واقع سرزنش به علماء یهود است که اگر ایمان شما حتی به درجه ظن و گمان برسد باز باید احساس مسئولیت کنید و دست از اینگونه تحریفات بردارید.

نکته ها

1- (لقاء الله) چیست؟

تعبیر به (لقاء الله) در قرآن مجید کرارا آمده است، و همه به معنی حضور در صحنه (قیامت) می باشد، بدیهی است منظور از (لقاء) و ملاقات خداوند ملاقات حسی، مانند ملاقات افراد بشر با یکدیگر نیست، چه اینکه خداوند نه جسم است و نه رنگ و مکان دارد که با چشم ظاهر دیده شود، بلکه منظور یا مشاهده آثار قدرت او در صحنه قیامت و پاداشها و کیفرها و نعمتها و عذابهای او است، چنانکه گروهی از مفسران گفته اند.

یا به معنی یک نوع شهود باطنی و قلبی است، زیرا انسان گاه به جائی می رسد که گوئی خدا را با چشم دل در برابر خود مشاهده می کند، به طوری که هیچگونه شک و تردیدی برای او باقی نمی ماند.

این حالت ممکن است بر اثر پاکی و تقوا و عبادت و تهذیب نفس در این دنیا برای گروهی پیدا شود، چنانکه در نهج البلاغه می خوانیم: یکی از دوستان دانشمند علی (علیه السلام) به نام (ذعلب یمانی) از امام (علیه السلام) پرسید (هل رایت ربک): (آیا خدای خود را دیده‌ای؟!)

امام (علیه السلام) فرمود افاء عبد ما لا اری آیا خدائی را که نیستم پرستش کنم؟! و هنگامی که او توضیح بیشتر خواست امام اضافه کرد: (لا تدركه العیون بمشاهدة العیان و لكن تدركه القلوب بحقائق الايمان) (چشمهای ظاهر هرگز او را مشاهده نکنند، بلکه قلبها بوسیله نور ایمان او را درک می نمایند).

ولی این حالت شهود باطنی در قیامت برای همگان پیدا می شود، چرا که آثار عظمت و قدرت خدا در آنجا آنچنان آشکار است که هر کوردلی هم ایمان قطعی پیدا می کند.

2- راه پیروزی بر مشکلات

برای پیشرفت و پیروزی بر مشکلات دو رکن اساسی لازم است، یکی پایگاه نیرومند درونی و دیگر تکیه گاه محکم برونی، در آیات فوق به این دو رکن اساسی با تعبیر (صبر) و (صلوة) اشاره شده است: صبر آن حالت استقامت و شکیبائی و ایستادگی در جبهه مشکلات است، و نماز پیوندی است با خدا و وسیله ارتباطی است با این تکیه گاه محکم.

گر چه کلمه صبر در روایات فراوانی به روزه تفسیر شده است ولی مسلماً منحصر به روزه نیست، بلکه ذکر روزه به عنوان یک مصداق بارز و روشن آن است، زیرا انسان در پرتو این عبادت بزرگ اراده‌های نیرومند و ایمانی استوار پیدا می کند و حاکمیت عقلش بر هوسهایش مسلم می گردد.

مفسران بزرگ در تفسیر این آیه نقل کرده اند که رسول گرامی اسلام هر گاه با مشکلی روبرو می شد که او را ناراحت می کرد از نماز و روزه مدد می گرفت.

و نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: (هنگامی که با غمی از غمهای دنیا روبرو می شوید وضو گرفته، به مسجد بروید، نماز بخوانید و دعا کنید، زیرا خداوند دستور داده (واستعينوا بالصبر و الصلوة)).

توجه به نماز و راز و نیاز با پروردگار نیروی تازه‌ای در انسان ایجاد می‌کند و او را برای رویارویی با مشکلات نیرو می‌بخشد.

در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم (کان علی (علیه السلام) اذا اهاله امر فزع قام الى الصلوة ثم تلا هذه الآية واستعينوا بالصبر والصلوة) هنگامی که مشکل مهمی برای علی (علیه السلام) پیش می‌آمد به نماز بر می‌خاست سپس این آیه را تلاوت می‌فرمود (واستعينوا بالصبر والصلوة). آری نماز انسان را به قدرت لایزالی پیوند می‌دهد که همه مشکلات برای او سهل و آسان است و همین احساس سبب می‌شود که انسان در برابر حوادث نیرومند و خونسرد باشد.

آیه (47) و (48) و ترجمه

(یبنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي انعمت علیکم وانی فضلتکم علی العلمین) (۴۷) (واتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا ولا یقبل منها شفعة ولا یؤخذ منها عدل ولا هم ینصرون) (۴۸) .
ترجمه:

47- ای بنی اسرائیل نعمتهائی را که به شما ارزانی داشتیم به خاطر بیاورید و نیز به یاد بیاورید که من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم.

48- و از آن روز بترسید که کسی به جای دیگری مجازات نمی شود، و نه شفاعت پذیرفته می شود و نه غرامت و بدل قبول خواهد شد و نه یاری می شوند.

تفسیر:

خیالهای باطل یهود

در این آیات بار دیگر خداوند روی سخن را به بنی اسرائیل کرده و نعمتهای خدا را به آنها یادآور می شود و می گوید: ای بنی اسرائیل نعمتهائی را که به شما دادم بخاطر بیاورید: (یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي انعمت علیکم) .

این نعمتها دامنه گسترده ای دارد، از نعمت هدایت و ایمان گرفته تا رهائی از چنگال فرعونیان و باز یافتن عظمت و استقلال همه را شامل می شود.

سپس از میان این نعمتها به نعمت فضیلت و برتری یافتن بر مردم زمان خود که ترکیبی از نعمتهای مختلف است اشاره کرده می گوید: من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم (وانی فضلتکم علی العالمین) . شاید بعضی تصور کنند که منظور از (فضلتکم علی العالمین) این باشد که آنها را بر تمام جهانیان در تمام ادوار برتری بخشیده است.

ولی با توجه به سایر آیات قرآن روشن می شود که مقصود برتری آنها نسبت به افراد محیط و عصر خودشان است زیرا در قرآن می خوانیم (کنتم خیرامة اخرجت للناس...) شما (مسلمانان) بهترین امتی بودید که برای نفع انسانها آفریده شده اید (آل عمران آیه 110).

در جای دیگر درباره بنی اسرائیل می خوانیم (و اورثنا القوم الذین کانوا یتضعفون مشارق الارض و مغاربها) ما این مستضعفان را وارث مشرق و مغرب زمین کردیم (سوره اعراف آیه 137) روشن است که بنی اسرائیل در آنزمان وارث تمام جهان نشدند پس مقصود این است که وارث شرق و غرب منطقه خودشان گشتند بنابر این فضیلت آنها بر جهانیان نیز برتری نسبت به افراد همان محیط است.

در آیه بعد قرآن خط بطلانی بر خیالهای باطل یهود می کشد، زیرا آنها معتقد بودند که چون نیاکان و اجدادشان پیامبران خدا بودند آنها را شفاعت خواهند کرد، و یا گمان می کردند می توان برای گناهان فدیة و بدل تهیه نمود، همانگونه که در این جهان متوسل به رشوه می شدند.

قرآن می گوید: (از آنروز بترسید که هیچکس بجای دیگری جزا داده نمی شود) (و اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا).

(و نه شفاعتی (بی اذن پروردگار) پذیرفته می شود) (ولا یقبل منها شفاعة).

(و نه غرامت و بدلی قبول خواهد شد) (ولا یؤخذ منها عدل).

(و نه کسی برای یاری انسان به پا می خیزد) (ولا هم ینصرون).

خلاصه حاکم و قاضی آن صحنه کسی است که جز عمل پاک را قبول نمی کند چنانکه در آیه 88 و 89 شعراء می خوانیم: (یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم) (روزی که نه مال به درد میخورد و نه فرزندان، مگر آنها که دارای روح سالم و پاک و با ایمان هستند).

در حقیقت آیه فوق اشاره به این است که در این دنیا چنین معمول است که برای نجات مجرمان از مجازات از طرق مختلفی وارد می شوند: گاه یک نفر جریمه دیگری را پذیرا می شود و آنرا اداء می کند. اگر این معنی ممکن نشد متوسل به شفاعت می گردد و اشخاصی را بر می انگیزد که از او شفاعت کنند.

باز اگر اینهم نشد سعی می کنند که با پرداختن غرامت خود را آزاد سازند.

و اگر دسترسی به این کار هم نداشت از دوستان و یاران کمک می گیرد تا از او دفاع کنند تا گرفتار چنگال مجازات نشود.

اینها طرق مختلف فرار از مجازات در دنیا است، ولی قرآن می گوید: اصول حاکم بر مجازاتها در قیامت به کلی از این امور جدا است، و هیچ یک از این امور در آنجا به کار نمی آید، تنها راه نجات پناه بردن به سایه ایمان و تقوا است و استمداد از لطف پروردگار.

بررسی عقاید بت پرستان یا منحرفین اهل کتاب نشان می دهد که اینگونه افکار خرافی در میان آنها کم نبوده مثلاً نویسنده تفسیر المنار نقل می کند که در بعضی از مناطق مصر بعضی از مردم خرافی وجه نقدی به غسل دهنده میت میدادند و آنرا اجرت نقل و انتقال به بهشت می نامیدند.

و نیز در حالات یهود می خوانیم که آنها برای کفاره گناهانشان قربانی می کردند، اگر دسترسی به قربانی بزرگ نداشتند یک جفت کبوتر قربانی می کردند!

در حالات اقوام پیشین که احتمالاً قبل از تاریخ زندگی می کردند می خوانیم

که آنها زیور آلات و اسلحه مرده را با او دفن می کردند تا در زندگی آینده اش از آن بهره گیرند!

قرآن و مسأله شفاعت

بدون شک مجازاتهای الهی چه در این جهان و چه در قیامت جنبه انتقامی ندارد، بلکه همه آنها در حقیقت ضامن اجرا برای اطاعت از قوانین و در نتیجه پیشرفت و تکامل انسانها است، بنابر این هر چیز که این ضامن اجراء را تضعیف کند باید از آن احتراز جست تا جرات و جسارت بر گناه در مردم پیدا نشود. از سوی دیگر نباید راه بازگشت و اصلاح را بکلی بر روی گناهکاران بست بلکه باید به آنها امکان داد که خود را اصلاح کنند و به سوی خدا و پاکی تقوا باز گردند.

(شفاعت) در معنی صحیحش برای حفظ همین تعادل است، و وسیله ای است برای بازگشت گناهکاران و آلودگان، و در معنی غلط و نادرستش موجب تشویق و جرات بر گناه است.

کسانی که جنبه های مختلف شفاعت و مفاهیم صحیح آنها از هم تفکیک نکرده اند گاه بکلی منکر مسأله شفاعت شده، آنها را توصیه و پارتی بازی در برابر سلاطین و حاکمان ظالم برابر می دانند!

و گاه مانند وهابیان آیه فوق را که می گوید: (لا یقبل منها شفاعة) در قیامت از کسی شفاعت پذیرفته نمی شود بدون توجه به آیات دیگر دستاویز قرار داده و به کلی شفاعت را انکار کرده اند.

به هر حال ایرادهای مخالفان شفاعت را در چند مطلب می توان خلاصه کرد:

1- اعتقاد به شفاعت روح سعی و تلاش را تضعیف می کند.

2- اعتقاد به شفاعت انعکاسی از جامعه های عقب مانده و فئودالیت است.

3- اعتقاد به شفاعت موجب تشویق به گناه و رها کردن مسئولیتها است.

4- اعتقاد به شفاعت یک نوع شرک و چندگانه پرستی و مخالف قرآن است!

5 اعتقاد به شفاعت مفهومی دگرگون شدن احکام خداوند و تغییر اراده و فرمان او است!

ولی بطوری که خواهیم گفت همه این ایرادها از آنجا ناشی شده که شفاعت را از نظر مفهوم قرآنی با

شفاعتهای انحرافی رائج در میان عوام مردم اشتباه کرده اند.

از آنجا که این مسأله هم در جهت اثبات، و هم در جهت نفی، دارای اهمیت ویژه ای است باید بطور

مشروح از مفهوم شفاعت فلسفه شفاعت شفاعت در عالم تکوین شفاعت در قرآن و حدیث شفاعت و

مسأله توحید و شرک در اینجا بحث کنیم تا هر گونه ابهامی در زمینه آیه فوق و سایر آیاتی که در آینده

در زمینه شفاعت با آن برخورد خواهیم کرد بر طرف شود.

1- مفهوم واقعی شفاعت

کلمه (شفاعت) از ریشه (شفع) بمعنی (جفت) (و ضم الشیء الی مثله) گرفته شده، و نقطه مقابل آن

(وتر) به معنی تک و تنها است، سپس به ضمیمه شدن فرد برتر و قویتری برای کمک به فرد ضعیفتر

اطلاق گردیده است و این لفظ در عرف و شرع به دو معنی متفاوت گفته می شود:

الف شفاعت در لسان عامه به این گفته می شود که شخص شفیع از موقعیت و شخصیت و نفوذ خود

استفاده کرده و نظر شخص صاحب قدرتی را در مورد مجازات زیردستان خود عوض کند.

گاهی با استفاده از نفوذ خود یا وحشتی که از نفوذ او دارند.

و زمانی با پیش کشیدن مسائل عاطفی و تحت تاثیر قرار دادن عواطف طرف.

و زمان دیگری با تغییر دادن مبانی فکری او، درباره گناه مجرم و استحقاق او، و مانند اینها...

بطور خلاصه شفاعت طبق این معنی هیچگونه دگرگونی در روحيات و فکر مجرم يا متهم ايجاد نمي کند تمام تاءثيرها و دگرگونيه‌ها مربوط به شخصي است که شفاعت نزد او مي شود (دقت کنيد).

اين نوع شفاعت در بحثهاي مذهبي مطلقا معني ندارد زيرا نه خداوند اشتباهي مي کند که بتوان نظر او را عوض کرد، و نه عواطفی به اين معنی که در انسان است دارد که بتوان آن را برانگيخت، و نه از نفوذ کسی ملاحظه مي کند و وحشتی دارد و نه پاداش و کيفرش بر محوري غير از عدالت دور مي زند.

مفهوم ديگر شفاعت بر محور دگرگوني و تغيير موضع شفاعت شونده دور ميزند، يعني شخص شفاعت شونده موجباتي فراهم مي سازد که از يک وضع نامطلوب و درخور کيفر بيرون آمده و به وسيله ارتباط با شفيع، خود را در وضع مطلوبي قرار دهد که شايسته و مستحق بخشودگي گردد، و همانطور که خواهيم ديد ايمان به اين نوع شفاعت در واقع يک مکتب عالي تربيت و وسيله اصلاح افراد گناهکار و آلوده، و بيداري و آگاهي است، و شفاعت در منطق اسلام از نوع اخير است.

و خواهيم ديد که تمام ايرادها، خرده گيريها، و حمله ها همه متوجه تفسير اول براي شفاعت مي شود، نه مفهوم دوم که يک معنی منطقي و معقول و سازنده است.

اين بود تفسير اجمالي شفاعت در دو شکل (تخديري) و (سازنده).

2- شفاعت در عالم تکوين

آنچه در مورد شفاعت به تفسير صحيح و منطقي آن گفتيم در جهان تکوين

و آفرينش (علاوه بر عالم تشريع) نيز فراوان ديده مي شود، نيروهاي قويتر اين جهان به نيروهاي ضعيفتر ضميمه شده و آنها را در مسير هدفهاي سازنده پيش مي برند، آفتاب ميتابد و باران مي بارد و بذرها را در دل زمين آماده مي سازد تا استعدادهاي دروني خود را به کار گيرند، و نخستين جوانه حيات را بيرون فرستند پوست دانه ها را بشکافند و از ظلمتکده خاک سر بر آورده به سوي آسمان که از آن نيرو دريافت داشته اند پيش بروند.

این صحنه ها در حقیقت یک نوع شفاعت تکوینی در رستاخیز زندگی و حیات است، و اگر با اقتباس از این الگو نوعی از شفاعت در صحنه (تشریع) قائل شویم راه مستقیمی را پیش گرفته ایم که توضیح آن را به زودی خواهیم خواند.

3- مدارک شفاعت

اکنون به مدارک اصلی و دست اول در مورد مسأله شفاعت می پردازیم:
در قرآن درباره مسأله شفاعت (به همین عنوان) در حدود 30 مورد بحث شده است (البته بحثها و اشارات دیگری به این مسأله بدون ذکر این عنوان نیز دیده می شود).

آیاتی که در قرآن پیرامون این مسأله بحث می کند در حقیقت به چند دسته تقسیم می شود:
گروه اول آیاتی است که بطور مطلق شفاعت را نفی می کند مانند: (انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه ولا خلة ولا شفاعة) (بقره 254) و مانند (ولا یقبل منها شفاعة) (بقره: 48).
در این آیات راه های متصور برای نجات مجرمان غیر از ایمان و عمل صالح چه از طریق پرداختن عوض مادی یا پیوند و سابقه دوستی، و یا مسأله شفاعت نفی شده است.
در مورد بعضی از مجرمان می خوانیم: (فما تنفعهم شفاعة الشافعين) (مدثر: 48): (شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی ندارد).

گروه دوم آیاتی است که (شفیع) را منحصر خدا معرفی می کند مانند: (ما لکم من دونه من ولی ولا شفیع) (سجده: 4): غیر از خدا ولی و شفیع نداریم (وقل لله الشفاعة جمیعا) (زمر: 44): (همه شفاعتها مخصوص خدا است)

گروه سوم آیاتی است که شفاعت را مشروط به اذن و فرمان خدا می کند مانند: (من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه) (بقره: 255) چه کسی می تواند جز به اذن خدا شفاعت نماید؟ و (ولا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له) (سباء: 23): (شفاعت جز برای کسانی که خدا اجازه دهد سودی ندارد).

گروه چهارم آیاتی است که شرائطی برای شفاعت شونده بیان کرده است گاهی این شرط را رضایت و خشنودی خدا معرفی می کند مانند: (ولا یشفعون الا لمن ارتضى) (انبیاء: 28).

طبق این آیه شفاعت شفیعان منحصرًا شامل حال کسانی است که به مقام (ارتضاء) یعنی پذیرفته شدن در پیشگاه خداوند، رسیده اند.

و گاه شرط آن را گرفتن عهد و پیمان نزد خدا معرفی می کند مانند (لا یملکون الشفاعة الا من اتخذ عند الرحمن عهدا). (مریم: 87) (منظور از این عهد و پیمان ایمان به خدا و پیامبران الهی است). و زمانی صلاحیت شفاعت شدن را از بعضی از مجرمان سلب می کند، مانند سلب شفاعت از ظالمان در آیه زیر: (ما للظالمین من حمیم ولا شفیع یطاع): (غافر: 18). و به این ترتیب داشتن عهد و پیمان الهی یعنی ایمان، و رسیدن به مقام خشنودی پروردگار و پرهیز از گناهانی چون ظلم و ستم، جزء شرائط حتمی شفاعت است.

4- شرائط گوناگون شفاعت

خلاصه اینکه آیات شفاعت بخوبی نشان می دهد که مسأله شفاعت از نظر منطق اسلام یک موضوع بی قید و شرط نیست بلکه قیود و شرایطی، از نظر جرمی که درباره آن شفاعت از یک سو، شخص شفاعت شونده از سوی دیگر، و شخص شفاعت کننده از سوی سوم دارد که چهره اصلی شفاعت و فلسفه آن را روشن می سازد.

مثلا گناهانی همانند ظلم و ستم بطور کلی از دایره شفاعت بیرون شمرده شده و قرآن می گوید: ظالمان (شفیع مطاعی) ندارند!

و اگر ظلم را به معنی وسیع کلمه آنچنان که در بعضی از احادیث بعدا خواهد آمد تفسیر کنیم شفاعت منحصر به مجرمانی خواهد بود که از کار خود نادمند و پشیمان، و در مسیر جبران و اصلاحند، و در این صورت شفاعت پشتوانه ای خواهد بود برای توبه و ندامت از گناه (و اینکه بعضی تصور می کنند با وجود ندامت و توبه نیازی به شفاعت نیست اشتباهی است که پاسخ آن را به زودی خواهیم داد).

از طرف دیگر طبق آیه 28 سوره انبیاء تنها کسانی مشمول بخشودگی از طریق شفاعت می شوند که به مقام (ارتضاء) رسیده اند و طبق آیه 87 مریم دارای (عهد الهی) هستند.

این دو عنوان همان گونه که از مفهوم لغوی آنها، و از روایاتی که در تفسیر این آیات وارد شده، استفاده می شود به معنی ایمان به خدا و حساب و میزان و پاداش و کیفر و اعتراف به حسنات و سیئات نیکی اعمال نیک و بدی اعمال بد و گواهی به درستی تمام مقرراتی است که از سوی خدا نازل شده، ایمانی که در فکر و سپس در زندگی آدمی انعکاس یابد، و نشانهای این است که خود را از صفت ظالمان طغیانگر که هیچ اصل مقدسی را به رسمیت نمی شناسند بیرون آورد و به تجدید نظر در برنامه های خود وادارد.

در آیه 64 سوره نساء در مورد آمرزش گناهان در سایه شفاعت می خوانیم: (وَلَوْ أَنَّهُمْ أَذْهَبُوا أَنْفُسَهُمْ جَائِئُوكَ فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا): در این آیه توبه و استغفار مجرمان مقدمه های برای شفاعت پیامبر (ﷺ) شمرده شده است.

و در آیه 98 و 99 سوره یوسف: (قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ قَالَ سَوْفَ اسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ): نیز آثار ندامت و پشیمانی از گناه در تقاضای برادران یوسف از پدر بخوبی خوانده می شود.

در مورد شفاعت فرشتگان (در سوره آیه 7) می خوانیم که استغفار و شفاعت آنها تنها برای افراد با ایمان و تابعان سبیل الهی و پیروان حق است (وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ).

باز در اینجا این سؤال که با وجود توبه و تبعیت از سبیل الهی و گام نهادن در مسیر حق، چه نیازی به شفاعت است مطرح می شود که در بحث حقیقت شفاعت از آن پاسخ خواهیم گفت.

و در مورد شفاعت کنندگان نیز این شرط را ذکر کرده که باید گواه بر حق باشند (الْأَمِنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ) (زخرف 87) و به این ترتیب شفاعت شونده باید یک نوع ارتباط و پیوند با شفاعت کننده برقرار سازد، پیوندی از طریق توجه به حق و گواهی قوی و فعلی به آن، که این خود نیز عامل دیگری برای سازندگی و بسیج نیروها در مسیر حق است.

در روایات اسلامی نیز تعبیرات فراوانی می بینیم که مکمل مفاد آیات فوق است و گاهی صریحتر از آن، از جمله:

1- در تفسیر (برهان) از امام کاظم (علیه السلام) از علی (علیه السلام) نقل شده که می فرماید: از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم (شفاعتی لاهل الکبائر من امتی...): شفاعت من برای مرتکبین گناهان کبیره است راوی حدیث که ابن ابی عمیر است می گوید: از امام کاظم (علیه السلام) پرسیدم چگونه برای مرتکبان گناهان کبیره شفاعت ممکن است در حالی که خداوند می فرماید: (ولا یشفعون الا لمن ارتضى) مسلم است کسی که مرتکب کبائر شود مورد ارتضاء و خشنودی خدا نیست.

امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: (هر فرد با ایمانی که مرتکب گناهی طبعاً پشیمان خواهد شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده پشیمانی از گناه توبه است... و کسی که پشیمان نگردد مؤمن واقعی نیست، و شفاعت برای او نخواهد بود و عمل او (ظلم) است، و خداوند می فرماید ظالمان دوست و شفاعت کنندهای ندارند).

مضمون صدر حدیث این است که شفاعت شامل مرتکبان کبائر می شود.

ولی ذیل حدیث روشن می کند که شرط اصلی پذیرش شفاعت واجد بودن ایمانی است که مجرم را به مرحله ندامت و خود سازی و جبران برساند، و از ظلم و طغیان و قانون شکنی برهاند (دقت کنید).

2- در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) در نامه‌ای که به صورت متحد المال برای اصحابش نوشت چنین نقل شده:

(من سره ان ینفعه شفاعة الشافعين عند الله فلیطلب الی الله ان یرضی عنه)

لحن این روایت نشان می دهد که برای اصلاح اشتباهاتی که در زمینه شفاعت برای بعضی از یاران امام خصوصاً و جمعی از مسلمانان عموماً رخ داده است صادر شده، و با صراحت شفاعتهای تشویق کننده به گناه در آن نفی شده است و می گوید (هر کس دوست دارد مشمول شفاعت گردد باید خشنودی خدا را جلب کند).

3- باز در حدیث پر معنی دیگری از امام صادق (ع) می خوانیم: (إذا كان يوم القيامة بعث الله العالم والعابد، فإذا وقف بين يدي الله عز وجل قيل للعابد انطلق الى الجنة، وقيل للعالم قف تشفع للناس بحسن تاديبك لهم):

(در روز رستاخیز خداوند (عالم) و (عابد) را بر می انگیزد به عابد می گوید تنها به سوی بهشت رو اما به عالم می گوید برای مردمی که تربیت کردی شفاعت کن!)

در این حدیث پیوندی در میان (تادیب عالم) و شفاعت او نسبت به شاگردانش (که مکتب او را درک کرده اند دیده می شود که میتواند پرتوی به روی بسیاری از موارد تاریک این بحث بیفکند. بعلاوه اختصاص شفاعت کردن به عالم و نفی آن از عابد نشانه دیگری است از این که شفاعت در منطق اسلام یک مطلب قرار دادی و یا پارتی بازی نیست بلکه یک مکتب تربیتی است و تجسمی است از تربیت در این جهان.

6- تاثیر معنوی شفاعت

آنچه در مورد روایات شفاعت آوردیم قسمت کمی از بسیار بود، که بخاطر نکات خاصی که متناسب با بحث مادر آنها بود انتخاب گردید، و گر نه روایات شفاعت به مرحله تواتر رسیده است. (نووی) شافعی در شرح (صحیح مسلم از (قاضی عیاض) دانشمند معروف اهل تسنن نقل می کند که می گوید شفاعت متواتر است.

حتی پیروان (ابن تیمیه) (متوفای سال 728 هجری) و محمد بن عبد الوهاب (متوفای سال 1206) که در اینگونه مسائل سختگیری و تعصب و لجاجت خاصی دارند به تواتر این روایات اعتراف کرده اند! در کتاب (فتح المجید) تألیف (شیخ عبد الرحمن بن حسن که از معروفترین کتب (وهابیه) است، و هم اکنون در بسیاری از مدارس دینی (حجاز) به عنوان یک کتاب درسی شناخته می شود، از ابن قیم چنین نقل شده احادیث در زمینه شفاعت مجرمان از پیامبر (ﷺ) متواتر است، و صحابه او و اهل سنت عموماً اجماع بر این موضوع دارند، و منکر آن را بدعتگذار می دانند و به او انتقاد می کنند و او را گمراه می شمردند).

اکنون پیش از آنکه به بحث درباره اثرات اجتماعی و روانی شفاعت بپردازیم و ایرادهای چهارگانه را در شعاع فلسفه شفاعت مورد بررسی قرار دهیم نگاهی به آثار معنوی آن از نظر منطق خدا پرستان و معتقدان به شفاعت می کنیم که این نگاه روشنگر بحث آینده در زمینه واکنشهای اجتماعی و روانی این مسأله خواهد بود.

در میان علمای عقائد اسلامی در زمینه چگونگی تاثیر معنوی شفاعت گفتگو است: جمعی که بنام (وعیدیه) معروف هستند (آنها که اعتقاد به خلود مرتکبان گناهان کبیره در جهنم دارند) معتقدند که شفاعت اثری در زدودن آثار گناه ندارد، بلکه تاءثیر آن تنها در قسمت پیشرفت و تکامل معنوی و افزایش پاداش و ثواب است.

در حالی که (تفضیلیه) (آنها که اعتقاد به خلود اصحاب کبائر ندارند) معتقدند شفاعت در زمینه گناهکاران است، و اثرش سقوط مجازات و کیفر می باشد.

ولی محقق معروف (خواجه ظ نصیر الدین طوسی) در کتاب (تجريد الاعتقادات) هر دو را حق می داند، و معتقد به هر دو اثر است.

علامه حلی در شرح عبارت او در کشف المراد نیز این عقیده را انکار نکرده بلکه شواهدی برای آن آورده است.

گمان نمی کنیم با توجه به آنچه سابقا در معنی شفاعت از نظر ریشه لغوی و هم از نظر مقایسه با شفاعت تکوینی گفته شد تردیدی باقی بماند که عقیده محقق طوسی به واقعیت نزدیکتر است.

زیرا از یک سو در روایت معروفی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده می خوانیم: (ما من احد من الاولین و الاخرین الا هو محتاج الی شفاعة محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) يوم القيامة) (طبق این حدیث همه مردم نیازمند به شفاعت پیامبرند).

و به این ترتیب حتی کسانی که از گناه توبه کرده اند و جرم آنها بخشوده شده، باز نیاز به شفاعت دارند، و این در صورتی ممکن است که اثر شفاعت دو جانبه باشد و افزایش مقام را نیز شامل شود.

و اگر در بعضی از روایات می خوانیم نیکوکاران نیاز به شفاعت ندارند، منظور نفی آن نوع شفاعت است که در مورد مجرمان و گناهکاران می باشد.

از سوی دیگر گفتیم: حقیقت شفاعت ضمیمه شدن موجود قویتری به موجود ضعیفتر برای کمک به او است، این کمک ممکن است برای افزایش نقاط قوت باشد و نیز ممکن است برای پیرایش نقاط ضعف. همانطور که در شفاعت تکوینی و موجوداتی که در مسیر تکامل و پرورش قرار دارند نیز این دو جنبه مشهود است: گاهی موجودات پائین تر نیازشان به عوامل نیرومندتر و برتر برای از میان بردن عوامل تخریب است (همانند نیاز گیاه به نور آفتاب برای از بین بردن آفات) و گاه برای افزودن نقاط قوت و پیشرفت می باشد

(همانند نیاز گیاه برای رشد و نمو به نور آفتاب) و همچنین یک شاگرد درس خوان هم برای اصلاح اشتباهات خود نیاز به استاد دارد و هم برای افزایش معلومات مختلف. بنابر این شفاعت به دلائل مختلف اثر دوگانه دارد و انحصار به زدودن آثار جرم و گناه ندارد (دقت کنید).

با توجه به آنچه گفته شده روشن که چرا توبهکاران نیز به شفاعت نیازمندند، با اینکه توبه طبق اعتقادات مسلم مذهبی به تنهایی موجب آمرزش گناه می گردد. دلیل این موضوع دو چیز است:

1- توبه کاران نیز برای افزایش مقامات معنوی و پرورش و تکامل و ارتقاء مقام، نیاز به شفاعت دارند اگر چه نیازشان در زمینه جرم و گناه با (توبه) بر آورده شده است.

2- اشتباه بزرگی که برای بسیاری در زمینه تاثیر توبه رخ داده موجب اینگونه اشکالات می شود و آن اینکه تصورشان این است که توبه و ندامت و پشیمانی از گناه می تواند انسان را به حالت قبل از گناه در آورد در حالی که در جای خود گفته ایم ندامت از گذشته و تصمیم نسبت به آینده تنها مرحله نخستین توبه است، و درست همانند داروئی است که بیماری را قطع می کند، بدیهی است با قطع تب و از بین رفتن

ریشه بیماری، اگر چه بیمار بهبودی یافته و سالم شده، ولی هرگز به حال یک انسان عادی در نیامده است، بلکه باید مدتها به تقویت بنیه جسمی خود بپردازد، تا به مرحله قبل از بیماری برسد. و به تعبیر دیگر توبه مراحل دارد، و ندامت از گناه و تصمیم برای پاک بودن در آینده تنها مرحله نخستین آن است.

مرحله نهائی آن به این حاصل که توبه کار از هر نظر به حالت روحانی قبل از گناه در آید و در این مرحله است که شفاعت شافعان و پیوند و ارتباط با آنها می تواند اثر بخش باشد.

شاهد زنده برای این سخن همان است که در سابق اشاره کردیم که در آیات مربوط به استغفار می بینیم علاوه بر توبه شخص مجرم، استغفار پیامبر (ﷺ) شرط پذیرش توبه قرار داده شده است، و همچنین در مورد توبه برادران یوسف و استغفار یعقوب برای آنها، و از همه روشنتر در مورد استغفار فرشتگان برای افرادی که نیکوکار و صالح و مصلحند که آیات آن در سابق گذشت (دقت کنید).

7- فلسفه شفاعت

(مفهوم) شفاعت و (مدارک) آن را که روشنگر مفهوم آن بود دانستیم، و با توجه به آن، درک فلسفه های (اجتماعی و روانی) آن چندان مشکل نیست.

به طور کلی توجه به اصل شفاعت می تواند چند اثر زیر را در معتقدان داشته باشد:

(مبارزه با روح یأس) کسانی که مرتکب جرائم سنگینی می شوند از یکسو گرفتار ناراحتی وجدان، و از سوی دیگر گرفتار یأس از بخشودگی در پیشگاه خدا می گردند و چون راه بازگشت را به روی خود مسدود می یابند عملاً حاضر به هیچگونه تجدید نظر نیستند، و با توجه به تیره گی افق آینده در نظرشان ممکن است دست به طغیان و سرکشی بیشتر بزنند و یکنوع آزادی عمل برای خود، تحت این عنوان که رعایت مقررات برای آنها سودی ندارد، قائل شوند، درست همانند بیماری که از بهبودی مأیوس شده و سد پرهیز را بکلی شکسته است چون آن را بی دلیل و فاقد تاثیر می داند.

گاه ناراحتی وجدان که ناشی از اینگونه جرائم است، موجب اختلالات روانی و یا موجب تحریک حس انتقامجوئی از جامعه‌های که او را چنین آلوده کرده است می‌گردد، و به این ترتیب گناهکار مبدل به یک عنصر خطرناک و کانون ناراحتی برای جامعه می‌شود.

اما ایمان به شفاعت روزنه‌ای به سوی روشنائی به روی او می‌گشاید و امید به آمرزش، او را به کنترل خویش و تجدید نظر، و حتی جبران گذشته تشویق می‌کند، حس انتقام جوئی در او تحریک نمی‌گردد و آرامش روانی به او امکان تبدیل شدن به یک عنصر سالم و صالح می‌دهد.

بنابر این اگر بگوئیم توجه به شفاعت به معنی صحیح، یک عامل سازنده و باز دارنده است که می‌تواند از یک فرد مجرم و گناهکار فرد صالحی بسازد، گزاف نگفته ایم، لذا مشاهده می‌کنیم که حتی برای زندانیان ابد، روزنه شفاعت و بخشودگی در قوانین مختلف دنیا باز گذارده شده است، مبادا یأس و نومیدی آنها را مبدل به کانون خطری در درون خود زندانها کند، و یا گرفتار اختلال روانی سازد!

8- شرائط (سازنده شفاعت)

با توجه به اینکه شفاعت به معنی صحیح قیود و شرائط فراوانی در چند جهت دارد، کسانی که معتقد به این اصلند برای اینکه مشمول آن شوند ناگزیرند شرائط آن را فراهم سازند، و از گناهای همانند ظلم که امید شفاعت را به صفر می‌رساند پرهیزند، برنامه خود را از یک دگرگونی عمیق و همه جانبه در وضع خویش شروع کنند، و برای رسیدن به مقام ارتضاء و برقرار ساختن عهد الهی (به تفسیری که گذشت) از گناه توبه کنند، و یا حد اقل در آستانه توبه قرار گیرند.

خلافکاری و شکستن سد قوانین الهی را متوقف سازند و یا لااقل تقلیل دهند و ایمان به خدا و دادگاه بزرگ رستاخیز را در خود زنده نگاهدارند و قوانین و مقررات او را محترم بشمرند.

و از طرفی برای برقرار ساختن پیوند میان (خود) و (شفاعت کننده) از صفات او اقتباس کنند و یک نوع سنخیت، هر چند ضعیف، میان خود و او برقرار سازند، یعنی همانطور که در شفاعت تکوینی آمادگی و سنخیت، و تسلیم در برابر عوامل تکامل، شرط تاثیر علل تکوینی است، در مرحله شفاعت تشریعی نیز برای رسیدن به نتیجه، اینگونه آمادگیها لازم است (دقت کنید).

با این وضع جای تردید باقی نمی ماند که شفاعت به معنی صحیح نقش مؤ ثری در دگرگونی حال مجرمان و اصلاح وضع آنها خواهد داشت.

9- بررسی و پاسخ اشکالات

همانطور که قبلا گفته شد میان (شفاعت) در عرف عام و (شفاعت) در منطق اسلام فاصله زیادی است، یکی بر اساس تغییر دادن فکر (شفاعت کننده) و دیگری بر اساس تغییرات و دگرگونیهای گوناگون در (شفاعت شونده) قرار دارد.

روشن است که شفاعت به معنی اول همه اشکالات گذشته را به خود جذب می کند، هم روح سعی و تلاش را می کشد، هم موجب تشویق به گناه است.

هم انعکاسی از جوامع عقب افتاده و فئودالیت می باشد.

و هم متضمن یکنوع شرک یا انحراف از توحید است.

زیرا اگر ما معتقد باشیم که علم خدا را می توان تغییر داد و مجهولی را درباره (شفاعت شونده) برای او روشن ساخت، و یا مبدئی غیر از او در جهان وجود دارد که میتوان خشم خدا را به وسیله او فرو نشاند، و یا محبت او را به سوی خود جلب کرد، و یا معتقد باشیم که خداوند ممکن است نیاز به موقعیت بعضی از بندگان خود داشته باشد و بخاطر این نیاز، شفاعت آنها را درباره مجرمی بپذیرد، و یا معتقد باشیم که از نفوذ وسایطی ممکن است بهرآسد و شفاعت آنها را بپذیرد، همه اینها ما را از اصل توحید و خداشناسی، دور می سازد و در دره شرک و بت پرستی، پرتاب می کند.

اینها همه نتیجه شفاعت در عرف عام و معنی نادرست آن است.

ولی شفاعت در شکل صحیح و با شرائط و کیفیت و خصوصیات و ویژگیهایی که در بالا به آن اشاره شد، هیچیک از این عیوب را ندارد سهل است نقاط مثبت ضد آنرا پرورش می دهد.

این نوع شفاعت تشویق به گناه نمی کند، بلکه وسیله ای برای ترک گناه است.

دعوت به سستی و تنبلی نمی کند، بلکه با ایجاد روح امیدواری، نیروهای انسان را برای جبران خطاهای گذشته بسیج می نماید.

هیچگونه ارتباطی با جوامع عقب افتاده ندارد، بلکه یک وسیله مؤثر تربیتی برای اصلاح مجرمان و گناهکاران و متجاوزان است.

نه تنها شرک نیست، بلکه عین توحید و توجه به خدا و استمداد از صفات او و اذن و فرمان او می باشد.

باز برای روشنتر شدن این بحث نظر شما را به تحلیل زیر جلب می کنیم:

10- شفاعت و توحید

تفسیرهای نادرست برای مسأله شفاعت، دو دسته را که در دو قطب کاملاً متضاد هستند به مخالفت با این موضوع برانگیخته است دستهای که طرز تفکر مادی دارند و شفاعت را عامل تخدیر و خاموش ساختن تلاش و کوششها می پندارند که پاسخ آنها مشروحا گذشت.

دسته ای دیگر بعضی از افراطیون مذهبی مانند وهابیه و همفکران آنها هستند که اعتقاد به شفاعت را یکنوع شرک و انحراف از آئین توحید تصور می کنند با اینکه طرح اشکال آنها و پاسخ آن بحث را به درازا می کشاند و از طرز تفسیر خارج می شویم ولی روی پاره ای از جهات این امر را لازم می دانیم:

نخست توجه به این موضوع لازم است که وهابیه که در دو قرن اخیر به رهبری محمد بن عبد الوهاب سرزمین حجاز را تحت نفوذ افکار خود قرار داده اند در معتقدات تند و حاد خود که بیشتر در زمینه توحید است تنها با شیعه مخالفت ندارند بلکه با غالب مسلمانهای اهل تسنن نیز شدیداً مخالفند.

(محمد بن عبد الوهاب) که افکار خود را از (ابن تیمیه) (احمد بن عبد الحلیم دمشقی متوفی 728) که تقریباً (چهار قرن قبل از او می زیسته) گرفته است، در حقیقت مجری افکار و معتقدات ابن تیمیه (ایده نولوگ وهابیه) بود.

(محمد بن عبد الوهاب) در خلال سالهای 1160 تا 1206 که سال وفات او بود با همکاری زمامداران محلی، و برانگیختن آتش تعصباتی خشن در میان اقوام بیابان گرد و بدوی حجاز توانست به نام دفاع از

توحید و مبارزه با شرک، مخالفان خود را عقب بزند و بر دستگاه حکومت و رهبری سیاسی، بطور مستقیم، و غیر مستقیم تسلط یابد و در این راه خون های زیادی از مسلمانان حجاز و غیر حجاز ریخته شد.

کشمکشهای پیروان محمد بن عبد الوهاب محدود به محیط حجاز نبود، بلکه در سال 1216 (درست ده سال پس از مرگ محمد بن عبد الوهاب) پیروان او از طریق بیابانهای حجاز با یک حمله غافلگیرانه به کربلا ریختند و با استفاده از تعطیل بودن شهر به مناسبت روز عید غدیر و مسافرت بسیاری از اهالی کربلا به نجف برای مراسم غدیر، پس از شکافتن دیوار شهر به داخل شهر رخنه کرده و به تخریب حرم امام حسین (علیه السلام) و سایر اماکن مقدس شیعه در کربلا پرداختند، و در ضمن تمام درهای گرانقیمت و تابلوها و هدایای نفیس و وسائل تزئینی را با خود بردند، حدود پنجاه نفر در نزدیکی ضریح و پانصد نفر در صحن و تعداد زیادی را در خود شهر کشتند که بعضی عدد مقتولین را بالغ بر پنج هزار نفر دانسته اند، در این ماجرا خانه های فراوانی غارت شد و حتی پیرمردان و کودکان و زنان نیز از این تعرض مصون نماندند.

در سال 1344 فقهای مدینه که در دستگاه حکومت نفوذ داشتند فتوا به انهدام تمام قبور بزرگان اسلام در حجاز دادند و در روز هشتم شوال این حکم تنفیذ گردید و همه قبور را یکی پس از دیگری بجز قبر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و سلم) ویران کردند که آن هم بخاطر ترس از خشم عمومی مسلمین مستثنی شد.

رویه گرفته پیروان این مکتب همانند خود محمد بن عبد الوهاب افرادی خشن و غیر قابل انعطاف و یکدنده و قشری و متعصبند و بیش از آنچه روی منطق تکیه می کنند شدت عمل و خشونت به خرج می دهند، و دانسته یا نادانسته مسائل اسلامی را خلاصه در مبارزه کردن با چند مسئله همانند موضوع شفاعت و زیارت قبور و توسل کرده، و عملاً مردم را از مباحث مهم اجتماعی اسلام مخصوصاً آنچه مربوط به عدالت اجتماعی و محو آثار استعمار و مبارزه منطقی با غلبه روح مادیگری و مکتبهای الحادی است دور نگه داشته اند.

به همین دلیل در محیط فکری آنها هیچگونه سخنی از این مسائل مطرح نیست و در یک حال بیخبری وحشتناک نسبت به مسائل روز به سر می برند.

در هر صورت آنها در مورد مسأله شفاعت چنین می گویند: هیچکس حق ندارد از پیامبر (ﷺ) شفاعت بطلبد و مثلاً بگوید: یا محمد اشفع لی عند الله زیرا خداوند می گوید: (وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا) (جن 18)

در رساله (کشف الشبهات)، نوشته محمد بن عبد الوهاب چنین می خوانیم: اگر کسی بگوید ما می دانیم خدا به پیامبر (ﷺ) مقام شفاعت بخشیده و به اذن و فرمان او می تواند شفاعت کند و چه مانعی دارد ما آنچه را که خدا به او بخشیده از او تقاضا کنیم؟ در پاسخ می گوئیم درست است که خدا به او مقام شفاعت داده ولی با این حال نهی کرده است که از او شفاعت بطلبیم! و گفته است: (فلا تدعوا مع الله احدا).

بعلاوه مقام شفاعت منحصر به پیامبر (ﷺ) نیست، فرشتگان و دوستان خدا نیز این مقام را دارند، آیا می توانیم از آنها نیز درخواست شفاعت کنیم اگر کسی چنین بگوید، پرستش و عبادت بندگان صالح خدا را کرده است؟! و نیز نامبرده در رساله (اربع قواعد) سخنی دارد که خلاصه اش این است: رهائی از شرک تنها به شناسائی چهار قاعده ممکن است:

1- کفاری که پیامبر (ﷺ) با آنها نبرد کرد اقرار داشتند به اینکه: خداوند خالق و رازق و تدبیر کننده جهان هستی است چنانکه قرآن می گوید: (قل من يرزقكم من السماء والارض... ومن يدبر الامر فسيقولون الله): (سوره یونس آیه 31) ولی این اقرار و اعتراف هرگز آنها را در زمره مسلمانان قرار نداد.

2- آنها می گفتند: توجه ما به بتها و عبادت ما از آنها تنها بخاطر طلب قرب و شفاعت می باشد، (و يقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله): (یونس 18).

3- پیامبر (ﷺ) تمام کسانی را که عبادت غیر خدا می کردند محکوم ساخت اعم از آنها که عبادت فرشتگان و انبیاء و صالحین می کردند یا آنها که اشجار و احجار و خورشید و ماه را می پرستیدند و هیچگونه تفاوتی در میان آنها قائل نشد.

4- مشرکان عصر ما در مسیر شرک از مشرکان زمان جاهلیت بدترند! زیرا آنها به هنگام آرامش، عبادت بتها می کردند ولی در شدت و سختی به مقتضای (فاذا ركبوا في الفلك دعوا الله مخلصين له الدين) (سوره عنکبوت: 65) تنها خدا را می خواندند، ولی مشرکان زمان ما در حالت آرامش و سختی هر دو متوسل به غیر خدا می شوند! عجیب اینکه این گروه وهابیان در نسبت دادن شرک به سایر مسلمانان و کسانی که با عقاید آنان هماهنگی ندارند، اعم از سنی و شیعه، به اندازه‌های جری

و جسور هستند که خون و مال مسلمانان دیگر را به سادگی مباح و حلال می شمرند، و قتل آنها را، خیلی آسان، مجاز می دانند، همانطور که در طول تاریخ خود، بارها عملاً نیز این مطلب را نشان داده اند. شیخ (سلیمان ابن لحرمان) در کتاب (الهدية السنية) چنین می گوید: (کتاب و سنت گواهی بر این می دهند که هر کس فرشتگان و انبیاء یا (مثلاً) ابن عباس و ابو طالب و امثال آنان را واسطه میان خود و خدا قرار بدهد که در پیشگاه خدا برای او شفاعت کنند، بخاطر اینکه آنها مقرب درگاه خدا هستند همانطور که در نزد سلاطین شفاعت می کنند چنین کسانی کافر و مشرکند! و خون و مال آنها مباح است!! اگر چه (اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله) بگویند و اگر چه نماز بخوانند و روزه بگیرند، خشونت و یکدندگی و لجاجتی که از این گفتار می بارد بر هیچکس مخفی نیست، و همچنین جهل و ناآگاهی از مسائل اسلامی و قرآنی.

بررسی در زمینه منطق وهابیان در مسأله شفاعت:

از آنچه از سخنان مؤسس این مسلک (محمد بن عبد الوهاب) نقل کردیم چنین نتیجه گیری میتوان کرد که آنها در نسبت شرک به طرفداران شفاعت در حقیقت روی دو مطلب زیاد تکیه می کنند:

1- مقایسه مسلمانان طرفدار شفاعت انبیاء و صلحاء با مشرکان زمان جاهلیت.

2 - نهی صریح قرآن از عبادت و پرستش غیر خدا و اینکه نام کسانی را همراه نام خدا ببریم، (فلا تدعوا مع الله احد) (سوره جن آیه 18) و اینکه تقاضای شفاعت یک نوع عبادت است.

در قسمت اول باید گفت که در این مقایسه مرتکب اشتباه بزرگی شده زیرا: اولاً قرآن صریحاً مقام شفاعت را برای جمعی از نیکان و صلحا و انبیا و فرشتگان اثبات کرده است، همانطور که در بحثهای سابق گذشت. منتها آن را منوط به (اذن الهی) دانسته است، بسیار غیر منطقی و مضحک است که ما بگوئیم خدا چنین مقامی را به او داده ولی ما را از مطالبه اعمال این موقعیت، هر چند مشروط به اذن خدا نمائیم نهی کرده است.

بعلاوه قرآن مراجعه برادران یوسف را به پدر، و همچنین یاران پیامبر (ﷺ) را به پیامبر و تقاضای استغفار از وی را صریحاً آورده است.

آیا این یکی از مصادیق روشن درخواست شفاعت نیست، تقاضای شفاعت از پیامبر (ﷺ) با جمله (اشفع لنا عند الله) همان است که برادران یوسف گفتند (یا ابانا استغفر لنا) (سوره یوسف آیه 97).

چگونه چیزی را که قرآن صریحاً مجاز شمرده شرک می شمردند و معتقد به آن را مشرک و خون و مال او را مباح می پندارند؟! اگر این کار شرک بود چرا یعقوب فرزندان خود را از آن نهی نکرد؟!.

ثانیا هیچگونه شباهتی میان بت پرستان و خدا پرستان معتقد به شفاعت به اذن الله نیست، زیرا بت پرستان، عبادت بتها می کردند و آنها را شفیع میدانستند در حالی که در مورد مسلمانان معتقد به شفاعت، مساءله عبادت شفعاء به هیچوجه مطرح نیست، بلکه تنها درخواست شفاعت در پیشگاه خدا از آنها می کنند و همانطور که خواهیم گفت در خواست شفاعت هیچ ارتباطی به مساءله عبادت ندارد.

بت پرستان از پرستش خدای یگانه وحشت داشتند و می گفتند:

(اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشیء عجاب) (سوره ص آیه 5).

بت پرستان بتها را از نظر عبادت در ردیف خداوند می دانستند و می گفتند:

(تا لله ان كنا لفي ضلال مبين اذ نسويكم برب العالمين) (شعراء آیه 98)

بت پرستان همانطور که تواریخ به روشنی گواهی می دهد اعتقاد به تاثیر بتها در سرنوشت خود داشتند و مبدئیت تاثیر برای آنها قائل بودند، در حالی که مسلمانان معتقد به شفاعت، تمام تاثیر را از خدا میدانند و برای هیچ موجودی استقلال در تاثیر قائل نیستند.

مقایسه این دو با یکدیگر بسیار جاهلانه و دور از منطق است.

اما در مورد دوم باید ببینیم عبادت چیست؟ تفسیر عبادت به هر گونه خضوع و احترام مفهومی است که هیچکس برای هیچکس خضوع و احترامی نکند و احدی این نتیجه را نمی پذیرد.

همچنین تفسیر آن به هر گونه درخواست و تقاضا معنیش این است که تقاضا و درخواست از هر کس شرک و بت پرستی باشد، این نیز برخلاف ضرورت عقل و دین است.

عبادت را به تبعیت و پیروی انسانی از انسان دیگر نیز نمی توان تفسیر کرد، زیرا پیروی منطقی افراد از رئیس خود در سازمانها و تشکیلات اجتماعی جزء الفبای زندگی بشر است، همانطور که پیروی از پیامبران و پیشوایان بزرگ از وظائف حتمی هر دینداری محسوب می شود.

بنابراین عبادت مفهومی غیر از همه اینها دارد و آن آخرین حد خضوع و تواضع است که به عنوان تعلق و وابستگی مطلق و تسلیم بی قید و شرط عابد در برابر معبود انجام می گیرد.

این کلمه که با واژه (عبد) ریشه مشترک دارد، توجه به مفهوم عبد (بنده) روشن می سازد که در حقیقت عبادت کننده با عبادت خود نشان می دهد که در برابر معبود تسلیم محض است، و سرنوشت خود را در دست او می داند، این همان چیزی است که از لفظ عبادت در عرف و شرع فهمیده می شود.

آیا در تقاضای شفاعت از شفیعان هیچگونه اثری از عبادت و پرستش با این

مفهوم دیده می شود؟.

و اما در مورد خواندن غیر خدا که در آیات متعددی از آن نهی شده است شک نیست که مفهومی این

نیست که مثلاً صدا زدن و خواندن کسی به نامش و گفتن یا حسن و یا احمد ممنوع است یا شرک.

در این نیز نباید تردید کرد که خواندن کسی و درخواست انجام کاری که در قدرت و توانائی او است نیز نه گناه است و نه شرک زیرا تعاون یکی از پایه های زندگی و حیات اجتماعی است، تمام پیامبران و امامان نیز چنین کاری داشته اند (حتی خود وهابیان هم آن را ممنوع ندانسته اند). آنچه ممکن است مورد ایراد واقع گردد همان است که خود ابن تیمیه در رساله زیارة القبور متعرض آن شده است:

حاجتی را که بنده از خدا می خواهد اگر چیزی باشد که جز از خداوند صادر نمی شود هر گاه آنرا از مخلوق بخواهد مشرک است، همانند عبادت کنندگان ملائکه و بتهای سنگ و چوبی و کسانی که مسیح و مادرش را به عنوان معبود برگزیده بودند، مثل اینکه به مخلوق زنده یا مرده بگویند گناه مرا ببخش، یا مرا بر دشمنم پیروز کن، یا بیماریم را شفا ده!..

و اگر از اموری باشد که بندگان نیز قادر بر انجام آن هستند در این صورت مانعی ندارد که تقاضای آنرا از انسانی کند، منتها شرایطی دارد، زیرا تقاضای مخلوق از مخلوق دیگر گناه جائر است و گناه حرام، پیامبر (ﷺ) به ابن عباس فرموده هنگامی که چیزی می خواهی از خدا بخواه، و هنگامی که یاری می طلبی از خدا یاری بطلب، تا آنجا که پیامبر (ﷺ) به گروهی از یارانش توصیه فرمود هرگز چیزی از مردم نخواهند، آنها در عمل به این توصیه تا آنجا پیش رفتند که اگر تازیانه از دست یکی می افتاد (و سوار بر مرکب بود) به کسی نمی گفت این تازیانه را به من بده، این همان تقاضای مکروه است، و اما تقاضای جائز آن است که انسان از برادر مؤمنش طلب دعا کند!.

بنابراین ما هم می گوئیم اگر براستی کسی کار خدا را از غیر خدا بخواهد و او را مستقل در انجام آن بداند مشرک است، ولی اگر از او شفاعتی بخواهد که کار خود او است و خدا به او داده، نه تنها شرک نیست، بلکه عین ایمان و توحید است کلمه مع در آیه (فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا) نیز گواه بر این مدعاست که نباید کسی را در ردیف خداوند مبدأ تأثیر مستقل دانست (دقت کنید) غرض از اصرار و تأکید روی این بحث آنست که تحریف و مسخ مفهوم شفاعت نه تنها بهانه ای به دست خرده گیران بر مذهب داده است

بلکه سبب تفسیرها و نتیجه گیریهای نادرست از ناحیه بعضی از طوائف اسلامی شده و عاملی برای تفرقه و پراکندگی صفوف گردیده است.

در حالی که تفسیر صحیح شفاعت، علاوه بر اینکه موجب رشد و تکامل اخلاقی جامعه، و عاملی برای اصلاح افراد فاسد است، سبب قطع زبان بدخواهان، و وحدت کلمه در جامعه اسلامی خواهد بود. ما امیدواریم همه علما و دانشمندان اسلام با تحلیل صحیح قرآنی و منطقی روی این مسأله راه سوء استفاده را به روی دشمنان ببندند و به توحید صفوف خود کمک کنند.

آیه (49) و ترجمه

(واذ نجینکم من ال فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابناءکم ویستحيون نساءکم و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم) (۴۹) .

ترجمه:

49- و (نیز به خاطر بیاورید) آنزمان که شما را از چنگال فرعونیان رهائی بخشیدیم که همواره شما را به شدیدترین وجهی آزار می دادند: پسران شما را سر می بریدند و زنان شما را (برای کنیزی) زنده نگه می داشتند و در این، آزمایش سختی از طرف پروردگار برای شما بود.

تفسیر:

نعمت آزادی

قرآن در این آیه به یکی دیگر از نعمتهای بزرگی که به قوم بنی اسرائیل ارزانی داشته اشاره می کند و آن نعمت آزادی از چنگال ستمکاران است که از بزرگترین نعمتهای خدا است. به آنها یادآور می شود که: بخاطر بیاورید زمانی را که شما را از دست فرعونیان نجات بخشیدیم (واذ نجیناکم من آل فرعون) . همانها که دائما شما را به شدیدترین وجهی آزار می دادند (یسومونکم سوء العذاب) .

پسران را سر می بریدند، و زنان شما را برای کنیزی و خدمت، زنده نگه می داشتند (یذبحون ابناءکم ویستحيون نساءکم) .

و در این ماجرا آزمایش سختی از سوی پروردگارتان برای شما بود (و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم) .

قرآن مخصوصا برای مجسم ساختن عذاب فرعونیان نسبت به بنی اسرائیل تعبیر به یسومون کرده (یسومون فعل مضارع از ماده سوم است که در اصل به معنی دنبال چیزی رفتن می باشد و از آنجا که فعل مضارع معمولا معنی دوام و استمرار را می بخشد، در می یابیم که بنی اسرائیل به طور مداوم تحت شکنجه فرعونیان بوده اند).

با چشم خود می دیدند که پسران بیگناهشان را سر می برند، و از سوی دیگر دخترانشان را به کنیزی می بردند، و از این گذشته خودشان نیز دائماً تحت شکنجه بودند، بردگان و خدمتگزاران و کارگران قبطیان و دار و دسته فرعون محسوب می شدند.

مهم این است که قرآن، این جریان را یک آزمایش سخت و عظیم، برای بنی اسرائیل می شمرد (یکی از معانی بلاء آزمایش است) و به راستی تحمل اینهمه ناملازمات، آزمایش سختی بوده است. این احتمال نیز وجود دارد که بلاء در اینجا به معنی مجازات باشد، زیرا بنی اسرائیل پیش از آن، قدرت و نعمت فراوان داشتند، و کفران کردند، و خدا آنها را مجازات کرد.

احتمال سومی در تفسیر این جمله نیز از سوی بعضی از مفسران ذکر شده است که بلاء به معنی نعمت باشد، یعنی نجات از چنگال فرعونیان نعمتی بزرگ برای شما بود.

به هر حال روز نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان یک روز مهم تاریخی بود که قرآن کرارا روی آن تکیه کرده است.

بردگی دختران در آن روز و امروز

قرآن زنده گذاردن دختران و سر بردن پسران بنی اسرائیل را عذاب می خواند، و آزادی از این شکنجه را نعمت خویش می شمارد.

گویا می خواهد هشدار دهد که انسانها بایست سعی کنند آزادی صحیح خویش را بهر قیمت که هست بدست آورند و حفظ نمایند.

چنانکه علی (علیه السلام) به این مطلب در گفتار خود اشاره می فرماید: الموت فی حیاتکم مقهورین و الحیاة فی موتکم قاهرین زنده بودن و زیردست بودن برای شما مرگ است، و مرگ برای شما در راه بدست آوردن آزادی زندگی است).

ولی دنیای امروز با گذشته این فرق را دارد که در آن زمان فرعون با استبداد مخصوص خود پسران و مردان را از جمعیت مخالفش می گرفت، و دختران آنها را آزاد می گذارد، ولی در دنیای امروز تحت عناوین دیگری روح مردانگی در افراد کشته می شود و دختران به اسارت شهوات افراد آلوده در می آیند.

اما چرا فرعون تصمیم به قتل پسران بنی اسرائیل و زنده گذاردن دختران آنها گرفت؟ بعضی از مفسران منشاء این جنایت را خوابی می دانند که فرعون دید پاسخ صحیحتر آن را در ذیل آیه 4 سوره قصص خواهید خواند، و خواهید دانست که سبب کشتار فرزندان بنی اسرائیل تنها آن خواب نبوده است بلکه وحشت فرعونیان از نیرومند شدن بنی اسرائیل و به دست گرفتن حکومت، به این موضوع کمک کرده است.

آیه (50) و ترجمه

(اذ فرقنا بکم البحر فانجینکم و اغرقنا آل فرعون و انتم تنظرون) (۵۰) .

ترجمه:

50- و (به خاطر بیاورید) هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم و شما را نجات دادیم و فرعونیان را غرق ساختیم و شما تماشا می کردید.

تفسیر:

نجات از چنگال فرعونیان

از آنجا که در آیه گذشته اشاره اجمالی به نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان شد، آیه مورد بحث در حقیقت توضیحی بر چگونگی این نجات است که خود نشانه ای است از نعمتهای بزرگ پروردگار بر بنی اسرائیل.

می گوید: به خاطر بیاورید هنگامی را که دریا را برای شما شکافتیم (و اذ فرقنا بکم البحر).

و شما را نجات دادیم و فرعونیان را غرق کردیم در حالی که تماشا می کردید (فانجیناکم و اغرقنا آل فرعون و انتم تنظرون) .

ماجرای غرق شدن فرعونیان در دریا و نجات بنی اسرائیل از چنگال آنها در سوره های متعددی از قرآن آمده است، از جمله سوره اعراف آیه 136 انفال آیه 54 اسراء آیه 103 شعراء آیه 63 و 66 زخرف آیه 55 و دخان آیه 17 به بعد.

در این سوره ها تقریباً همه جزئیات این ماجرا شرح داده شده، ولی در آیه مورد بحث تنها اشاره ای از نظر نعمت و لطف خداوند به بنی اسرائیل شده، تا آنها را به پذیرش اسلام، آئین نجات بخش جدید، تشویق کند.

همانگونه که مشروح این جریان را در سوره های نامبرده خواهید خواند موسی پس از تبلیغ فراوان و دعوت فرعون و فرعونیان و ارائه معجزات گوناگون و عدم پذیرش آنها ماءمور می شود که نیمه شب با بنی اسرائیل از مصر کوچ کند، اما هنگامی که به نزدیک دریا (شط عظیم نیل) می رسد ناگاه متوجه می

شوند که فرعون و لشگرش آنها را از پشت سر تعقیب می کنند، اضطراب و وحشت سراسر وجود بنی اسرائیل را فرا می گیرد از پیش رو دریا و از پشت سر لشگر نیرومند فرعون که تاب مقاومت با آن را ندارند، در اینجا است که موسی (علیه السلام) ماءموریت پیدا می کند عصا را به دریا بزنند، راه های متعددی از دل دریا گشوده می شود، و جمعیت بنی اسرائیل به سلامت از دریا می گذرند، از آنطرف لشگر مخالف که همچنان آنها را تعقیب می کردند همه به وسط دریا می رسند، آنها بهم می پیوندند، و همگی هلاک می شوند.

جسدهای مرده لشکریان فرعون روی آنها قرار می گیرند، و جمعیت بنی اسرائیل با چشم خویش می بینند که دشمن به چه روزی افتاده است؟.

این حالت اضطراب و وحشت، و آن نجات، هر دو درخور دقت است، که آنها را با هم مقایسه کنند و خدا را شکر گویند.

قرآن می خواهد به یهودیان بگوید من که نسبت به شما این مقدار لطف کردم و شما را از آن وحشت و اضطراب رهائی بخشیدم، چرا با پیامبر اسلام (فرستاده من) و دستورات او مخالفت می ورزید؟ در ضمن این آیه درسی است برای انسانها که اگر در زندگی به خدا تکیه کنند، به آن نیروی بی زوال، اعتماد داشته باشند، و در مسیر صحیح از هیچگونه کوشش و تلاش باز نایستند، در سختترین دقائق، خداوند یار و مدد کار آنها است.

آیه (51) تا (54) و ترجمه

(واذ وعدنا موسى اربعين ليلة ثم اتخذتم العجل من بعده وانتم ظلمون) (٥١) (ثم عفونا عنكم من بعد ذلك لعلكم تشكرون) (٥٢) (واذ ءاتينا موسى الكتب والفرقان لعلكم تهتدون) (٥٣) (واذ قال موسى لقومه يقوم انكم ظلمتم انفسكم باخذكم العجل فتوبوا الى بارئكم فاقتلوا انفسكم ذلكم خير لكم عند بارئكم فتاب عليكم انه هو التواب الرحيم) (٥٤) .

ترجمه:

51- و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاردیم (و او به میعادگاه برای گرفتن فرمانهای الهی آمد) سپس شما گوساله را (معبود خود) انتخاب نمودید در حالی که با این کار (به خود) ستم می کردید.

52- سپس شما را بعد از آن بخشیدیم، شاید شکر این نعمت را بجا آورید.

53- و (نیز به خاطر آورید) هنگامی را که به موسی کتاب وسیله ای تشخیص حق از باطل را دادیم تا هدایت شوید

54- و زمانی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم شما با انتخاب گوساله به خود ستم کردید، توبه کنید و به سوی خالق خود باز گردید، و خود را به قتل برسانید این کار برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است سپس خداوند توبه شما را پذیرفت زیرا او تواب و رحیم است.

تفسیر:

بزرگترین انحراف بنی اسرائیل

قرآن در این چهار آیه به بخش دیگری از تاریخ پر ماجرای بنی اسرائیل اشاره کرده، و خاطرات تکان دهنده ای را به یهودیان یادآور می شود.

این آیات از بزرگترین انحراف بنی اسرائیل در طول تاریخ زندگیشان سخن می گوید، و آن انحراف از اصل توحید، به شرک و گوساله پرستی است، و به آنها هشدار می دهد که شما یکبار در تاریختان بر اثر اغواگری مفسدان گرفتار چنین سرنوشتی شدید اکنون بیدار باشید راه توحید خالص (راه اسلام و قرآن) به روی شما گشوده شده، آن را رها نکنید

نخست می گوید: به خاطر بیاورید زمانی را که با موسی چهل شب وعده گذاشتیم (واذ واعدنا موسی اربعین ليله).

هنگامی که او از شما جدا شد، و میعاد سی شبه او به چهل شب تمدید گردید شما گوساله را بعد از او به عنوان معبود انتخاب کردید، در حالی که با این عمل، به خود ستم می کردید (ثم اتخذتم العجل من بعده وانتم ظالمون).

شرح این ماجرا در سوره اعراف از آیه 142 به بعد، و در سوره طه آیه 86 به بعد مشروحا خواهد آمد و خلاصه آن چنین است:

بعد از نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان و غرق شدن آنها در نیل، موسی مأموریت پیدا می کند برای گرفتن الواح تورات، مدت سی شب به کوه طور برود، ولی بعدا برای آزمایش مردم، ده شب تمدید می گردد، سامری که مردی نیرنگ باز بود از این فرصت استفاده کرده، از طلا و جواهراتی که نزد بنی اسرائیل از فرعونیان به یادگار مانده بود گوساله ای می سازد که صدای مخصوصی از آن بگوش می رسد و بنی اسرائیل را به پرستش آن دعوت می کند.

اکثریت قاطع بنی اسرائیل به او می پیوندند، هارون (عليه السلام) جانشین و برادر موسی (عليه السلام) با اقلیتی بر آئین توحید باقی می مانند، اما هر چه می کوشند دیگران را از این انحراف بزرگ باز گردانند توفیق نمی یابند، بلکه چیزی نمانده بود که خود هارون را هم از بین ببرند.

موسی پس از بازگشت از کوه طور از مشاهده این صحنه شدید ناراحت می شود و آنها را سخت ملامت می کند، آنها متوجه زشتی کار خود می شوند و در صدد توبه بر می آیند، موسی از طرف خداوند پیشنهاد یک توبه بی سابقه به آنها می دهد که شرح آن در آیات آینده خواهد آمد.

در آیه بعد خداوند می گوید: با این گناه بزرگ باز شما را عفو کردیم شاید شکر نعمتهای ما را بجا آورید (ثم عفونا عنکم من بعد ذلك لعلکم تشکرون).

و در ادامه این بحث می فرماید: به خاطر بیاورید هنگامی را که به موسی کتاب و وسیله تشخیص حق از باطل بخشیدیم، تا شما هدایت شوید (واذ آتینا موسی الکتاب والفرقان لعلکم تهتدون).

کتاب و فرقان ممکن است هر دو اشاره به تورات باشد و نیز ممکن است کتاب اشاره به تورات و فرقان اشاره به معجزاتی باشد که خداوند در اختیار موسی گذارده بود (چون فرقان در اصل به معنی چیزی است که حق را از باطل برای انسان مشخص می کند) سپس در زمینه تعلیم توبه از این گناه می گوید: بخاطر بیاورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: ای جمعیت شما با انتخاب گوساله به خود ستم کردید (و اذ قال موسی لقومه یا قوم انکم ظلمتم انفسکم بالتخاذکم العجل).

اکنون که چنین است توبه کنید و به سوی آفریدگارتان باز گردید (فتوبوا الی بارئکم). باری به معنی خالق است و در اصل به معنی جدا کردن چیزی از چیز دیگر می باشد، چون آفریدگار مخلوقات خود را از مواد اصلی و نیز از یکدیگر جدا می کند، اشاره به اینکه دستور این توبه شدید را همان کسی می دهد که آفریننده شما است.

توبه شما باید به این گونه باشد که یکدیگر را به قتل برسانید! (فاقتلوا انفسکم). این کار برای شما در پیشگاه خالقان بهتر است (ذلکم خیر لکم عند بارئکم). و به دنبال این ماجرا خداوند توبه شما را پذیرفت که او تواب رحیم است (فتاب علیکم انه هو التواب الرحیم).

گناه عظیم و توبه بیسابقه

شک نیست که پرستش گوساله سامری، کار کوچکی نبود، ملتی که بعد از مشاهده آنهمه آیات خدا و معجزات پیامبر بزرگشان موسی (علیه السلام) همه را فراموش کنند و با یک غیبت کوتاه پیامبرشان به کلی اصل اساسی توحید و آئین خدا را زیر پا گذارده بت پرست شوند.

اگر این موضوع برای همه شه از مغز آنها ریشه کن نشود وضع خطرناکی به وجود خواهد آمد، و بعد از هر فرصتی مخصوصا بعد از مرگ موسی (علیه السلام)، ممکن است تمام آیات دعوت او از میان برود، و سرنوشت آئین او به کلی به خطر افتد در اینجا باید شدت عمل به خرج داده شود، و هرگز تنها با پشیمانی و اجرای صیغه توبه بر زبان نباید قناعت گردد، لذا فرمان شدیدی از طرف خداوند، صادر شد که

در تمام طول تاریخ پیامبران مثل و مانند ندارد، و آن اینکه ضمن دستور توبه و بازگشت به توحید، فرمان اعدام دست جمعی گروه کثیری از گنهکاران بدست خودشان صادر شد.

این فرمان به نحو خاصی می بایست اجرا شود یعنی خود آنها باید شمشیر به دست گیرند و اقدام به قتل یکدیگر کنند که هم کشته شدنش عذاب است و هم کشتن دوستان و آشنایان.

طبق نقل بعضی از روایات موسی دستور داد در یک شب تاریک تمام کسانی که گوساله پرستی کرده بودند غسل کنند و کفن بپوشند و صف کشیده شمشیر در میان یکدیگر نهند!.

ممکن است چنین تصور شود که این توبه چرا با این خشونت انجام گیرد؟ آیا ممکن نبود خداوند توبه آنها را بدون این خونریزی قبول فرماید؟.

پاسخ به این سؤال از سخنان بالا روشن می شود، زیرا مسأله انحراف از اصل توحید و گرایش به بت پرستی مسأله ساده ای نبود که به این آسانی قابل گذشت باشد، آنهم بعد از مشاهده آنهمه معجزات روشن و نعمتهای بزرگ خدا.

در حقیقت همه اصول ادیان آسمانی را می توان در توحید و یگانه پرستی خلاصه کرد، تزلزل این اصل معادل است با از میان رفتن تمام مبانی دین، اگر مسأله گوساله پرستی ساده تلقی می شد، شاید سنتی برای آیندگان می گشت، بخصوص اینکه بنی اسرائیل به شهادت تاریخ مردمی پر لجاجت و بهانه جو بودند، لذا باید چنان گوشمالی به آنها داده شود که خاطره آن در تمام قرون و اعصار باقی بماند و کسی هرگز بعد از آن به فکر بت پرستی نیفتد، و شاید جمله ذلکم خیر لکم عند بارتکم (این کشتار نزد خالقتان برای شما بهتر است) اشاره به همین معنی باشد.

آیه (55) و (56) و ترجمه

(واذ قلتم ي موسى لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة فاخذتكم الصعقة وانتم تنظرون) (۵۵) (ثم بعثنكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون) (۵۶) .
ترجمه:

55- و (نیز به خاطر بیاورید) هنگامی که گفتید ای موسی ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم، در همین حال صاعقه شما را گرفت در حالی که تماشا می کردید.

56- سپس شما را پس از مرگتان حیات بخشیدیم، شاید شکر نعمت او را بجا آورید.
تفسیر:

تقاضای عجیب!

این دو آیه یکی دیگر از نعمتهای بزرگ خدا را به بنی اسرائیل یادآور می شود، و نشان می دهد چگونه آنها مردمی لجوج و بهانه گیر بودند و چگونه مجازات سخت الهی دامانشان را گرفت ولی بعد از آن باز لطف خدا شامل حالشان شد.

آیه نخست می گوید به خاطر بیاورید هنگامی را که گفتید ای موسی ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر اینکه خدا را آشکارا با چشم خود ببینیم (واذ قلتم يا موسى لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة) .

این درخواست ممکن است به خاطر جهل آنها بوده، چرا که درک افراد نادان فراتر از محسوساتشان نیست، حتی می خواهند خدا را با چشم خود ببینند.

و یا به خاطر لجاجت و بهانه جوئی بوده است که یکی از ویژگیهای

این قوم بوده.

به هر حال آنها صریحا به موسی گفتند: تا خدا را بالعیان و با همین چشم نبینیم هرگز ایمان نخواهیم آورد!.

در اینجا چاره ای جز این نبود که یکی از مخلوقات خدا که آنها تاب مشاهده آن را ندارند ببینند، و بدانند چشم ظاهر ناتوانتر از این است که حتی بسیاری از مخلوقات خدا را ببیند، تا چه رسد به ذات پاک پروردگار: صاعقه ای فرود آمد و بر کوه خورد، برق خیره کننده و صدای رعب انگیز و زلزله ای که همراه داشت آنچنان همه را در وحشت فرو برد که بیجان به روی زمین افتادند.

چنانکه قرآن در دنبال جمله فوق می گوید: سپس در همین حال صاعقه شما را گرفت در حالی که نگاه می کردید (فاخذتکم الصاعقه و انتم تنظرون).

موسی از این ماجرا سخت ناراحت شد، چرا که از بین رفتن هفتاد نفر از سران بنی اسرائیل در این ماجرا بهانه بسیار مهمی بدست ماجراجویان بنی اسرائیل می داد که زندگی را بر او تیره و تار کند، لذا از خدا تقاضای بازگشت آنها را به زندگی کرد، و این تقاضای او پذیرفته شد، چنانکه قرآن در آیه بعد می گوید: سپس شما را بعد از مرگتان حیات نوین بخشیدیم شاید شکر نعمت خدا را بجا آورید (ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون).

آنچه به طور اجمال در این دو آیه آمده است به صورت مشروحتر در سوره اعراف در آیه 155 و سوره نساء آیه 153 بیان شده است.

به هر حال این داستان نشان می دهد که پیامبران بزرگ خدا در مسیر دعوت مردم نادان و لجوج با چه مشکلات بزرگی روبرو بودند، گاه معجزات اقتراحی از آنها می طلبیدند و گاه قدم را فراتر نهاده مشاهده خدا را با چشم ظاهر تقاضا می کردند و قاطعانه می گفتند تا چنین درخواستی انجام نگیرد ایمان آوردن محال است! و هنگامی که با عکس العمل شدیدی از ناحیه پروردگار روبرو می شدند باز هم مشکل تازه ای پیش می آمد، که اگر لطف خدا نبود، مقاومت در برابر این بهانه جوئیها امکان نداشت. ضمناً این آیه از آیاتی است که دلالت بر امکان رجعت و بازگشت به زندگی در این دنیا، دارد، چرا که وقوع آن در یک مورد دلیل بر امکان آن در سایر موارد است.

بعضی از مفسران اهل تسنن از آنجا که مایل بوده اند رجعت و بازگشت به زندگی را نپذیرند برای آیه فوق توجیهی ذکر کرده اند و گفته اند منظور این است که بعد از مردن گروهی از شما در حادثه صاعقه، خداوند فرزندان و نسلهای فراوان به شما داد تا دودمانتان منقرض نشود!.

ولی ناگفته پیداست که این تفسیر کاملاً بر خلاف ظاهر آیه فوق است، زیرا ظاهر جمله ثم بعثناکم من بعد موتکم شما را بعد از مرگتان برانگیختیم بهیچوجه با این معنی سازگار نیست.

آیه (57) و ترجمه

(و ظللنا علیکم الغمام و انزلنا علیکم المن و السلوی کلوا من طیب ما رزقنکم و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون) (۵۷) .
ترجمه:

57- و ابر را بر شما سایبان ساختیم، و با من (شیره مخصوص و لذیذ درختان) و سلوی (مرغان مخصوص شبیه کبوتر) از شما پذیرائی به عمل آوردیم (و گفتیم) از نعمتهای پاکیزهای که به شما روزی دادیم بخورید (ولی شما کفران کردید) آنها به ما ستم نکردند بلکه به خود ستم می نمودند!
تفسیر:

نعمتهای گوناگون

آن گونه که از آیات سوره مائده (20 و 21 و 22) بر می آید پس از آنکه بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان نجات یافتند، خداوند به آنها فرمان داد که به سوی سرزمین مقدس فلسطین حرکت کنند و در آن وارد شوند، اما بنی اسرائیل زیر بار این فرمان نرفتند و گفتند: تا ستمکاران (قوم عمالقه) از آنجا بیرون نروند ما وارد این سرزمین نخواهیم شد، به این هم اکتفا نکردند، بلکه به موسی گفتند: تو و خدایت به جنگ آنها بروید پس از آنکه پیروز شدید ما وارد خواهیم شد!

موسی از این سخن سخت ناراحت گشت و به پیشگاه خداوند شکایت کرد سرانجام چنین مقرر شد که بنی اسرائیل مدت چهل سال در بیابان (صحرای سینا) سرگردان بمانند

گروهی از آنها از کار خود سخت پشیمان شدند و به درگاه خدا روی آوردند خدا بار دیگر بنی اسرائیل را مشمول نعمتهای خود قرار داد که به قسمتی از آن در آیه مورد بحث اشاره می کند:

ما ابر را بر سر شما سایبان قرار دادیم (و ظللنا علیکم الغمام) .

پیدا است مسافری که روز از صبح تا غروب در بیابان، در دل آفتاب، راهپیمائی می کند از یک سایه گوارا همچون سایه ابر که نه فضا را بر انسان محدود می کند و نه مانع نور و وزش نسیم است (چقدر لذت می برد.

درست است که همواره احتمال وجود قطعات ابرهای سایه افکن در این بیابانها هست، ولی آیه به روشنی می گوید: این امر درباره بنی اسرائیل جنبه عادی نداشت بلکه به لطف خدا غالبا از این نعمت بزرگ بهره می گرفتند.

از سوی دیگر رهروان این بیابان خشک و سوزان، آنهم برای یک مدت طولانی چهل ساله نیاز به مواد غذایی کافی دارند، این مشکل را نیز خداوند برای آنها حل کرد چنانکه در دنباله همین آیه می فرماید: ما من و سلوی را (که غذایی لذیذ و نیروبخش بود) بر شما نازل کردیم (وانزلنا علیکم المن والسلوی). از این خوراکیهای پاکیزهای که به شما روزی دادیم بخورید و از فرمان خدا سرپیچی نکنید و شکر نعمتش را بگذارید (کلوا من طیبات ما رزقناکم).

ولی باز هم آنها از در سپاسگزاری وارد نشدند آنها به ما ظلم و ستم نکردند بلکه تنها به خویشتن ستم می کردند (وما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون). در مورد تفسیر من و سلوی در نکته ها مشروحا بحث خواهیم کرد.

نکته ها

1- زندگی در فضای آزاد از اسارتها

قطع نظر از اینکه ابرها چگونه بر این قوم در این مدت سایه می افکندند و من و سلوی چه بود؟ توجه به این نکته لازم است که یک ملت که سالها در ضعف و ذلت و زبونی و به صورت بردگانی بی اراده در قصرهای فرعونیان خدمت می کردند و یا در مزارع و باغهایشان زحمت می کشیدند فوراً نمی توانند از تمام خلق و خویهای گذشته آزاد شوند و حکومتی مستقل بر اساس معیارهای الهی و انقلابی تشکیل دهند خواه و ناخواه این قوم باید دوران برزخی را برای از بین بردن رسوبات فکری و اخلاقی گذشته، و کسب آمادگی برای زندگی افتخار آمیز آینده بگذرانند، خواه این دوران چهل سال باشد یا کمتر و یا بیشتر، و اگر قرآن آن را به صورت یک مجازات معرفی می کند، مجازاتی است اصلاحگر و بیدار کننده چرا که هیچیک از مجازاتهای الهی جنبه انتقامجویی ندارد.

اینها باید سالیان دراز در آن بیابان که به خاطر سرگردانیشان، بیابان تیه نامیده شده، دور از هر گونه سلطه جباران بمانند، و نسلی نو، با ویژگیهای توحیدی و انقلابی پرورش یابد و آماده حکومت بر سرزمینهای مقدس شود.

2- من و سلوی چیست؟

مفسران در تفسیر این دو کلمه سخن بسیار گفته اند که نیازی به ذکر همه آنها نمی بینیم، بهتر این است نخست به معنی لغوی آنها، سپس به ذکر تفسیری که از همه روشنتر به نظر می رسد و با قرائن آیات نیز هماهنگتر است بپردازیم:

من در لغت به گفته بعضی قطرات کوچکی همچون قطرات شبنم است که بر درختان می نشیند و طعم شیرینی دارد یا به تعبیر دیگر یکنوع صمغ و شیر

درختی است با طعم شیرین، و بعضی گفته اند طعم آن شیرین توام با ترشی بوده است.

سلوی در اصل به معنی آرامش و تسلی است، و بعضی از ارباب لغت و بسیاری از مفسران آن را یکنوع پرنده دانسته اند

طبق روایتی که از پیامبر اکرم (ﷺ) نقل شده که فرمود: الکماة من المن: (قارچ نوعی از من است) معلوم می شود من قارچهای خوراکی بوده که در آن سرزمین می روئیده.

بعضی دیگر گفته اند مقصود از من تمام آن نعمتهائی است که خدا بر بنی اسرائیل منت گذارده، و سلوی تمام مواهبی بوده که مایه آرامش آنها می شده است.

در تورات می خوانیم که من چیزی مثل تخم گشنیز بوده که شب در آن سرزمین می ریخته، و بنی اسرائیل آن را جمع کرده می کوبیدند و با آن نان درست می کردند که طعم نان روغنی داشته است.

احتمال دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه در اثر بارانهای نافی که به لطف خداوند در مدت سرگردانی بنی اسرائیل در آن بیابان می بارید، اشجار آن محیط صمغ و شیره مخصوصی بیرون می دادند و بنی اسرائیل از آن استفاده می کردند.

بعضی دیگر نیز احتمال داده اند که من یکنوع عسل طبیعی بوده که بنی اسرائیل در طول حرکت خود در آن بیابان به مخازنی از آن می رسیدند، چرا که در حواشی بیابان تیه، کوهستانها و سنگلاخهائی وجود داشته که نمونه های فراوانی از عسل طبیعی در آن به چشم میخورد است.

این تفسیر به وسیله تفسیری که بر عهدین (تورات و انجیل نوشته شده) تاءید می شود آنجا که می خوانیم: اراضی مقدسه به کثرت انواع گلها و شکوفه ها معروف است، و بدین لحاظ است که جماعت زنبوران همواره در شکاف سنگها و شاخ درختان و خانه های مردم می نشینند، بطوری که فقیرترین مردم عسل را می توانند خورد.

در مورد سلوی گر چه بعضی از مفسران آن را به معنی عسل گرفته اند ولی مفسران دیگر تقریباً همه آنرا یکنوع پرنده می دانند، که از اطراف بطور فراوان در آن سرزمین می آمده، و بنی اسرائیل از گوشت آنها استفاده می کردند.

در تفسیری که بعضی از مسیحیان به عهدین نوشته اند تاءید این نظریه را می بینیم آنجا که می گوید بدانکه سلوی از آفریقا بطور زیاد حرکت کرده به شمال می روند که در جزیره کاپری، 16 هزار از آنها را در یک فصل صید نمودند... این مرغ از راه دریای قلزم آمده، خلیج عقبه و سوئز را قطع نموده، در شبه جزیره سینا داخل می شود، و از کثرت تعب و زحمتی که در بین راه کشیده است به آسانی با دست گرفته می شود، و چون پرواز نماید غالباً نزدیک زمین است... راجع به این قسمت در سفر خروج و سفر اعداد (از تورات سخن رفته است).

از این نوشته نیز استفاده می شود که مقصود از سلوی همان پرنده مخصوص پرگوشتی است که شبیه و اندازه کبوتر است، و این پرنده در آن سرزمین معروف می باشد.

البته لطف مخصوص خداوند به بنی اسرائیل در دوران سرگردانشان در بیابان سینا، سبب شده بود که این پرنده به طور فراوان در طول این مدت در آنجا وجود داشته باشد تا بتوانند از آن استفاده کنند، و گر نه بطور عادی مشکل بود چنین نعمتی نصیبشان شود.

3- چرا تعبیر به انزلنا شده؟

باید توجه داشت که انزلنا همی شه به معنی فرو فرستادن از مکان بالا نیست، چنانکه در آیه 6 سوره زمر می خوانیم: (وانزل لکم من الانعام ثمانية ازواج): (هشت زوج از چهار پایان برای شما نازل کرد).

معلوم است که انعام (چهار پایان) از آسمان فرود نیامدند، بنابراین انزلنا در این گونه موارد یا به معنی نزول مقامی است، یعنی نعمتی که از یک مقام برتر به مقام پائینتر داده می شود.

و یا از ماده انزال به معنی مهمانی کردن است، چرا که گاه انزال و نزل (بر وزن رسل) به معنی پذیرائی کردن آمده، چنانکه در سوره واقعه آیه 93 درباره جمعی از دوزخیان می خوانیم فنزل من حمیم: آنها با حمیم (نوشابه سوزان دوزخ) پذیرائی می شوند! و در سوره آل عمران آیه 198 درباره بهشتیان می خوانیم: (خالدین فیها نزلا من عند الله): مؤمنان همواره در بهشت خواهند بود که میهمان خدا هستند. و از آنجا که بنی اسرائیل در حقیقت در آن سرزمین میهمان خدا بودند، تعبیر به انزال من و سلوی در مورد آنها شده است.

این احتمال نیز وجود دارد که نزول در اینجا به همان معنی معروفش باشد چرا که این نعمتها مخصوصا پرندگان (سلوی) از طرف بالا به سوی آنها می آمده است.

4- غمام چیست؟

بعضی غمام و سحاب را هر دو به معنی ابر دانسته اند و تفاوتی میان آن دو قائل نیستند، ولی بعضی معتقدند که غمام مخصوصا به ابرهای سفید رنگ گفته می شود، و در توصیف آن چنین می گویند: غمام ابری است که سردتر و نازکتر است در حالی که سحاب به گروه دیگری از ابرها گفته می شود که نقطه مقابل آن است، و غمام در اصل از ماده غم به معنی پوشیدن چیزی است و اینکه به ابر، غمام گفته شده است به خاطر آنست که صفحه آسمان را می پوشاند و اگر به اندوه، غم می گوئیم نیز از جهت این است که گوئی قلب انسان را در پوشش خود قرار می دهد.

به هر حال این تعبیر ممکن است بخاطر آن باشد که بنی اسرائیل در عین اینکه از سایه ابرها استفاده می کردند، نور کافی به خاطر سفیدیشان به آنها می رسید، و آسمان تیره و تار نبود!

نکته آخر

5- در پایان این بحث ذکر این نکته لازم است که بعضی از مفسران من و سلوی را به معنی دیگری غیر از آنچه معروف و مشهور است تفسیر کرده اند و همانگونه که اشاره کردیم گفته اند منظور از من مطلق احسان و نعمت بیدریغ خدا است، و منظور از سلوی موجبات آرامش و تسلی خاطر می باشد که خداوند این دو را به بنی اسرائیل بعد از نجات از چنگال فرعونیان مرحمت فرمود.

این تفسیر علاوه بر اینکه تقریباً مخالف گفته ه ای همه مفسران اسلامی و حتی کتب عهدین است با متن آیه مورد بحث سازگار نیست، زیرا قرآن بعد از ذکر من و سلوی بلافاصله می گوید: کلوا من طیبات ما رزقناکم بخورید از روزیهای پاکیزهای که به شما دادیم زیرا این تعبیر نشان می دهد که من و سلوی از خوراکیها بوده است، این تعبیر نه تنها در این آیه بلکه عینا در آیه 160 سوره اعراف نیز آمده است.

آیه (58) و ترجمه

(واذ قلنا ادخلوا هذه القرية فكلوا منها حيث شئتم رغدا وادخلوا الباب سجدا و قولوا حطة نغفر لكم خطيكم و سنزيد المحسنين) (۵۸) .

(فبدل الذين ظلموا قولا غير الذى قيل لهم فانزلنا على الذين ظلموا رجزا من السماء بما كانوا يفسقون)
(59)

ترجمه:

58- و (به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتیم در این قریه (بیت المقدس) وارد شوید و از نعمتهای فراوان آن هر چه می خواهید بخورید، و از در (معبد بیت المقدس) با خضوع و خشوع وارد گردید و بگوئید خداوند! گناهان ما را بریز تا ما شما را بیامرزیم، و به نیکوکاران پاداش بیشتری نیز خواهیم داد.
59- اما افراد ستمگر این سخن را تغییر دادند (و به جای آن جمله استهزاء آمیزی می گفتند) و لذا ما بر ستمگران در برابر این نافرمانی عذابی از آسمان فرستادیم.

تفسیر:

لجاجت شدید بنی اسرائیل

در اینجا به فراز دیگری از زندگی بنی اسرائیل برخورد می کنیم که مربوط به ورودشان در سرزمین مقدس است.

آیه نخست می گوید: به خاطر بیاورید زمانی را که به آنها گفتیم داخل این قریه (یعنی سرزمین قدس) شوید (واذ قلنا ادخلوا هذه قرية) گر چه در زبان روزمره ما به معنی روستا است، ولی در قرآن و لغت عرب به معنی هر محلی است که مردم در آن جمع می شوند، خواه شهرهای بزرگ باشد یا روستاها، و منظور در اینجا بیت المقدس و اراضی قدس است.

سپس اضافه می کند: از نعمتهای آن بطور فراوان هر چه می خواهید بخورید (فكلوا منها حيث شئتم رغدا).

و از در (بیت المقدس) با خضوع و تواضع وارد شوید (وادخلوا الباب سجدا).

و بگوئید: خداوندا گناهان ما را بریز (و قولوا حطة).

تا خطاهای شما را ببخشیم و به نیکوکاران پاداش بیشتری خواهیم داد (نغفر لکم خطایاکم و سنزید المحسنین).

باید توجه داشت که حطه از نظر لغت به معنی ریزش و پائین آوردن است، و در اینجا معنی آن این است که: خدایا از تو تقاضای ریزش گناهان خود را داریم.

خداوند به آنها دستور داد که برای توبه از گناهانشان این جمله را از صمیم قلب بر زبان جاری سازند، و به آنها وعده داد که در صورت عمل به این دستور از خطاهای آنها صرفنظر خواهد شد، و شاید به همین مناسبت یکی از درهای بیت المقدس را باب الحطه نامگذاری کرده اند، چنانکه ابو حیان اندلسی می گوید که منظور از باب در آیه فوق یکی از بابهای بیت المقدس است که معروف به باب حطه است. در پایان اضافه می کند برای افراد پاک و نیکوکار علاوه بر مغفرت و بخشش گناهان، اجر دیگری نیز اضافه خواهیم داد (و سنزید المحسنین).

به هر حال، خداوند به آنها دستور داد که برای توبه از گناهانشان ضمن خضوع در پیشگاه خداوند، این جمله را که دلیل بر توبه و تقاضای عفو بود از صمیم دل بر زبان جاری سازند و به آنها وعده داد که در صورت عمل به این دستور گناهانشان را خواهد بخشید، و حتی به افراد پاک و نیکوکارشان علاوه بر بخشش گناهان اجر دیگری خواهد داد.

ولی چنانکه می دانیم، و از لجاجت و سرسختی بنی اسرائیل اطلاع داریم عده ای از آنها حتی از گفتن این جمله نیز امتناع کردند و به جای آن کلمه نامناسبی بطور استهزاء گفتند لذا قرآن می گوید: اما آنها که ستم کرده بودند این سخن را به غیر آنچه به آنها گفته شده بود تغییر دادند (فبدل الذین ظلموا قولاً غیر الذی قيل لهم).

ما نیز بر این ستمگران به خاطر فسق و گناهشان، عذابی از آسمان فرو فرستادیم (فانزلنا علی الذین ظلموا رجزاً من السماء بما کانوا یفسقون).

واژه رجز چنانکه راغب در مفردات می گوید: در اصل به معنی اضطراب و انحراف و بی نظمی است، این تعبیر در مورد شتر به هنگامی که گامهای خود را نزدیک به هم و نامنظم به خاطر ضعف و ناتوانی بر می دارد گفته می شود

مفسر بزرگ طبرسی در مجمع البیان می گوید: رجز در لغت اهل حجاز به معنی عذاب است، و حدیثی از پیامبر (ﷺ) نقل می کند که در مورد طاعون فرمود: (انه رجز عذب به بعض الامم قبلکم): آن یکنوع عذاب است که بعضی از امتهای پیشین به وسیله آن معذب شدند.

و از اینجا روشن می شود چرا در بعضی از روایات، رجز در آیه مورد بحث به یکنوع طاعون تفسیر شده که به سرعت در میان بنی اسرائیل شیوع یافت و عده ای را از میان برد.

ممکن است گفته شود بیماری طاعون چیزی نیست که از آسمان فرود آید ولی این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که عامل انتقال می کرب طاعون در میان بنی اسرائیل گرد و غبارهای آلوده‌ای بوده است که به فرمان خدا با وزش باد در میان آنها پخش گردید.

عجیب اینکه یکی از عوارض دردناک طاعون آن است که مبتلایان به آن گرفتار اضطراب و بی نظمی در سخن و در راه رفتن می شوند که با معنی ریشه ای کلمه رجز نیز کاملاً متناسب است.

این نکته نیز شایان توجه است که قرآن در آیه فوق بجای (فانزلنا علیهم فانزلنا علی الذین ظلموا) تا روشن گردد که این عذاب و مجازات الهی تنها دامان ستمگران بنی اسرائیل را گرفت و هرگز خشک و تر با هم نسوختند.

علاوه بر این در پایان آیه جمله بما کانوا یفسقون را ذکر می کند تا آن هم تأکید بیشتری بر این موضوع باشد، که ظلم و فسقشان علت مجازاتشان گردید.

با توجه به اینکه تعبیرات جمله مزبور، نشان می دهد که آنها بر این اعمال سوء اصرار داشتند و آن را ادامه می دادند، معلوم می شود هنگامی که گناه به صورت یک عادت و حالت در جامعه متمرکز گردید، احتمال نزول عذاب الهی در آن هنگام بسیار است.

آیه (60) و ترجمه

(و اذ استسقى موسى لقومه فقلنا اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عينا قد علم كل اناس مشربهم كلوا واشربوا من رزق الله ولا تعثوا فى الأرض مفسدين) (٦٠) .
ترجمه:

60- و (بخاطر بیاور) زمانی را که موسی برای قوم خویش طلب آب کرد به او دستور دادیم عصای خود را بر سنگ مخصوص بزن ناگاه دوازده چشمه آب از آن جوشید، بطوری که هر یک (از طوائف دوازدهگانه بنی اسرائیل) چشمه مخصوص خود را می شناخت (و گفتیم) از روزیهای الهی بخورید و بیاشامید و در زمین فساد نکنید و فساد را گسترش ندهید.

تفسیر:

جوشیدن چشمه آب در بیابان

باز در این آیه خداوند به یکی دیگر از نعمتهای مهمی که به بنی اسرائیل ارزانی داشت اشاره کرده می گوید: به خاطر بیاورید هنگامی که موسی در آن بیابان خشک و سوزان که بنی اسرائیل از جهت آب سخت در مضیقه قرار داشتند) از خداوند خود برای قومش تقاضای آب کرد و اذ استسقى موسى لقومه). و خدا این تقاضا را قبول فرمود، چنانکه قرآن می گوید: ما به او دستور دادیم که عصای خود را بر آن سنگ مخصوص بزن (فقلنا اضرب بعصاك الحجر).

ناگهان آب از آن جوشیدن گرفت و دوازده چشمه آب (درست به تعداد قبائل بنی اسرائیل) از آن با سرعت و شدت جاری شد (فانفجرت منه اثنتا عشرة عينا).

هر یک از این چشمه ها به سوی طایفه ای سرازیر گردید، به گونه ای که اسباط و قبائل بنی اسرائیل هر کدام بخوبی چشمه خود را می شناختند (قد علم كل اناس مشربهم).

در اینکه این سنگ چگونه سنگی بوده، و موسی چگونه با عصا بر آن می زده، و جریان آب از آن به چه صورت تحقق می یافته، سخن بسیار گفته اند، آنچه قرآن در این باره می گوید بیش از این نیست که موسی عصای خود را بر سنگ زد، و دوازده چشمه آب از آن جاری گردید.

بعضی از مفسران گفته اند این سنگ صخره ای بوده است در یک قسمت کوهستانی مشرف بر آن بیابان، و تعبیر به انبجست که در آیه 160 سوره اعراف آمده نشان می دهد که آب در آغاز به صورت کم از آن سنگ بیرون آمده، سپس فزونی گرفت به حدی که هر یک از قبائل بنی اسرائیل و حیواناتی که همراهشان بود از آن سیراب گشتند، و جای تعجب نیست که از قطعه سنگی در کوهستان چنین آبی جاری شود، ولی مسلماً همه اینها با یک نحوه اعجاز آمیخته بود.

اما اینکه جمعی گفته اند این سنگ قطعه سنگ مخصوصی بود که بنی اسرائیل آن را با خود حمل می کردند، و هر جا نیاز به آب داشتند بر زمین می گذاشتند و موسی با عصای خود بر آن می زد و آب از آن جاری می شد، در آیات قرآن دلیلی بر آن نیست، هر چند در پاره از روایات اشارهای به آن شده است. در فصل هفدهم از سفر خروج تورات نیز چنین می خوانیم: و خداوند به موسی گفت در پیشاپیش قوم بگذر، و بعضی از مشایخ اسرائیل را به همراهت بگیر، و عصائی که به آن نهر را زده بودی بدست گرفته، روانه شو اینک من در آنجا در برابر تو، به کوه حوریب می ایستیم و صخره را بزن که آب از آن جاری خواهد شد، تا قوم بنوشند و موسی در حضور مشایخ اسرائیل چنین کرد.

به هر حال خداوند از یکسو بر آنها من و سلوی نازل کرد، و از سوی دیگر آب بقدر کافی در اختیارشان گذاشت، و به آنها فرمود: از روزی خداوند بخورید و بنوشید اما فساد و خرابی در زمین نکنید (کلوا و اشربوا من رزق الله و لا تعثوا فی الارض مفسدین).

در حقیقت به آنها گوشزد می کند که حد اقل به عنوان سپاسگزاری در برابر این نعمتهای بزرگ هم که باشد لجاجت و خیره سری و آزار پیامبران را کنار بگذارید.

نکته ها

1- فرق تعثوا و مفسدین

لا تعثوا از ماده عثی (بر وزن مسی) به معنی فساد شدید است، منتهی این کلمه بیشتر در مفساد اخلاقی و معنوی به کار می رود در حالی که ماده عیث که از نظر معنی شبیه آن است بیشتر به مفساد

حسی اطلاق می گردد، بنا بر این جمله لا تعثوا همان معنی مفسدین را می رساند، ولی با تأکید و شدت بیشتر.

این احتمال نیز وجود دارد که مجموع جمله اشاره به این حقیقت باشد که فساد در آغاز از نقطه کوچکی شروع می شود و سپس گسترش می یابد و تشدید می گردد و این درست همان چیزی است که از کلمه تعثوا استفاده می شود، به تعبیر دیگر مفسدین اشاره به آغاز برنامه های فسادانگیز است و تعثوا اشاره به ادامه و گسترش آن.

2- خارق عادات در زندگی بنی اسرائیل

بعضی از کسانی که با منطق اعجاز آشنا نیستند، جوشیدن اینهمه آب و این چشمه ها را از آن صخره، بعید شمرده اند، در حالی که این گونه مسائل که قسمت مهمی از معجزه انبیاء را تشکیل می دهد، چنانکه در جای خود گفته ایم، امر محال یا استثناء در قانون علیت نیست، بلکه تنها یک خارق عادت است یعنی مخالف با علت و معلولی است که ما با آن خو گرفته ایم.

بدیهی است تغییر مسیر علل و معلول عادی برای خداوندی که خالق زمین و آسمان و تمام جهان هستی است بهیچوجه مشکل نخواهد بود، چه اینکه اگر از روز اول این علل و معلول را طور دیگری آفریده بود و ما با آن خو گرفته بودیم وضع کنونی را خارق عادت و محال می پنداشتیم.

کوتاه سخن اینکه: آفریننده عالم هستی و نظام علت و معلول، حاکم بر آن است نه محکوم آن، حتی در زندگی روزمره ما، موارد استثنائی در نظام موجود علت و معلول کم نیست، و به هر حال مسأله اعجاز چه در گذشته چه در حال مشکل عقلی و علمی ایجاد نمی کند.

3- فرق میان (انفجرت) و (انبجست)

در آیه مورد بحث در مورد جوشیدن آب تعبیر به (انفجرت) شده، در حالی در آیه 160 سوره اعراف بجای آن (انبجست) آمده است که اولی به معنی جریان شدید آب است و دومی جریان خفیف و ملایم. آیه دوم ممکن است اشاره به مرحله ابتدائی جریان این آب باشد تا مایه وحشت آنها نگردد و بنی اسرائیل بخوبی بتوانند آن را مهار کرده و در کنترل

خود در آورند، در حالی که انفجرت به مرحله نهائی آن که شدت جریان آب است ناظر است. در کتاب مفردات راغب آمده است که انبجاس در جائی گفته می شود که آب از روزنه کوچکی بیرون آید و انفجار به هنگامی گفته می شود که از محل وسیعی بیرون می ریزد، این تعبیر با آنچه قبلا گفتیم کاملا سازگار است.

آیه (61) و ترجمه

(واذ قلتم يموسى لن نصبر على طعام واحد فادع لنا ربك يخرج لنا مما تنبت الأرض من بقلها وقثائها و فومها وعدسها وبصلها قال اتستبدلون الذى هو ادنى بالذى هو خير اهبطوا مصرًا فان لكم ما سألتم و ضربت عليهم الذلة والمسكنة و باء و بغضب من الله ذلك بانهم كانوا يكفرون بآيت الله و يقتلون النبين بغير الحق ذلك بما عصوا و كانوا يعتدون) (٦١) .

ترجمه:

61- و (نیز به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتید: ای موسی هرگز حاضر نیستیم به یک نوع غذا اکتفا کنیم، از خدای خود بخواه که از آنچه از زمین می روید، از سبزیجات خیار، سیر، عدس، و پیاز برای ما بربویاند، موسی گفت: آیا غذای پستتر انتخاب می نمائید (اکنون که چنین است بکوشید از این بیابان) وارد شهری شوید، زیرا هر چه خواستید در آنجا هست. خداوند (مهر) ذلت و نیاز بر پیشانی آنها زد و مجددا گرفتار غضب پروردگار شدند، چرا که آنها نسبت به آیات الهی کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند، اینها به خاطر آن بود که گناهکار و سرکش و متجاوز بودند.

تفسیر:

تمنای غذاهای رنگارنگ

به دنبال شرح مواهب فراوانی که خداوند به بنی اسرائیل ارزانی داشت در آیه مورد بحث، چگونگی کفران و ناسپاسی آنها را در برابر این نعمتهای بزرگ منعکس می کند و نشان می دهد که آنها چگونه مردم لجوجی بوده اند که شاید در تمام تاریخ دیده نشده است، افرادی این همه مورد لطف خدا قرار گیرند ولی در مقابل تا این حد ناسپاسی و عصیان کنند.

نخست می گوید: و به خاطر بیاورید زمانی را که گفتید ای موسی ما هرگز نمی توانیم به یک نوع غذا قناعت کنیم (من و سلوی هر چند خوب و لذیذ است، اما ما غذای متنوع می خواهیم) (واذ قلتم یا موسی لن نصبر على طعام واحد) .

بنابراین از خدایت بخواه تا از آنچه از زمین می روید برای ما قرار دهد از سبزیجات، خیار، سیر، عدس و پیاز (فادع لنا ربك يخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها وقثائها وفومها وعدسها وبصلها) .

ولی موسی به آنها گفت: آیا شما غذای پست تر را در مقابل آنچه بهتر است انتخاب می کنید؟ (قال استبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر).

(اکنون که چنین است از این بیابان بیرون روید و کوشش کنید وارد شهری شوید، زیرا آنچه می خواهید در آنجا است) (اهبطوا مصرا فان لکم ما سالتم).

سپس قرآن اضافه می کند (خداوند مهر ذلت و فقر را بر پیشانی آنها زد) (وضربت علیهم الذلة والمسکنة).

و بار دیگر به غضب الهی گرفتار شدند (وبأثوا بغضب من الله).

(این به خاطر آن بود که آنها آیات الهی را انکار می کردند و پیامبران را بنا حق می کشتند) (ذلک بانهم کانوا یکفرون بآیات الله ویقتلون النبیین بغیر الحق).

و (این به خاطر آن بود که آنها گناه می کردند و تعدی و تجاوز داشتند) (ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون).

نکته ها

1- منظور از مصر در اینجا کجاست؟

بعضی از مفسران معتقدند که مصر در این آیه اشاره به همان مفهوم کلی شهر است، یعنی شما اکنون در این بیابان در یک برنامه خودسازی و آزمایشی قرار دارید، اینجا جای غذاهای متنوع نیست، بروید به شهرها گام بگذارید که در آنجا همه اینها هست، ولی این برنامه خود سازی در آنجا نیست. دلیل آن را این می دانند که بنی اسرائیل نه تقاضای بازگشت به مصر را داشتند و نه هرگز به آن بازگشتند.

بعضی دیگر همین تفسیر را انتخاب کرده و بر آن افزوده اند که منظور این است ماندن شما در بیابان و استفاده از این غذای غیر متنوع به خاطر ضعف و زبونی شما است نیرومند شوید و با دشمنان پیکار کنید و شهرهای شام و سرزمین مقدس را از آنها بگیرید تا همه چیز برای شما فراهم گردد.

سومین تفسیری که برای این آیه ذکر شده، این است که منظور همان کشور مصر است یعنی شما اگر از غذاهای غیر متنوعی در این بیابان بهره می گیرید در عوض ایمان دارید و آزاد و مستقل هستید اگر نمی خواهید بر گردید و باز هم برده و اسیر فرعونیان یا امثال آنها شوید، تا از باقیمانده سفره آنها از غذاهای متنوعشان بهره گیرید، شما به دنبال شکم و خورد و خوراکید، هیچ نمی اندیشید که آن روز برده و اسیر بودید، و امروز آزادید و سر بلند در واقع اگر شما محرومیت

مختصری دارید این بهای آزادی است که می پردازید.

ولی تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می رسد.

2- آیا تنوع طلبی جزء طبیعت انسان نیست؟

بدون شک، تنوع از لوازم زندگی و جزء خواسته های بشر است، کاملاً طبیعی است که انسان پس از مدتی از غذای یکنواخت خسته شود، این کار خلافی نیست پس چگونه بنی اسرائیل با درخواست تنوع مورد سرزنش قرار گرفتند؟

پاسخ این سؤال با ذکر یک نکته روشن می شود و آن اینکه در زندگی بشر حقایقی وجود دارد که اساس زندگی او را تشکیل می دهد و نباید فدای خور و خواب و لذائذ متنوع گردد.

زمانهائی پیش می آید که توجه به این امور انسان را از هدف اصلی، از ایمان و پاکی و تقوی از آزادی و حریت باز می دارد، در اینجا است که باید به همه آنها پشت پا بزنند.

تنوع طلبی در حقیقت دام بزرگی است از سوی استعمارگران دیروز و امروز که با استفاده از آن، افراد آزاده را چنان اسیر انواع غذاها و لباسها و مرکبها و مسکنها می کنند که خویشتن خویش را به کلی به دست فراموشی بسپارند و حلقه اسارت آنها را بر گردن نهند.

3- آیا (من) و (سلوی) از هر غذائی برتر بود؟

بدون شک غذاهای گیاهی مختلفی که بنی اسرائیل از موسی درخواست کردند، غذاهای پرارزشی است، ولی مسأله این است که تنها نباید به زندگی از

یک بعد نگاه کرد، آیا سزاوار است انسان برای دستیابی به مواد مختلف غذائی تن به اسارت در دهد؟!

وانگهی بنابر اینکه (من) یکنوع عسل کوهستانی و یا ماده قندی نیرو بخشی مشابه آن باشد یکی از مفیدترین و پرانرژی ترین غذاها است، مواد پروتئینی موجود در گوشت تازه (مانند سلوی پرنده مخصوص) از جهاتی بر مواد پروتئینی موجود در حبوبات برتری دارد، چرا که هضم و جذب اولی بسیار آسان است در حالی که برای جذب دومی دستگاه گوارش با فعالیت خسته کننده ای دست به گریبان خواهد بود.

ضمنا (فوم) را که از غذاهای مورد تقاضای بنی اسرائیل است بعضی به معنی گندم، و بعضی به معنی سیر تفسیر کرده اند، البته هر یک از این دو ماده امتیاز ویژه ای دارد، ولی بعضی معتقدند که معنی گندم صحیحتر است چرا که بعید است آنها مواد غذائی خالی از گندم را خواسته باشند.

4- چرا مهر ذلت بر بنی اسرائیل نهاده شد؟

از آیه فوق استفاده می شود که آنها به دو جهت گرفتار خواری و ذلت شدند: یکی برای کفر و سرپیچی از دستورات خدا، و انحراف از توحید به سوی شرک.

دیگر اینکه مردان حق و فرستادگان خدا را می کشتند، این سنگدلی و قساوت و بی اعتنائی به قوانین الهی، بلکه تمام قوانین انسانی که حتی امروز نیز به روشنی در میان گروهی از یهود ادامه دارد، مایه آن ذلت و بدبختی شد.

درباره سرنوشت یهود و زندگی دردناک آنها در ذیل آیه 112 سوره آل عمران به اندازه کافی بحث کرده ایم (جلد سوم صفحه 51).

آیه (62) و ترجمه

(ان الذين آمنوا والذين هادوا و النصارى و الصابین من ءامن بالله و اليوم الآخر و عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف عليهم و لا هم يحزنون) (٦٢) .
ترجمه:

62- کسانی که (به پیامبر اسلام) ایمان آورده اند، و یهود و نصاری و صابئان (پیروان یحیی یا نوح یا ابراهیم) آنها که ایمان بخدا و روز رستاخیز آورده اند و عمل صالح انجام داده اند پاداششان نزد پروردگارشان مسلم است، و هیچگونه ترس و غمی برای آنها نیست (و هر کدام از پیروان ادیان که در عصر و زمان خود بر طبق وظائف و فرمان الهی عمل کرده اند ماجورند و رستگار).
تفسیر:

قانون کلی نجات

در تعقیب بحثهای مربوط به بنی اسرائیل در اینجا قرآن به یک اصل کلی و عمومی، اشاره کرده می گوید: آنچه ارزش دارد واقعیت و حقیقت است، نه تظاهر و ظاهر سازی، در پیشگاه خداوند بزرگ ایمان خالص و عمل صالح پذیرفته می شود کسانی که به پیامبر اسلام ایمان آورده اند و همچنین یهودیان و نصاری و صابئان (پیروان یحیی یا نوح یا ابراهیم) آنها که ایمان به خدا و روز قیامت آورند و عمل صالح انجام دهند پاداش آنها نزد پروردگارشان ثابت است (ان الذين آمنوا و الذين هادوا و النصارى و الصابئین من آمن بالله و اليوم الآخر و عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم) .

و بنابراین (نه ترسی از آینده دارند و نه غمی از گذشته) (ولا خوف عليهم و لا هم يحزنون) این آیه تقریباً با همین عبارت در سوره مائده آیه 69 آمده، و با تفاوتی بیشتر در سوره حج آیه 17 آمده است. مطالعه آیاتی که بعد از این در سوره مائده آمده است نشان می دهد که یهود و نصاری به خود می بالیدند که دینشان از ادیان دیگر بهتر است و بهشت را در بست منحصر به خود می دانستند.

شاید همین تفاخر میان جمعی از مسلمانان نیز بود، آیه مورد بحث می گوید: ایمان ظاهری مخصوصاً بدون انجام عمل صالح چه از مسلمانان باشد و چه از یهود و نصاری و پیروان ادیان دیگر بی ارزش

است، تنها ایمان واقعی و خالص به خدا و دادگاه بزرگ قیامت که با کار نیک و عمل صالح و تواءم باشد در پیشگاه خدا ارزش دارد، تنها این برنامه موجب پاداش و جلب آرامش و امنیت می گردد.

یک سؤال مهم

بعضی از بهانه جویان آیه فوق را دستاویزی برای افکار نادرستی از قبیل صلح کل و اینکه پیروان هر مذهبی باید به مذهب خود عمل کنند قرار داده اند، آنها می گویند بنابراین آیه لازم نیست یهود و نصاری و پیروان ادیان دیگر اسلام را پذیرا شوند، همین قدر که به خدا و آخرت ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام دهند کافی است.

پاسخ: به خوبی می دانیم که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند، قرآن در آیه 85 سوره آل عمران می گوید: و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه: (هر کس دینی غیر از اسلام برای خود انتخاب کند پذیرفته نخواهد شد).

بعلاوه آیات قرآن پر است از دعوت یهود و نصاری و پیروان سایر ادیان به سوی این آئین جدید اگر تفسیر فوق صحیح باشد با بخش عظیمی از آیات قرآن تضاد صریح دارد، بنابراین باید به دنبال معنی واقعی آیه رفت.

در اینجا دو تفسیر از همه روشنتر و مناسبتر به نظر می رسد.

1- اگر یهود و نصاری و مانند آنها به محتوای کتب خود عمل کنند مسلماً به پیامبر اسلام (ﷺ) ایمان می آورند چرا که بشارت ظهور او با ذکر صفات و علائم مختلف در این کتب آسمانی آمده است که شرح آن در ذیل آیه 146 سوره بقره خواهد آمد.

مثلاً قرآن در آیه 68 سوره مائده می گوید: (قل یا اهل الکتاب لستم علی شیء حق تقیموا التورات و الانجیل و ما انزل الیکم من ربکم): (ای اهل کتاب شما ارزشی نخواهید داشت مگر آن زمانی که تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده برپا دارید) (و از جمله به پیامبر اسلام (ﷺ) که بشارت ظهورش در کتب شما آمده است ایمان بیاورید).

2 - این آیه ناظر به سؤ الی است که برای بسیاری از مسلمانان در آغاز اسلام مطرح بوده، آنها در فکر بودند که اگر راه حق و نجات تنها اسلام است، پس تکلیف نیاکان و پدران ما چه می شود؟، آیا آنها به خاطر عدم درک زمان پیامبر اسلام و ایمان نیاوردن به او مجازات خواهند شد؟
در اینجا آیه فوق نازل گردید و اعلام داشت هر کسی که در عصر خود به پیامبر بر حق و کتاب آسمانی زمان خویش ایمان آورده و عمل صالح کرده است اهل نجات است، و جای هیچگونه نگرانی نیست.

بنابراین یهودیان مؤ من و صالح العمل قبل از ظهور مسیح، اهل نجاتند، همانگونه مسیحیان مؤ من قبل از ظهور پیامبر اسلام.
این معنی از شأن نزولی که برای آیه فوق ذکر شده و بعداً به آن اشاره خواهیم کرد نیز استفاده می شود.

نکته ها

1- سرگذشت جالب سلمان فارسی

بد نیست در اینجا شاءن نزولی را که برای تفسیر آیه فوق آمده است و در تفسیر جامع البیان (طبری) جلد اول نقل شده برای تکمیل این بیان بیاوریم، در این تفسیر چنین می خوانیم: (سلمان) اهل جندی شاپور بود. با پسر حاکم وقت رفاقت و دوستی محکم و ناگسستنی داشت، روزی با هم برای صید به صحرا رفتند، ناگاه چشم آنها به راهبی افتاد که به خواندن کتابی مشغول بود، از او راجع به کتاب مزبور سؤ الاتی کردند راهب در پاسخ آنها گفت: کتابی است که از جانب خدا نازل شده و در آن فرمان به اطاعت خدا داده و نهی از معصیت و نافرمانی او کرده است، در این کتاب از زنا و گرفتن اموال مردم به ناحق نهی شده است، این همان انجیل است که بر عیسی مسیح نازل شده.
گفتار راهب در دل آنان اثر گذاشت و پس از تحقیق بیشتر بدین او گرویدند به آنها دستور داد که گوشت گوسفندانی که مردم این سرزمین ذبح می کنند حرام است از آن نخورند.

سلمان و فرزند حاکم وقت روزها همچنان از او مطالب مذهبی می آموختند روز عیدی پیش آمد حاکم، مجلس میهمانی ترتیب داد و از اشراف و بزرگان شهر دعوت کرد، در ضمن از پسرش نیز خواست که در این مهمانی شرکت کند، ولی او نپذیرفت.

در این باره به او زیاد اصرار نمودند، اما پسر اعلام کرد که غذای آنها بر او حرام است، پرسیدند این دستور را چه کسی به تو داده؟ راهب مزبور را معرفی کرد.

حاکم راهب را احضار نموده به او گفت: چون اعدام در نظر ما گران و کار بسیار بدی است تو را نمی کشیم ولی از محیط ما بیرون برو!

سلمان و دوستش در این موقع راهب را ملاقات کردند، وعده ملاقات در (دیر موصل) گذاشته شد، پس از حرکت راهب، سلمان چند روزی منتظر دوست با وفایش بود، تا آماده حرکت گردد، او هم همچنان سرگرم تهیه مقدمات سفر بود ولی سلمان بالاخره طاقت نیاورده تنها به راه افتاد.

در دیر موصل سلمان بسیار عبادت می کرد، راهب مذکور که سرپرست این دیر بود او را از عبادت زیاد بر حذر داشت مبدا از کار بیفتد، ولی سلمان پرسید آیا عبادت فراوان فضیلتش بیشتر است یا کم عبادت کردن؟ در پاسخ گفت: البته عبادت بیشتر اجر بیشتر دارد.

عالم دیر پس از مدتی به قصد بیت المقدس حرکت کرد و سلمان را با خود به همراه برد در آنجا به سلمان دستور داد که روزها در جلسه درس علمای نصاری که در آن مسجد منعقد می شد حضور یابد و کسب دانش کند.

روزی سلمان را محزون یافت، علت را جویا شد، سلمان در پاسخ گفت تمام خویبها نصیب گذشتگان شده که در خدمت پیامبران خدا بوده اند.

عالم دیر به او بشارت داد که در همین ایام در میان ملت عرب پیامبری ظهور خواهد کرد که از تمام انبیاء برتر است، عالم مزبور اضافه کرد من پیر شده ام خیال نمی کنم او را درک نمایم، ولی تو جوانی امیدوارم او را درک کنی ولی این را نیز بدان که این پیامبر نشانه هائی دارد از جمله نشانه خاصی بر شانه او است، او صدقه نمی گیرد، اما هدیه را قبول می کند.

در بازگشت آنها به سوی موصل در اثر جریان ناگواری که پیش آمد سلمان عالم دیر را در بیابان گم کرد.

دو مرد عرب از قبیله بنی کلب رسیدند، سلمان را اسیر کرده و بر شتر سوار نموده به مدینه آوردند و او را به زنی از قبیله (جهینه) فروختند!

سلمان و غلام دیگر آن زن به نوبت روزها گله او را به چرا می بردند، سلمان در این مدت مبلغی پول جمع آوری کرد و انتظار بعثت پیامبر اسلام (ﷺ) را می کشید.

در یکی از روزها که مشغول چرانیدن گله بود رفیقش رسید و گفت: خبر داری امروز شخصی وارد مدینه شده و تصور می کند پیامبر و فرستاده خدا است؟

سلمان به رفیقش گفت: تو اینجا باش تا من بازگردم، سلمان وارد شهر شد، در جلسه پیامبر حضور پیدا کرد اطراف پیامبر اسلام می چرخید و منتظر بود پیراهن پیامبر کنار برود و نشانه مخصوص را در شانه او مشاهده کند.

پیامبر (ﷺ) متوجه خواسته او شد، لباس را کنار زد، سلمان نشانه مزبور یعنی اولین نشانه را یافت، سپس به بازار رفت، گوسفند و مقداری نان خرید و خدمت پیامبر آورد، پیامبر فرمود چیست؟ سلمان پاسخ داد: صدقه است، پیامبر فرمود: من به آنها احتیاج ندارم به مسلمانان فقیر ده تا مصرف کنند.

سلمان بار دیگر به بازار رفت مقداری گوشت و نان خرید و خدمت رسول اکرم آورد پیامبر پرسید این چیست؟ سلمان پاسخ داد هدیه است، پیامبر فرمود: بنشین. پیامبر و تمام حضار از آن هدیه خوردند، مطلب بر سلمان آشکار گشت زیرا هر سه نشانه خود را یافته بود.

در این میان سلمان راجع به دوستان و رفیق و راهبان دیر موصل سخن به میان آورد، و نماز، روزه و ایمان آنها به پیامبر و انتظار کشیدن بعثت وی را شرح داد

کسی از حاضران به سلمان گفت آنها اهل دوزخند! این سخن بر سلمان گران آمد، زیرا او یقین داشت اگر آنها پیامبر را درک می کردند از او پیروی می نمودند.

اینجا بود که آیه مورد بحث بر پیامبر نازل گردید و اعلام داشت: آنها که به ادیان حق ایمان حقیقی داشته اند و پیغمبر اسلام را درک نکرده اند دارای اجر و پاداش مؤمنان خواهند بود.

2- صابئان کیانند؟

دانشمند معروف (راغب) در کتاب (مفردات) می نویسد: آنها جمعیتی از پیروان نوح (علیه السلام) بوده اند، و ذکر این عده در ردیف مؤمنان و یهود و نصارا نیز دلیل آن است که اینان مردمی متدین به یکی از ادیان آسمانی بوده، و به خداوند و قیامت نیز ایمان داشته اند.

و اینکه بعضی آنها را مشرک و ستاره پرست، و بعضی دیگر آنها را مجوس می دانند صحیح نیست، زیرا آیه 17 سوره حج، (مشرکان) و (مجوس) را در کنار (صابئان) آورده می گوید: (ان الذین آمنوا و الذین هادوا و الصابئین و النصاری و المجوس و الذین اشركوا...) بنابراین صابئان بطور یقین غیر از مشرکان و مجوسند.

اما اینکه آنها چه کسانی هستند؟ بین مفسران و علمای ملل و نحل اقوال گوناگونی وجود دارد و نیز در اینکه ماده اصلی این لغت (صابئین) چیست؟ بحث است.

(شهرستانی) در کتاب (ملل و نحل) می نویسد: (صابئه) از (صبا) گرفته شده، چون این طائفه از طریق حق و آئین انبیاء منحرف گشتند لذا آنها را (صابئه) می گویند.

در (مصباح المنیر) فیومی آمده: (صبا) به معنی کسی است که از دین خارج شده و به دین دیگری گرویده.

در (فرهنگ دهخدا) پس از تاءبید اینکه این کلمه عبری است می گوید صابئین جمع صابی و مشتق از ریشه عبری (ص ب ع) به معنی فرو رفتن در آب (یعنی تعمیدکنندگان) می باشد. که به هنگام تعریب (ع) آن ساقط شده و مغتسله که از دیر زمانی نام محل پیروان این آئین در خوزستان بوده و هست ترجمه جامع و صحیح کلمه (صابی) است

محققان معاصر و جدید نیز این کلمه را عبری می دانند.

(دائرة المعارف) فرانسه جلد چهارم صفحه 22 این واژه را عبری دانسته و آنرا به معنی فرو بردن در آب یا تعمید می داند.

(ژسینوس) آلمانی می گوید: این کلمه هر چند عبری است ولی محتمل است از ریشه‌های که به معنی ستاره است مشتق باشد.

نویسنده (کشاف اصطلاح الفنون) (صابئین فرقه ای هستند که ملائکه را می پرستند، و (زبور) می خوانند، و به قبله توجه می کنند.

در کتاب (التنبیه و الاشراف) به نقل (امثال و حکم) صفحه 1666 آمده: (پیش از آنکه زرتشت آئین مجوس را به گشتاسب عرضه کند و او آن را بپذیرد مردم این ملک بر مذهب (حنفاء) بودند و ایشان صابئانند، و آن آئینی هست که (بوذاسب) آن را به زمان (طهمورس) آورده است.

و اما علت اختلافات و گفتگو درباره این طائفه این است که: در اثر کمی جمعیت آنها و اصرار به نهان داشتن آئین خود، و منع از دعوت و تبلیغ و اعتقاد بر اینکه: آئین آنها، آئین اختصاصی است، نه عمومی، و پیغمبرشان فقط برای نجات آنها مبعوث شده است و بس وضع آنها به صورت اسرارآمیزی درآمده، و جمعیت آنها به سوی انقراض می رود. این به خاطر همان احکام خاص و اغسال مفصل و تعمیدهای طولانی است که باید در زمستان و تابستان انجام دهند ازدواج با غیر همکیش خود را حرام می دانند و حتی الامکان به رهبانیت و ترک معاشرت

بانوان دستور مؤکد دارند و بسیاری از آنها بر اثر آمیزش فراوان با مسلمانان تغییر آئین می دهند.

3- عقاید صابئان

آنها معتقدند نخست کتابهای مقدس آسمانی به آدم، و پس از وی به نوح، و بعد از او به سام، و سپس به رام، و بعد به ابراهیم خلیل، سپس به موسی و بعد از او بر یحیی بن زکریا نازل شده است.

کتابهای مقدسی که از نظر آنان اهمیت کتاب را (سدره) یا (صحف) آدم نیز می نامند که از چگونگی خلقت و پیدایش موجودات بحث می کند.

2- کتاب (ادرافشادهی) یا (سدرادهی) که درباره زندگی حضرت یحیی و دستورات و تعالیم او سخن می گوید. آنها معتقدند این کتاب به وسیله جبرئیل به یحیی وحی و الهام شده.

3- کتاب (قلستا) درباره مراسم ازدواج و زناشوئی و کتابهای فراوان دیگری نیز دارند که به خاطر اختصار از ذکر آنها صرفنظر می شود.

چنانکه از گفته بالا و از نظر محققان در اثر چگونگی پیروان این آئین به دست می آید آنان پیروان یحیی بن زکریا می باشند، و هم اکنون قریب پنج هزار نفر از پیروان این آئین در خوزستان (کنار رود کارون و در اهواز، خرمشهر، آبادان شادگان) به سر می برند.

آئین خود را به حضرت یحیی بن زکریا که مسیحیان او را یحیی تعمید دهنده یا (یوحناى معمد) می خوانند منسوب نموده اند.

ولی نویسنده کتاب (بلوغ الارب) می گوید: (صابئین) یکی از ملتهای بزرگ هستند و اختلاف نظر درباره آنها به نسبت معرفت افراد از آئین آنان است و همانطور که از آیه 62 بقره بر می آید این جمعیت به دو گروه مؤمن و کافر تقسیم می شوند، اینان همان قوم ابراهیم خلیلند که ابراهیم مأمور دعوت آنان بود، آنها در حران سرزمین صابئان زندگی می کردند، و بر دو قسم بودند: صابئان حنیف و صابئان مشرک. مشرکان آنها به ستارگان و خورشید و قمر و... احترام می گذاشتند و گروهی از آنان نماز و روزه انجام می دادند، کعبه را محترم می شمردند و حج را به جا می آوردند، مردار، خون، گوشت خوک و ازدواج با محارم را همچون مسلمانان حرام می دانستند. عده ای از پیروان این مذهب از بزرگان دولت در بغداد بودند که (هلال بن محسن) صابئی از آن جمله است.

اینان اساس دین خود را به گمان خویش بر این پایه قرار داده اند که: بایست خوبی هر کدام از ادیان جهان را گرفت و آنچه بد است از آن دوری جست، اینان را به این جهت صابئین گفتند که از تقید به انجام تمام دستورات یک دین سرپیچیدند... بنابراین اینها با تمام ادیان از یک نظر موافق و از نظر دیگر مخالف هستند.

جمعیت صابئان حنیف با اسلام هماهنگ شدند و مشرکان آنها با بت پرستان همراه گردیدند.

وی در پایان بحث بار دیگر متذکر می شود که این گروه دو قسم بودند: صابئان مشرک و صابئان حنیف و بین این دو مناظرات و بحثهای فراوانی رد و بدل می شد.

از مجموع بحثهای فوق بر می آید که آنها در اصل پیرو یکی از پیامبران الهی بوده اند، اگر چه در تعیین پیامبری که آنها خود را وابسته به او معرفی می کنند اختلاف است. همچنین روشن شد که آنها جمعیت بسیار کمی هستند که در حال انقراض می باشند.

آیه (63) و (64) و ترجمه

(و اذا اخذنا ميثاقكم ورفعنا فوقكم الطور خذوا ما ءاتينكم بقوة و اذكروا ما فيه لعلكم تتقون) (٦٣) (ثم توليتم من بعد ذلك فلو لا فضل الله عليكم و رحمته لكنتم من الخاسرين) (٦٤) . ترجمه:

63- و زمانی که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما قرار دادیم (و شما گفتیم) آنچه را (از آیات و دستورات خداوند بشما داده ایم با قدرت بگیرید، و آنچه را در آن هست بخاطر داشته باشید (و به آن عمل کنید) تا پرهیزگار شوید.

64- سپس شما بعد از این جریان روگردان شدید و اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود از زیانکاران بودید.

تفسیر:

آیات خدا را با قوت بگیرید

در این آیات مسأله پیمان گرفتن از بنی اسرائیل، برای عمل به محتویات تورات و سپس تخلف آنها از این پیمان اشاره شده است:

نخست می گوید: به خاطر بیاورید زمانی را که از شما پیمان گرفتیم (و اذا اخذنا ميثاقكم) .

(و طور را بالای سر شما قرار دادیم) (ورفعنا فوقكم الطور) .

(و گفتیم آنچه را از آیات الهی به شما داده ایم با قدرت و قوت بگیرید) (خذوا ما آتيناكم بقوة) .

(و آنچه را در آن است دقیقاً به خاطر داشته باشید (و به آن عمل کنید) تا پرهیزکار شوید (واذكروا ما

فيه لعلكم تتقون) .

ولی شما پیمان خود را به دست فراموشی سپردید (و بعد از این ماجرا، روی گردان شدید) (ثم توليتم

من بعد ذلك) .

(و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، از زیانکاران بودید) (فلولا فضل الله عليكم و رحمته لكنتم

من الخاسرين) .

نکته ها

1- منظور از پیمان در اینجا

همانست که در آیه 40 همین سوره آمده، و در آیه 83 و 84 نیز خواهد آمد، مواد این پیمان عبارت بود از توحید پروردگار نیکی به پدر و مادر و بستگان و یتیمان و مستمندان، گفتار نیک، برپا داشتن نماز اداء زکات، پرهیز از خونریزی، کهدر تورات نیز بیان شده است.

از آیه 12 سوره مائده نیز استفاده می شود که خدا از یهود پیمان گرفت که به همه پیامبران الهی ایمان داشته باشند و از آنان پشتیبانی کنند، و در راه خدا صدقه و انفاق نمایند، و در ذیل همان آیه برای آنها تضمین می کند که اگر به این پیمان عمل کنند، اهل بهشت خواهند بود.

2- چگونه کوه بالای سر بنی اسرائیل قرار گرفت

مفسر بزرگ اسلام مرحوم طبرسی از قول ابن زید چنین نقل می کند هنگامی که موسی (علیه السلام) از کوه طور بازگشت و تورات را با خود آورد، به قوم خویش اعلام کرد کتاب آسمانی آورده ام که حاوی دستورات دینی و حلال و حرام است، دستوراتی که خداوند برنامه کار شما قرار داده، آنرا بگیرید و به احکام آن عمل کنید.

یهود به بهانه اینکه تکالیف مشکلی برای آنان آورده، بنای نافرمانی و سرکشی گذاشتند، خدا هم فرشتگان را مأمور کرد، تا قطعه عظیمی از کوه طور را بالای سر آنها قرار دهند.

در این هنگام موسی (علیه السلام) اعلام کرد چنانچه پیمان ببندید و به دستورات خدا عمل کنید و از سرکشی و تمرد توبه نمائید این عذاب و کیفر از شما بر طرف می شود و گرنه همه هلاک خواهید شد. آنها تسلیم شدند و تورات را پذیرا گشتند و برای خدا سجده نمودند، در حالی که هر لحظه انتظار سقوط کوه را بر سر خود می کشیدند، ولی به برکت توبه سرانجام این عذاب الهی از آنها دفع شد). همین مضمون در آیه 93 بقره و 154 نساء و 171 اعراف با مختصر تفاوتی آمده است.

یادآوری این نکته در اینجا نیز ضروری است که در چگونگی قرار گرفتن کوه بالای سر بنی اسرائیل جمعی از مفسران معتقدند که به فرمان خداوند، طور از جا کنده شد و همچون سایبانی بر سر آنها قرار گرفت.

در حالی که بعضی دیگر می گویند: زلزله شدیدی در کوه واقع شد و چنان کوه به لرزه درآمد که افرادی که پائین کوه بودند، سایه قسمتهای بالای آن را بر سر خود مشاهده کردند و احتمال می دادند هر لحظه ممکن است بر سر آنها فرود آید، ولی به لطف الهی زلزله آرام گرفت و کوه به جای خود قرار گرفت.

این احتمال نیز وجود دارد که قطعه عظیمی از کوه به فرمان خدا بر اثر زلزله و صاعقه شدید از جا کنده شد، و از بالای سر آنها گذشت به طوری که چند لحظه آن را بر فراز سر خود دیدند و تصور کردند که بر آنها فرو خواهد افتاد.

3- پیمان اجباری چه سودی دارد؟

بعضی در پاسخ این سؤال گفته اند: قرار گرفتن کوه بر سر آنها جنبه ارهاب و ترسانیدن داشته نه اجبار، وگرنه پیمان اجباری ارزشی ندارد

ولی صحیحتر این است که گفته شود: هیچ مانعی ندارد که افراد متمرّد و سرکش را با تهدید به مجازات در برابر حق تسلیم کنند، این تهدید و فشار که جنبه موقتی دارد، غرور آنها را در هم می شکند و آنها را وادار به اندیشه و تفکر صحیح می کند و در ادامه راه با اراده و اختیار به وظائف خویش عمل می کند. و به هر حال، این پیمان، بیشتر مربوط به جنبه های عملی آن بوده است وگرنه اعتقاد را نمی توان با اکراه تغییر داد.

4- کوه طور

در اینکه منظور از (طور) در اینجا اسم جنس به معنی مطلق کوه است و یا کوه معینی؟ دو تفسیر وجود دارد: بعضی گفته اند طور اشاره به همان کوه معروفی است که محل وحی بر موسی بوده است، در حالی

که بعضی دیگر احتمال داده اند طور در اینجا به همان معنی لغوی آن است، همان چیزی که در آیه 171 سوره اعراف از آن تعبیر به جبل شده است (واذ نتقنا الجبل فوقهم).

5- در تفسیر جمله خذوا ما آتيناكم بقوه از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده که از آنحضرت پرسیدند: اقوة الابدان او قوة القلب: (آیا منظور از گرفتن آیات الهی با قوت و قدرت، قوت جسمانی است یا معنوی و روحانی؟)

امام در پاسخ فرمود: (فیهما جمیعا) (هم با قدرت جسمانی و هم روحانی هر دو).
و این دستوری است برای همه پیروان ادیان آسمانی در هر عصر و زمان که برای حفظ این تعلیمات و اجرای آنها باید هم به نیروهای مادی مجهز باشند و هم قوای معنوی.

آیه (65) و (66) و ترجمه

(و لقد علمتم الذين اعتدوا منكم في السبت فقلنا لهم كونوا قردة خاسين) (٦٥) (فجعلناها نكالا لما بين يديها وما خلفها و موعظة للمتقين) (٦٦) .
ترجمه:

65- بطور قطع حال کسانی را از شما که در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند دانستید، ما به آنها گفتیم بصورت بوزینه های طرد شده ای در آئید.

66- ما این جریان را مجازات و درس عبرتی برای مردم آن زمان و کسانی که بعد از آنان آمدند، و هم پند و اندرزی برای پرهیزکاران قرار دادیم.
تفسیر:

عصیانگران روز شنبه

این دو آیه نیز مانند آیات گذشته به روح عصیانگری و نافرمانی حاکم بر یهود و علاقه شدید آنها به امور مادی اشاره می کند:

نخست می گوید: (قطعا حال کسانی را که از میان شما در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند دانستید)
(و لقد علمتم الذين اعتدوا منكم في السبت) .

و نیز دانستید که ما به آنها گفتیم: به صورت بوزینه گان طرد شده ای در آئید و آنها چنین شدند
(فقلنا لهم كونوا قردة خاسئين) .

(ما این امر را کیفر و عبرتی برای مردم آن زمان و زمانهای بعد قرار دادیم) (فجعلناها نكالا لما بين يديها و ما خلفها) .

(و همچنین پند و اندرزی برای پرهیزکاران) (و موعظة للمتقين) .

خلاصه ماجرا چنین بود: (خداوند به یهود دستور داده بود، روز (شنبه) را تعطیل کنند، گروهی از آنان که در کنار دریا می زیستند به عنوان آزمایش دستور یافتند از دریا در آن روز ماهی نگیرند، ولی از قضا روزهای شنبه که می شد، ماهیان فراوانی بر صفحه آب ظاهر می شدند، آنها به فکر حيله گری افتادند و

با یکنوع کلاه شرعی روز شنبه از آب ماهی گرفتند، خداوند آنان را به جرم این نافرمانی مجازات کرد و چهره شان را از صورت انسان به حیوان دگرگون ساخت).

آیا این مسخ و دگرگونی چهره جنبه جسمانی داشته یا روانی و اخلاقی؟ و نیز این قوم در کجا می زیستند؟ و با چه نیرنگی برای گرفتن ماهی متوسل شدند؟

پاسخ تمام این سؤالات و مسائل دیگر را در این رابطه در جلد ششم ذیل آیات 163 تا 166 سوره اعراف مطالعه خواهید فرمود (جلد ششم صفحه 318 تا 328).

جمله فقلنا لهم كونوا قردة خاسئين کنایه از سرعت عمل است که با یک اشاره و فرمان الهی چهره همه آن عصیانگران دگرگون شد.

جالب اینکه از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) در معنی این آیه نقل شده که فرمودند: منظور از (ما بین یدیهما) نسل آن زمان و مراد از (ما خلفها) ما مسلمانان هستیم، یعنی این درس عبرت مخصوص بنی اسرائیل نبود، و همه انسانها را شامل می شود.

آیه (67) تا (74) و ترجمه

(و اذ قال موسى لقومه ان الله يامرکم ان تذبحوا بقرة قالوا اتخذنا هزوا قال اعوذ بالله ان اكون من الجاهلین) (٦٧) (قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما هي قال انه يقول انها بقرة لا فارض ولا بكرعوان بين ذلك فافعلوا ما تؤمرون) (٦٨) (قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما لونها قال انه يقول انها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرین) (٦٩) (قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما هي ان البقر تشبه علينا وانا ان شاء الله لمهتدون) (٧٠) (قال انه يقول انها بقرة لا ذلول تثير الاعرض ولا تسقى الحرث مسلمة لاشية فيها قالوا الن جئت بالحق فذبحوها و ما كادوا يفعلون) (٧١) (واذ قتلتم نفسا فادراتم فيها والله مخرج ما كنتم تكتمون) (٧٢) (فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيى الله الموتى ويريكم آياته لعلكم تعقلون) (٧٣) (ثم قست قلوبكم من بعد ذلك فهي كالحجارة او اشد قسوة وان من الحجارة لما يتفجر منه الانهار وان منها لما يشقق فيخرج منه الماء وان منها لما يهبط من خشية الله و ما الله بغافل عما تعملون) (٧٤) .

ترجمه:

67- (و بخاطر بیاورید) هنگامی را که موسی بقوم خود گفت خداوند به شما دستور می دهد ماده گاوی را ذبح کنید (و قطعی از بدن آنرا به مقتولی که قاتل او شناخته نشده بزنید تا زنده شود و قاتل خویش را معرفی کند و غوغا خاموش گردد) گفتند آیا ما را مسخره می کنی؟ (موسی گفت) به خدا پناه می برم از اینکه از جاهلان باشم!

68- گفتند (پس) از خدای خود بخواه که برای ما روشن کند این ماده گاو چگونه ماده گاوی باشد؟ گفت خداوند می فرماید ماده گاوی که نه پیر و از کار افتاده، و نه بکر و جوان، بلکه میان این دو باشد، آنچه به شما دستور داده شده (هر چه زودتر) انجام دهید.

69- گفتند: از پروردگار خود بخواه که برای ما روشن سازد چه رنگی داشته باشد؟ گفت: خداوند می گوید: گاوی باشد زرد یک دست که رنگ آن بینندگان را شاد و مسرور سازد!

70- گفتند: از خدایت بخواه برای ما روشن کند بالاخره چگونه گاوی باشد؟ زیرا این گاو برای ما مبهم شده! و اگر خدا بخواهد ما هدایت خواهیم شد!.

71- گفت: خداوند می فرماید گاوی باشد که برای شخم زدن رام نشده باشد، و برای زراعت آبکشی نکند، از هر عیبی بر کنار و حتی هیچ گونه رنگ دیگری در آن نباشد، گفتند: الان حق مطلب را برای ما آوردی! سپس (چنان گاوی را پیدا کردند) و آنرا سر بریدند ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند!

72- و بخاطر بیاورید هنگامی را که فردی را به قتل رساندید سپس درباره (قاتل) او به نزاع پرداختید و خداوند آنچه را مخفی داشته بودید آشکار می سازد.

73- سپس گفتیم قسمتی از گاو را به مقتول بزنید (تا زنده شود و قاتل را معرفی کند) خداوند این گونه مردگان را زنده می کند و آیات خود را به شما نشان می دهد شاید درک کنید.

74- سپس دل‌های شما بعد از این جریان سخت شد، همچون سنگ، یا سختتر! چرا که پاره ای از سنگها می شکافد و از آن نهرها جاری می شود، و پاره ای از آنها شکاف بر می دارد و آب از آن تراوش می کند، و پاره ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می افتد (اما دل‌های شما نه از خوف خدا می طپد و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی است) و خداوند از اعمال شما غافل نیست.

تفسیر:

ماجرای گاو بنی اسرائیل

در این آیات بر خلاف آنچه تا به حال در سوره بقره پیرامون بنی اسرائیل خوانده ایم که همه به طور فشرده و خلاصه بود، ماجرائی به صورت مشروح آمده است، شاید به این دلیل که این داستان تنها یکبار در قرآن ذکر شده، بعلاوه نکات آموزنده فراوانی در آن وجود دارد که ایجاب چنین شرحی می کند، از جمله: بهانه جوئی شدید بنی اسرائیل در سراسر این داستان نمایان است، و نیز درجه

ایمان آنان را به گفتار موسی مشخص می کند و از همه مهمتر اینکه گواه زنده ای است بر امکان رستاخیز.

ماجرا (آنگونه که از قرآن و تفاسیر بر می آید) چنین بود که یک نفر از بنی اسرائیل به طرز مرموزی کشته می شود، در حالی که قاتل به هیچوجه معلوم نیست.

در میان قبائل و اسباط بنی اسرائیل نزاع درگیر می شود، هر یک آن را به طایفه و افراد قبیله دیگر نسبت می دهد و خویش را تبرئه می کند داوری را برای فصل خصومت نزد موسی می برند و حل مشکل را از او خواستار می شوند، و چون از طرق عادی حل این قضیه ممکن نبود، و از طرفی ادامه این کشمکش ممکن بود منجر به فتنه عظیمی در میان بنی اسرائیل گردد موسی با استمداد از لطف پروردگار از طریق اعجاز آمیزی به حل این مشکل چنانکه در تفسیر آیات می خوانید می پردازد.

نخست می گوید: (به خاطر بیاورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت باید گاوی را سر ببرید) (و اذ قال موسی لقومه ان الله يامرکم ان تذبحوا بقرة) .

آنها از روی تعجب (گفتند: آیا ما را به مسخره گرفته ای؟! (قالوا اتخذنا هزوا) .
(موسی در پاسخ آنان گفت: به خدا پناه می برم که از جاهلان باشم) (قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین) .

یعنی استهزا نمودن و مسخره کردن، کار افراد نادان و جاهل است، و پیامبر خدا هرگز چنین نیست. پس از آنکه آنها اطمینان پیدا کردند استهزائی در کار نیست و مساءله جدی می باشد گفتند: (اکنون که چنین است از پروردگارت بخواه برای ما مشخص کند که این چگونه گاوی باید باشد؟! (قالوا ادع لنا ربك یبین لنا ماهی) .

جمله از (خدایت بخواه) که در خواسته های آنها چند بار تکرار شده یکنوع اسائه ادب و یا استهزاء سر بسته در آن نهفته است مگر خدای موسی (ﷺ) را از خدای خویش جدا می دانستند؟
به هر حال، موسی (ﷺ) در پاسخ آنها (گفت: خداوند می فرماید باید ماده گاوی باشد که نه پیر و از کار افتاده و نه بکر و جوان بلکه میان این دو باشد)

(قال انه يقول انها بقرة لا فارض ولا بکر عوان بین ذلك) .

و برای اینکه آنها بیش از این مساءله را کش ندهند، و با بهانه تراشی فرمان خدا را به تاءخیر نیندازند در پایان سخن خود اضافه کرد: (آنچه به شما دستور داده شده است انجام دهید) (فاعملوا ما تؤمرون) .

ولی باز آنها دست از پرگوئی و لجاجت برداشتند و (گفتند: از پروردگارت بخواه که برای ما روشن کند که رنگ آن باید چگونه باشد؟! (قال ادع لنا ربك يبين ما لونها).

موسی (علیه السلام) در پاسخ (گفت: خدا می فرماید: گاو ماده ای باشد زرد یکدست که رنگ آن بینندگان را شاد و مسرور سازد) (قال انه يقول انها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرين).

خلاصه این گاو باید کاملاً خوشرنگ و درخشنده باشد، آنچنان زیبا که بینندگان را به اعجاب وادارد. و عجب این است که باز هم به این مقدار اکتفا نکردند و هر بار با بهانه جوئی کار خود را مشکلتر ساخته، و دایره وجود چنان گاوی را تنگتر نمودند.

باز (گفتند از پروردگارت بخواه برای ما روشن کند این چگونه گاوی باید باشد؟! (از نظر نوع کار کردن) (قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما هي).

(چرا که این گاو برای ما مبهم شده) (ان البقر تشابه علينا).

(و اگر خدا بخواهد ما هدایت خواهیم شد!) (وانا ان شاء الله لمهتدون)

مجدداً (موسی گفت: خدا می فرماید: گاوی باشد که برای شخم زدن، رام نشده، و برای زراعت آبکشی نکند) (قال انه يقول انها بقرة لا ذلول تثير الارض ولا تسقى الحرث).

(و از هر عیبی برکنار باشد) (مسلمة)، و (حتی هیچگونه رنگ دیگری در آن نباشد) (لا شية فيها).

در اینجا که گویا سؤال دیگری برای مطرح کردن نداشتند (گفتند حالا حق مطلب را ادا کردی!) (قالوا الان جئت بالحق).

سپس گاو را با هر زحمتی بود به دست آوردند (و آن را سر بریدند، ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند!) (فذبجوها وما كادوا يفعلون).

قرآن بعد از ذکر ریزه کاریهای این ماجرا، باز آن را به صورت خلاصه و کلی در دو آیه بعد چنین مطرح می کند: (به خاطر بیاورید هنگامی که انسانی را کشتید، سپس درباره قاتل آن به نزاع پرداختید و خداوند (با دستوری که در آیات بالا آمد) آنچه را مخفی داشته بودید آشکار ساخت) (واذ قتلتم نفسا فادار اتم فيها والله مخرج ما كنتم تكتمون).

(سپس گفتیم قسمتی از گاو را به مقتول بزنید) (تا زنده شود و قاتل خود را معرفی کند) (فقلنا اضربوه ببعضها).

(آری خدا این گونه مردگان را زنده می کند) (كذلك يحيي الله الموتى).

(و این گونه آیات خود را به شما نشان می دهد تا تعقل کنید) (ویریکم آیاته لعلکم تعقلون).

در آخرین آیه مورد بحث به مسأله قساوت و سنگدلی بنی اسرائیل پرداخته می گوید بعد از این ماجراها و دیدن این گونه آیات و معجزات و عدم تسلیم در برابر آنها دلهای شما سخت شد همچون سنگ یا سختتر (ثم قست قلوبکم من بعد ذلك فهي كالحجارة او اشد قسوة).

چرا که (پاره ای از سنگها می شکافد و از آن نهرها جاری می شود) (وان من الحجارة لما ينفجر منه الانهار).

یا لاقل (بعضی از آنها شکاف می خورد و قطرات آب از آن تراوش می نماید) (وان منها لما يشقق فيخرج منه الماء).

و گاه (پاره ای از آنها (از فراز کوه) از خوف خدا فرو می افتد) (وان منها لما يهبط من خشية الله). اما دلهای شما از این سنگها نیز سختتر است، نه چشمه عواطف و علمی از آن می جوشد و نه قطرات محبتی از آن تراوش می کند، و نه هرگز از خوف خدا می طبد.

و در آخرین جمله می فرماید: (خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست) (وما الله بغافل عما تعملون).

و این تهدیدی است سربسته برای این جمعیت بنی اسرائیل و تمام کسانی که خط آنها را ادامه می دهند.

نکته ها

1- پرسشهای فراوان و بیجا

بدون شک (سؤال) کلید حل مشکلات و بر طرف ساختن جهل و نادانی است، اما مانند هر چیز اگر از حد و معیار خود تجاوز کند، و یا بی مورد انجام گیرد،

دلیل انحراف و موجب زیان است، همانگونه که نمونهایش را در این داستان مشاهده کردیم.

بنی اسرائیل ماءمور بودند گاوی را ذبح کنند بدون شک اگر قید و شرط خاصی می داشت تاخیر بیان از وقت حاجت ممکن نبود، و خداوند حکیم در همان لحظه که به آنها امر کرد بیان می فرمود، بنابراین وظیفه آنها در این زمینه قید و شرطی نداشته، و لذا (بقره) به صورت (نکره) در اینجا ذکر شده است. ولی آنها بی اعتنا به این اصل مسلم، شروع به سوءالات گوناگون کردند، شاید برای اینکه می خواستند حقیقت، لوث گردد و قاتل معلوم نشود، و این اختلاف همچنان میان بنی اسرائیل ادامه یابد، جمله فذبحوها و ما کادوا یفعلون نیز اشاره به همین معنی است، می گوید: آنها گاو را ذبح کردند ولی نمی خواستند این کار انجام گیرد!.

از ذیل آیه 72 همین داستان نیز استفاده می شود که لااقل گروهی از آنها قاتل را می شناختند، و از اصل جریان مطلع بودند، و شاید این قتل بر طبق توطئه قبلی میان آنها صورت گرفته بود اما کتمان می کردند، زیرا در ذیل همین آیه می خوانیم: (والله مخرج ما کنتم تکتمون): خداوند آنچه را شما پنهان می دارید آشکار و بر ملا می سازد).

از این گذشته افراد لجوج و خود خواه غالبا پر حرف و پر سوءالند، و در برابر هر چیز بهانه جوئی می کنند.

قرائن نشان می دهد که اصولا آنها نه معرفت کاملی نسبت به خداوند داشتند و نه نسبت به موقعیت موسی (علیه السلام)، لذا بعد از همه این سوءالها گفتند الان جئت بالحق: (حالا حق را بیان کردی)! گوئی هر چه قبل از آن بوده باطل بوده است!

به هر حال، هر قدر آنها سوءال کردند خداوند هم تکلیف آنها را سختتر کرد، چرا که چنین افراد، مستحق چنان مجازاتی هستند، لذا در روایات می خوانیم

که در هر مورد خداوند سکوت کرده، پرسش و سوءال نکنید که حکمتی داشته و لذا در روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) چنین آمده اگر آنها در همان آغاز، هر ماده گاوی انتخاب کرده و سر بریده بودند کافی بود، و لکن شدوا فشد الله علیهم: (آنها سختگیری کردند خداوند هم بر آنها سخت گرفت).

2- این همه اوصاف برای چه بود؟

همانگونه که گفتیم تکلیف بنی اسرائیل در آغاز، مطلق و بی قید و شرط بود، اما سختگیری و سرپیچی آنها از انجام وظیفه، حکم آنها را دگرگون ساخت و سختتر شد.

با این حال اوصاف و قیودی که بعداً برای این گاو ذکر شده ممکن است اشاره به یک حقیقت اجتماعی در زندگی انسانها بوده باشد: قرآن گویا می خواهد این نکته را بیان کند که گاوی که باید نقش احیا کننده داشته باشد، ذلول یعنی تسلیم بدون قید و شرط، و باربر و اسیر و زیر دست نباشد، همچنین نباید رنگهای مختلف در اندام آن به چشم بخورد بلکه باید یکرنگ و خالص باشد.

به طریق اولی کسانی هم که در نقش رهبری و احیاء کردن اجتماع ظاهر می شوند و می خواهند قلبها و افکار مرده را احیا کنند، باید رام دیگران نگردند، مال و ثروت فقر و غنی، قدرت و نیروی زورمندان، در هدف آنها اثر نگذارد، کسی جز خدا در دل آنها جای نداشته باشد، تنها تسلیم حق و پایبند دین باشند هیچگونه رنگی در وجودشان جز رنگ خدائی یافت نشود، و این افراد هستند

که می توانند بدون اضطراب و تشویش به کارهای مردم رسیدگی کرده، مشکلات را حل نموده، و آنها را احیاء کنند.

ولی دلی که متمایل به دنیا و رام دنیا است، و این رنگ وی را معیوب ساخته، چنین کسی نمی تواند با این عیب و نقصی که در خود دارد قلوب مرده را زنده سازد و نقش احیا کننده داشته باشد.

3- انگیزه قتل چه بود؟

آنچنانکه از تواریخ و تفاسیر استفاده می شود انگیزه قتل در ماجرای بنی اسرائیل را مال و یا مسأله ازدواج دانسته اند.

بعضی از مفسران معتقدند یکی از ثروتمندان بنی اسرائیل که ثروتی فراوان داشت و وارثی جز پسر عموی خویش نداشت، عمر طولانی کرد، پسر عمو هر چه انتظار کشید عموی پیرش از دنیا برود و اموال او را از طریق ارث تصاحب کند ممکن نشد، لذا تصمیم گرفت او را از پای در آورد.

بالاخره پنهانی او را کشت و جسدش را در میان جاده افکند، سپس بنای ناله و فریاد را گذاشت و به محضر موسی (علیه السلام) شکایت آورد که عموی مرا کشته اند!

بعضی دیگر از مفسران گفته اند که انگیزه قتل این بوده است که قاتل عموی خویش تقاضای ازدواج با دخترش را نمود به او پاسخ رد داده شد و دختر را با جوانی از پاکان و نیکان بنی اسرائیل همسر ساختند پسر عموی شکست خورده دست به کشتن پدر دختر زد، سپس شکایت به موسی (علیه السلام) کرد که عمویم کشته شده قاتلش را پیدا کنید! به هر حال ممکن است در این آیه اشاره به این حقیقت نیز باشد که سرچشمه مفاسد، قتلها و جنایات غالباً دو موضوع است: (ثروت) و (بی بندوباریهای جنسی).

4- نکات آموزنده این داستان

این داستان عجیب، علاوه بر اینکه دلیل بر قدرت بی پایان پروردگار بر همه چیز است، دلیلی بر مسأله معاد نیز می باشد، و لذا در آیه 73 خواندیم کذلک یحیی الله الموتی که اشاره به مسأله معاد است، و یریکم آیاته که اشاره به قدرت و عظمت پروردگار می باشد.

از این گذشته نشان می دهد که اگر خداوند بر گروهی غضب می کند بی دلیل نیست، بنی اسرائیل در تعبیراتی که در این داستان در برابر موسی (علیه السلام) داشتند، نهایت جسارت را نسبت به او و حتی خلاف ادب نسبت به ساحت قدس خداوند نمودند.

در آغاز گفتند: آیا تو ما را مسخره می کنی؟ و به این ترتیب پیامبر بزرگ خدا را متهم به سخریه نمودند.

در چند مورد می گویند از خدایت بخواه... مگر خدای موسی با خدای آنها فرق داشت؟ با اینکه موسی صریحاً گفته بود خدا به شما دستور می دهد.

در یک مورد می گویند اگر پاسخ این سؤال را بگوئی ما هدایت می شویم که مفهومی آنست که بیان قاصر تو موجب گمراهی است و در پایان کار می گویند: حالا حق را آوردی! این تعبیرات همه دلیل بر جهل و نادانی و خود خواهی و لجاجت آنها می باشد.

از این گذشته این داستان به ما درس می دهد که سختگیر نباشیم تا خدا بر ما سخت نگیرد به علاوه انتخاب گاو برای کشتن شاید برای این بوده که بقایای فکر گوساله پرستی و بت پرستی را از مغز آنها بیرون براند.

نیکی به پدر

مفسران در اینجا یادآور می شوند که این گاو در آن محیط منحصر به فرد بوده است و بنی اسرائیل آن را به قیمت بسیار گزافی خریدند.

می گویند صاحب این گاو مرد نیکوکاری بود و نسبت به پدر خویش احترام فراوان قائل می شد، در یکی از روزها که پدرش در خواب بود معامله پر سودی برای او پیش آمد، ولی او به خاطر اینکه پدرش ناراحت نشود حاضر نشد وی را بیدار سازد و کلید صندوق را از او بگیرد، در نتیجه از معامله صرف نظر کرد.

و به قول بعضی از مفسران فروشنده حاضر می شود آن جنس را به هفتاد هزار بفروشد به این شرط که نقد بپردازد، و پرداختن پول نقد منوط به این بوده است که پدر را بیدار کند و کلید صندوقها را از او بگیرد، ولی جوان مزبور حاضر می گردد که به هشتاد هزار بخرد ولی پول را پس از بیداری پدر بپردازد! بالاخره معامله انجام نشد.

خداوند به جبران این گذشت جوان معامله پرسود بالا را برای او فراهم می سازد.

بعضی از مفسران نیز می گویند: پدر پس از بیدار شدن از ماجرا آگاه می شود و گاو مزبور را به پاداش این عمل به پسر خود میبخشد که سر انجام آن سود فراوان را برای او به بار می آورد. پیامبر اسلام در این مورد می فرماید: انظروا الی البر ما بلغ باهله: (نیکی را بنگرید که با نیکو کار چه می کند؟!).

آیه (75) تا (77) و ترجمه

(ا فتطمعون ان يؤمنوا لكم و قد كان فريق منهم يسمعون كلم الله ثم يحرفونه من بعد ما عقلوه و هم يعلمون) (۷۵) (و اذا لقوا الذين ءامنوا قالوا ءامنوا و اذا خلا بعضهم الى بعض قالوا ا تحدثونهم بما فتح الله عليكم ليحاجوكم به عند ربكم افلا تعقلون) (۷۶) (ا ولا يعلمون ان الله يعلم ما يسرون و ما يعلنون) (۷۷) .

ترجمه:

75- آیا انتظار دارید به (آئین) شما ایمان بیاورند، با اینکه عده‌ای از آنها سخنان خدا را می شنیدند و پس از فهمیدن آنرا تحریف می کردند در حالی که علم و اطلاع داشتند.

76- و هنگامی که مؤمنان را ملاقات کنند می گویند ایمان آوردیم، ولی هنگامی که با هم خلوت می کنند (بعضی به بعضی دیگر اعتراض می کنند و) می گویند چرا مطالبی را که خداوند (درباره صفات پیامبر اسلام) برای شما بیان کرد به مسلمانان بازگو می کنید تا (روز رستاخیز) در پیشگاه خدا بر ضد شما بان استدلال کنند؟ آیا نمی فهمید؟.

77- آیا اینها نمی دانند خداوند از اسرار درون و برون آنان آگاه است؟

شان نزول

بعضی از مفسران در شان نزول دو آیه اخیر از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل کرده اند:

(گروهی از یهود که دشمنی با حق نداشتند هنگامی که مسلمانان را ملاقات می کردند از آنچه در تورات پیرامون صفات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آمده بود به آنها خبر میدادند، بزرگان یهود از این امر آگاه شدند و آنها را از این کار نهی کردند، و گفتند شما صفات محمد (صلی الله علیه و آله) را که در تورات آمده برای آنها بازگو نکنید تا در پیشگاه خدا دلیلی بر ضد شما نداشته باشند، آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت).

تفسیر:

انتظار بیجا

در این آیات چنانکه ملاحظه می کنید قرآن، ماجرای بنی اسرائیل را رها کرده، روی سخن را به مسلمانان نموده و نتیجه گیری آموزندهای می کند، می گوید: (شما چگونه انتظار دارید که این قوم به دستورات آئین شما ایمان بیاورند، با اینکه گروهی از آنان سخنان خدا را می شنیدند و پس از فهم و درک آن را تحریف می کردند، در حالی که علم و اطلاع داشتند؟! (ا فتطمعون ان يؤمنوا لكم و قد كان فريق منهم يسمعون كلام الله ثم يحرفونه من بعد ما عقلوه و هم يعلمون).

بنابر این اگر می بینید آنها تسلیم بیانات زنده قرآن و اعجاز پیامبر اسلام (ﷺ) نمی شوند نگران نباشید، اینها فرزندان همان کسانی هستند که به عنوان برگزیدگان قوم همراه موسی به کوه طور رفتند و سخنان خدا را شنیدند و دستورهای او را درک کردند، و به هنگام بازگشت، آن را تحریف نمودند. از جمله (و قد كان فريق منهم...) چنین استفاده می شود که همه آنها تحریفگر نبودند بلکه این تنها کار گروهی بوده که شاید اکثریت را تشکیل می دادند.

در (اسباب النزول) آمده است که گروهی از یهود هنگامی که از طور باز گشتند به مردم گفتند: (ما شنیدیم که خداوند به موسی دستور داد فرمانهای مرا در آنجا که می توانید انجام دهید، و آنجا که نمی توانید ترک کنید! و این نخستین تحریف بود.

به هر حال در ابتدای ظهور پیامبر اسلام انتظار میرفت که قوم یهود پیش از دیگران با ندای اسلام لبیک گویند چرا که آنها اهل کتاب بودند (بخلاف مشرکان) بعلاوه صفات پیامبر اسلام (ﷺ) را نیز در کتابهای خود خوانده بودند ولی قرآن می گوید: با سابقه بدی که آنها دارند انتظار شما مورد ندارد، چرا که گاهی صفات و روایات انحرافی یک جمعیت، سبب می شود که با تمام نزدیکی به حق از آن دور گردند. آیه بعد پرده از روی حقیقت تلخ دیگری پیرامون این جمعیت حیلهرگر و منافق بر میدارد و می گوید: پاکدلان آنها هنگامی که مؤمنان را ملاقات می کنند اظهار ایمان می نمایند (و صفات پیامبر را که در کتبشان آمده است خبر می دهند) (و اذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا).

(اما در پنهانی و خلوت، جمعی از آنها می گویند: چرا مطالبی را که خداوند در تورات برای شما بیان کرده به مسلمانان می گوئید؟) (و اذا خلا بعضهم الى بعض قالوا اتحدثونهم بما فتح الله عليكم).

(تا در قیامت در پیشگاه خدا بر ضد شما به آن استدلال کنند، آیا نمی فهمید؟) (لیحاجوکم به عند ربکم افلا تعقلون).

این احتمال در تفسیر آیه نیز وجود دارد که آغاز آیه از منافقان یهود سخن می گوید که در حضور مسلمانان دم از ایمان می زدند، و در غیاب انکار می کردند و حتی پاکدلان یهود را نیز مورد سرزنش قرار میدادند که چرا اسرار کتب

مقدس را در اختیار مسلمانان قرار داده اید؟ به هر حال این تاءیدی است بر آنچه در آیه قبل بود که شما از جمعیتی که چنین روحیات بر آنها حاکم است چندان انتظار ایمان نداشته باشید.

جمله (فتح الله علیکم) ممکن است به معنی حکم و فرمان الهی باشد که در اختیار بنی اسرائیل قرار داشت، و ممکن است اشاره به گشودن درهای اسرار الهی و خبرهای آینده مربوط به شریعت جدید به روی آنان باشد.

قابل توجه اینکه از این آیه به خوبی استفاده می شود که ایمان این گروه منافق درباره خدا آنقدر ضعیف بود که او را همچون انسانهای عادی می پنداشتند و تصور می کردند اگر حقیقتی را از مسلمانان کتمان کنند از خدا نیز مکتوم خواهد ماند!

لذا آیه بعد با صراحت می گوید: (آیا اینها نمی دانند که خداوند از اسرار درون و برویشان آگاه است) (اولا يعلمون ان الله يعلم ما یسرون و ما یعلنون).

آیه (78) و (79) ترجمه

(و منهم امیون لا یعلمون الکتب الا امانی و ان هم الا یظنون) (۷۸) (فویل للذین یکتبون الکتب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قليلا فویل لهم مما کتبت ایدیهם و ویل لهم مما یکسبون) (۷۹) .

ترجمه:

78- و پاره ای از آنها عوامانی هستند که کتاب خدا را جز یک مشت خیالات و آرزوها نمی دانند، و تنها به پندارهایشان دل بسته اند!

79 - وای بر آنها که مطالبی با دست خود می نویسند سپس می گویند: از طرف خدا است تا به بهای کمی آن را بفروشند، وای بر آنها از آنچه با دست خود نوشتند، و وای بر آنها از آنچه از این راه به دست می آورند!

شان نزول

جمعی از دانشمندان یهود اوصافی را که برای پیامبر اسلام (ﷺ) در تورات آمده بود تغییر دادند و این تغییر به خاطر حفظ موقعیت خود و منافعی بود که همه سال از ناحیه عوام به آنها می رسید. هنگامی که پیامبر اسلام (ﷺ) مبعوث شد، و اوصاف او را با آنچه در تورات آمده بود مطابق دیدند ترسیدند که در صورت روشن شدن این واقعیت منافع آنها در خطر قرار گیرد، لذا بجای اوصاف واقعی مذکور در تورات، صفاتی بر ضد آن نوشتند.

عوام یهود که تا آن زمان کم و بیش صفات واقعی او را شنیده بودند، از علمای خود می پرسیدند آیا این همان پیامبر موعود نیست که بشارت ظهور او را میدادید؟ آنها آیات تحریف شده تورات را بر آنها می خواندند تا به این وسیله قانع شوند.

تفسیر:

نقشه های یهود برای استثمار عوام

در تعقیب آیات گذشته پیرامون خلافت‌های یهود، آیات مورد بحث جمعیت آنها را به دو گروه مشخص تقسیم می‌کند: عوام و دانشمندان حيله گر (البته اقلیتی از دانشمندان آنها بودند که ایمان آوردند و حق را پذیرا شدند و به صفوف مسلمانان پیوستند).

می‌گوید گروهی از آنها افرادی هستند که از دانش بهره‌ای ندارند، و از کتاب خدا جز یک مشت خیالات و آرزوها نمی‌دانند، و تنها به پندارهایشان دل بسته اند (و منهم امیون لا یعلمون الكتاب الا امانی وان هم الا یظنون).

(امیون) جمع (امی) در اینجا به معنی (درس نخوانده) است، یعنی به همان حالتی که از مادر متولد شده باقی مانده و مکتب و استادی را ندیده است، و یا به خاطر اینکه جمعی از مادران روی علاقه‌های جاهلانه فرزندان خود را از خود جدا نمی‌کردند و اجازه نمی‌دادند به مکتب بروند.

(امانی) جمع (امنیة) به معنی آرزو است، و در اینجا ممکن است اشاره به پندارها و امتیازات موهومی باشد که یهود برای خود قائل بودند، از جمله

می‌گفتند: (ما فرزندان خدا و دوستان خاص او هستیم) (نحن ابناء الله و احبائه) (مأئده 18) و یا اینکه می‌گفتند: (هرگز آتش دوزخ جز چند روزی به ما نخواهد رسید) که در آیات بعد به این گفتار یهود بر می‌خوریم.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از امانی، آیات تحریف شده باشد که دانشمندان یهود در اختیار عوام می‌گذاشتند، و جمله (لا یعلمون الكتاب الا امانی) با این معنی سازگارتر می‌باشد.

به هر حال پایان این آیه (ان هم الا یظنون) دلیل بر آن است که پیروی از ظن و گمان در اساس و اصول دین و شناخت مکتب وحی کاری است نادرست و در خور سرزنش و هر کس باید در این قسمت از روی تحقیق کافی گام بردارد.

دستهای دیگر دانشمندان آنها بودند که حقایق را به سود خود تحریف می‌کردند چنانکه قرآن در آیه بعد می‌گوید: (وای بر آنها که مطالب را به دست خود می‌نویسند، و بعد می‌گویند اینها از سوی خدا است) (فویل للذين یکتبون الكتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله).

(و هدفشان این است با این کار، بهای کمی بدست آورند) (لیشتروا به ثمنای قلیلا).

(وای بر آنها از آنچه با دست خود می نویسند) (فویل لهم مما کتبت ایدیهم).

(و وای بر آنها از آنچه با این خیانتها بدست می آورند) (وویل لهم مما یکسبون).

از جمله های اخیر این آیه به خوبی استفاده می شود که آنها هم وسیله نا مقدسی داشتند، و هم نتیجه نادرستی می گرفتند.

بعضی از مفسران در ذیل آیه مورد بحث حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده اند که دارای نکات قابل ملاحظه های است حدیث چنین است:

(مردی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد با اینکه عوام یهود اطلاعی از کتاب آسمانی خود جز از طریق علمایشان نداشتند، چگونه خداوند آنها را نسبت به تقلید از علماء و پذیرش از آنان مذمت می کند؟! (اشاره به آیات مورد بحث است) آیا عوام یهود با عوام ما که از علمای خود تقلید می کنند تفاوت دارند؟...

امام فرمود: بین عوام ما و عوام یهود از یک جهت فرق و از یک جهت مساوات است، از آن جهت که مساوی هستند خداوند عوام ما را نیز مذمت کرده همانگونه که عوام یهود را نکوهش فرموده.

اما از آن جهت که با هم تفاوت دارند این است که عوام یهود از وضع علمای خود آگاه بودند، می دانستند آنها صریحا دروغ می گویند، حرام و رشوه می خورند و احکام خدا را تغییر می دهند، آنها با فطرت خود این حقیقت را دریافته بودند که چنین اشخاصی فاسقند و جایز نیست سخنان آنها را درباره خدا و احکام او بپذیرند، و سزاوار نیست شهادت آنها را درباره پیامبران قبول کنند، به این دلیل خداوند آنها را نکوهش کرده است (ولی عوام ما پیرو چنین علمائی نیستند).

و اگر عوام ما از علمای خود فسق آشکار و تعصب شدید و حرص بر دنیا و اموال حرام ببینند هر کس از آنها پیروی کند مثل یهود است که خداوند آنان را به خاطر پیروی از علمای فاسق نکوهش کرده است، (فاما من کان من الفقهاء صائنا لنفسه، حافظا لدینه مخالفا علی هواه، مطیعا لامر مولاه فللعوام ان

یقلدوه): (اما دانشمندانی که پاکی روح خود را حفظ کنند، و دین خود را نگهدارند مخالف هوی و هوس و مطیع فرمان مولای خویش باشند عوام می توانند از آنها پیروی کنند...)

روشن است که این حدیث اشاره به تقلید تعبیدی در احکام نمی کند، بلکه منظور پیروی کردن از رهنمائی دانشمندان برای بدست آوردن علم و یقین در اصول دین است، زیرا حدیث در مورد شناخت پیامبر سخن که مسلماً از اصول دین می باشد و تقلید تعبیدی در آن جایز نیست.

آیه (80) تا (82) و ترجمه

(و قالوا لن تمسنا النار الا اياما معدودة قل اتخذتم عند الله عهدا فلن يخلف الله عهدا ام تقولون على الله ما لا تعلمون) (۸۰) (بلی من کسب سیئه و احطت به خطیته فاولئك اصحاب النار هم فيها خلدون) (۸۱) (و الذين ءامنوا و عملوا الصلحت اولئك اصحاب الجنة هم فيها خلدون) (۸۲) .

ترجمه:

80- و گفتند هرگز آتش دوزخ جز چند روزی به ما نخواهد رسید، بگو آیا پیمانی نزد خدا گرفته اید؟! چون خداوند هرگز از پیمانش تخلف نمی ورزد، یا اینکه چیزی به خدا نسبت می دهید که به آن علم ندارید؟! 81 آری کسانی که تحصیل گناه کنند، و آثار گناه سراسر وجودشان را بیوشاند آنها اهل آتشند و جاودانه در آن خواهند بود.

82- و آنها که ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند اهل بهشتند و همی شه در آن خواهند ماند.

تفسیر:

بلندپروازی و ادعاهای تو خالی

قرآن در اینجا به یکی از گفته های بی اساس یهود که آنان را به خود مغرور ساخته و سرچشمه قسمتی از انحرافات آنها شده بود اشاره کرده و به آن پاسخ می گوید: نخست می فرماید: آنها گفتند: (هرگز آتش دوزخ جز چند روزی به ما نخواهد رسید) (و قالوا لن تمسنا النار الا اياما معدودة) .

بگو آیا پیمانی نزد خدا بسته اید که هرگز خداوند از پیمانش تخلف نخواهد کرد یا اینکه چیزی را به خدا نسبت می دهید که نمی دانید؟! (قل اتخذتم عند الله عهدا فلن يخلف الله عهدا ام تقولون على الله ما لا تعلمون) .

اعتقاد به برتری نژادی ملت یهود، و اینکه آنها تافتهای جدا بافته اند، و گنهکارانشان فقط چند روزی کیفر و مجازات می بینند، سپس بهشت الهی برای ابد در اختیار آنان است، یکی از دلائل روشن خود خواهی و خود پرستی این جمعیت است.

این امتیازطلبی با هیچ منطقی سازگار نیست زیرا هیچگونه تفاوتی در میان انسانها از نظر کیفر و پاداش اعمال در پیشگاه خدا وجود ندارد.

مگر یهود چه کرده بودند که می بایست تبصره‌های به سود آنها بر قانون کلی مجازات زده شود؟ به هر حال آیه فوق با یک بیان منطقی، این پندار غلط را ابطال می کند و می گوید این گفتار شما از دو حال خارج نیست: یا باید عهد و پیمان خاصی از خدا در این زمینه گرفته باشید که نگرفته اید و یا دروغ و تهمت به خدا می بندید! آیه بعد یک قانون کلی و عمومی را که از هر نظر منطقی است بیان می کند می گوید: آری کسانی که تحصیل گناه کنند و آثار گناه سراسر وجودشان را بیوشاند آنها اهل دوزخند، و همیشه در آن خواهند بود (بلی من کسب سیئه و احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون).

این یک قانون کلی درباره گنهکاران از هر قوم و ملت و گروه و جماعت است، و اما در مورد مؤمنان پرهیزگار، نیز یک قانون کلی و همگانی وجود دارد که آیه بعد بیانگر آن است: کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند آنها اصحاب بهشتند و جاودانه در آن خواهند بود (و الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون).

نکته ها

1- کسب (سیئه)

(کسب) و (اکتساب) به معنی تحصیل کردن چیزی از روی اراده و اختیار است، بنا بر این جمله (بلی من کسب سیئه) اشاره به کسانی است که با علم و اختیار مرتکب گناهان می شوند و تعبیر کسب شاید از این نظر باشد که گنهکار در یک محاسبه کوتاه بینانه انجام گناه را به سود خویش و ترک آن را به زیان خود میپندارد، اینها همان کسانی هستند که در چند آیه بعد به آنها اشاره کرده می گوید: آنها آخرت را به زندگی دنیا فروخته اند لذا تخفیفی در مجازاتشان نیست.

2- احاطه خطیئه چیست؟

(خطیئه) در بسیاری از موارد به معنی گناهای است که از روی عمد تحقق نیافته، ولی در آیه مورد بحث، به معنی گناه کبیره و یا آثار گناه است که بر قلب و جان انسان می نشیند. به هر حال مفهوم احاطه گناه این است که انسان آنقدر در گناهان فرو رود که زندانی برای خود بسازد، زندانی که منافذ آن بسته باشد.

توضیح اینکه گناهان کوچک و بزرگ در آغاز، یک (عمل) است، سپس تبدیل به حالت می شود و با ادامه و اصرار، شکل (ملکه) به خود می گیرد، و هنگامی که به اوج شدت خود برسد تمام وجود انسان را به رنگ گناه در می آورد و عین وجود انسان می شود.

در این هنگام هیچ پند و موعظه و راهنمایی رهنمایان در وجود او اثر نخواهد کرد، و در حقیقت با دست خود قلب ماهیت خویش کرده است.

از یک نظر چنین کسانی به کرمهائی می مانند که اطراف خود پیلهای می تند، پیلهای که آنانرا زندانی و سر انجام خفه می کند و روشن است سرنوشتی جز خلود در آتش برای آنها نخواهد بود.

و با توجه به آیاتی که می گوید خداوند تنها مشرکان را نمی آمرزد و اما غیر شرک، قابل بخشش است (ان الله لا یغفران یشرک به ویغفر ما دون ذلك لمن یشاء) نساء 48، و با توجه به اینکه در آیات مورد بحث که سخن از خلود در آتش می باشد، می توان نتیجه گرفت که این چنین گنهکاران سر انجام گوهر ایمان را از دست داده و مشرک و بیایمان از دنیا می روند!

3- نژاد پرستی یهود

از آیات مورد بحث استفاده می شود که روح تبعیض نژادی یهود که امروز نیز در دنیا سرچشمه بدبختیهای فراوان شده، از آن زمان در یهود بوده است، و امتیازات موهومی برای نژاد بنی اسرائیل قائل بوده اند، و متأسفانه بعد از گذشتن هزاران سال هنوز هم آن روحیه بر آنها حاکم است، و در واقع منشا پیدایش کشور غاصب اسرائیل نیز همین روح نژاد پرستی است.

آنها نه فقط در این دنیا برای خود برتری قائل هستند، بلکه معتقدند که این امتیاز نژادی در آخرت نیز به کمک آنها می شتابد و گنهکارانشان بر خلاف افراد دیگر تنها مجازات کوتاه مدت و خفیفی خواهند دید، و همین پندارهای غلط آنها را آلوده انواع جنایات و بدبختیها و سیه روزیها کرده است!.

آیه (83) تا (86) و ترجمه

(واذ اخذنا ميثق بنى اسرائيل لا تعبدون الا الله و بالوالدين احسانا و ذى القربى و اليتيمى و المسكين و قولوا للناس حسنا و اقيموا الصلوة وءاتوا الزكوة ثم توليتهم الا قليلا منكم و انتم معرضون) (٨٣) (واذ اخذنا ميثقكم لا تسفكون دماءكم و لا تخرجون انفسكم من ديركم ثم اقررتم و انتم تشهدون) (٨٤) (ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسكم و تخرجون فريقا منكم من ديرهم تظهرون عليهم بالاثم و العدون و ان ياتوكم اسرى تفدوهم و هو محرم عليكم اخراجهم ا فتؤمنون ببعض الكتب و تكفرون ببعض فما جزاء من يفعل ذلك منكم الا خزى فى الحياة الدنيا و يوم القيمة يردون الى اشد العذاب و ما الله بغفل عما تعملون) (٨٥) (اولئك الذين اشترؤا الحياة الدنيا بالاخرة فلا يخفف عنهم العذاب و لا هم ينصرون) (٨٦) .

ترجمه:

83- و (به یاد آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید، و نسبت به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید، و به مردم نیک بگوئید، نماز را بر پا دارید و زکات بدهید سپس (با اینکه پیمان بسته بودید) همه شما جز عده کمی سرپیچی کردید (و از وفای به پیمان خود) رویگردان شدید.

84- و هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم که خون یکدیگر نریزید، و یکدیگر را از سرزمین خود بیرون نکنید، و شما اقرار کردید (و بر این پیمان) گواه بودید.

85- اما این شما هستید که یکدیگر را به قتل می رسانید، و جمعی از خودتان را از سرزمینشان بیرون می کنید و در این گناه و تجاوز به یکدیگر کمک می کنید (و اینها همه نقض پیمانی است که با خدا بسته اید) ولی اگر بعضی از آنها به صورت اسیران نزد شما آیند فدیة می دهید و آنها را آزاد میسازید! در حالی که بیرون ساختن آنان بر شما حرام بود، آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می آورید و به بعضی کافر می شوید؟! برای کسی که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین خدا) را انجام دهد جز رسوائی در این جهان، و باز گشت به شدیدترین عذابها در روز رستاخیز، چیز دیگری نخواهد بود، و خداوند از اعمال شما غافل نیست.

86- اینها همان کسانی که آخرت را به زندگی دنیا فروخته اند لذا در مجازات آنها تخفیف داده نمی شود و کسی آنها را یاری نخواهد کرد.

تفسیر:

پیمان شکنان!

در آیات گذشته نامی از پیمان بنی اسرائیل به میان آمد، ولی در این باره تفصیلی ذکر نشد، در آیات مورد بحث، خداوند موادی از این پیمان را یادآور شده است، بیشتر این مواد یا همه آنها از اموری است که می بایست آن را جزء اصول و قوانین ثابت ادیان الهی دانست، چرا که در همه ادیان آسمانی این پیمانها و دستورات به نحوی وجود دارد.

در این آیات، قرآن مجید یهود را شدیداً مورد سرزنش قرار می دهد که چرا این پیمانها را شکستند؟ و آنها را در برابر این نقض پیمان به رسوائی در این جهان و کیفر شدید در آن جهان تهدید می کند.

در این پیمان که بنی اسرائیل خود شاهد آن بودند و به آن اقرار کردند این مطالب آمده است:

1 - توحید و پرستش خداوند یگانه، چنانکه نخستین آیه می گوید: بیاد آورید زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم جز الله (خداوند یگانه را پرستش نکنید، (و در برابر هیچ بتی سر تعظیم فرود نیاورید) (و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله).

2- (و نسبت به پدر و مادر نیکی کنید) (و بالوالدین احسانا).

3- (نسبت به خویشاوندان و یتیمان و مستمندان نیز به نیکی رفتار نمائید) (و ذی القربى و الیتامى و المساکین).

4- (و با سخنان نیکو با مردم سخن گوئید) (و قولوا للناس حسنا).

5- (نماز را بر پا دارید) (و در همه حال به خدا توجه داشته باشید) (واقیموا الصلوة).

6- (در ادای زکات و حق محرومان، کوتاهی روا مدارید) (و اتوا الزکاة).

(اما شما جز گروه اندکی سرپیچی کردید، و از وفای به پیمان خود، رویگردان شدید) (ثم تولیتم الا قليلا منکم و انتم معرضون).

7- و به یاد آرید هنگامی که از شما پیمان گرفتیم خون یکدیگر را نریزید (واخذنا میثاقکم لا تسفکون دمائکم).

8- (یکدیگر را از خانه ها و کاشانه های خود بیرون نکنید) (ولا تخرجون انفسکم من دیارکم).

9- چنانچه کسی در ضمن جنگ از شما اسیر شد، همه برای آزادی او کمک کنید، فدیة دهید و او را آزاد سازید (این ماده از پیمان از جمله افتؤ منون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض که بعدا خواهد آمد استفاده می شود).

(شما به همه این مواد اقرار کردید و بر این پیمان گواه بودید) (ثم اقررتم و انتم تشهدون). ولی شما بسیاری از مواد این میثاق الهی را زیر پا گذاشتید (شما همانها بودید که یکدیگر را به قتل می رساندید و جمعی از خود را از سرزمینشان آواره می کردید) (ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم و تخرجون فریقا منکم من دیارهم).

(و در انجام این گناه و تجاوز به یکدیگر کمک می کنید) (تظاهرون علیهم بالاثم و العدوان). اینها همه بر ضد پیمانی بود که با خدا بسته بودید.

(ولی در این میان هنگامی که بعضی از آنها به صورت اسیران نزد شما بیایند فدیة می دهید و آنها را آزاد می سازید) (وان یاتوکم اساری تفادوهم).

در حالی که بیرون ساختن آنها از خانه و کاشانه شان از آغاز بر شما حرام بود (وهو محرم علیکم اخراجهم).

و عجب اینکه شما در دادن فدا و آزاد ساختن اسیران به حکم تورات و پیمان الهی استناد می کنید آیا به بعضی از دستورات کتاب الهی ایمان می آورید و نسبت به بعضی کافر می شوید؟! (افتؤ منون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض).

(جزای کسی از شما که چنین تبعیضی را در مورد احکام الهی روا دارد چیزی جز رسوائی در زندگی این دنیا نخواهد بود) (فما جزاء من یفعل ذلك منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا).

(و در روز رستاخیز به اشد عذاب باز می گردند) (ویوم القيامة یردون الی اشد العذاب).

(و خداوند از اعمال شما غافل نیست) (وما الله بغافل عما تعملون).

و همه آن را دقیقاً احصا کرده و بر طبق آن شما را در دادگاه عدل خود محاکمه می کند.

آخرین آیه مورد بحث در حقیقت انگیزه اصلی این اعمال ضد و نقیض را بیان کرده می گوید: آنها کسانی هستند که زندگی دنیا را به قیمت از دست دادن آخرت خریداری کردند (اولئك الذين اشتروا الحياة الدنيا بالآخرة).

و به همین دلیل عذاب آنها تخفیف داده نمی شود و کسی آنها را یاری نخواهد کرد (فلا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينصرون).

نکته ها

1- بیان تاریخی آیات

به طوری که بسیاری از مفسران نقل کرده اند طایفه (بنی قریظه) و (بنی نضیر) که هر دو از طوائف یهود بودند و با هم قرابت نزدیک داشتند به خاطر منافع دنیا با یکدیگر به مخالفت برخاستند، (بنی نضیر) به طایفه (خزرج) که از مشرکان مدینه بود پیوستند و (بنی قریظه) به طایفه (اوس) و در جنگهایی که میان آن دو قبیله روی می داد هر یک از اینها طایفه هم پیمان خود را کمک می کرد، و از طایفه دیگر می کشت، اما هنگامی که آتش جنگ فرو می نشست، همه یهود جمع می شدند و دست به دست هم می دادند تا از طریق پرداختن فدیة، اسیران خود را آزاد کنند، و در این عمل استناد به حکم و قانون تورات می کردند (در حالی که اولاً اوس و خزرج هر دو مشرک بودند و کمک به آنها جایز نبود و ثانیاً همان قانونی که دستور فدا را داده بود، دستور خودداری از قتل را نیز صادر کرده بود).

و یهود همانند اقوام لجوج و نادان دیگر از این اعمال ضد و نقیض فراوان داشتند:

2- تبعیض در احکام خدا و انگیزه آن

گفتیم قرآن مجید یهود را در برابر اعمال ضد و نقیض و تبعیضشان در میان احکام خدا شدیداً مورد سرزنش قرار داده و به اشد مجازات تهدید می کند، به خصوص اینکه آنها احکام کوچکتر را عمل می

کردند اما در برابر احکام مهمتر یعنی قانون تحریم ریختن خون یکدیگر و آواره ساختن هم مذهبیان از خانه و دیارشان، مخالفت می کردند.

در حقیقت آنها تنها برای دستوراتی ارج و بها قائل بودند که از نظر زندگی دنیا به نفعشان بود، آنجا که منافعشان اقتضا می کرد خون یکدیگر را می ریختند اما چون احتمال اسارت برای همگی وجود داشت به منظور نجات از اسارت احتمالی آینده از دادن فدیة برای آزاد ساختن اسیران مضایقه نداشتند.

اصولا عمل کردن به دستوراتی که به سود انسان است نشانه اطاعت از فرمان خدا محسوب نمی شود، زیرا انگیزه آن فرمان خدا نبوده بلکه حفظ منافع شخصی بوده است، زمانی فرمانبردار از عاصی و گنهکار شناخته می شود که عمل به دستوری بر خلاف منافع شخصی باشد، آنها که از چنین قانونی پیروی کنند، مؤ منان راستین هستند و آنها که تبعیض کنند سرکشان واقعی می باشند، بنابر این تبعیض در اجرای قوانین نشانه روح تمرد و احيانا عدم ایمان است.

و به تعبیر دیگر اثر ایمان و تسلیم، آنجا ظاهر می شود که قانونی بر ضد منافع شخصی انسان باشد و آنرا محترم بشمرد، و گرنه عمل به دستورات الهی در آنجا که حافظ منافع انسان است نه افتخار است و نه نشانه ایمان، و لذا همیشه مؤ منان را از منافقان از این طریق می توان شناخت، مؤ منان در برابر همه قوانین الهی تسلیمند و منافقان طرفدار تبعیض.

و همانطور که قرآن می گوید: نتیجه این عمل، رسوائی و ذلت و بدبختی است، ملتی که جز به جنبه های مادی دین آن هم فقط از دریچه منافع شخصی و خصوصی، نمی اندیشد دیر یا زود در چنگال ملتی قوی پنجه اسیر می گردد، از اوج عزت به زیر می آید و در جوامع انسانی رسوا می گردد.

این از نظر دنیا و اما از نظر آخرت همانگونه که قرآن می گوید شدیدترین مجازات در انتظار این گونه تبعیض گران است.

البته این قانون مخصوص بنی اسرائیل نبوده برای همگان و برای ما مسلمانان امروز نیز ثابت است، و چه بسیارند تبعیض گران، و این گروه؟!

3- برنامه های برای زنده ماندن ملتها

این آیات اگر چه درباره بنی اسرائیل نازل شده ولی یک سلسله قوانین کلی برای همه ملل دنیا در بر دارد، عوامل زنده ماندن و بقاء و سرفرازی ملتها و رمز شکست آنان را یادآور می شود.

از دیدگاه قرآن برقراری و سر بلندی ملتها در صورتی است که خود را به بزرگترین نیروها و قدرتها متکی سازند، و در همه حال از او مدد بگیرند به قدرتی تکیه کنند که فنا و زوال در او راه ندارد، و تنها در برابر او سر تعظیم فرود آورند، که اگر چنین کنند از هیچکس ترس و وحشتی نخواهد داشت و پیدا است که چنین مبدئی جز آفریدگار بزرگ نمی تواند باشد، آری این تکیه گاه خداوند است (لا تعبدون الا الله).

و از طرف دیگر برای بقاء و جاویدان ماندن ملتها همبستگی خاصی بین افراد آنها لازم است، این عمل در صورتی امکان دارد که هر کس نسبت به پدر و مادر خود که شعاع بستگی آنها نسبت به وی نزدیکتر است، و در مرحله بعد نسبت به خویشاوندان و بعد از آنها نسبت به تمام افراد اجتماع نیکی بخرج دهد تا همه بال و پر یکدیگر باشند مخصوصا افراد ضعیف را تحت حمایت قرار دهند تا در دامان دشمن نیفتند (وبالوالدین احسانا و ذی القربی... و قولوا للناس حسنا).

تقویت بنیه مالی هر ملت و از بین بردن فاصله طبقاتی نیز در زنده نگاه داشتن روح آن ملت سهم فراوانی دارد که یک رکن آن پرداختن زکاة است (وآتوا الزکاة).

اینها از یک سو، و از سوی دیگر رمز شکست و فنای ملتها در بهم خوردن این همبستگی و پدید آمدن کشمکشها و جنگهای داخلی میداند، ملتی که در برابر

هم صف آرائی کنند و سنگ تفرقه در میان شان انداخته شود و بجای کمک بیکدیگر بجان هم بیفتند و در پی تصرف اموال و سرزمینهای هم بر آیند و برای ریختن خون یکدیگر آستینها را بالا زنند و هر دسته برای آواره ساختن و تصرف اموال دیگری قد برافرازد دیر یا زود نابود می گردند کشورشان ویران می گردد و خود بیچاره و بدبخت خواهند شد (لا تسفکون دماءکم ولا تخرجون انفسکم من دیارکم...).

و بالاخره یکی دیگر از عوامل سقوط ملتها همان تبعیض در اجرای قوانین است که هر قانونی حافظ منافع شخصیشان باشد اجرا کنند و آنچه به سود جامعه است فراموش نمایند (**افتؤ منون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض**).

و این است علل رشد و شکست ملتها از دیدگاه قرآن.

آیه (87) و (88) ترجمه

(ولقد آتينا موسى الكتب و قفينا من بعده بالرسل و آتينا عيسى- ابن مريم البينت و ايدنه بروح القدس افلكما جاكم رسول بما لا تهوى انفسكم استكبرتم ففريقا كذبتم و فريقا تقتلون) (٨٧) (و قالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بكفرهم فقليلًا ما يؤمنون) (٨٨) .

ترجمه:

87- ما به موسی کتاب (تورات) دادیم، و بعد از او پیامبرانی پشت سر یکدیگر فرستادیم و به عیسی بن مریم دلائل روشن بخشیدیم، و او را بوسیله روح القدس تأیید نمودیم، آیا هر زمان پیامبری بر خلاف هوای نفس شما آمد در برابر او تکبر کردید 7 (و از ایمان آوردن به او خود داری نمودید و به این قناعت نکردید بلکه) عده ای را تکذیب نموده، جمعی را بقتل رساندید؟!

88- (و آنها از روی استهزاء) گفتند دل‌های ما در غلاف است! (و ما از گفته تو چیزی نمی فهمیم، آری همینطور است) خداوند آنها را بخاطر کفرشان از رحمت خود دور ساخته (بهمن دلیل چیزی درک نمی کنند) و کمتر ایمان می آورند.

تفسیر:

دل‌هایی که در غلاف است

باز روی سخن در این آیات به بنی اسرائیل است، هر چند مفاهیم و معیارهای آن عمومیت دارد و همگان را در بر می گیرد:

نخست می گوید ما به موسی کتاب آسمانی (تورات) دادیم (ولقد آتينا موسى الكتاب).

و بعد از او پیامبرانی پشت سر یکدیگر فرستادیم (وقفينا من بعده بالرسل).

پیامبرانی همچون داود و سلیمان و یوشع و زکریا و یحیی...

(و به عیسی بن مریم دلائل روشن دادیم، و او را بوسیله روح القدس تأیید نمودیم) (و آتينا عيسى بن

مريم البينات و ايدناه بروح القدس).

(ولی آیا این پیامبران بزرگ با این برنامه های سازنده، هر کدام مطلبی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او استکبار نمودید و زیر بار فرمانش نرفتید؟! (افکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم) .

این حاکمیت هوی و هوس بر شما آنچنان شدید بود که گروهی از آنها را تکذیب کردید، و گروهی را بقتل رساندید (ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون)

اگر تکذیب شما مؤثر می افتاد و منظورتان عملی می شد شاید به همان اکتفا می کردید و اگر نه دست به خون پیامبران الهی آغشته می ساختید!.

در تفسیر آیات گذشته تحت عنوان (تبعیض در احکام الهی) این حقیقت را بازگو کردیم که معیار ایمان و تسلیم در برابر حق مواردی است که بر خلاف میل و هوای نفس انسان است، و گرنه هر هواپرست بی ایمانی نسبت به احکامی که مطابق میل و منافع او است هماهنگ و تسلیم است.

ضمناً از این آیه به خوبی استفاده می شود که رهبران الهی در مسیر ابلاغ رسالت خویش، به مخالفت های هوا پرستان اعتنا نمی کردند، و باید هم چنین باشد زیرا رهبری صحیح چیزی جز این نیست، اگر پیامبران بخواهند خود را با هوی و هوسهای بیقید و شرط مردم تطبیق دهند، کار آنها دنباله روی گمراهان است نه رهبری رهروان راه حق.

آیه بعد می گوید: آنها در برابر دعوت انبیاء یا دعوت تو از روی استهزاء گفتند: دل های ما در غلاف است و ما از این سخنان چیزی درک نمی کنیم (وقالوا قلوبنا غلف) .

آری همینطور است، (خداوند آنها را به خاطر کفرشان لعنت کرده و از رحمت خویش دور ساخته است (به همین دلیل چیزی درک نمی کنند) و کمتر ایمان می آورند) (بل لعنهم الله بکفرهم فقلیلا ما یؤمنون) .

ممکن است جمله فوق درباره یهودیانی باشد که پیامبران را تکذیب کردند یا به قتل رساندند، و نیز احتمال دارد درباره یهودیان معاصر پیامبر باشد که در برابر سخنان او یک روش سرسختانه لجوجانه و انعطاف ناپذیر به خود می گرفتند، ولی در هر حال بیانگر این واقعیت است که انسان بر اثر پیروی از

هوسهای سرکش آنچنان از درگاه خدا رانده می شود و بر قلب او پرده ها می افتد که حقیقت کمتر به آن راه می یابد.

نکته ها

1- رسالت پیامبران در اعصار مختلف

چنانکه گفتیم هواپرستان بی ایمان چون دعوت انبیاء را هماهنگ با منافع کثیف خود نمی دیدند در برابر آن مقاومت می کردند، مخصوصا با گذشت زمان تعلیمات آنها را به بوته فراموشی می سپردند، روی همین جهت لازم بود، برای یادآوری مجدد انسانها، رسولان خدا یکی پس از دیگری فرستاده شوند، تا مکتب آنها به دست فراموشی سپرده نشود.

در سوره (مؤ منون) آیه 44 می خوانیم: **(ثم ارسلنا رسلنا تترأ کما جاء امة رسولها کذبوه فاتبعنا بعضهم بعضا):** (سپس رسولان خود را پی در پی فرستادیم هر زمان رسولی به سراغ امتی می آمد او را تکذیب می کردند و ما آنها را یکی پس از دیگری قرار می دادیم).

در نهج البلاغه، آنجا که هدف بعثت پیامبران را تشریح می کند همین حقیقت بازگو شده است فبعث فیهم رسله و واتر الیهم انبیاءه، لیستادوهم میثاق فطرته، و یذکروهم منسی نعمته، و یحتجوا علیهم بالتبلیغ، و یشیروا لهم دفائن العقول: (خداوند رسولان خویش را به سوی آنها مبعوث کرد، و انبیای خویش را به سوی آنان گسیل داشت، تا اینکه از مردم ادای پیمان فطری آنها را طلب نمایند، و نعمتهای فراموش شده او را یادآور شوند، با تبلیغات حجت را بر مردم تمام کنند و گنجینه های نهفته عقلها را در پرتو تعلیماتشان آشکار سازند).

بنابراین آمدن پیامبران الهی در اعصار و قرون مختلف برای یادآوری نعمتهای او، و درخواست ادای پیمان فطرت و تجدید دعوتها و تبلیغات پیامبران پیشین بوده است، تا زحمات آنان و برنامه های اصلاحیشان متروک نگردد و فراموش نشود.

و اما اینکه چگونه پیامبر اسلام (ﷺ) خاتم پیامبران است، و چرا بعد از او نیاز به پیامبری نیست به خواست خدا ذیل آیه 40 سوره احزاب بحث خواهد شد.

2- روح القدس چیست؟

مفسران بزرگ درباره روح القدس، تفسیرهای گوناگونی دارند:

1- برخی گفته اند منظور جبرئیل است، بنابراین معنی آیه مورد بحث چنین

خواهد بود خداوند عیسی را به وسیله جبرئیل کمک و تأیید کرد.

شاهد این سخن آیه 102 نحل است قل نزله روح القدس من ربك بالحق: (بگو روح القدس آن را به

حقیقت بر تو نازل کرده است).

اما چرا جبرئیل را روح القدس می گویند؟ به خاطر این است که از طرفی جنبه روحانیت در فرشتگان

مساءله روشنی است و اطلاق کلمه (روح) بر آنها کاملاً صحیح است، و اضافه کردن آن به (القدس)

اشاره به پاکی و قداست فوق العاده این فرشته است.

2- بعضی دیگر معتقدند (روح القدس) همان نیروی غیبی است که عیسی (علیه السلام) را تاءیید می کرد، و

با همان نیروی مرموز الهی مردگان را به فرمان خدا زنده می نمود.

البته این نیروی غیبی به صورت ضعیفتر در همه مؤمنان با تفاوت درجات ایمان وجود دارد و همان

امدادهای الهی است که انسان را در انجام طاعات و کارهای مشکل مدد می کند و از گناهان باز می دارد،

لذا در بعضی از احادیث در مورد بعضی شعرای اهل بیت (علیهم السلام) می خوانیم که پس از خواندن اشعارش

برای امام به او فرمود: انما نفث روح القدس علی لسانک: (روح القدس بر زبان تو دمید و آنچه گفتی به

یاری او بود).

3- بعضی از مفسران نیز روح القدس را به معنی (انجیل) تفسیر کرده اند.

ولی دو تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد.

3- عقیده مسیحیان درباره روح القدس

در کتاب (قاموس کتاب مقدس) چنین می خوانیم: (روح القدس، اقنوم سوم از اقانیم ثلاثه الهیه

خوانده شده است و آن را (روح) گویند، زیرا که مبدع و مخترع حیات می باشد، و مقدس گویند بواسطه

اینکه یکی از کارهای مخصوص او آنکه قلوب مؤمنین را تقدیس فرماید، و بواسطه علاقه ای که به خدا و مسیح دارد او را (روح الله) و (روح المسیح) نیز می گویند).

تفسیر دیگری که در این کتاب آمده این است که:

(اما روح القدس که تسلی دهنده ما می باشد همانست که همواره ما را برای قبول و درک راستی و ایمان و اطاعت ترغیب می فرماید، و او است که اشخاصی را که در گناه و خطا مرده اند زنده می گرداند و ایشان را پاک و منزّه ساخته لائق تمجید حضرت واجب الوجود می فرماید).

چنانکه ملاحظه می کنید در این عبارات قاموس کتاب مقدس به دو معنی اشاره شده است: یکی اینکه روح القدس یکی از خدایان سه گانه است که این موافق عقیده تثلیث است، همان عقیده شرک آلودی که آنرا از هر نظر مردود می دانیم، و دیگری شبیه دومین تفسیری است که در بالا ذکر کردیم.

3- دلّهای بیخبر و مستور

یهود در مدینه در برابر تبلیغات رسول اکرم (ﷺ) ایستادگی به خرج می دادند، و از پذیرفتن دعوت او امتناع می ورزیدند هر زمانی بهانه ای برای شانه خالی کردن از زیر بار دعوت پیامبر (ﷺ) می تراشیدند که در این آیه مورد بحث به یکی از سخنان آنها اشاره شده است.

آنها می گفتند دلّهای ما در حجاب و غلاف است و آنچه بر ما می خوانی ما نمی فهمیم! مسلماً آنها این گفته را از روی استهزاء و سخریه می گفتند، اما قرآن می فرماید: مطلب همانست که آنها می گویند، زیرا بواسطه کفر و نفاق دلّهای آنها در حجابهایی از ظلمت و گناه و کفر قرار گرفته و خداوند آنها را از رحمت خود دور داشته است، و به همین دلیل بسیار کم ایمان می آورند.

در سوره نساء آیه 155 نیز همین مطلب یادآوری شده: (وَقَوْلُهُمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا): (آنها می گویند قلبهای ما در غلاف است و نمی تواند گفته تو را درک کند، این بواسطه آن است که خداوند در اثر کفرشان مهر بر دلّهایشان نهاده، لذا جز عده کمی از آنان ایمان نخواهند آورد).

آیه (89) و (90) و ترجمه

(و لما جاءهم كتب من عند الله مصدق لما معهم و كانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله على الكافرين) (۸۹) (بئسما اشتروا به انفسهم ان يكفروا بما انزل الله بغيا ان ينزل الله من فضله على من يشاء من عباده فباءو بغضب على غضب و للكافرين عذاب مهين) (۹۰) .
ترجمه:

89- و هنگامی که از طرف خداوند کتابی برای آنها آمد که موافق نشانه هائی بود که با خود داشتند و پیش از این جریان به خود نوید فتح می دادند (که با کمک او بر دشمنان پیروز گردند، با این همه هنگامی که این کتاب و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد آنها آمد به او کافر شدند، لعنت خدا بر کافران باد!).
90- ولی آنها در مقابل بد بهائی، خود را فروختند که بناروا به آیاتی که خدا فرستاده بود کافر شدند و معترض بودند چرا خداوند به فضل خویش بر هر کس از بندگان خود بخواهد آیات خود را نازل می کند، لذا خشم خداوند یکی پس از دیگری آنها را فرو گرفت و برای کافران مجازاتی خوار کننده است.

شان نزول

از امام صادق (علیه السلام) ذیل این آیات چنین نقل شده که (یهود در کتابهای خویش دیده بودند هجرتگاه پیامبر اسلام بین کوه (عیر) و کوه (احد) (دو کوه در دو طرف مدینه) خواهد بود، یهود از سرزمین خویش بیرون آمدند و در جستجوی سرزمین مهاجرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پرداختند، در این میان به کوهی بنام (حداد) رسیدند گفتند (حداد) همان (احد) است در همانجا متفرق شدند و هر گروهی در جائی مسکن گزیدند بعضی در سرزمین (تیما) و بعضی دیگر در (فدک) و عده ای در (خیبر).

آنان که در (تیما) بودند میل دیدار برادران خویش نمودند، در این اثنا عربی عبور می کرد مرکبی را از او کرایه کردند، وی گفت من شما را از میان کوه (عیر) و (احد) خواهم برد، به او گفتند هنگامی که بین این دو کوه رسیدی ما را آگاه نما.

مرد عرب هنگامی که به سرزمین مدینه رسید اعلام کرد که اینجا همان سرزمین است که بین دو کوه عیر و احد قرار گرفته است، سپس اشاره کرد و گفت این عیر است و آن هم احد، یهود از مرکب پیاده شدند و گفتند: ما به مقصود رسیدیم دیگر احتیاج به مرکب تو نیست، و هر جا می خواهی برو.

نامه ای به برادران خویش نوشتند که ما آن سرزمین را یافتیم، شما هم به سوی ما کوچ کنید، در پاسخ آنها نوشتند ما در اینجا مسکن گزیده ایم و خانه و اموالی تهیه کرده ایم و از آن سرزمین فاصله ای نداریم، هنگامی که پیامبر موعود به آنجا مهاجرت نمود به سرعت به سوی شما خواهیم آمد!

آنها در سرزمین مدینه ماندند و اموال فراوانی کسب نمودند این خبر به سلطانی بنام (تبع) رسید با آنها جنگید، یهود در قلعه های خویش متحصن شدند، وی آنها را محاصره کرد و سپس به آنها امان داد، آنها به نزد سلطان آمدند تبع گفت من این سرزمین را پسندیده ام و در این سرزمین خواهم ماند، در پاسخ وی گفتند: این چنین نخواهد شد زیرا این سرزمین هجرتگاه پیامبری است که جز او کسی نمی تواند به عنوان ریاست در این سرزمین بماند.

تبع گفت: بنابراین من از خاندان خویش کسانی را در اینجا قرار خواهم داد تا آن زمانی که پیامبر موعود بیاید وی را یاری نمایند، لذا او دو قبیله معروف اوس و خزرج را در آن مکان ساکن نمود.

این دو قبیله هنگامی که جمعیت فراوانی پیدا کردند به اموال یهود تجاوز نمودند، یهودیان به آنها می گفتند هنگامی که محمد (ﷺ) مبعوث گردد شما را از سرزمین ما بیرون خواهد کرد!

هنگامی که محمد (ﷺ) مبعوث شد، اوس و خزرج که به نام انصار معروف شدند به او ایمان آوردند و یهود وی را انکار نمودند این است معنی آیه (و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا).

آری همان جمعیتی که با عشق و علاقه مخصوص برای ایمان به رسول خدا (ﷺ) آمده بودند و در برابر اوس و خزرج افتخارشان این بود که پیامبری مبعوث خواهد شد و آنها یاران خاص وی خواهند بود، بر اثر تعصب و لجاج و دنیاپرستی در صف دشمنان او قرار گرفتند در حالی که دور افتادگان گرد او را گرفته و به یارانش پیوستند.

تفسیر:

خود مبلغ بوده خود کافر شدند!

باز در این آیات سخن از یهود و ماجراهای زندگی آنها است، آنها همانگونه که در شائن نزول آمده است با عشق و علاقه مخصوصی برای ایمان به رسول خدا (ﷺ) در سرزمین مدینه سکنی گزیده

بودند، و نشانه های پیامبر (ﷺ) را در کتاب آسمانی خود تورات می خواندند، و با بی صبری در انتظار ظهورش بودند (ولی هنگامی که از طرف خداوند کتابی (قرآن) به آنها رسید که موافق نشانه هائی بود که یهود با خود داشتند با اینکه پیش از این جریان خود را به ظهور این پیامبر

(ﷺ) نوید می دادند و با ظهور این پیامبر (ﷺ) امید فتح بر دشمنان داشتند، آری هنگامی که این کتاب و پیامبری را که از قبل شناخته بودند، نزدشان آمد نسبت به او کافر شدند) (ولما جائهم کتاب من عند الله مصدق لما معهم وکانوا من قبل يستفتحون علی الذین کفروا فلما جائهم ما عرفوا کفروا به).

(لعنت خداوند بر کافران باد) (فلعنة الله علی الکافرين).

آری گاه انسان عاشقانه به دنبال حقیقتی می دود، ولی هنگامی که به آن رسید و آن را مخالف منافع شخصی خود دید بر اثر هوا پرستی به آن پشت پا می زند و آن را وداع می گوید بلکه گاه به مخالفتش برمی خیزد.

اما در حقیقت یهود معامله زیان آوری انجام داده اند، کسانی که برای پیروی از پیامبر موعود از سرزمینهای خود کوچ کرده بودند و با مشکلات فراوان در سرزمین مدینه مسکن گزیدند تا به مقصود برسند، سرانجام در صف منکران و کافران قرار گرفتند، لذا قرآن می گوید (آنها در برابر چه بهای بدی خود را فروختند؟) (بئس ما اشترؤا به انفسهم).

(آنها به آنچه خداوند نازل کرده بود به خاطر حسد کافر شدند، و معترض بودند چرا خداوند آیات خود را بر هر کس از بندگان خود بخواهد به فضل خویش نازل می کند) (ان یکفروا بما انزل الله بغیا ان ينزل الله من فضله علی من یشاء من عباده).

گویا انتظار داشتند پیامبر موعود (ﷺ) از بنی اسرائیل و از میان خود آنها باشد و از نزول قرآن بر دیگری ناراحت بودند!

و در پایان آیه می گوید: (لذا شعله های خشم خداوند یکی پس از دیگری آنها را فرو گرفت و برای کافران مجازات خوارکننده است) (فبأئوا بغضب علی غضب و للکافرين عذاب مهین).

نکته ها

1- یک معامله زیان آور

آری یهود معامله زیان آوری انجام دادند، چرا که در آغاز از منادیان اسلام بودند و حتی زندگی در مدینه را با تمام مشکلاتش برای رسیدن به این مقصود برگزیدند، اما پس از ظهور پیامبر اسلام، تنها به خاطر اینکه او از بنی اسرائیل نیست و یا منافع شخصیشان را به خطر می اندازد به او کافر شدند، چه معامله ای از این زیانبارتر که انسان نه تنها به مقصودش نرسد بلکه پس از صرف تمام نیروها در جهت ضد آن قرار گیرد، و خشم و غضب خدا را برای خود فراهم سازد.

در سخنی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: (انه ليس لانفسكم ثمن الا الجنة فلا تبيعوها الا بها): (برای وجود شما قیمتی جز بهشت نیست، خود را به غیر آن نفروشید) قابل توجه اینکه در اینجا سرمایه معامله را اصل وجود آنان ذکر می کند چرا که با کفر، ارزش هستی آنها به کلی سقوط می کند گوئی فاقد شخصیت خود می شوند، و به تعبیر دیگر به بردگانی می مانند که وجود خود را فروخته و به اسارت دیگری در آمده اند، آری آنها اسیر هوی و بنده شیطانند.

کلمه (اشترؤا) گر چه معمولاً به معنی (خریداری کردن) می آید، ولی گاه چنانکه در لغت تصریح شده به معنی فروختن نیز آمده است، و آیه فوق از این قبیل است.

2- تفسیر (بائوا بغضب علی غضب)

قرآن مجید در سرگذشت بنی اسرائیل هنگامی که در بیابان (سینا) سرگردان بودند، می گوید (وبائوا بغضب من الله) (آنها به غضب خدا باز گشتند) سپس اضافه می کند (این خشم خداوند نسبت به آنها به خاطر کشتن انبیاء و کافر شدن به آیات خدا بود).

در سوره آل عمران آیه 112 نیز همین معنی دیده می شود که یهود به خاطر کفر به آیات خدا و قتل پیامبران مورد خشم خدا قرار گرفتند، این غضب اول است که دامنگیر آنها شد.

بازماندگان آنان بعد از ظهور پیامبر اسلام (ﷺ) همان روش نیاکان را در مورد این پیامبر ادامه دادند، یعنی نه تنها به آئین او کافر شدند بلکه در برابر او به مبارزه برخاستند، این سبب شد که خشم و غضب تازه ای آنها را فرا گیرد و این غضب دوم است لذا می گوید: (فبائوا بغضب علی غضب).

(بائوا) در اصل به معنی بازگشتند و منزل گرفتند می باشد و در اینجا کنایه از استحقاق پیدا کردن است، یعنی آنها خشم پروردگار را همچون منزل و مکانی برای خود برگزیدند.

این گروه طغیانگر هم قبل از قیام موسی و هم قبل از ظهور پیامبر اسلام (ﷺ) از طرفداران سرسخت چنین قیامی بودند اما پس از ظهور هر دو، از عقیده خود برگشتند و خشم و غضب خدا را یکی پس از دیگری به جان خریدند.

آیه (91) تا (93) و ترجمه

(و اذا قيل لهم ءامنوا بما انزل الله قالوا نؤ من بما انزل علينا و يكفرون بما وراءه و هو الحق مصدقا لما معهم قل فلم تقتلون انبياء الله من قبل ان كنتم مؤمنين) (۹۱) (و لقد جاءكم موسى بالبينات ثم اتخذتم العجل من بعده و انتم ظالمون) (۹۲) (و اذ اخذنا ميثاقكم و رفعنا فوقكم الطور خذوا ما ءاتيناكم بقوة و اسمعوا قالوا سمعنا و عصينا و اشربوا في قلوبهم العجل بكفرهم قل بئس ما يامرکم به ايمانکم ان كنتم مؤمنين) (۹۳) .

ترجمه:

91- و هنگامی که به آنها گفته شود به آنچه خداوند نازل فرموده است ایمان بیاورید، می گویند ما به چیزی ایمان می آوریم که بر خود ما نازل شده، و به غیر آن کافر می شوند، در حالی که حق است و آیاتی را که بر آنها نازل شده تصدیق می کند بگو اگر راست می گوئید و به آیاتی که بر خودتان نازل شده ایمان دارید پس چرا پیامبران خدا را پیش از این به قتل می رسانید؟

92- (و نیز) موسی آنهمه معجزات را برای شما آورد (چرا شما) بعد از آن گوساله را انتخاب کردید و با این کار ستم نمودید؟

93- (و نیز) از شما پیمان گرفتیم، و کوه طور را بالای سر شما برافراشتیم (و به شما گفتیم) این دستوراتی را که به شما داده ایم محکم بگیرید و درست بشنوید، شما گفتید شنیدیم و مخالفت کردیم! و دلهای آنها با محبت گوساله بر اثر کفر آبیاری شد، بگو چه فرمان بدی ایمان شما به شما می دهد اگر ایمان دارید!

تفسیر:

تعصبات نژادی

در تفسیر آیات گذشته خواندیم که یهود با آنهمه زحمات و مشکلاتی که در راه رسیدن به (پیامبر موعود تورات) متحمل شدند به خاطر حسد، یا به خاطر اینکه این پیامبر از بنی اسرائیل نیست، و منافع شخصی آنها را به خطر می اندازد از اطاعت و ایمان به او سرباز زدند.

در تعقیب آن در آیات مورد بحث به جنبه تعصبات نژادی یهود که در تمام دنیا به آن معروفند اشاره کرده چنین می گوید: (هنگامی که به آنها گفته شود به آنچه خداوند نازل فرموده ایمان بیاورید، می گویند ما به چیزی ایمان می آوریم که بر خود ما نازل شده باشد (نه بر اقوام دیگر و به غیر آن کافر می شوند) (و اذا قيل لهم آمنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علينا ويكفرون بما وراءه) .

آنها نه به انجیل ایمان آوردند و نه به قرآن، بلکه تنها جنبه های نژادی و منافع خویش را در نظر می گرفتند (در حالی که این قرآن حق است و منطبق بر نشانه ها و علامتهائی است که در کتاب خویش خوانده بودند) (وهو الحق مصدقا لما معهم) .

پس از آن پرده از روی دروغ آنان بر داشته و می گوید: اگر بهانه عدم ایمان شما این است که محمد (ﷺ) از شما نیست (پس چرا به پیامبران خودتان در گذشته ایمان نیاوردید؟ پس چرا آنها را کشتید اگر راست می گوئید و ایمان دارید؟! (قل فلم تقتلون انبياء الله من قبل ان كنتم مؤمنين) .

اگر به راستی آنها به تورات ایمان داشتند، توراتی که قتل نفس را گناه بزرگی می شمرد نمی بایست پیامبران بزرگ خدا را به قتل برسانند.

از این گذشته اصولا این سخن که ما تنها به دستوراتی ایمان می آوریم که بر ما نازل شده باشد، انحراف روشنی از اصول توحید و مبارزه با شرک است، این یکنوع خودخواهی و خودپرستی است، چه در شکل شخصی باشد یا در شکل نژادی.

توحید آمده است که این گونه خوهای زشت را از وجود انسان ریشه کن سازد، تا انسانها دستورات خدا را فقط به خاطر اینکه از ناحیه خدا است بپذیرند.

به عبارت دیگر اگر پذیرش دستورات الهی مشروط به این باشد که بر خود ما نازل گردد این در حقیقت شرک است نه ایمان، و کفر است نه اسلام، و قبول چنین دستوراتی هرگز دلیل ایمان نخواهد بود.

جالب اینکه در آیه فوق می گوید: (هنگامی که به آنها گفته شود به آنچه خدا نازل کرده ایمان بیاورید...) که در این عبارت نه محمد (ﷺ) مطرح است و نه موسی و عیسی (علیهم السلام) بلکه صرفا (ما انزل الله) .

قرآن برای روشنتر ساختن دروغ و کذب آنها، در آیه بعد، سند دیگری را بر ضد آنها افشا می کند و می گوید: (موسی آنهمه معجزات و دلائل روشن را برای شما آورد، ولی شما بعد از آن گوساله را انتخاب کردید و با این کار ظالم و ستمگر بودید!) (ولقد جائکم موسی بالبينات ثم اتخذتم العجل من بعده وانتم ظالمون).

اگر شما راست می گوئید و به پیامبر خودتان ایمان دارید پس این گوساله پرستی بعد از آنهمه دلائل روشن توحیدی چه بود؟ این چه ایمانی است که به محض غیبت موسی و رفتنش به کوه طور از دلهای شما پرواز می کند و کفر جای آن، و گوساله جای توحید را می گیرد؟

آری شما با این کارتان هم به خود ستم کردید و هم به جامعه خود و نسلهای آینده تان. در سومین آیه مورد بحث سند دیگری بر بطلان این ادعای آنها ذکر کرده مسأله پیمان کوه طور را به میان می کشد و می گوید: (ما از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سرتان قرار دادیم و به شما گفتیم دستوراتی را که می دهیم محکم بگیرید و درست بشنوید اما آنها گفتند شنیدیم و مخالفت کردیم).

(واذ اخذنا میثاقکم ورفعنا فوقکم الطور خذوا ما آتینا کم بقوة واسمعوا قالوا سمعنا وعصینا)
(آری دلهای آنها به خاطر کفرشان با محبت گوساله آبیاری شده بود!) (واشربوا فی قلوبهم العجل بكفرهم).

آری شرک و دنیا پرستی که نمونه آن عشق به گوساله طلائی سامری بود در تار و پود قلبشان نفوذ کرد، و در سراسر وجودشان ریشه دواند، و به همین دلیل خدا را فراموش کردند.

شگفتا! این چگونه ایمانی است که هم با کشتن پیامبران خدا می سازد و هم گوساله پرستی را اجازه می دهد، و هم میثاقهای محکم الهی را به دست فراموشی می سپرد؟!

آری (اگر شما مؤ منید ایمانتان بد دستوراتی به شما می دهد) (قل بئسما یامرکم به ایمانکم ان کنتم مؤ منین).

نکته ها

- 1- جمله (قالوا سمعنا و عصينا) (ما شنیدیم و معصیت کردیم) به این معنی نیست که آنها این سخن را به زبان جاری کردند، بلکه ظاهراً منظور این است که آنها با عمل خود این واقعیت را نشان دادند، و این یکنوع کنایه زیبا است که در سخنان روزمره نیز دیده می شود.
- 2- جمله (واشربوا فی قلوبهم العجل) نیز کنایه جالبی را منعکس می کند که بیانگر حال قوم یهود است.

توضیح اینکه: کلمه (اشراب) همانگونه که از (مفردات راغب) بر می آید دو معنی دارد:

اگر از باب (اشربت البعیر) باشد یعنی ریسمان را به گردن شتر بستم بنابراین معنی جمله بالا این می شود که ریسمانی محکم از علاقه و محبت قلب آنها را با گوساله ارتباط داده بود.

و اگر از ماده (اشراب) به معنی آبیاری کردن یا دیگری را آب دادن باشد و در این صورت کلمه حب در تقدیر خواهد بود و معنی جمله رویهمرفته چنین است:

بنی اسرائیل قلوب خود را با محبت گوساله سامری آبیاری کردند.

این جزو عادات عرب است که هر گاه علاقه ای سخت و یا کینه زیادی نسبت به چیزی را بخواهند برسانند تعبیری همانند تعبیر بالا می آورند.

ضمناً از تعبیر فوق نکته دیگری نیز استفاده می شود و آن اینکه نباید از این کارهای نادرست بنی اسرائیل تعجب کرد، زیرا این اعمال محصول سرزمین قلب آنها است که با آب شرک آبیاری شده، و چنین سرزمینی که با چنان آبی آبیاری شود محصولی جز خیانت و قتل پیامبران و گناه و ظلم نخواهد داشت.

اهمیت این موضوع وقتی روشنتر می شود که به زشتی قتل و کشتار انسان در آئین یهود که با اهمیت خاصی از این موضوع سخن گفته توجه گردد، آئین یهود بقدری این جنایت را بد می دانست که بنا به نوشته (قاموس کتاب مقدس) صفحه 687: (قتل عمد و قباحت آن به طوری در نزد اسرائیلیان اهمیت داشت که به مرور ایام با بست نشستن در شهرهای بست، و یا ملتجی شدن به اماکن مشرفه سبب استخلاص و برائت ذمه قاتل نمی شد، بلکه در هر صورت وی را قصاص می نمودند).

این است معنی کشتن انسانها از نظر تورات تا چه رسد به کشتن پیامبران خدا.

آیه (94) تا (96) و ترجمه

(قل ان كانت لكم الدار الآخرة عند الله خالصة من دون الناس فتمنوا الموت ان كنتم صادقين) (۹۴)
(و لن يتمنوه ابدا بما قدمت ايديهم والله عليم بالظلمين) (۹۵) (ولتجدنهم احرص الناس على حياة و
من الذين اشركوا يود احدهم لو يعمر الف سنة و ما هو بمزحزحه من العذاب ان يعمر و الله بصير بما
يعلمون) (۹۶) .

ترجمه:

94- بگو اگر (آنچنانکه مدعی هستید) سرای دیگر در نزد خدا مخصوص شما است نه سایر مردم پس
آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید.

95- ولی آنها هرگز به خاطر اعمال بدی که پیش از خود فرستاده اند آرزوی مردن نخواهند کرد و
خداوند از ستمگران آگاه است.

96- آنها را حریصترین مردم حتی حریصتر از مشرکان بر زندگی (این دنیا و اندوختن ثروت) خواهی
یافت (تا آنجا) که هر یک از آنها دوست دارد هزار سال عمر کند در حالی که این عمر طولانی او را از
عقاب خداوند باز نخواهد داشت و خداوند به اعمال آنها بینا است.

تفسیر:

گروه از خود راضی

از تاریخ زندگی یهود علاوه بر آیات مختلف قرآن مجید چنین برمی آید
که آنها خود را یک نژاد برتر می دانستند، و معتقد بودند گل سر سبد جامعه انسانیتند، بهشت به خاطر
آنها آفریده شده!، و آتش جهنم با آنها چندان کاری ندارد! آنها فرزندان خدا و دوستان خاص او هستند، و
خلاصه آنچه خوبان همه دارند آنها تنها دارند!

این خودخواهی ابلهانه در آیات مختلفی از قرآن که سخن از یهود منعکس است.

در آیه 18 سوره مائده می خوانیم: (نحن ابناء الله و احبائه): (ما فرزندان خدا و دوستان خاص او

هستیم).

و در آیه 111 سوره بقره می خوانیم: (وقالوا لن يدخل الجنة الا من كان هودا او نصارى): (آنها گفتند کسی در بهشت داخل نمی شود مگر اینکه یهودی یا نصرانی باشد).

و در آیه 80 سوره بقره می خوانیم (وقالوا لن تمسنا النار الا اياما معدودة): (آتش دوزخ جز چند روزی به ما اصابت نخواهد کرد).

این پندارهای موهوم از یکسو آنها را به ظلم و جنایت و گناه و طغیان دعوت می کرد، و از سوی دیگر به کبر و خودپسندی و خود برتر بینی.

قرآن مجید در آیات فوق پاسخ دندان شکنی می دهد می گوید: (اگر (آنچنان که شما مدعی هستید) سرای آخرت نزد خدا مخصوص شما است نه سایر مردم پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید) (قل ان كانت لكم الدار الآخرة عند الله خالصة من دون الناس فتمنوا الموت ان كنتم صادقين).

آیا میل ندارید به جوار رحمت خدا پناه برید و نعمتهای بی پایان بهشت در اختیار شما باشد آیا دوست، آرزوی دیدن محبوب خود را ندارد؟!

یهود با گفتن این سخنها که بهشت مخصوص ما است یا ما چند روزی بیش در آتش نمی سوزیم، می خواستند مسلمانان را نسبت به آئینشان دلسرد کنند.

ولی قرآن پرده از روی دروغ و تزویر آنان بر می دارد، زیرا آنها به هیچوجه حاضر به ترک زندگی دنیا نیستند و این خود دلیل محکمی بر کذب آنها است، راستی اگر انسان چنان ایمانی به سرای آخرت داشته باشد چرا اینقدر به زندگی این جهان دل ببندد؟ و برای وصول به آن مرتکب هزار گونه جنایت شود؟

در آیه بعد، قرآن اضافه می کند: (آنها هرگز تمنای مرگ نخواهند کرد، به خاطر اعمال بدی که پیش از خود فرستادند) (ولن يتمنوه ابدا بما قدمت ايديهم).

(و خداوند از ستمگران، آگاه است) (والله عليم بالظالمين).

آری آنها می دانستند در پرونده اعمالشان چه نقطه های سیاه و تاریک وجود دارد، آنها از اعمال زشت و ننگین خود مطلع بودند، خدا نیز از اعمال این ستمگران آگاه است، بنابراین سرای آخرت برای آنها سرای عذاب و شکنجه و رسوائی است و به همین دلیل خواهان آن نیستند.

آخرین آیه مورد بحث از حرص شدید آنها به مادیات چنین سخن می گوید تو آنها را حریصترین مردم بر زندگی می بینی) (ولتجدنهم احرص الناس علی حیاة).

(حتی حریصتر از مشرکان) (ومن الذین اشرکوا).

حریص در اندوختن مال و ثروت، حریص در قبضه کردن دنیا، حریص در انحصارطلبی، آنها حتی از مشرکان که طبعاً می بایست در جمع آوری اموال از همه حریصتر باشند و از هر راه بدست آورند باکی نداشته باشند حریصترند.

(آنچنان علاقه به دنیا دارند که هر یک از آنها دوست دارد هزار سال عمر کند). (یود احدثهم لویعمر الف سنة).

برای جمع ثروت بیشتر یا به خاطر ترس از مجازات!

آری هر یک تمنای عمر هزار ساله دارد (ولی این عمر طولانی او را از عذاب خداوند باز نخواهد داشت) (وما هو بمزحزحه من العذاب ان یعمر).

و اگر گمان کنند که خداوند از اعمالشان آگاه نیست، اشتباه می کنند (خداوند نسبت به اعمال آنها بصیر و بینا است) (والله بصیر بما یعملون).

نکته ها

نکته 1

البته باید توجه داشت که مقصود از هزارسال، عدد هزار نیست، بلکه کنایه از عمر بسیار طولانی است و به تعبیر دیگر عددتکثیر است نه (تعداد).

بعضی از مفسران می گویند: عدد هزار در آن زمان بزرگترین عدد نزد عرب بوده و اعداد بزرگتر از آن نام مخصوصی نداشته است، ولذا رساترین تعبیر برای فزونی محسوب می شده است.

نکته 2

تعبیر به علی حیاة (به صورت نکره) به گفته جمعی از مفسران برای تحقیر است یعنی آنها آنقدر به زندگی دنیا دل بسته اند که حتی پستترین زندگی این جهان را که در نهایت بدبختی باشد بر سرای آخرت ترجیح می دهند.

نکته 3

بی شک سرچشمه بسیاری از جنگها و خونریزها در طول تاریخ بشر برتری جوئی نژادی بوده است، مخصوصا در جنگ جهانی اول و دوم که بزرگترین رقم تلفات و ویرانی را در تاریخ همراه داشت، عامل نژاد پرستی آلمانها (یا حزب نازی) عامل غیرقابل انکاری بود.

و اگر بنا شود نژاد پرستان جهان را رده بندی کنیم بدون شک یهود در رده های بالا قرار خواهند گرفت، هم اکنون کشوری را که آنها به نام اسرائیل تشکیل داده اند بر مبنای همین مسأله نژاد تاءسیس شده، چه جنایتهای هولناکی که برای تشکیل آن مرتکب شدند، و چه جنایات وحشتناکی که برای نگهداری آن مرتکب می شوند.

آنها حتی آئین موسی (ﷺ) را در نژاد خود محصور ساخته اند، و اگر کسی از غیر نژاد یهود بخواهد این آئین را بپذیرد برای آنها جالب نیست، به همین دلیل تبلیغ و دعوت به سوی آئین خود در میان اقوام دیگر نمی کنند.

همین وضع خاص آنها سبب شده که در انظار جهانیان منفور گردند، چرا که مردم دنیا کسانی را که برای خود امتیازی بر دیگران قائل باشند هرگز دوست ندارند.

اصولا نژاد پرستی شعبهای از شرک است و به همین دلیل اسلام شدیداً با آن مبارزه کرده و همه انسانها را از یک پدر و مادر می داند که امتیازشان تنها به تقوا و پرهیزکاری است.

نکته 4

بیشتر مردم از مرگ می ترسند و وحشت دارند و پس از تحلیل و بررسی می بینیم که ریشه این ترس را یکی از دو چیز تشکیل می دهد:

1- بسیاری از مردم مرگ را به معنی فنا و نیستی و نابودی تفسیر می کنند و بدیهی است که انسان از فنا و نیستی وحشت دارد، اگر انسان مرگ را به این معنی تفسیر کند حتما از آن گریزان خواهد بود، و لذا حتی در بهترین حالات زندگی و در اوج پیروزی فکر این مطلب که روزی این زندگی پایان می یابد، شهد زندگی را در کام آنان زهر می کند، و همیشه از این نظر نگرانند.

2- افرادی که مرگ را پایان زندگی نمی دانند و مقدمه ای برای زندگی در سرائی وسیعتر و عالیترا می بینند به خاطر اعمال خود و خلافتکاریها از مرگ وحشت دارند، زیرا مرگ را آغاز رسیدن به نتایج شوم اعمال خود می بینند، بنابراین برای فرار از محاسبه الهی و کیفر اعمال، میل دارند هر چه بیشتر مرگ را به عقب بیندازند، آیه بالا اشاره به دسته دوم می کند

ولی پیغمبران بزرگ خدا از یکسو ایمان به زندگی جاویدان بعد از مرگ را در دلها زنده کردند و چهره ظاهری وحشتناک مرگ را در نظرها دگرگون ساخته، چهره واقعی آن را که دریچه ای به زندگی عالیترا است به مردم نشان دادند.

و از سوی دیگر دعوت به (پاکی عمل) کردند تا وحشت از مرگ بخاطر کیفر اعمال نیز زائل گردد، بنابراین مردم با ایمان از پایان زندگی و مرگ بهیچوجه وحشت ندارند.

آیه (97) و (98) و ترجمه

(قل من كان عدوا لجبريل فانه نزله على قلبك باذن الله مصدقا لما بين يديه وهدى وبشرى للمؤمنين)
(۹۷) (من كان عدوا لله وملائكته ورسوله وجبريل وميكال فان الله عدو للكافرين) (۹۸) .
ترجمه:

97- (آنها می گویند چون فرشتهای که وحی بر تو نازل می کند جبرئیل است و ما با جبرئیل دشمن هستیم به تو ایمان نمی آوریم) بگو کسی که دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خدا است) چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرده است، قرآنی که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند و هدایت و بشارت برای مؤمنان است.

98- کسی که دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است و) خداوند دشمن کافران است.

شان نزول

هنگامی که پیامبر (ﷺ) به مدینه آمد روزی ابن صوريا (یکی از علمای یهود) با جمعی از یهود فدک نزد پیامبر اسلام (ﷺ) آمدند، و سؤالات گوناگونی از حضرتش کردند، و نشانه هائی را که گواه نبوت و رسالت او بود جستجو نمودند، از جمله گفتند: ای محمد خواب تو چگونه است؟ زیرا به ما اطلاعاتی درباره خواب پیامبر موعود داده شده است، فرمود: تمام عینای و قلبی یقظان! (چشم من به خواب می رود اما قلبم بیدار است) گفتند راست گفتی ای محمد! و پس از سؤالات متعدد

دیگر، ابن صوريا گفت: یک سؤالی باقی مانده که اگر آن را صحیح جواب دهی به تو ایمان می آوریم و از تو پیروی خواهیم کرد، نام آن فرشتهای که بر تو نازل می شود چیست؟ فرمود: جبرئیل است.

(ابن صوريا) گفت: او دشمن ما است، دستورهای مشکل درباره جهاد و جنگ می آورد، اما میکائیل همیشه دستورهای ساده و راحت آورده، اگر فرشته وحی تو میکائیل بود به تو ایمان می آوردیم!

تفسیر:

ملت بهانه جو!

بررسی شائن نزول آیه فوق انسان را بار دیگر به یاد بهانه جوئیهای ملت یهود می اندازد که از زمان پیامبر بزرگوار موسی (علیه السلام) تا کنون این برنامه را دنبال کرده اند، و برای شانه خالی کردن از زیر بار حق هر زمان به سراغ بهانه ای می روند.

در اینجا چنانکه مشاهده می کنیم: تنها بهانه این است که چون جبرئیل فرشته وحی تو است و تکالیف سنگین خدا را ابلاغ می کند ما ایمان نمی آوریم، ما دشمن او هستیم اگر فرشته وحی میکائیل بود، بسیار خوب بود، ایمان می آوردیم؟.

از اینان باید پرسید مگر فرشتگان الهی با یکدیگر از نظر انجام وظیفه فرق دارند؟ اصولاً مگر آنها طبق خواسته خودشان عمل می کنند یا از پیش خود چیزی می گویند؟ آنها همانگونه اند که قرآن معرفی کرده (لا یعصون الله ما امرهم): (هر چه خداوند دستور دهد همان را انجام می دهند) (تحریم 6).

به هر حال قرآن در پاسخ این بهانه جوئیها چنین می گوید: (به آنها بگو هر کس دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خدا است) چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرده است) (قل من كان عدوا لجبريل فانه نزله على قلبك باذن الله).

(قرآنی که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند) (و هماهنگ با نشانه های آنها است) (مصدقاً ما بین یدیه).

(قرآنی که مایه هدایت و بشارت برای مؤمنان است) (وهدی وبشری للمؤمنین).

در حقیقت در این آیه سه پاسخ به این گروه داده شده است:

نخست اینکه جبرئیل چیزی از نزد خود نمی آورد هر چه هست (باذن الله) است.

دیگر اینکه نشانه صدق از کتب پیشین در آن وجود دارد چرا که مطابق نشانه های آنها است.

سوم اینکه محتوای آن خود دلیل بر اصالت و حقانیت آن می باشد.

آیه بعد همین موضوع را با تأکید بیشتر تواءم با تهدید بیان می کند و می گوید: (هر کس دشمن خدا و

فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل باشد خداوند دشمن او است، خدا دشمن کافران است)

(من كان عدوا لله وملائكته ورسوله وجبريل وميكال فان الله عدو للكافرين).

اشاره به اینکه اینها قابل تفکیک نیستند الله، فرشتگان او، فرستادگان او، جبرئیل، میکائیل و هر فرشته دیگر، و در حقیقت دشمنی با یکی دشمنی با بقیه است.

به تعبیر دیگر دستورات الهی که تکامل بخش انسانهاست از سوی خداوند بوسیله فرشتگان بر پیامبران نازل می شود و اگر تفاوتی بین مأموریت‌های آنها باشد از قبیل تقسیم مسئولیت است نه تضاد در مأموریت، آنها همه در مسیر یک هدف قرار دارند، بنابراین دشمنی با یکی از آنها، دشمنی با خدا است.

(جبریل) و (میکال)

نام (جبریل) سه بار، و نام (میکال) یکبار در قرآن مجید، در همین مورد آمده است و از همین آیات استفاده می شود که هر دو از فرشتگان بزرگ و مقرب خداوند (در تلفظات معمولی مسلمین جبرئیل و میکائیل هر دو با همزه و یاء تلفظ می شود، ولی در متن قرآن تنها به صورت جبریل و میکال آمده است) جمعی عقیده دارند که (جبریل) لفظی است عبرانی و اصل آن (جبرئیل) به معنی (مرد خدا) یا (قوت خدا) است ((جبر) به معنی (قوت یا مرد) و (ئیل) به معنی (خدا) است).

به موجب آیات مورد بحث جبرئیل پیک وحی خدا بر پیامبر، و نازل کننده قرآن بر قلب پاک او بوده است، در حالی که در سوره نحل آیه 102 واسطه وحی (روح القدس) معرفی شده.

و در سوره (شعراء آیه 191) می خوانیم قرآن را روح الامین برای آن حضرت آورده، ولی همانگونه که مفسران تصریح کرده اند: منظور از روح القدس و روح الامین همان جبرئیل است.

ضمناً احادیثی در دست داریم که به موجب آنها جبرئیل به صورتهای گوناگون بر پیامبر نازل می شد و در مدینه جبرئیل غالباً به صورت دحیه کلبی که مردی بسیار زیبا بود بر آن حضرت نمایان می گشت.

از سوره نجم استفاده می شود که پیامبر (ﷺ) جبرئیل را دو بار (به صورت اصلیش) مشاهده کرد.

در کتب اسلامی معمولاً چهار فرشته مقرب خدا را جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل شمرده اند که از میان اینها جبرئیل از همه برتر است.

در منابع یهود نیز سخن از جبریل و میکال آمده است، از جمله در کتاب دانیال جبرئیل به عنوان مغلوب کننده رئیس شیاطین و میکائیل به عنوان حامی قوم اسرائیل معرفی شده.

بعضی از محققان می گویند در منابع یهود چیزی که دلالت بر خصومت جبریل با آنها داشته باشد دیده نشده، و این خود مؤید آن است که اظهار عداوت یهودیان معاصر پیامبر (ﷺ) نسبت به جبریل یک بهانه بیش نبوده، تا بوسیله آن از پذیرش اسلام سر باز زنند، چرا که در منابع مذهبی خودشان ریشه ای نداشته است.

آیه (99) تا (101) و ترجمه

(و لقد انزلنا اليك آيات بينات و ما يكفر بها الا الفاسقون) (۹۹) (او كلما عاهدوا عهدا نبذه فريق منهم بل اكثرهم لا يؤمنون) (۱۰۰) (و لما جاءهم رسول من عند الله مصدق لما معهم نبذ فريق من الذين اوتوا الكتاب كتب الله وراء ظهورهم كانهم لا يعلمون) (۱۰۱) .

ترجمه:

99- نشانه های روشنی برای تو فرستادیم، و جز فاسقان کسی به آنها کفر نمی ورزد.

100- و آیا هر بار آنها (یهود) پیمانی (با خدا و پیامبر) بستند جمعی آن را دور نیفکندند؟ (و با آن مخالفت نکردند؟) و بیشتر آنها ایمان نمی آورند.

101- و هنگامی که فرستاده ای از سوی خدا به سراغشان آمد در حالی که با نشانه هائی که نزد آنها بود مطابقت داشت، جمعی از آنان که دارای کتاب بودند کتاب خدا را پشت سر افکندند، گوئی اصلا از آن خبر ندارند.

شان نزول

در مورد آیه اول شاءن نزولی از ابن عباس نقل شده است و آن اینکه: (ابن صوريا) دانشمند یهودی از روی لجاج و عناد به پیامبر اسلام (ﷺ) گفت: تو چیزی که برای ما مفهوم باشد نیاورده ای! و خداوند نشانه روشنی بر تو نازل نکرده تا ما از تو تبعیت کنیم، آیه فوق نازل شد و به او صریحا پاسخ گفت.

تفسیر:

پیمان شکنان یهود

در نخستین آیه مورد بحث، قرآن به این حقیقت اشاره می کند که دلائل کافی و نشانه های روشن و آیات بینات در اختیار پیامبر اسلام (ﷺ) قرار دارد و آنها که انکار می کنند در حقیقت، پی به حقانیت دعوت او برده و به خاطر اغراض خاصی به مخالفت برخاسته اند، می گوید: (ما بر تو آیات بینات نازل کردیم و جز فاسقان کسی به آنها کفر نمی ورزد) (و لقد انزلنا اليك آيات بينات و ما يكفر بها الا الفاسقون) .

تفکر در آیات قرآن برای هر انسان پاکدل و حقجوئی روشن کننده راهها است و با مطالعه این آیات می توان به صدق دعوت پیامبر اسلام (ﷺ) و عظمت قرآن پی برد، ولی این حقیقت را تنها کسانی درک می کنند که قلبشان بر اثر گناه تاریک نشده باشد، بنابراین جای تعجب نیست که فاسقان و آلودگان به گناه و آنها که از اطاعت فرمان خدا سر باز زده اند هرگز به آن ایمان نیاورند.

سپس به یکی از اوصاف بسیار بد جمعی از یهود یعنی پیمان شکنی که گویا با تاریخ آنها همراه است اشاره کرده می گوید: (آیا هر بار آنان پیمانی با خدا و پیامبر بستند جمعی از آنها آن را دور نیفکندند و با آن مخالفت نکردند؟! (او کلمه عاهدوا عهدا نبذه فریق منهم)).

آری (اکثرشان ایمان نمی آورند) (بل اکثرهم لا یؤمنون). خداوند از آنها در کوه طور پیمان گرفت که به فرمانهای تورات عمل کنند ولی سر انجام این پیمان را شکستند و فرمان او را زیر پا گذاردند.

و نیز از آنها پیمان گرفته شده بود که به پیامبر موعود (پیامبر اسلام که بشارت آمدنش در تورات داده شده بود) ایمان بیاورند به این پیمان نیز عمل نکردند.

یهود بنی نضیر و بنی قریظه هنگام ورود پیامبر اسلام به مدینه نیز با او پیمان بستند که لااقل به دشمنانش کمک نکنند، ولی عاقبت این پیمان را هم شکستند و در جنگ احزاب با مشرکان مکه بر ضد اسلام همکاری کردند.

اساسا این شیوه دیرینه اکثریت یهود است که به عهد خویش پایبند نیستند و هم اکنون نیز به روشنی می بینیم که هرگاه منافع صهیونیستها و اسرائیل غاصب به خطر بیفتد، تمام عهدنامه های خصوصی و جهانی را زیر پا گذارده، و با بهانه های واهی همه را به دست فراموشی می سپارند.

آخرین آیه مورد بحث، تاءکید صریحتر و گویاتری روی همین موضوع دارد می گوید: (هنگامی که فرستاده ای از سوی خدا به سراغ آنها آمد و با نشانه هایی که نزد آنها بود مطابقت داشت، جمعی از آنان که دارای کتاب بودند کتاب الهی را پشت سر افکندند، آنچنان که گوئی اصلا از آن خبر ندارند) (ولما جائهم رسول من عند الله مصدق لما معهم نبذ فریق من الذین اوتوا الكتاب کتاب الله وراء ظهورهم کانهم لا یعلمون).

تا آن زمان که پیامبر اسلام (ﷺ) مبعوث نشده بود علمای یهود، مردم را به آمدنش بشارت می دادند و نشانه ها و مشخصات او را بر می شمردند اما هنگامی که به رسالت مبعوث گشت آنچنان از محتویات تورات، رخ بر تافتند که گوئی هرگز آن را ندیده بودند و نخوانده بودند. آری این است نتیجه خودخواهی و دنیا پرستی که انسانی را که در آغاز از مبلغان سر سخت حق بوده به هنگام رسیدن به آن در صف دشمنان آشتی ناپذیر قرار می دهد.

نکته ها

نکته 1-

روشن است تعبیر به (نزول) (فرود آمدن) یا (انزال) (فرو فرستادن) در مورد قرآن مجید به این معنی نیست که مثلا خداوند مکانی در آسمانها دارد و قرآن را از آن محل بالا فرو فرستاده است، بلکه این تعبیر اشاره به علو مقامی و معنوی پروردگار است.

نکته 2-

کلمه (فاسق) از ماده (فسق) در اصل به معنی خارج شدن هسته از درون رطب (خرمای تازه) است، به این ترتیب که گاهی رطب از شاخه درخت نخل سقوط می کند، هسته از درون آن به خارج می پرد، عرب از این معنی تعبیر به (فسقت النواة) می کند سپس به تمام کسانی که لباس طاعت پروردگار را از تن در آورده و از راه و رسم بندگی خارج شده اند فاسق گفته شده است.

در حقیقت همان گونه که هسته خرما به هنگام بیرون آمدن، آن قشر شیرین و مفید و مغذی را رها می سازد، آنها نیز با اعمال خود تمام ارزش و شخصیت خویش را از دست می دهند.

نکته 3

قرآن در بحثهای فوق مانند دیگر بحثها هرگز تمام یک قوم را به خاطر گناهاکثریت مورد ملامت قرار نمی دهد، بلکه با تعبیر (فریق) و همچنین (اکثر) سهامقلیت با تقوا و مؤمن را محفوظ می دارد، و این است راه و رسم حق طلبی و حقجوئی.

آیه (102) و (103) و ترجمه

(و اتبعوا ما تتلوا الشياطين على ملك سليمان و ما كفر سليمان و لكن الشياطين كفروا يعلمون الناس السحر و ما انزل على الملكين ببابل هاروت و ماروت و ما يعلمان من احد حتى يقولوا انما نحن فتنه فلا تكفر فيتعلمون منهما ما يفرقون به بين المرء و زوجته و ما هم بضارين به من احد الا باذن الله و يتعلمون ما يضرهم و لا ينفعهم و لقد علموا لمن اشترئ له ماله في الآخرة من خلق و لبئس ما شروا به انفسهم لو كانوا يعلمون) (١٠٢) (و لو انهم ءامنوا و اتقوا لمثوبة من عند الله خير لو كانوا يعلمون) (١٠٣) .

ترجمه:

102- (یهود) از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می خواندند پیروی می کردند، سلیمان هرگز دست به سحر نیالود و کافر نشد، و لكن شیاطین کفر ورزید و به مردم تعلیم سحر دادند (و نیز یهود) از آنچه بر دو فرشته بابل (هاروت) و (ماروت) نازل شد پیروی کردند، (آنها طریق سحر کردن را برای آشنائی به طرز ابطال آن به مردم یاد می دادند) و به هیچ کس چیزی یاد نمی دادند مگر اینکه قبلا به او می گفتند ما وسیله آزمایش شما هستیم، کافر نشوید (و از این تعلیمات سوء استفاده نکنید) ولی آنها از آن دو فرشته مطالبی را می آموختند که بتوانند به وسیله آن میان مرد و همسرش جدائی بیفکنند (نه اینکه از آن برای ابطال سحر استفاده کنند) ولی هیچگاه بدون فرمان خدا نمی توانند به انسانی ضرر برسانند، آنها قسمتهائی را فرا می گرفتند که برای آنان زیان داشت و نفعی نداشت، و مسلما می دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد بهرهای در آخرت نخواهد داشت و چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن می فروختند اگر علم و دانشی می داشتند!.

103 و اگر آنها ایمان می آوردند و پرهیزکاری پیشه می کردند پاداشی که نزد خداوند بود برای آنان بهتر بود، اگر آگاهی داشتند.

تفسیر:

سلیمان و ساحران بابل

از احادیث چنین بر می آید که در زمان سلیمان پیامبر (ﷺ) گروهی در کشور او به عمل سحر و جادوگری پرداختند سلیمان دستور داد تمام نوشته ها و اوراق آنها را جمع آوری کرده در محل

مخصوصی نگهداری کنند (این نگهداری شاید به خاطر آن بوده که مطالب مفیدی برای دفع سحر ساحران در میان آنها وجود داشته)

پس از وفات سلیمان گروهی آنها را بیرون آورده و شروع به اشاعه و تعلیم سحر کردند، بعضی از این موقعیت استفاده کرده و گفتند سلیمان اصلاً پیامبر نبود بلکه به کمک همین سحر و جادوگریها بر کشورش مسلط شد و امور خارق العاده انجام می داد!

گروهی از بنی اسرائیل هم از آنها تبعیت کردند و سخت به جادوگری دل بستند، تا آنجا که دست از تورات نیز برداشتند.

هنگامی که پیامبر اسلام (ﷺ) ظهور کرد و ضمن آیات قرآن اعلام نمود سلیمان از پیامبران خدا بوده است، بعضی از احبار و علمای یهود گفتند: از محمد تعجب نمی کنید که می گوید سلیمان پیامبر است در صورتی که او ساحر بوده؟.

این گفتار یهود علاوه بر اینکه تهمت و افترای بزرگی نسبت به این پیامبر الهی محسوب می شد لازمه اش تکفیر سلیمان (علیه السلام) بود، زیرا طبق گفته آنان سلیمان مرد ساحری بوده که خود را به دروغ پیامبر خوانده و این عمل موجب کفر است.

آیات فوق به آنها پاسخ می گوید.

به هر حال نخستین آیه مورد بحث فصل دیگری از زشتکاریهای یهود را معرفی می کند که پیامبر بزرگ خدا سلیمان را به سحر و جادوگری متهم ساختند، می گوید: (آنها از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می خواندند پیروی کردند) (و اتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان).

ضمیر در جمله (و اتبعوا) ممکن است اشاره به یهودیان معاصر پیامبر باشد و یا معاصران سلیمان و یا همه آنان.

منظور از (شیاطین) نیز ممکن است، انسانهای طغیانگر و یا جن و یا اعم از هر دو باشد.

سپس قرآن به دنبال این سخن اضافه می کند سلیمان هرگز کافر نشد (و ما کفر سلیمان).

او هرگز به سحر توسل نجست، و از جادوگری برای پیشبرد اهداف خود استفاده نکرد، (ولی شیاطین کافر شدند، و به مردم تعلیم سحر دادند) (و لکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر).

(آنها (یهود) همچنین از آنچه بر دو فرشته بابل، هاروت و ماروت نازل گردید پیروی کردند) (و ما انزل علی الملکین ببابل هاروت و ماروت).

آری آنها از دو سو دست به سوی سحر دراز کردند، یکی از سوی تعلیمات شیاطین در عصر سلیمان، و دیگری از سوی تعلیماتی که بوسیله هاروت و ماروت دو فرشته خدا در زمینه ابطال سحر به مردم داده بودند.

(در حالی که دو فرشته الهی (تنها هدفشان این بود که مردم را به طریق ابطال سحر ساحران آشنا سازند) و لذا (به هیچکس چیزی یاد نمی دادند، مگر اینکه قبلا به او می گفتند: ما وسیله آزمایش تو هستیم کافر نشو!) (و از این تعلیمات سوء استفاده مکن) (و ما یعلمان من احد حتی یقولاً انما نحن فتنه فلا تکفر).

خلاصه، این دو فرشته زمانی به میان مردم آمدند که بازار سحر داغ بود و مردم گرفتار چنگال ساحران، آنها مردم را به طرز ابطال سحر ساحران آشنا ساختند ولی از آنجا که خنثی کردن یک مطلب (همانند خنثی کردن یک بمب) فرع بر این است که انسان نخست از خود آن مطلب آگاه باشد و بعد طرز خنثی کردن آن را یاد بگیرد، ناچار بودند فوت و فن سحر را قبلا شرح دهند.

ولی سوء استفاده کنندگان یهود همین را وسیله قرار دادند برای اشاعه هر چه بیشتر سحر و تا آنجا پیش رفتند که پیامبر بزرگ الهی، سلیمان را نیز متهم ساختند که اگر عوامل طبیعی به فرمان او است یا جن و انس از او فرمان می برند همه مولود سحر است آری این است راه و رسم بدکاران که همیشه برای توجیه مکتب خود، بزرگان را متهم به پیروی از آن می کنند.

به هر حال آنها از این آزمایش الهی پیروز بیرون نیامدند از آن دو فرشته مطالبی را می آموختند که بتوانند به وسیله آن میان مرد و همسرش جدائی بیفکنند (فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء و زوجته).

ولی قدرت خداوند ما فوق همه این قدرتها است، (آنها هرگز نمی توانند بدون فرمان خدا به احدی ضرر برسانند) (و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله).

(آنها قسمتهائی را یاد می گرفتند که برای ایشان ضرر داشت و نفع نداشت) (و یتعلمون ما یضرهم و لا ینفعهم).

آری آنها این برنامه سازنده الهی را تحریف کردند بجای اینکه از آن به عنوان وسیله اصلاح و مبارزه با سحر استفاده کنند، آن را وسیله فساد قرار دادند با اینکه می دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد بهرهای در آخرت نخواهد داشت) (و لقد علموا لمن اشتراه ما له فی الآخرة من خلاق).

(چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن فروختند اگر علم و دانشی می داشتند) (و لبئس ما شروا به انفسهم لو کانوا یعلمون).

آنها آگاهانه به سعادت و خوشبختی خود و جامعهای که به آن تعلق داشتند پشت پا زدند و در گرداب کفر و گناه غوطه ور شدند در حالی که اگر ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند پاداشی که نزد خدا بود برای آنان از همه این امور بهتر بود، اگر توجه داشتند) (و لو انهم آمنوا و اتقوا لمثوبة من عند الله خیر لو کانوا یعلمون).

نکته ها

1- ماجرای هاروت و ماروت

درباره این دو فرشته که به سرزمین بابل آمدند، افسانه ها و اساطیر عجیبی بوسیله داستان پردازان ساخته شده و به این دو ملک بزرگ الهی بسته اند تا آنجا که به آنها چهره خرافی داده اند، و حتی کار تحقیق و مطالعه پیرامون این حادثه تاریخی را بر دانشمندان مشکل ساخته اند آنچه از میان همه اینها صحیحتر به نظر می رسد و با موازین عقلی و تاریخی و منابع حدیث سازگار است همان است که در ذیل می خوانید: (در سرزمین بابل سحر و جادوگری به اوج خود رسید و باعث ناراحتی و اذاء مردم گردیده بود، خداوند دو فرشته را به صورت انسان ماءمور ساخت که عوامل سحر و طریق ابطال آن را به مردم بیاموزند، تا بتوانند خود را از شر ساحران برکنار دارند.

ولی این تعلیمات بالاخره قابل سوء استفاده بود، چرا که فرشتگان ناچار بودند برای ابطال سحر ساحران طرز آن را نیز تشریح کنند، تا مردم بتوانند از این راه به پیشگیری پردازند، این موضوع سبب شد که گروهی پس از آگاهی از طرز سحر خود در ردیف ساحران قرار گرفتند و موجب مزاحمت تازه‌های برای مردم شدند.

با اینکه آن دو فرشته به مردم هشدار دادند که این یکنوع آزمایش الهی برای شما است و حتی گفتند: سوء استفاده از این تعلیمات یکنوع کفر است، اما آنها به کارهایی پرداختند که موجب ضرر و زیان مردم شد).

آنچه در بالا آوردیم چیزی است که از بسیاری از احادیث و منابع اسلامی استفاده می شود و هماهنگی آن با عقل و منطق آشکار است، از جمله حدیثی که از عیون اخبار الرضا (علیه السلام) نقل شده (که در یک طریق از خود امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و در طریق دیگری از امام حسن عسکری (علیه السلام) است) به روشنی این معنی را تاءیید می کند.

اما متأسفانه بعضی از مورخان و نویسندگان دائرة المعارفها و حتی بعضی از مفسران در این زمینه تحت تاثیر افسانه های مجعولی قرار گرفته اند و داستانی را که در افواه بعضی از عوام مشهور است درباره این دو فرشته معصوم الهی ذکر کرده اند که: آنان دو فرشته بودند، خداوند آنها را برای این به زمین فرستاد تا بدانند اگر آنها نیز جای انسانها بودند از گناه مصون نمی ماندند، و خدا را معصیت می کردند، آنها هم پس از فرود آمدن به زمین مرتکب چندین گناه بزرگ شدند و به دنبال آن افسانه‌های درباره ستاره زهره نیز ساختند، همه اینها بی اساس و جزء خرافات است و قرآن از این امور پاک می باشد و اگر تنها در متن آیات فوق بیندیشیم خواهیم دید که بیان قرآن هیچ ارتباطی با این مسائل ندارد.

2- واژه هاروت و ماروت

نام (هاروت) و (ماروت) به عقیده بعضی از نویسندگان، ایرانی الاصل است او می گوید در کتاب ارمنی با نام (هرروت) به معنی حاصلخیزی و (مروت) به معنی (بی مرگی) برخورد کرده است، او معتقد است که هاروت و ماروت ماخوذ از این دو لفظ می باشد.

ولی این استنباط دلیل روشنی ندارد.

در (اوستا) الفاظ (هروادات) که همان (خرداد) باشد و همچنین (امردات) به معنی بی مرگ که همان مرداد است به چشم میخورد.

دهخدا در لغت نامه خود نیز مطلبی در این زمینه نقل کرده است که بی شباهت به معنی اخیر نیست. و عجیب اینکه: بعضی هاروت و ماروت را دو مرد از ساکنان بابل دانسته اند و بعضی حتی آنها را به عنوان شیاطین معرفی کرده اند در حالی که آیه فوق به وضوح این مسائل را رد می کند.

3- چگونه فرشته معلم انسان می شود؟

در اینجا سؤال باقی میماند و آن اینکه طبق ظاهر آیات فوق و روایات متعدد چنانکه گفتیم هاروت و ماروت دو فرشته الهی بودند که برای مبارزه با اذیت و آزار ساحران به تعلیم مردم پرداختند، آیا براستی فرشته می تواند معلم انسان باشد؟

پاسخ این سؤال در همان احادیث ذکر شده است و آن اینکه خداوند آنها را به صورت انسانهایی در آورد تا بتوانند این رسالت خود را انجام دهند، این حقیقت را می توان از آیه 9 سوره انعام نیز دریافت آنجا که می گوید: (و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا) (اگر او (پیامبر) را فرشتهای قرار می دادیم حتما او را به صورت مردی جلوه گر می ساختیم).

4 هیچکس بدون اذن خدا قادر بر کاری نیست

در آیات فوق خواندیم که ساحران نمی توانستند بدون اذن پروردگار به کسی زیان برسانند این به آن معنی نیست که جبر و اجباری در کار باشد بلکه

اشاره به یکی از اصول اساسی توحید است که همه قدرتها در این جهان از قدرت پروردگار سرچشمه می گیرد، حتی سوزندگی آتش و برندگی شمشیر بی اذن و فرمان او نمی باشد، چنان نیست که ساحر بتواند بر خلاف اراده خدا در عالم آفرینش دخالت کند و چنین نیست که خدا را در قلمرو حکومتش محدود نماید بلکه اینها خواص و آثاری است که او در موجودات مختلف قرار داده، بعضی از آن حسن

استفاده می کنند و بعضی سوء استفاده، و این آزادی و اختیار که خدا به انسانها داده نیز وسیله ای است برای آزمودن و تکامل آنها.

5- سحر چیست و از چه زمانی پیدا شده؟

در اینکه (سحر) چیست، و از چه تاریخی به وجود آمده؟ بحث فراوان است این قدر می توان گفت که سحر از زمانهای خیلی قدیم در میان مردم رواج داشته است، ولی تاریخ دقیقی برای آن در دست نیست، و نیز نمی توان گفت چه کسی برای نخستین بار جادوگری را به وجود آورد؟ ولی از نظر معنی و حقیقت سحر می توان گفت: سحر نوعی اعمال خارق العاده است که آثاری از خود در وجود انسانها به جا می گذارد و گاهی یکنوع چشمبندی و تردستی است، و گاه تنها جنبه روانی و خیالی دارد.

سحر از نظر لغت به دو معنی آمده است:

1- به معنی خدعه و نیرنگ و شعبده و تردستی و به تعبیر قاموس اللغة سحر یعنی خدعه کردن.

2- (کل ما لطف و دق): (آنچه عوامل آن نامرئی و مرموز باشد).

در مفردات راغب که مخصوص واژه های قرآن است به سه معنی اشاره شده:

1- خدعه و خیالات بدون حقیقت و واقعیت، همانند شعبده و تردستی.

2- جلب شیطانها از راه های خاصی و کمک گرفتن از آنان.

3- معنی دیگری است که بعضی پنداشته اند و آن اینکه: ممکن است با وسائلی ماهیت و شکل

اشخاص و موجودات را تغییر داد، مثلا انسان را بوسیله آن به صورت حیوانی در آورد، ولی این نوع خیال و پنداری بیش نیست و واقعیت ندارد.

از بررسی حدود 51 مورد کلمه سحر و مشتقات آن در سوره های قرآن از قبیل: طه، شعراء، یونس و

اعراف و... راجع به سرگذشت پیامبران خدا: موسی، عیسی و پیامبر اسلام (ﷺ) به این نتیجه می رسیم که سحر از نظر قرآن به دو بخش تقسیم می شود:

1- آنجا که مقصود از آن فریفتن و تردستی و شعبده و چشمبندی است و حقیقتی ندارد چنانکه می‌خوانیم: (فاذا حبالهم و عصيهم يخيّل اليه من سحرهم انها تسعى): (ریسمانها و عصاهای جادوگران زمان موسی در اثر سحر، خیال می‌شد که حرکت می‌کنند) (سوره طه آیه 66 و در آیه دیگر آمده است (فلما القوا سحروا عين الناس واسترهبوهم) (هنگامی که ریسمانها را انداختند چشمهای مردم را سحر کردند و آنها را ارباب نمودند) (اعراف آیه 116) از این آیات روشن می‌شود که سحر دارای حقیقتی نیست که بتوان در اشیاء تصرفی کند و اثری بگذارد بلکه این تردستی و چشمبندی ساحران است که آنچنان جلوه می‌دهد.

2- از بعضی از آیات قرآن استفاده می‌شود که بعضی از انواع سحر به راستی اثر می‌گذارد مانند آیه فوق که می‌گوید آنها سحرهایی را فرا می‌گرفتند که میان مرد و همسرش جدائی می‌افکند (فیتعلمون منهما ما يفرقون به بين المرء و زوجته) یا تعبیر دیگری که در آیات فوق بود که آنها چیزهایی را فرا می‌گرفتند که مضر به حالشان بود و نافع نبود (و يتعلمون ما يضرهم ولا ينفعهم).

ولی آیا تاثیر سحر فقط جنبه روانی دارد و یا اینکه اثر جسمانی و خارجی هم ممکن است داشته باشد؟ در آیات بالا اشاره‌ای به آن نشده، و لذا بعضی معتقدند اثر سحر تنها در جنبه های روانی است.

نکته دیگری که در اینجا تذکر آن لازم است اینکه: به نظر میرسد قسمت قابل توجهی از سحرها بوسیله استفاده از خواص شیمیائی و فیزیکی به عنوان اغفال مردم ساده لوح انجام می‌شده است.

مثلا در تاریخ ساحران زمان موسی (عليه السلام) می‌خوانیم که آنها درون ریسمانها و عصاهای خویش مقداری مواد شیمیائی مخصوص (احتمالا جیوه و مانند آن) قرار داده بودند که پس از تابش آفتاب، و یا بر اثر وسائل حرارتی که در زیر آن تعبیه کرده بودند، به حرکت در آمدند، و تماشا کنندگان خیال می‌کردند آنها زنده شده اند.

این گونه سحرها حتی در زمان ما نیز کمیاب نیست.

سحر از نظر اسلام

در این مورد فقهای اسلام همه می‌گویند یاد گرفتن و انجام اعمال سحر و جادوگری حرام است.

در این قسمت احادیثی از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده است که در کتابهای معتبر ما نقل گردیده، از جمله اینکه:

علی (علیه السلام) می فرماید: (من تعلم شیئا من السحر قليلا او كثيرا فقد كفر و كان آخر عهده بربه...) (کسی که سحر بیاموزد، کم یا زیاد، کافر شده است و رابطه او با خداوند به کلی قطع می شود...)، اما همانطور که گفتیم چنانچه یاد گرفتن آن به منظور ابطال سحر ساحران باشد اشکالی ندارد، بلکه گاهی به عنوان واجب کفائی می بایست عده ای سحر را بیاموزند تا اگر مدعی دروغگوئی خواست از این طریق مردم را اغفال یا گمراه کند سحر و جادوی او را ابطال نمایند، و دروغ مدعی را فاش سازند.

شاهد این سخن که اگر سحر برای ابطال سحر و حل و گشودن آن باشد بی مانع است، حدیثی است که از امام صادق نقل شده، در این حدیث می خوانیم: (یکی از ساحران و جادوگران که در برابر انجام عمل سحر مزد می گرفت خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید و عرض کرد: حرفه من سحر بوده است و در برابر آن مزد می گرفتم، خرج زندگی من نیز از همین راه تامین می شد، و با همان در آمد، حج خانه خدا را انجام داده‌ام، ولی اکنون آنرا ترک و توبه کرده‌ام، آیا برای من راه نجاتی هست؟ امام صادق (علیه السلام) در پاسخ فرمود: (عقده سحر را بگشاولی گره جادوگری مزین). از این حدیث استفاده می شود که برای گشودن گره سحر، آموختن و عمل آن بی اشکال است. جادوگری از نظر تورات:

سحر و جادوگری از نظر کتب عهد قدیم (تورات و کتب ملحق به آن) نیز ناروا و بسیار ناپسند است، زیرا در تورات می خوانیم: (با صاحبان اجنه توجه مکنید و جادوگران را متفحص نشوید تا (مبادا) از آنها ناپاک شوید و خداوند خدای شما منم).

و در جای دیگر تورات آمده: (و کسی که با صاحبان اجنه و جادوگران توجه می نماید تا آن که از راه زنا پیروی ایشان نماید روی عتاب خود را به سوی او گردانیده او را از میان قومش منقطع خواهیم ساخت).

(قاموس کتاب مقدس) در این باره می نویسد: (و پر واضح است که سحر در شریعت موسی راه نداشت، بلکه شریعت، اشخاصی را که از سحر مشورت طلبی می نمودند به شدیدترین قصاصها ممانعت می نمود). ولی جالب اینجا است که نویسنده قاموس کتاب مقدس اعتراف می کند که با وجود این یهود سحر و جادوگری را فرا گرفتند، و بر خلاف تورات به آن معتقد شدند، او به دنبال مطلب قبل می گوید: (لکن با وجود اینها این ماده فاسده در میان قوم یهود داخل گردید، قوم به آن معتقد شدند و در وقت حاجت بدان پناه بردند).

به همین دلیل قرآن آنها را شدیداً مورد نکوهش قرار داده، و آنها را سود گرانی می شمرد که خود را به بدترین بهائی فروختند.

سحر در عصر ما

امروز یک سلسله علوم وجود دارد که در گذشته ساحران با استفاده از آنها برنامه های خود را عملی می ساختند: 1 استفاده از خواص ناشناخته فیزیکی و شیمیائی اجسام، چنانکه قبلاً نیز اشاره کردیم همانطور که در داستان ساحران زمان موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) آمده که آنها با استفاده از خواص فیزیکی و شیمیائی مانند جیوه و ترکیبات آن توانستند چیزهایی به شکل مار بسازند و به حرکت در آوردند.

البته استفاده از خواص فیزیکی و شیمیائی اجسام هرگز ممنوع نیست، بلکه باید هر چه بیشتر از آنها آگاه شد و در زندگی از آن استفاده کرد، ولی اگر از خواص مرموز آنها برای اغفال و فریب مردم نا آگاه استفاده شود، و به راه های غلطی سوق داده شوند یکی از مصادیق سحر محسوب خواهد شد (دقت کنید).

2- استفاده از خواب مغناطیسی، هیپنوتیزم، و مانیتیزم، و تلهپاتی، (انتقال افکار از فاصله دور).

البته این علوم نیز از علوم مثبتی است که میتواند در بسیاری از شئون زندگی مورد بهره برداری صحیح قرار گیرد، ولی ساحران از آن سوء استفاده می کردند و برای اغفال و فریب مردم آنها را به کاری می گرفتند.

اگر امروز هم کسی از آنها چنین استفاده ای را در برابر مردم بیخبر کند سحر محسوب خواهد شد.

کوتاه سخن اینکه سحر معنی وسیعی دارد که همه آنچه در اینجا گفتیم و در سابق اشاره شد نیز در بر می گیرد.

این نکته نیز به ثبوت رسیده که نیروی اراده انسان، قدرت فراوانی دارد و هنگامی که در پرتو ریاضتهای نفسانی قویتر شود کارش به جائی می رسد که در موجودات محیط خود تاثیر می گذارد، همانگونه که مرتاضان بر اثر ریاضت اقدام به کارهای خارق العاده می کنند.

این نیز قابل توجه است که ریاضتها گاهی مشروع است و گاهی نا مشروع، ریاضتهای مشروع در نفوس پاک نیروی سازنده ایجاد می کند، و ریاضتهای نامشروع نیروی شیطانی، و هر دو ممکن است منشاء خارق عادات گردد که در اولی مثبت و سازنده و در دوم مخرب است.

آیه (104) و (105) و ترجمه

(ياايها الذين ءامنوا لا تقولوا رعنا و قولوا انظرنا و اسمعوا و للكفرين عذاب اليم) (104) (ما يود الذين كفروا من اهل الكتب و لا المشركين ان ينزل عليكم من خير من ربكم و الله يختص برحمته من يشاء و الله ذو الفضل العظيم) (105) .

ترجمه:

104 ای افراد با ایمان (هنگامی که از پیغمبر تقاضای مهلت برای درک آیات قرآن می کنید) نگوئید (راعنا) بلکه بگوئید (انظرنا) (زیرا کلمه اول هم به معنی ما را مهلت بده و هم بمعنی (ما را تحقیق کن) می باشد و دستاویزی برای دشمنان است) و آنچه به شما دستور داده می شود بشنوید و برای کافران (و استهزاء کنندگان) عذاب دردناکی است.

105- کافران اهل کتاب، و هم چنین مشرکان، دوست نمی دارند خیر و برکتی از ناحیه خداوند بر شما نازل گردد، در حالی که خداوند رحمت خود را به هر کس بخواهد اختصاص می دهد، و خداوند صاحب فضل بزرگی است.

شان نزول:

(ابن عباس) مفسر معروف نقل می کند: مسلمانان صدر اسلام هنگامی که پیامبر (ﷺ) مشغول سخن گفتن بود و بیان آیات و احکام الهی می کرد گاهی از او می خواستند کمی با تانی سخن بگویند تا بتوانند مطالب را خوب درک کنند، و سؤالات و خواسته های خود را نیز مطرح نمایند، برای این درخواست

(راعنا) که از ماده (الرعی) به معنی مهلت دادن است به کار می بردند.

ولی یهود همین کلمه راعنا را از ماده (الرعونه) که به معنی کودنی و حماقت است استعمال می کردند (در صورت اول مفهومش این است به ما مهلت بده ولی در صورت دوم این است که ما را تحقیق کن!). در اینجا برای یهود دستاویزی پیدا شده بود که با استفاده از همان جمله ای که مسلمانان می گفتند، پیامبر یا مسلمانان را استهزاء کنند.

نخستین آیه فوق نازل شد و برای جلوگیری از این سوء استفاده به مؤ منان دستور داد به جای جمله راعنا، جمله (انظرنا) را به کار برند که همان مفهوم را می رساند، و دستاویزی برای دشمن لجوج نیست. بعضی دیگر از مفسران گفته اند که جمله راعنا در لغت یهود یکنوع دشنام بود و مفهومی این بود (بشنو که هرگز نشنوی) این جمله را تکرار می کردند و می خندیدند!

بعضی از مفسران نیز نقل کرده اند که یهود به جای (راعنا) (راعینا) می گفتند که معنیش چوپان ما است، و پیامبر اسلام (ﷺ) را مخاطب قرار می دادند و از این راه استهزا می کردند این شاءن نزولها با هم تضادی ندارد و ممکن است همه صحیح باشد.

تفسیر:

دستاویز به دشمن ندهید؟

با توجه به آنچه در شأن نزول گفته شد، نخستین آیه مورد بحث می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید (هنگامی که از پیامبر تقاضای مهلت برای درک آیات قرآن می کنید) نگویید (راعنا) بلکه بگویید (انظرنا) (چرا که همان مفهوم را دارد و دستاویزی برای دشمن نیست) (یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا راعنا و قولوا انظرنا).

(و آنچه به شما دستور داده بشنوید، و برای کافران و استهزاء کنندگان عذاب دردناکی است) (و اسمعوا و للکافرین عذاب الیم).

از این آیه به خوبی استفاده می شود که مسلمانان باید در برنامه های خود مراقب باشند که هرگز بهانه به دست دشمن ندهند، حتی از یک جمله کوتاه که ممکن است سوژه های برای سوء استفاده دشمنان گردد احتراز جویند، قرآن با صراحت برای جلوگیری از سوء استفاده مخالفان به مؤ منان توصیه می کند که حتی از گفتن یک کلمه مشترک که ممکن است دشمن از آن معنی دیگری قصد کند و به تضعیف روحیه مؤ منان پردازد پرهیز کنند، دامنه سخن و تعبیر وسیع است چه لزومی دارد انسان جمله ای را به کار برد که قابل تحریف و سخریه دشمن باشد.

وقتی اسلام تا این اندازه اجازه نمی دهد بهانه به دست دشمنان داده شود، تکلیف مسلمانان در مسائل بزرگتر و بزرگتر روشن است، هم اکنون گاهی اعمالی از ما سر می زند که از سوی دشمنان داخلی، یا محافل بین المللی سبب تفسیرهای سوء و بهره‌گیری بلندگوهای تبلیغاتی آنان می شود، وظیفه ما این است که از این کارها جدا بپرهیزیم و بی جهت بهانه به دست این مفسدان داخلی و خارجی ندهیم. این نکته نیز قابل توجه است که جمله راعنا علاوه بر آنچه گفته شد خالی از یکنوع تعبیر غیر مؤدبانه نیست، زیرا راعنا از ماده مراعات (باب مفاعله) است و مفهومش این می باشد تو ما را مراعات کن، تا ما هم تو را مراعات کنیم و چون این تعبیر (علاوه بر سوء استفاده هائی که یهود از آن می کردند) دور از ادب بوده است قرآن مسلمانان را از آن نهی کرده.

آیه بعد پرده از روی کینه توزی و عداوت گروه مشرکان و گروه اهل کتاب نسبت به مؤمنان برداشته می گوید: (کافران اهل کتاب و همچنین مشرکان دوست ندارند خیر و برکتی از سوی خدا بر شما نازل گردد) (ما یود الذین کفروا من اهل الکتاب ولا المشرکین ان ینزل علیکم من خیر من ربکم). ولی این تنها آرزویی بیش نیست زیرا (خداوند رحمت و خیر و برکت خویش را به هر کس بخواهد اختصاص می دهد) (والله یختص برحمته من یشاء).

(و خداوند داری بخشش و فضل عظیم است) (والله ذوا الفضل العظیم). آری دشمنان از شدت کینه توزی و حسادت حاضر نبودند این افتخار و موهبت را بر مسلمانان ببینند که پیامبری بزرگ، صاحب یک کتاب آسمانی با عظمت از سوی خداوند بر آنها مبعوث گردد، ولی مگر میتوان جلو فضل و رحمت خدا را گرفت؟! نکته:

مفهوم دقیق (یا ایها الذین آمنوا)

بیش از 80 مورد از قرآن مجید این خطاب افتخار آمیز و روحپرور دیده می شود، آیه فوق نخستین آیه ای است که با این خطاب در آن برخورد می کنیم: جالب اینکه این تعبیر منحصر در آیاتی است که در مدینه نازل شده و در آیات مکی اثری از آن نیست، شاید به این دلیل که با هجرت پیامبر (ﷺ) به

مدینه وضع مسلمانان تثبیت شد و به صورت یک جمعیت ثابت و صاحب نفوذ در آمدند و از پراکندگی نجات یافتند، لذا خداوند آنها را با جمله (یا ایها الذین آمنوا) مخاطب قرار داده است.

این تعبیر ضمناً نکته دیگری در بر دارد و آن اینکه حال که شما ایمان آورده اید، و در برابر حق تسلیم شده اید، و با خدای خود پیمان اطاعت بسته اید، باید به مقتضای این پیمان، به دستورهائی که پشت سر این جمله می آید عمل کنید، و به تعبیر دیگر ایمان شما ایجاب می کند که این دستورات را به کار بندید. قابل توجه اینکه در بسیاری از کتب اسلامی، از جمله منابع اهل تسنن، از پیامبر (ﷺ) چنین نقل شده است که فرمود: ما انزل الله آیه فیها یا ایها الذین آمنوا، الا و علی (علیه السلام) راسها و امیرها: (خداوند در هیچ موردی از قرآن آیه ای که یا ایها الذین آمنوا در آن باشد نازل نکرده مگر آنکه علی (علیه السلام) رئیس آن و امیر آن است).

آیه (106) و (107) و ترجمه

(ما ننسخ من آية او ننسها نات بخیر منها او مثلها الم تعلم ان الله على كل شیء قدير) (۱۰۶) (الم تعلم ان الله له ملك السموت و الأرض و ما لكم من دون الله من ولی و لا نصیر) (۱۰۷) .
ترجمه:

106- هیچ حکمی را نسخ نمی کنیم، و یا نسخ آن را به تاخیر نمی اندازیم، مگر اینکه بهتر از آن، یا همانند آن را، جانشین آن میسازیم آیا نمی دانی که خداوند بر هر چیز قادر است؟
107- آیا نمی دانی که حکومت آسمانها و زمین از آن خدا است؟ (و حق دارد هر گونه تغییر و تبدیلی در احکام خود طبق مصالح بدهد) و جز خدا سرپرست و یآوری برای شما نیست (و او است که مصلحت شما را می داند و تعیین می کند).

تفسیر:

هدف از نسخ

باز در این آیات سخن از تبلیغات سوء یهود بر ضد مسلمانان است.
آنها گاه به مسلمانان می گفتند دین، دین یهود است و قبله قبله یهود، و لذا پیامبر شما به سوی قبله ما (بیت المقدس) نماز می خواند، اما هنگامی که حکم قبله تغییر یافت و طبق آیه 144 همین سوره مسلمانان موظف شدند به سوی کعبه نماز بگذارند این دستاویز از یهود گرفته شد، آنها نغمه تازه ای ساز کردند و گفتند اگر قبله اولی صحیح بود پس دستور دوم چیست؟ و اگر دستور دوم صحیح است اعمال گذشته شما باطل است!

قرآن در این آیات به ایرادهای آنها پاسخ می گوید و قلوب مؤمنان را روشن می سازد.
می گوید هیچ حکمی را نسخ نمی کنیم، و یا نسخ آنرا به تاخیر نمی اندازیم مگر بهتر از آن یا همانندش را جانشین آن میسازیم (ما ننسخ من آية او ننسها نات بخیر منها او مثلها) .
و این برای خداوند آسان است آیا نمی دانی که خدا بر همه چیز قادر است (الم تعلم ان الله على كل شیء قدير) .

آیا نمی دانی حکومت آسمانها و زمین از آن خدا است (الم تعلم ان الله له ملك السماوات والارض). او حق دارد هر گونه تغییر و تبدیلی در احکامش طبق مصالح بدهد، و او نسبت به مصالح بندگان از همه آگاهتر و بصیرتر است.

و آیا نمی دانی که جز خدا سرپرست و یاور برای شما نیست؟ (وما لكم من دون الله من ولي ولا نصير).

در واقع جمله اول این آیه اشاره به حاکمیت خدا در احکام، و قادر بودن او بر تشخیص همه مصالح بندگان است، بنا بر این نباید مؤمنان به حرفهای نابجای افراد مغرض که در مسأله نسخ احکام تردید می کنند، گوش فرا دهند.

و جمله دوم هشدار است به آنها که تکیه گاهی غیر از خدا برای خود انتخاب می کنند، چرا که در جهان تکیه گاه واقعی جز او نیست.

نکته ها

1- آیا نسخ در احکام جایز است؟

(نسخ) از نظر لغت به معنی از بین بردن و زائل نمودن است، و در منطق شرع، تغییر دادن حکمی و جانشین ساختن حکمی دیگر بجای آن است، به عنوان مثال:

1- مسلمانان بعد از هجرت به مدینه مدت شانزده ماه به سوی بیت المقدس نماز می خواندند، پس از آن دستور تغییر قبله صادر شد، و موظف شدند هنگام نماز رو به سوی کعبه کنند

2- در سوره نساء آیه 15 درباره مجازات زنان زناکار دستور داده شده که در صورت شهادت چهار شاهد، آنها را در خانه حبس کنند تا زمانی که مرگشان فرا رسد، یا خداوند راه دیگری برای آنان مقرر دارد.

این آیه بوسیله آیه 2 سوره نور نسخ شد و در آن آیه مجازاتشان تبدیل به یکصد تازیانه شده است.

در اینجا ایراد معروفی است که به این صورت مطرح می شود: اگر حکم اول دارای مصلحتی بوده پس چرا نسخ شده؟ و اگر نبوده چرا از آغاز تشریع گردیده؟ و به تعبیر دیگر: چه می شد از آغاز حکم چنان تشریع می گشت که احتیاجی به نسخ و تغییر نداشت؟

پاسخ این سؤال را دانشمندان اسلام از قدیم در کتب خود آورده اند و حاصل آن با توضیحی از ما چنین است:

می دانیم نیازهای انسان گاه با تغییر زمان و شرائط محیط دگرگون می شود و گاه ثابت و برقرار است، یک روز برنامه‌های ضامن سعادت او است ولی روز دیگر ممکن است بر اثر دگرگونی شرائط همان برنامه سنگ راه او باشد.

یک روز دارویی برای بیمار فوق العاده مفید است و طبیب به آن دستور می دهد، اما روز دیگر به خاطر بهبودی نسبی بیمار ممکن است این دارو حتی زیانبار باشد، لذا دستور قطع آن و جانشین ساختن داروی دیگر را می دهد.

ممکن است درسی امسال برای دانش آموزی سازنده باشد، اما همین درس برای سال آینده بی فایده باشد، معلم آگاه باید برنامه را آنچنان تنظیم کند که سال به سال دروس مورد نیاز شاگردان تدریس شود. این مسأله مخصوصا با توجه به قانون تکامل انسان و جامعه ها روشنتر می گردد که در روند تکاملی انسانها گاه برنامه‌های مفید و سازنده است و گاه زیانبار و لازم التغییر، به خصوص در هنگام شروع انقلابهای اجتماعی و عقیدتی، لزوم دگرگونی برنامه ها در مقطعی مختلف زمانی روشنتر به نظر می رسد.

البته نباید فراموش کرد که اصول احکام الهی که پایه های اساسی را تشکیل می دهد در همه جا یکسان است هرگز اصل توحید یا عدالت اجتماعی و صدها حکم مانند آن دگرگون نمی شود، تغییر در مسائل کوچکتر و دست دوم است.

این نکته را نیز نباید فراموش کرد که ممکن است تکامل مذاهب به جایی برسد که آخرین مذهب به عنوان خاتم ادیان نازل گردد به طوری که دگرگونی در احکام آن بعداً راه نیابد (شرح کامل این موضوع را در ذیل آیه 40 احزاب در بحث خاتمیت به خواست خدا می آوریم).

گر چه معروف است که یهود نسخ را به کلی منکرند و به همین دلیل دگرگونی قبله را به مسلمانان ایراد می گرفتند ولی طبق منابع مذهبی شان ناچارند نسخ را بپذیرند.

چرا که طبق گفته تورات هنگامی که نوح (علیه السلام) از کشتی پیاده شد خداوند همه حیوانات را بر او حلال کرد، ولی این حکم در شریعت موسی (علیه السلام) نسخ شد و قسمتی از حیوانات تحریم گشت. در تورات سفر تکوین فصل 9 شماره 3 می خوانیم: (و هر جنبندهای که زندگی نماید برای تو طعام خواهد بود و همه را چون علف سبزه به شما دادم ولی عمومیت این حکم بعداً نسخ گردید.

2- منظور از (آیه) چیست؟

(آیه) در لغت به معنی نشانه و علامت است و در قرآن در معانی گوناگونی به کار رفته از جمله:

1- فرازهای قرآن که با نشانه های خاصی از هم تفکیک شده و به آیه معروف است چنانکه در خود قرآن می خوانیم: (تلك آیات الله نتلوها عليك بالحق) (بقره 252).

2- معجزات نیز به عنوان آیه معرفی شده است، چنانکه در مورد معجزه معروف موسی (علیه السلام) ید بیضاء می خوانیم: و اضمم یدک الی جناحک تخرج بیضاء من غیر سوء آیه اخری: (دستت را در گریبان تا زیر بغل فرو بر، به هنگامی که خارج می شود سفیدی و درخشندگی بی عیب و نقصی دارد و این معجزه دیگر است) (طه 22).

3- به معنی دلیل و نشانه خداشناسی و یا معاد نیز آمده است، چنانکه می خوانیم: (وجعلنا الليل و النهار آیتین): (ما شب و روز را دو دلیل (برای شناسائی خدا) قرار دادیم) (سوره اسراء 12).

و در مورد استدلال برای معاد می فرماید: (و من آیاته انک تری الارض خاشعة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت و ربّت ان الذی احياها لمحي الموتی انه علی کل شیء قدير): (از نشانه های او این است که زمین را پژمرده و خاموش میبینی اما هنگامی که آب (باران) بر آن فرو می ریزیم به جنبش می آید و گیاهان آن

می‌روید، همان کسی که زمین را زنده کرد مردگان را نیز زنده می‌کند، او بر همه چیز قادر است (فصلت 39).

4- به معنی اشیاء چشمگیر مانند بناهای مرتفع و عالی، نیز آمده است، چنانکه می‌خوانیم: (اتبنون بكل ریع آیه تعبثون): (آیا در هر مکان مرتفعی بنائی می‌سازید و در آن سرگرم می‌شوید) (شعراء 128).

ولی روشن است که این معانی گوناگون در واقع همه به یک قدر مشترک بازگشت می‌کند و آن مفهوم (نشانه) است.

اما در آیات مورد بحث که قرآن می‌گوید اگر آیه‌ای را نسخ کنیم همانند آن و یا بهتر از آن را خواهیم آورد، اشاره به احکام می‌باشد، که اگر یکی نسخ گردد بهتر از آن نازل می‌شود، و یا اگر معجزه یکی از پیامبران منسوخ گردد به پیامبر بعد معجزه‌های گویاتر داده می‌شود.

قابل توجه اینکه: در بعضی از روایات که در تفسیر آیه فوق وارد شده می‌بینیم که نسخ آیه به مرگ امام و جانشین شدن امام دیگر تفسیر شده است که البته به عنوان بیان یک مصداق است، نه برای محدود کردن مفهوم وسیع آیه.

3- تفسیر جمله (نسخها)

جمله (نسخها) که در آیات مورد بحث بر جمله (نسخ) عطف شده در اصل از ماده (انساء) به معنی تاخیر انداختن و یا حذف کردن و از اذهان بردن است.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که مفهوم این جمله با در نظر گرفتن جمله (نسخ) چیست؟ در پاسخ می‌گوییم: منظور در اینجا این است که اگر ما آیه‌ای را نسخ کنیم و یا نسخ آن را طبق مصالحی به تاخیر بیندازیم در هر صورت بهتر از آن یا همانند آن را می‌آوریم، بنا بر این جمله (نسخ) اشاره به نسخ در کوتاه مدت است و جمله نسخها نسخ در دراز مدت (دقت کنید).

در اینجا بعضی احتمالات دیگر داده اند که در مقایسه با تفسیری که گفتیم چندان قابل ملاحظه نیست.

4- تفسیر (او مثلها)

سؤال دیگری مطرح می شود که منظور از (او مثلها) چیست؟ اگر حکمی همانند حکم گذشته باشد که تغییر اولی بیهوده به نظر میرسد، چه لزومی دارد چیزی را نسخ کنند و همانندش را جانشین آن سازند؟ باید ناسخ از منسوخ بهتر باشد تا نسخ قابل قبول گردد.

در پاسخ این سؤال باید گفت: منظور از مثل این است که حکم و قانونی را می آوریم که در زمان بعد اثرش همانند قانون قبل در زمان گذشته باشد.

توضیح اینکه: ممکن است حکمی امروز دارای آثار و فوایدی باشد ولی فردا این آثار را از دست بدهد، در این صورت باید این حکم نسخ گردد و حکم جدیدی بجای آن بنشیند که اگر از آن بهتر نباشد، لااقل آثاری را که حکم سابق در زمان گذشته داشت حکم جدید در این زمان داشته باشد، و به این ترتیب هیچگونه ایرادی باقی نمی ماند.

آیه (108) و ترجمه

(ام تریدون ان تسلوا رسولکم کما سئل موسی من قبل و من یتبدل الکفر بالایمن فقد ضل سواء السبیل) (۱۰۸) .

ترجمه:

108- آیا می خواهید از پیامبر خود همان تقاضاهای (نامعقول) بکنید، که پیش از این از موسی کردند (و با این بهانه جوئها سر از ایمان باز زنید) کسی که کفر را با ایمان مبادله کند (و آن را بجای ایمان بپذیرد از راه مستقیم (عقل و فطرت) گمراه شده است.

شان نزول

در کتب شاءن نزولهای برای این آیه ذکر کرده اند که از نظر نتیجه تقریباً همه یکسانند: نخست اینکه از ابن عباس نقل شده که وهب بن زید و رافع بن حرمه نزد رسول خدا (ﷺ) آمدند و گفتند از سوی خدا نامه‌ای به عنوان ما بیاور تا آن را قرائت کنیم و سپس ایمان بیاوریم! و یا نهرهائی برای ما جاری فرما تا از تو پیروی کنیم!

بعضی دیگر گفته اند گروهی از عرب از پیامبر اسلام (ﷺ) همان تقاضائی را کردند که یهود از موسی داشتند، گفتند، خدا را آشکارا به ما نشان ده تا با چشم خود ببینیم و ایمان بیاوریم! بعضی دیگر نوشته اند که آنها از پیامبر (ﷺ) تقاضا کردند برای آنان بتی از درخت مخصوص ذات انواط قرار دهد تا آن را پرستش کنند همانگونه که جاهلان بنی اسرائیل به موسی گفتند: اجعل لنا الهام کما لهم الهة (برای ما بتی قرار ده همانگونه که بت پرستان دارند)! آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر:

بهانه های بی اساس

گر چه این آیه خطاب به یهود نیست، بلکه مخاطب در آن گروهی از مسلمانان ضعیف الایمان و یا مشرکانند، ولی چنانکه خواهیم دید، بی ارتباط به سر گذشت یهود نمی باشد.

شاید پس از ماجرای تغییر قبله بود که جمعی از مسلمانان و مشرکان بر اثر وسوسه یهود، تقاضاهای بی مورد و نابجائی از پیامبر اسلام (ﷺ) کردند که نمونه های آن در بالا ذکر شد، خداوند بزرگ آنها را از چنین پرسشهایی نهی کرده می فرماید: آیا شما می خواهید از پیامبرتان همان تقاضاهای نامعقول را بکنید که پیش از این از موسی کردند (و با این بهانه جوئیها شانه از زیر بار ایمان خالی کنید) (ام تریدون ان تسئلوا رسولکم كما سئل موسی من قبل).

و از آنجا که این کار، یکنوع مبادله (ایمان) با (کفر) است، در پایان آیه اضافه می کند (کسی که کفر را به جای ایمان بپذیرد، از راه مستقیم گمراه شده است) (و من یتبدل الکفر بالایمان فقد ضل سواء السبیل).

اشتباه نشود اسلام هرگز از پرسشهای علمی و سؤالات منطقی و همچنین تقاضای معجزه برای پی بردن به حقانیت دعوت پیامبر (ﷺ) جلوگیری نمی کند چرا که راه درک و فهم و ایمان همین ها است، ولی گروهی بودند که برای نرفتن زیر بار دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) سؤالات بی اساس و معجزات اقتراح می دادند، و با اینکه پیامبر (ﷺ) به اندازه کافی دلیل و معجزه در اختیارشان قرار داده بود، هر یک از راه می رسید پیشنهاد خارق عادت جدیدی می کرد، در حالی که می دانیم اعجاز و خارق عادات بازیچه این و آن نیست، به مقداری لازم است که اطمینان به صدق گفته های پیامبر (ﷺ) ایجاد کند و گرنه پیامبر (ﷺ) یک خارق العاده گر نیست که گوشهای بنشیند و هر کس بیاید و پیشنهاد معجزهای مطابق میل و سلیقه خویش کند.

از این گذشته گاهی تقاضاهای نامعقولی همچون دیدن خدا با چشم، و یا ساختن بت می کردند. در واقع قرآن می خواهد به مردم هشدار دهد که اگر شما دنبال چنین تقاضای نامعقول بروید، بر سرتان همان خواهد آمد که بر سر قوم موسی آمد.

آیه (109) و (110) و ترجمه

(کثیر من اهل الکتب لو یردونکم من بعد ایمنکم کفاراً حسداً من عند انفسهم من بعد ما تبین لهم الحق فاعفوا و اصفحوا حتی یاتی الله بامرہ ان الله علی کل شیء قدير) (۱۰۹) (و اقيموا الصلوة و ءاتوا الزکوة و ما تقدموا لا نفسکم من خیر تجدوه عند الله ان الله بما تعملون بصیر) (۱۱۰) .
ترجمه:

109- بسیاری از اهل کتاب از روی حسد که در وجود آنها ریشه دوانده دوست می داشتند شما را بعد از اسلام و ایمان به حال کفر باز گردانند، با اینکه حق برای آنها کاملاً روشن شده است، شما آنها را عفو کنید و گذشت نمائید تا خداوند فرمان خودش (فرمان جهاد) را بفرستد، خداوند بر هر چیزی توانا است.

110- و نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید (و با این دو وسیله روح و جسم اجتماع خود را نیرومند سازید و بدانید) هر کار خیری برای خود از پیش می فرستید، آن را نزد خدا (در سرای دیگر) خواهید یافت، خداوند به اعمال شما آگاه است.
تفسیر:

حسودان لجوج

بسیاری از اهل کتاب مخصوصاً یهود بودند که تنها به این قناعت که خود آئین اسلام را نپذیرند بلکه اصرار داشتند که مؤمنان نیز از ایمانشان باز گردند، و انگیزه آنان در این امر چیزی جز حسد نبود.

قرآن در آیات فوق به این امر اشاره کرده می گوید: (بسیاری از اهل کتاب به خاطر حسد دوست داشتند شما را بعد از اسلام و ایمان به کفر باز گردانند با اینکه حق برای آنها کاملاً آشکار شده است) (و کثیر من اهل الکتب لو یردونکم من بعد ایمانکم کفاراً حسداً من عند انفسهم من بعد ما تبین لهم الحق) .

در اینجا قرآن به مسلمانان دستور می دهد که در برابر این تلاشهای انحرافی و ویرانگر شما آنها را عفو کنید و گذشت نمائید تا خدا فرمان خودش را بفرستد چرا که خداوند بر هر چیزی توانا است (**فاعفوا و اصفحوا حتی یاتی الله بامرہ ان الله علی کل شیء قدیر**).

این در واقع یک دستور تاکتیکی است که به مسلمانان داده شده که در برابر فشار شدید دشمن در آن شرایط خاص از سلاح عفو و گذشت استفاده کنند و به ساختن خویشتن و جامعه اسلامی پردازند و در انتظار فرمان خدا باشند.

منظور از فرمان خدا در اینجا به گفته بسیاری از مفسران فرمان جهاد است که در آن هنگام هنوز نازل نشده بود، شاید به این علت که هنوز آمادگی همه جانبه برای این فرمان نداشتند، و لذا بسیاری معتقدند که این آیه بوسیله آیات جهاد که بعداً به آن اشاره خواهد شد نسخ شده است.

اما تعبیر به نسخ شاید در اینجا صحیح نباشد، چرا که نسخ آنست که حکمی ظاهراً به صورت نامحدود تشریع گردد اما در باطن موقت باشد، ولی حکم عفو و گذشت در آیه مورد بحث در شکل محدود بیان شده است، محدود به زمانی که فرمان الهی دائر به جهاد نیامده.

آیه بعد دو دستور سازنده مهم به مؤمنان می دهد یکی در مورد نماز که رابطه محکمی میان انسان و خدا ایجاد می کند و دیگری در مورد زکات که رمز همبستگیهای اجتماعی است و این هر دو برای پیروزی بر دشمن لازم است، می گوید: (نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید) و با این دو وسیله روح و جسم خود را نیرومند سازید (**واقیموا الصلوة و آتوا الزکاة**).

سپس اضافه می کند: تصور نکنید کارهای نیکی را که انجام میدهید و اموالی را که در راه خدا انفاق می کنید از بین میرود، نه (آنچه از نیکیها از پیش می فرستید آنها را نزد خدا (در سرای دیگر) خواهید یافت) (**و ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله**).

(خداوند به تمام اعمال شما بصیر است) (**ان الله بما تعملون بصیر**).

او بطور دقیق میداند کدام عمل را بخاطر او انجام دادهاید و کدام یک را برای غیر او.

نکته ها

نکته 1

و ((اصفحوا)) از ماده (صفح) در اصل به معنی دامنه کوه، پهنی شمشیر، و یا صفحه صورت است، و این جمله معمولاً به معنی روی گرداندن و صرف نظر کردن به کار می‌رود، و با قرینه جمله (فاعفوا) معلوم می‌شود که این روی بر گرداندن به خاطر قهر و بی‌اعتنائی نیست بلکه به خاطر گذشت بزرگوارانه است. ضمناً این دو تعبیر نشان می‌دهد که مسلمانان حتی در آن زمان آنقدر قوت و قدرت داشتند که عفو و گذشت نکنند و به مقابله با دشمنان بپردازند، ولی برای اینکه دشمن اگر قابل اصلاح است اصلاح شود، نخست دستور به عفو و گذشت می‌دهد، و به تعبیر دیگر در برابر دشمن هرگز نباید خشونت، نخستین برنامه باشد، بلکه اخلاق اسلامی ایجاب می‌کند که نخستین برنامه عفو و گذشت باشد، اگر مؤثر نشد آنگاه متوسل به خشونت شوند.

نکته 2

جمله (ان الله على كل شيء قدير) جمله ان الله على كل شيء قدير ممکن است اشاره به این باشد که خداوند میتواند هم اکنون نیز شما را از طرق غیر عادی بر آنها پیروز گرداند، ولی طبع زندگی بشر و عالم آفرینش این است که هر کاری تدریجاً و با فراهم شدن مقدمات انجام گیرد.

نکته 3

جمله (**حسدا من عند انفسهم**) (انگیزه آنها حسدی از ناحیه خودشان است) ممکن است اشاره به این باشد که حسد گاهی در شکل هدف منعکس می‌شود و آب و رنگ دینی به آن میدهند، ولی حسدی که آنها در این زمینه نشان میدادند حتی این رنگ را نیز نداشت بلکه صرفاً جنبه شخصی داشت. این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به حسدی باشد که در جان آنها ریشه دوانیده است.

آیه (111) (112) و ترجمه

(و قالوا لن يدخل الجنة الا من كان هودا او نصرى تلك امانيههم قل هاتوا برهنكم ان كنتم صدقين) (۱۱۱) (بلى من اسلم وجهه لله وهو محسن فله اجره عند ربه ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون) (۱۱۲) . ترجمه:

111- آنها گفتند هیچکس جز یهود یا نصاری هرگز داخل بهشت نخواهد شد، این آرزوی آنها است، بگو اگر راست می گوئید دلیل خود را (بر این موضوع) بیاورید.

112- آری کسی که در برابر خداوند تسلیم شود و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش ثابت است، نه ترسی بر آنها است و نه غمگین خواهند شد (بنا بر این بهشت خداوند در انحصار هیچ طایفهای نیست).

تفسیر:

انحصار طلبان بهشت

قرآن در آیات فوق اشاره به یکی دیگر از ادعاهای پوچ و نابجای گروهی از یهودیان و مسیحیان کرده و سپس پاسخ دندان شکن به آنها می گوید: (آنها گفتند: هیچکس جز یهود و نصاری داخل بهشت نخواهد شد) (و قالوا لن يدخل الجنة الا من كان هودا او نصارى)

در پاسخ ابتدا می فرماید: (این تنها آرزویی است که دارند) (و هرگز به این آرزو نخواهند رسید) (تلك امانيههم) .

بعد روی سخن را به پیامبر (ﷺ) کرده می گوید: (به آنها بگو هر ادعائی دلیلی می خواهد چنانچه در این ادعا صادق هستید دلیل خود را بیاورید) (قل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين) .

پس از اثبات این واقعیت که آنها هیچ دلیلی بر این مدعی ندارند و ادعای انحصاری بودن بهشت، تنها خواب و خیالی است که در سر میپرووراندند، معیار اصلی و اساسی ورود در بهشت را به صورت یک قانون کلی بیان کرده، می گوید: آری کسی که در برابر خداوند تسلیم گردد و نیکوکار باشد پاداش او نزد پروردگارش ثابت است (بلى من اسلم وجهه لله وهو محسن فله اجره عند ربه) .

و بنا بر این چنین کسانی نه ترسی خواهند داشت و نه غمگین می شوند (ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون).

خلاصه اینکه بهشت و پاداش خداوند و نیل به سعادت جاودان در انحصار هیچ طایفه نیست، بلکه از آن کسانی است که واجد دو شرط باشند: در مرحله اول تسلیم محض در مقابل فرمان حق و ترک تبعیض در احکام الهی، چنان نباشد که هر دستوری موافق منافعشان است بپذیرند و هر چه مخالف آن باشد پشت سر اندازند، آنها به طور کامل تسلیم حقند.

و در مرحله بعد آثار این ایمان در عمل آنها به صورت انجام کار نیک منعکس گردد، آنها نیکوکارند، نسبت به همگان و در تمام برنامه ها.

در حقیقت قرآن با این بیان مسأله نژاد پرستی و تعصبات نابجا را بطور کلی نفی می کند و سعادت و خوشبختی را از انحصار طایفه خاصی بیرون می آورد

ضمناً معیار رستگاری را که ایمان و عمل صالح است، مشخص می سازد.

نکته ها

نکته 1

(امانیهم) جمع (امنیة) به معنی آرزویی است که انسان به آن نمی رسد.

البته در اینجا این مدعیان اهل کتاب یک آرزو بیشتر نداشتند و آن انحصار بهشت به آنها بود، ولی از آنجا که این آرزو خود سرچشمه آرزوهای دیگر و به اصطلاح دارای شاخ و برگهای دیگری است به صورت (جمع) (امانی) ذکر شده.

نکته 2

جالب توجه اینکه در آیه فوق اسلام به وجه نسبت داده شده (آنها صورت خود را در برابر خدا تسلیم می کنند) این به خاطر آن است که روشنترین دلیل برای تسلیم در برابر چیزی آن است که انسان با تمام صورت متوجه آن شود.

این احتمال نیز وجود دارد که (وجه) به معنی ذات بوده باشد، یعنی آنها با تمام وجود خود تسلیم فرمان پروردگارند.

نکته 3

آیات فوق، ضمناً این نکته را به همه مسلمانان تعلیم می‌کند که در هیچ مورد زیر بار سخنان بی‌دلیل نروند و هر کس ادعائی کرد، از او مطالبه دلیل کنند، و به این ترتیب سد تقلیدهای کورکورانه را بشکنند و تفکر منطقی بر جامعه آنان حاکم شود.

نکته 4

ذکر جمله (و هو محسن) بعد از بیان مسأله تسلیم، اشاره به این است که تا ایمان راسخ وجود نداشته باشد، نیکوکاری به معنی وسیع کلمه حاصل نخواهد شد.

ضمناً این جمله نشان می‌دهد که نیکوکاری برای این افراد با ایمان جنبه یک فعل زودگذر ندارد، بلکه وصف آنها شده و در عمق جانشان نفوذ کرده است.

نفی خوف و غم از پیروان خط توحید، دلیلش روشن است چرا که آنها تنها از خدا می‌ترسند، و از هیچ چیز دیگر وحشت ندارند، ولی مشرکان خرافی از همه چیز ترس دارند، از گفته‌های این و آن، از فال بد زدن، از سنتهای خرافی و از بسیار چیزهای دیگر.

(و قالت اليهود ليست النصرى على شىء و قالت النصرى ليست اليهود على شىء و هم يتلون الكتب كذلك قال الذين لا يعلمون مثل قولهم فالله يحكم بينهم يوم القيمة فيما كانوا فيه يختلفون) (۱۱۳) .
ترجمه:

113- یهودیان گفتند: مسیحیان هیچ موقعیتی (نزد خداندانند، و مسیحیان نیز گفتند: یهودیان هیچ موقعیتی ندارند (و بر باطلند) در حالی که هر دو دسته، کتاب آسمانی را می خواندند (و باید از این گونه تعصبها بر کنار باشند) افراد نادان (دیگر همچون مشرکان) نیز سخنی همانند سخن آنها داشتند، خداوند در روز قیامت در اختلاف آنها داوری خواهد کرد.

شان نزول:

جمعی از مفسران از ابن عباس چنین نقل کردند: هنگامی که گروهی از مسیحیان نجران خدمت رسول خدا (ﷺ) آمدند عده‌ای از علمای یهود نیز در آنجا حضور یافتند، بین آنها و مسیحیان در محضر پیامبر (ﷺ) نزاع و مشاجره

در گرفت، رافع بن حرمه یکی از یهودیان رو به جمعیت مسیحیان کرد و گفت: آئین شما پایه و اساسی ندارد و نبوت عیسی و کتاب او انجیل را انکار کرد، مردی از مسیحیان نجران نیز عین این جمله را در پاسخ آن یهودی تکرار نمود و گفت آئین یهود پایه و اساسی ندارد، در این هنگام آیه فوق نازل شد و هر دو دسته را بخاطر گفتار نادرستشان ملامت نمود.

تفسیر:

تضادهای ناشی از انحصارطلبی

در آیات گذشته گوشه‌ای از ادعاهای بیدلیل جمعی از یهود و نصاری را دیدیم آیه مورد بحث نشان می دهد که وقتی پای ادعای بی دلیل به میان آید نتیجه‌اش انحصارطلبی و سپس تضاد است.

می گوید: (یهودیان گفتند: مسیحیان هیچ موقعیتی نزد خدا ندارند، و مسیحیان نیز گفتند یهودیان هیچ موقعیتی ندارند و بر باطلند) (و قالت اليهود لیست النصارى على شىء و قالت النصارى لیست اليهود على شىء).

جمله (لیست... على شىء) اشاره به این است که آنها در پیشگاه خدا مقامی ندارند، یا اینکه دین و آئین آنها چیز قابل ملاحظه‌ای نیست.

سپس اضافه می کند: (آنها این سخنان را می گویند در حالی که کتاب آسمانی را می خوانند!) (و هم یتلون الکتاب).

یعنی با در دست داشتن کتابهای الهی که میتواند راهگشای آنها در این مسائل باشد این گونه سخنان که سرچشمهای جز تعصب و عناد و لجاج ندارد بسیار عجیب است.

سپس قرآن اضافه می کند: (مشرکان نادان نیز همان چیزی را می گفتند که اینها می گویند) (با اینکه اینها اهل کتابند و آنها بتپرست) (كذلك قال الذين لا یعلمون مثل قولهم).

این آیه سرچشمه اصلی تعصب را، جهل و نادانی معرفی کرده، چرا که افراد نادان همواره در محیط زندگی خود محصورند و غیر آن را قبول ندارند، به آئینی که از کودکی با آن آشنا شده اند هر چند خرافی و بی اساس باشد سخت دل میبندند، و غیر آن را منکر می شوند.

در پایان آیه آمده است (خداوند داوری این اختلاف را در قیامت به عهده خواهد گرفت) (فالله یحکم بینهم یوم القیامة فیما كانوا فیہ یختلفون).

آنجا است که حقایق روشنتر می شود و اسناد و مدارک هر چیز آشکار است، کسی نمی تواند حق را منکر شود و به این ترتیب اختلافات بر چیده خواهد شد، آری یکی از ویژگیهای قیامت پایان یافتن اختلافات است.

ضمناً آیه فوق به مسلمانان دلگرمی میدهد که اگر پیروان این مذاهب به مبارزه با آنها برخاسته اند و آئین آنها را نفی می کنند، هرگز نگران نباشند، آنها خودشان را هم قبول ندارند، هر یک چوب نفی بر دیگری میزنند، و اصولاً جهل و نادانی سرچشمه تعصب و تعصب سرچشمه انحصارگری است.

آیه (114) و ترجمه

(و من اظلم ممن منع مسجد الله ان يذكر فيها اسمه و سعی في خرابها اولئك ما كان لهم ان يدخلوها الا خائفين لهم في الدنيا خزی و لهم في الآخرة عذاب عظیم) (۱۱۴) .
ترجمه:

114- چه کسی ستمکارتر از کسانی است که از بردن نام خدا در مساجد او جلوگیری می کنند و سعی در ویرانی آنها دارند، شایسته نیست آنان جز با ترس و وحشت وارد این کانونهای عبادت شوند، بهره آنها در دنیا رسوائی و در سرای دیگر عذاب عظیم است.
شان نزول:

در کتاب (اسباب النزول) از (ابن عباس) چنین آمده که این آیه در مورد (فطلوس) رومی و یاران مسیحی او نازل شده است، آنها با بنی اسرائیل جنگیدند و تورات را آتش زدند و فرزندان آنها را به اسارت گرفتند، بیت المقدس را ویران ساختند و مردارها در آن ریختند.
مرحوم (طبرسی) در (مجمع البیان) از (ابن عباس) نقل می کند که این کوشش در تخریب و نابودی بیت المقدس همچنان ادامه داشت تا زمانی که به دست مسلمانان فتح شد.
در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نیز می خوانیم که این آیه در مورد قریش نازل گردید، در آن هنگام که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از ورود به شهر مکه و مسجد الحرام جلوگیری می کردند
بعضی شان نزول سومی برای آیه گفته اند و آن اینکه منظور مکانهایی است که مسلمانان در مکه برای نماز داشتند و مشرکان پس از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنها را ویران کردند.
هیچ مانعی ندارد که نزول آیه ناظر به تمام این حوادث بوده باشد، بنابر این هر یک از شان نزولهای فوق یکی از ابعاد مسأله را منعکس می کند.

تفسیر:

ستمکارترین مردم

بررسی شان نزولهای فوق نشان می دهد که روی سخن در آیه به هر سه گروه، یهود و نصاری و مشرکان، است، هر چند بحثهای آیات گذشته بیشتر به یهود اشاره می کرد و گاهی به نصاری. به هر حال (یهود) با ایجاد وسوسه در مسأله تغییر قبله کوشش داشتند که مسلمانان به سمت بیت المقدس نماز بخوانند تا با این کار هم تفوقی بر آنها داشته باشند و هم مسجد الحرام و کعبه را از رونق ببندازند.

(مشرکان مکه) نیز با منع پیامبر اسلام (ﷺ) و مسلمانان از زیارت خانه خدا عملاً به سوی خرابی این بنای الهی گام برمیداشتند.

(مسیحیان) نیز با گرفتن بیت المقدس و ایجاد وضع ناهنجاری که در بالا از ابن عباس نقل شد در تخریب آن میکوشیدند.

قرآن در برابر این سه گروه و تمام کسانی که در راهی مشابه آنها گام بر میدارند می گوید: (چه کسی ستمکارتر است از آنها که از بردن نام خدا در مساجد الهی جلوگیری می کنند و سعی در ویرانی آنها دارند) (و من اظلم ممن منع مساجد الله ان يذكر فيها اسمه و سعی في خرابها).

به این ترتیب قرآن این جلوگیری را ستمی بزرگ و عاملان آن را ستمکارترین مردم معرفی می کند و راستی هم چه ستمی از این بالاتر که در تخریب پایگاه های توحید بکوشند و مردم را از یاد حق باز دارند و شرک و فساد را در جامعه گسترش دهند.

سپس در ذیل این آیه می گوید: (شایسته نیست آنها جز با ترس و وحشت وارد این اماکن شوند) (اولئك ما كان لهم ان يدخلوها الا خائفين).

یعنی مسلمانان و موحدان جهان باید آنچنان محکم بایستند که دست این ستمگران از این اماکن مقدس کوتاه گردد و احدی از آنان نتواند آشکارا و بدون ترس و وحشت وارد این مکانهای مقدس شوند. این احتمال نیز در تفسیر جمله فوق وجود دارد که این گونه افراد ستمکار با این عمل هرگز موفق نخواهند شد که این مراکز عبادت را در اختیار خود بگیرند.

بلکه سرانجام چنان می شود که جز با وحشت نمی توانند گام در آن بگذارند، درست همان سرنوشتی که مشرکان مکه در مورد مسجد الحرام پیدا کردند.

و در پایان آیه مجازات دنیا و آخرت این ستمکاران را با تعبیر تکان دهندهای بیان کرده می گوید:
(برای آنها در دنیا رسوائی است و در آخرت عذاب عظیم) (لهم في الدنيا خزي ولهم في الآخرة عذاب عظيم).

و این است سرنوشت کسانی که بخواهند میان بندگان و خدایشان جدائی بيفکنند.

نکته ها

نکته 1 - طرق ویرانی مساجد

بدون شک مفهوم آیه فوق، مفهومی وسیع و گسترده است و به زمان و مکان معینی محدود نمی شود، همانند سایر آیاتی که در شرائط خاصی نازل گردیده اما حکم آن در همه قرون و اعصار ثابت است، بنابر این هر کس و هر گروه به نوعی در تخریب مساجد الهی بکوشد و یا مانع از آن شود که نام خدا و عبادت او در آنجا انجام گیرد مشمول همان رسوائی و همان عذاب عظیم است که در آیه اشاره شده.

توجه به این نکته نیز لازم است که جلوگیری از ورود به مسجد و ذکر نام پروردگار و کوشش در تخریب آن، تنها به این نیست که مثلاً با بیل و کلنگ ساختمان آن را ویران سازند، بلکه هر عملی که نتیجه آن تخریب مساجد و از رونق افتادن آن باشد نیز مشمول همین حکم است.

چرا که در تفسیر آیه (انما يعمر مساجد الله..). (سوره توبه آیه 18) چنانکه خواهد آمد طبق صریح بعضی از روایات، منظور از عمران و آبادی مسجد تنها ساختمان آن نیست، بلکه حضور در آنها و توجه به محافل و مجالس مذهبی که در آنها تشکیل می گردد و موجب یاد خدا است نیز یکنوع عمران است بلکه مهمترین عمران شمرده شده.

بنا بر این در نقطه مقابل، آنچه باعث شود که مردم از یاد خدا غافل گردند و از مساجد باز مانند، ظلمی است بسیار بزرگ!

عجب اینکه در عصر و زمان ما گروهی از متعصبین نادان و خشک و دور از منطق از وهابیان به بهانه احیای توحید، سعی در تخریب پاره‌های از مساجد و ساختمانهایی که بر قبور بزرگان اسلام و صلحاء شده و همیشه مرکز یاد خدا است دارند، و عجیبتر اینکه این ستمگران بی منطق، اعمال خود را تحت عنوان مبارزه با شرک انجام میدهند و در این راه مرتکب انواع گناهان و کبائر می شوند.

در حالی که اگر فرضاً کار خلافتی در یکی از این مراکز مقدس انجام شود باید جلو آن را گرفت نه اینکه این خانه های توحید را به تخریب کشانده این کار همانند کار مشرکان جاهلیت است.

نکته 2- بزرگترین ستم

نکته دیگری که در این آیه باید مورد توجه قرار گیرد این است که خداوند این چنین اشخاص را ظالمترین افراد شمرده، و در واقع هم چنین است، زیرا تعطیل و تخریب مساجد و جلوگیری از مراکز توحیدنتیجهای جز سوق مردم به بی دینی نخواهد داشت، و میدانیم زیان این کار از هر عملی بیشتر و عواقب شوم آن دردناکتر است.

البته در موارد دیگری از قرآن کلمه (اظلم) (ستمکارترین مردم) در مورد بعضی از گناهان دیگر نیز به کار برده شده است که تمام آنها در واقع به مسأله (شرک) و نفی توحید باز می گردد.

شرح بیشتر این سخن را در جلد پنجم صفحه 183 (ذیل آیه 21 سوره انعام) مطالعه خواهید فرمود.

آیه (115) و ترجمه

(و لله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله ان الله وسع علیم) (۱۱۵) .

ترجمه:

115- مشرق و مغرب از آن خدا است و به هر سو رو کنید، خدا آنجا است، خداوند بی نیاز و دانا

است.

شان نزول:

در شان نزول آیه روایات مختلفی نقل شده است:

ابن عباس می گوید: این آیه مربوط به تغییر قبله است، هنگامی که قبله مسلمانان از بیت المقدس به کعبه تغییر یافت یهود در مقام انکار بر آمدند و به مسلمانان ایراد کردند که مگر می شود قبله را تغییر داد؟ آیه نازل شد و به آنها پاسخ داد که شرق و غرب جهان از آن خدا است.

در روایت دیگری می خوانیم که این آیه در مورد نماز مستحبی نازل شده است که هر گاه انسان سوار بر مرکب باشد به هر سو که برود (هر چند پشت به قبله باشد) میتواند نماز مستحبی بخواند.

بعضی دیگر از (جابر) نقل کرده اند که پیامبر (ﷺ) گروهی از مسلمانان را به یکی از میدانهای جنگ فرستاد، شب هنگام که تاریکی همه جا را فرا گرفت نتوانستند قبله را بشناسند و هر گروهی به سوئی نماز خواندند، هنگام طلوع آفتاب دیدند همگی به غیر جانب قبله نماز گذارده اند، از پیامبر (ﷺ) سؤال کردند، آیه فوق نازل شد و به آنها اعلام کرد که نمازهایشان در چنین حالتی صحیح بود (البته این حکم شرائطی دارد که در کتب فقهی آمده است).

هیچ مانعی ندارد که همه شان نزولهای فوق برای آیه ثابت باشد، و آیه هم ناظر به مسأله تغییر قبله باشد، هم خواندن نماز نافله بر مرکب، و هم نماز واجب به هنگام نشناختن قبله، از این گذشته اصولاً هیچ آیهای اختصاص به شان نزول خود ندارد و مفهوم آن باید به صورت یک حکم کلی در نظر گرفته شود. وای بسا از آن احکام گوناگونی استفاده شود.

تفسیر:

به هر سو رو کنید خدا آنجا است

در آیه گذشته سخن ازستمگرانی بود که مانع از مساجد الهی می شدند، و در تخریب آن میکوشیدند آیه مورد بحث دنباله همین سخن است می گوید: (مشرق و مغرب از آن خدا است، و به هر طرف رو کنید خدا آنجا است) (**وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَإِنَّمَا تَوَلَّوْا فُتْمَ وَجْهِ اللَّهِ**).

چنین نیست که اگر شما را از رفتن به مساجد و پایگاه های توحید مانع شوند، راه بندگی خدا بسته شود، نه، شرق و غرب این جهان تعلق به ذات پاک او دارد و به هر سو رو کنید او آنجا است، همچنین تغییر قبله که به خاطر مناسبت های خاصی صورت گرفته، کمترین اثری در این امر ندارد مگر جائی هست که از خدا خالی باشد، اصولا خدا مکان ندارد.

و لذا در پایان آیه می فرماید: (خداوند نامحدود و بی نیاز و دانا است) (**إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ**).

توجه به این نکته لازم است که منظور از مشرق و مغرب در آیه فوق، اشاره به دو سمت خاص نیست بلکه این تعبیر کنایه از تمام جهات است، همانگونه که مثلا می گوئیم: دشمنان علی به خاطر عداوت و دوستانش از ترس، فضائل او را پوشاندند، اما با این حال فضائلش شرق و غرب عالم را گرفت (یعنی همه دنیا) شاید تکیه بر خصوص شرق و غرب به خاطر این باشد که انسان، نخستین جهتی

را که می شناسد این دو جهت است و بقیه جهات به وسیله مشرق و مغرب شناخته می شود.

در قرآن مجید نیز می خوانیم: (**وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا**):

(شرق و غرب زمین را در اختیار جمعیتی که مستضعف بودند قرار دادیم (اعراف 137)).

نکته ها

نکته 1- فلسفه قبله

نخستین سؤالی که در اینجا پیش می آید این است که اگر به هر سو رو کنیم خدا آنجاست، پس توجه

به قبله چه لزومی دارد؟

اما چنانکه بعدا نیز اشاره خواهیم کرد، توجه به قبله هرگز مفهومی محدود کردن ذات پاک خدا در

سمت معینی نیست، بلکه از آنجا که انسان یک وجود مادی است و بالاخره باید به سوئی نماز بخواند،

دستور داده شده است که همه به یکسو نماز بخوانند تا وحدت و هماهنگی در صفوف مسلمین پیدا شود، و از هرج و مرج و پراکندگی جلوگیری به عمل آید فکر کنید اگر هر کسی به سوئی نماز می خواند و صفوف متفرق تشکیل میدادند چقدر زننده و ناجور بود؟ ضمناً سمتی که به عنوان قبله تعیین شده (سمت کعبه) نقطه‌ای است مقدس که از قدیمیترین پایگاه‌های توحید است و توجه به آن بیدار کننده خاطرات توحیدی می باشد.

نکته 2

تعبیر به (وجه الله) به معنی صورت خدا نیست، بلکه وجه در اینجا به معنی ذات است.

نکته آخر

در روایات متعددی می خوانیم که به این آیه، برای صحت نماز کسانی که به غیر سمت کعبه از روی اشتباه و یا عدم توانائی بر تحقیق نماز خوانده اند استناد شده، و نیز به همین آیه برای صحت نماز خواندن بر مرکب، استدلال نموده اند (برای توضیح بیشتر به کتاب وسائل الشیعه کتاب الصلوة ابواب القبلة مراجعه نمائید).

آیه (116) و (117) و ترجمه

(و قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه بل له ما في السموت والاعرض كل له قنتون) (١١٦) (بديع السموت و الاعرض و اذا قضى امرا فانما يقول له كن فيكون) (١١٧) .
ترجمه:

116- و (یهود و نصاری و مشرکان) گفتند خداوند فرزندی برای خود انتخاب کرده است منزّه است او بلکه آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است و همه در برابر او خاضعند.

117- هستی بخش آسمانها و زمین او است و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند می گوید: موجود باش! و آن فوراً موجود می شود.
تفسیر:

خرافات یهود و نصاری و مشرکان

این عقیده خرافی که خداوند دارای فرزندی است هم مورد قبول مسیحیان است، هم گروهی از یهود، و هم مشرکان، هر سه طایفه معتقد بودند که خداوند فرزندی برای خود انتخاب کرده است.

در آیه 30 سوره توبه می خوانیم: (و قالت اليهود عزیر ابن الله وقالت النصارى المسيح ابن الله ذلك قولهم بافواههم يضاهئون قول الذين كفروا من قبل قاتلهم الله انى يؤفكون): (یهود گفتند: (عزیر) پسر خدا است، و نصاری گفتند: مسیح فرزند خدا است، این سخنی است که با زبان خود می گویند که همانند گفتار کافران پیشین است، خدا آنها را بکشد، چگونه دروغ می گویند؟ در آیه 68 یونس نیز درباره مشرکان می خوانیم: (قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه هو الغنى): (گفتند خداوند برای خود فرزندی انتخاب کرده است منزّه است او، از همه چیز بی نیاز است) در آیات بسیار دیگری از قرآن نیز این نسبت ناروا از آنها نقل شده است.

نخستین آیه مورد بحث برای کوبیدن این خرافه چنین می گوید: (آنها گفتند خداوند فرزندی برای خود انتخاب کرده است، پاک و منزّه است او از این نسبتهای ناروا) (و قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه) .

خدا چه نیازی دارد که فرزندی برای خود برگزیند؟ آیا نیازمند است؟ محدود است؟ احتیاج به کمک دارد؟ احتیاج به بقاء نسل دارد؟ (برای او است آنچه در آسمانها و زمین است) (بل له ما فی السماوات و الارض). (و همگان در برابر او خاضعند) (کل له قانتون).

او نه تنها مالک همه موجودات عالم هستی است، بلکه (ایجاد کننده همه آسمانها و زمین او است) (بدیع السماوات و الارض).

و حتی بدون نقشه قبلی و بدون احتیاج به وجود ماده، همه آنها را ابداع فرموده است. او چه نیازی به فرزند دارد در حالی که (هر گاه فرمان وجود چیزی را صادر کند به او می گوید: موجود باش، و آن فوراً موجود می شود) (واذا قضی امرنا یقول له کن فیکون).

نکته ها

نکته 1- دلائل نفی فرزند

این سخن که خداوند فرزندی دارد بدون شک زائیده افکار ناتوان انسانهایی است که خدا را در همه چیز با وجود محدود خودشان مقایسه می کردند.

انسان به دلائل مختلفی نیاز به وجود فرزند دارد: از یکسو عمرش محدود است و برای ادامه نسل تولد فرزند لازم است.

از سوی دیگر قدرت او محدود است، و مخصوصاً به هنگام پیری و ناتوانی نیاز به معاونی دارد که به او در کارهایش کمک کند.

از سوی سوم جنبه های عاطفی، و روحیه انسطلبی، ایجاب می کند که انسان مونسی در محیط زندگی خود داشته باشد که آن هم بوسیله فرزندان تامین می گردد.

بدیهی است هیچیک از این امور در مورد خداوندی که آفریننده عالم هستی و قادر بر همه چیز و ازلی و ابدی است مفهوم ندارد.

بعلاوه داشتن فرزند لازمه اش جسم بودن است که خدا از آن نیز منزّه می باشد.

نکته 2- تفسیر جمله کن فیکون

این تعبیر در آیات متعددی از قرآن آمده است، از جمله سوره آل عمران
تفسیر نمونه، جلد 1، صفحه:

آیه 47 و 59 سوره انعام آیه 73 سوره نحل آیه 40 سوره مریم آیه 35 - سوره یس آیه 82 و غیر
اینها.

این جمله از اراده تکوینی خداوند و حاکمیت او در امر خلقت سخن می گوید.
توضیح اینکه: منظور از جمله کن فیکون (موجود باش آنهم فوراً موجود می گردد) این نیست که
خداوند یک فرمان لفظی با معنی موجود باش صادر می کند، بلکه منظور این است هنگامی که اراده او به
وجود چیزی تعلق می گیرد، خواه بزرگ باشد یا کوچک، پیچیده باشد یا ساده، به اندازه یک اتم باشد یا
به اندازه مجموع آسمانها و زمین، بدون نیاز به هیچ علت دیگری تحقق میابد، و میان این اراده و پیدایش
آن موجود حتی یک لحظه نیز فاصله نخواهد بود.

اصولاً زمانی در این وسط نمی تواند قرار گیرد، و به همین دلیل حرف فاء (در جمله فیکون) که
معمولاً برای تأخیر زمانی توأم با اتصال است در اینجا فقط به معنی تأخیر رتبه‌ای است (آن گونه که در
فلسفه اثبات شده که معلول از علت خود متاخر است نه تأخر زمانی بلکه تأخر رتبه‌ای دقت کنید).
اشتباه نشود منظور این نیست که هر چه خدا اراده کند در همان لحظه موجود می شود، بلکه منظور
این است هر طور اراده کند همانطور موجود می شود.

فی المثل اگر اراده کند آسمانها و زمین در شش دوران به وجود آیند مسلماً بی کم و کاست در همین
مدت موجود خواهند شد، و اگر اراده کند در یک لحظه موجود شوند همه در یک لحظه موجود خواهند
شد، این تابع آن است که او چگونه اراده کند و چگونه مصلحت بداند.
و یا مثلاً هنگامی که خداوند اراده کند جنینی در شکم مادر درست نه ماه و نه روز دوران تکامل خود
را طی کند، بدون یک لحظه کم و زیاد انجام میابد،

و اگر اراده کند این دوران تکاملی در کمتر از یکهزارم ثانیه صورت گیرد، مسلماً همان گونه خواهد شد، چه اینکه اراده او علت تامه برای آفرینش است، و میان علت تامه و وجود معلول هیچگونه فاصلهای نمی تواند باشد.

نکته 3- چگونه چیزی از عدم به وجود می آید؟

کلمه (بدیع) از ماده (بدع) به معنی بوجود آوردن چیزی بدون سابقه است و این میرساند که خداوند، آسمانها و زمین را بدون هیچ ماده و نمونه قبلی به وجود آورده است.

اکنون این سؤال پیش می آید که مگر می شود چیزی از عدم به وجود آید، عدم که نقیض وجود می باشد چگونه میتواند علت و منشا وجود باشد؟ و آیا راستی میتوان باور کرد که نیستی مایه هستی گردد؟ این همان ایراد مادیها در مسأله ابداع است و از آن نتیجه می گیرند که ماده اصلی جهان ازلی و ابدی است و مطلقاً موجود و معدوم نمی شود.

پاسخ

در مرحله اول عین این ایراد به خود مادیها نیز وارد می شود.

توضیح اینکه: آنها معتقدند ماده این جهان قدیم و ازلی است و تا بحال چیزی از آن کم نشده، و اینکه میبینیم جهان تا حال تغییراتی پیدا کرده تنها صورت آن است که دائماً در تغییر است، نه اصل ماده، از آنان میپرسیم صورت فعلی ماده که قبلاً به طور مسلم وجود نداشته چگونه به وجود آمد؟ آیا از (عدم) بوجود آمد؟ اگر چنین است پس چگونه عدم میتواند منشا وجود صورت گردد؟ (دقت کنید).

مثلاً: نقاشی منظره زیبایی را با قلم و رنگ بر روی کاغذ ترسیم می کند، مادیها می گویند: ماده رنگی آن موجود بوده، ولی این منظره و این (صورت)

که قبلاً وجود نداشته چگونه به وجود آمده است؟ هر پاسخ که آنها برای پیدا شدن صورت از عدم دادند، همان پاسخ را در مورد ماده خواهیم گفت.

و در مرحله ثانی باید توجه داشت که اشتباه از ناحیه کلمه (از) به وجود آمده است، آنها خیال می کنند اینکه می گوئیم (عالم) (از) نیستی به هستی آمده مثل این است که می گوئیم میز (از) (چوب)

ساخته شده است که در ساختن میز چوب باید قبلا موجود باشد تا میز ساخته شود، در صورتی که معنی جمله عالم از نیستی به هستی آمده این نیست، بلکه به این معنی است که عالم قبلا وجود نداشت سپس موجود شد آیا در این عبارت تضاد و تناقضی میبینید؟.

و به تعبیر فلسفی: هر موجود ممکن آنکه از ذات خود هستی ندارد) از دو جنبه تشکیل شده است ماهیت و وجود (ماهیت) عبارت از (معنی اعتباری) است که نسبت آن به وجود و عدم مساوی است به عبارت دیگر قدر مشترکی که از ملاحظه وجود و عدم چیزی به دست می آید (ماهیت) نامیده می شود، مثلا این درخت سابقا نبوده و فعلا هست فلانی سابقا وجود نداشت فعلا وجود پیدا کرده آنچه را که مورد دو حالت وجود و عدم قرار دادیم ماهیت است.

بنابر این معنی این سخن که (خداوند عالم را از عدم به وجود آورده) این می شود که خداوند ماهیت را از حال عدم به حال وجود آورد و به تعبیر دیگر لباس (وجود) بر اندام (ماهیت) پوشانید.

آیه (118) و (119) و ترجمه

(و قال الذين لا يعلمون لولا يكلمنا الله او تاتينا ءاية كذلك قال الذين من قبلهم مثل قولهم تشبهت قلوبهم قد بينا الايت لقوم يوقنون) (۱۱۸) (انا ارسلنك بالحق بشيرا و نذيرا و لا تسئل عن اصحاب الجحيم) (۱۱۹) .

ترجمه:

118- افراد ناآگاه گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟ و آیه و نشانه‌های بر خود ما نازل نمی کند؟ پیشینیان آنها نیز همین گونه سخن می گفتند دلها و افکارشان مشابه است، ولی ما (به اندازه کافی) آیات و نشانه ها را برای اهل یقین (و حقیقت جویان) روشن ساختهایم.

119- ما تو را به حق برای بشارت و تهدید (مردم جهان) فرستادیم و تو مسئول گمراهی دوزخیان (پس از ابلاغ رسالت) نیستی.

تفسیر:

بهانه دیگر: چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟

به تناسب بهانه جوئیهای یهود در نخستین آیات فوق، سخن از گروه دیگری از بهانهجویان است که ظاهرا همان مشرکان عرب بودند می گوید: (افراد بی اطلاع گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟ و چرا آیه و نشانه‌های بر خود ما نازل نمی شود؟) (و قال الذين لا يعلمون لولا يكلمنا الله او تاتينا آية) در حقیقت این گروه که قرآن از آنها به عنوان الذين لا يعلمون (آنها که نمی دانند) یاد کرده، دو درخواست غیر منطقی داشتند:

1- چرا خداوند مستقیما با ما سخن نمی گوید؟

2- چرا آیهای بر خود ما نازل نمی شود

قرآن در پاسخ این ادعاهای لجوجانه و خودخواهانه می گوید: (پیشینیان آنها نیز همین گونه سخنان داشتند، دلها و افکارشان مشابه است، ولی ما آیات و نشانه ها را (به مقدار کافی) برای آنها که حقیقت جو و اهل یقین هستند روشن ساختیم) (كذلك قال الذين من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد بينا الايات لقوم يوقنون) .

اگر برآستی منظور آنها درک حقیقت و واقعیت است، همین آیات را که بر پیامبر اسلام (ﷺ) نازل کردیم نشانه روشنی بر صدق گفتار او است، چه لزومی دارد که بر هر یک یک از افراد مستقیما و مستقلا آیاتی نازل شود؟ و چه معنی دارد که من اصرار کنم باید خدا مستقیما با خود من سخن بگوید؟! نظیر این سخن را در سوره مدثر آیه 52 نیز می خوانیم: **(بل یرید کل منهم ان یؤتی صحفا منشرة)**: (هر یک از آنها انتظار دارند اوراق متعددی از آیات بر آنها نازل گردد)! چه انتظار بیجائی؟ اصولا این کار، علاوه بر اینکه هیچگونه ضرورتی ندارد بر خلاف حکمت پروردگار است زیرا اولاً اثبات صدق پیامبران برای همه مردم از طریق آیاتی که بر خود آنها نازل می شود کاملاً ممکن است.

ثانیا نزول آیات و معجزات بر هر کس ممکن نیست، یکنوع شایستگی و آمادگی و پاکی روح لازم دارد، این درست به آن میماند که تمام سیمهای شبکه وسیع برق یک شهر (اعم از سیمهای قوی و بسیار نازک) انتظار داشته باشند که همان برق فوق العاده نیرومندی که به نخستین کابلهای قوی منتقل می شود به آنها

نیز منتقل گردد، مسلماً این انتظار، انتظار غلط و نابجائی است، آن مهندسی که آن سیمها را برای انجام وظائف مختلف تنظیم نموده سهم همه آنها را منظور کرده، بعضی بلاواسطه از مولد برق نیرو می گیرند و بعضی با واسطه با ولتاژهای مختلف.

آیه بعد روی سخن را به پیامبر کرده و وظیفه او را در برابر درخواست معجزات اقتراح می بیهانجوئیهای دیگر مشخص می کند می گوید: (ما تو را به حق برای بشارت و انذار (مردم جهان) فرستادیم) **(انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا)**.

تو وظیفه داری دستورات ما را برای همه مردم بیان کنی معجزات را به آنها نشان دهی و حقایق را با منطق تبیین نمائی، و این دعوت باید توام با تشویق نیکوکاران، و بیم دادن بدکاران، باشد، این وظیفه تو است.

(اما اگر گروهی از آنها بعد از انجام این رسالت ایمان نیاوردند تو مسئول گمراهی دوزخیان نیستی) **(ولا تسئل عن اصحاب الجحیم)**.

نکته ها

نکته 1- دل‌های آنها همانند یکدیگر است

در آیات فوق خواندیم که قرآن می گوید: این بهانه‌گیرها تازگی ندارد اقوام منحرف پیشین نیز همین حرفها را داشتند، گوئی دل‌های آنها درست همانند هم ساخته شده، این تعبیر اشاره به این نکته نیز می باشد که گذشت زمان و تعلیمات پیامبران می بایست این اثر را گذارده باشد که نسل‌های آینده سهم بیشتری از آگاهی پیدا کنند و سخنان بیاساسی که نشانه نهایت جهل و نادانی است کنار بگذارند، اما متأسفانه این گروه از این برنامه تکاملی هیچگونه سهمی نبرده اند

همچنان در جا میزنند، گوئی تعلق به هزاران سال قبل دارند و گذشت زمان کمترین تکانی به فکر آنها نداده است.

نکته 2- دو اصل مهم تربیتی

(بشارت) و (انذار) یا (تشویق) و (تهدید) بخش مهمی از انگیزه های تربیتی و حرکتهای اجتماعی را تشکیل می دهد، آدمی هم باید در برابر انجام کار نیک (تشویق) شود، و هم در برابر کار بد کیفر بیند تا آمادگی بیشتری برای پیمودن مسیر اول و گام نگذاردن در مسیر دوم پیدا کند.

تشویق به تنهایی برای رسیدن به تکامل فرد یا جامعه کافی نیست، زیرا انسان در این صورت مطمئن است انجام گناه خطری برای او ندارد.

فی المثل میبینیم: پیروان کنونی مسیح (علیه السلام) عقیده به (فداء) دارند، و معتقدند حضرت مسیح (علیه السلام) فدای گناهان آنها گردیده، حتی رهبران‌شان گاه سند بهشت به آنها می فروشند و گاه گناهشان را از طرف خدا میبخشند! مسلماً چنین جمعیتی به آسانی مرتکب گناه می شود.

در (قاموس کتاب مقدس) می خوانیم:...

فدا نیز اشاره به کفاره خون گرانهای مسیح است که گناه جمیع ماها بر او گذارده شد و گناهان ما را

در جسد خود بر صلیب متحمل شد! مسلماً این منطق نادرست افراد را در ارتکاب گناه جسور می کند.

کوتاه سخن اینکه آنها که تصور می کنند تنها تشویق برای تربیت انسان (اعم از کودکان و بزرگسالان) کافی است، و باید تنبیه و تهدید و کیفر را به کلی شست و کنار گذاشت، سخت در اشتباهند، همانگونه که افرادی که پایه تربیت را تنها بر ترس و تهدید می گذارند و از جنبه های تشویقی غافلند نیز گمراه و بیخبرند.

این هر دو گروه در شناخت انسان در اشتباهند، چرا که توجه ندارند که انسان مجموعه ای است از بیم و امید، از حب ذات و علاقه به حیات، و نفرت از فناء و نیستی، ترکیبی است از جلب منفعت و دفع ضرر، آیا انسانی که ابعاد روح او را این دو تشکیل می دهد ممکن است پایه تربیتش تنها روی یک قسمت باشد.

مخصوصاً تعادل میان این دو لازم است که اگر تشویق و امید از حد بگذرد باعث جرئت و غفلت است، و اگر بیم و انداز بیش از اندازه باشد نتیجه اش یاس و نومیدی و خاموش شدن شعله های عشق و تحرک است.

درست به همین دلیل در آیات قرآن، نذیر و (بشیر) یا (انذار) و بشارت در کنار هم قرار گرفته، حتی گاهی بشارت بر انذار مقدم است مانند آیه مورد بحث، (بشیرا و نذیرا) و گاه به عکس، نذیر بر بشیر تقدم یافته، مانند آیه 188 سوره اعراف (ان انا الا نذیر و بشیر لقوم یؤمنون): من بیم دهنده و بشارت دهنده و بشارت دهندهام برای افرادی که ایمان می آورند.

هر چند در اکثر آیات قرآن، بشارت مقدم داشته شده این نیز ممکن است به خاطر این باشد که در مجموع، رحمت خدا بر عذاب و غضب او پیشی گرفته است (یا من سبقت رحمته غضبه).

آیه (120) (121) و ترجمه

(و لن ترضى عنك اليهود ولا النصارى حتى تتبع ملتهم قل ان هدى الله هو الهدى ولئن اتبعت اهواءهم بعد الذى جاءك من العلم ما لك من الله من ولى ولا نصير) (١٢٠) (الذين أتينهم الكتب يتلوننه حق تلاوته اولئك يؤمنون به و من يكفر به فاولئك هم الخسرون) (١٢١) .

ترجمه:

120 هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد تا (بطور کامل تسلیم خواسته های آنها شوی و) از آئین (تحریف یافته) آنان پیروی کنی بگو هدایت تنها هدایت الهی است، و اگر از هوی و هوسهای آنها پیروی کنی، بعد از آنکه آگاه شدهای هیچ سرپرست و یاورى از ناحیه خدا برای تو نخواهد بود.

121 کسانی که کتاب آسمانی، به آنها دادهایم (یهود و نصاری) و آن را از روی دقت می خوانند، به پیامبر اسلام ایمان می آورند و کسانی که به او کافر شوند زیانکارند.

شان نزول:

در شان نزول آیه اول از ابن عباس چنین نقل شده که یهود مدینه و نصاری نجران انتظار داشتند که پیامبر اسلام (ﷺ) همواره در قبله با آنها موافقت کند، هنگامی که خداوند قبله مسلمانان را از بیت المقدس به سوی کعبه گردانید آنها از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مایوس شدند (و شاید در این میان بعضی از طوائف مسلمان

ایراد می کردند که نباید کاری کرد که باعث رنجش یهود و نصاری گردد) آیه فوق نازل شد و به پیامبر اعلام کرد که این گروه از یهود و نصاری نه با هماهنگی در قبله و نه با چیز دیگر از تو راضی نخواهند شد، جز اینکه آئین آنها را درست بپذیری.

بعضی دیگر نقل کرده اند که پیامبر (ﷺ) اصرار فراوان داشت که این دو گروه را راضی کند، شاید اسلام را پذیرا گردند، آیه فوق نازل شد و به پیامبر (ﷺ) اعلام کرد که این فکر را از سر بدر کن چرا که آنها به هیچ قیمت راضی نخواهند شد جز به پیروی از آئین آنها.

در شان نزول آیه دوم نیز روایات گوناگونی است: بعضی از مفسران معتقدند که این آیه درباره افرادی که با جعفر بن ابی طالب از حبشه آمدند و از کسانی بودند که در آنجا به او پیوستند نازل شد، آنها چهل نفر بودند، سی و دو نفر اهل حبشه، و هشت نفر از راهبان شام که بحیرا راهب معروف نیز جزء آنان بود. بعضی دیگر معتقدند که آیه درباره افرادی از یهود همانند عبد الله بن سلام و سعید بن عمرو و تمام بن یهودا و امثال آنها نازل شده که اسلام را پذیرفتند و براستی مؤمن شدند.

تفسیر:

جلب رضایت این گروه ممکن نیست

از آنجا که در آیه گذشته سلب مسئولیت از پیامبر (ﷺ) در برابر گمراهان لجوج می کند، آیات فوق در ادامه همین بحث به پیامبر اسلام (ﷺ) می گوید:

اصرار بر جلب رضایت یهود و نصاری نداشته باش، چه اینکه (آنها هرگز از تو راضی نخواهند شد مگر اینکه به طور کامل تسلیم خواسته های آنها و پیرو آئینشان شوی) (و لن ترضی عنک الیهود ولا النصارى حتى تتبع ملتهم).

تو وظیفه داری به آنها بگوئی که هدایت، تنها هدایت الهی است (قل ان هدی الله هو الهدی). هدایتی که آمیخته با خرافات و افکار منحط افراد نادان نشده است، آری از چنین هدایت خالصی باید پیروی کرد.

سپس اضافه می کند: اگر تسلیم تعصبا و هوسها و افکار کوتاه آنها شوی بعد از آنکه در پرتو وحی الهی حقایق برای تو روشن شده، هیچ سرپرست و یابوری از ناحیه خدا برای تو نخواهد بود (ولئن اتبعت اهوائهم بعد الذی جائک من العلم مالک من الله من ولی ولا نصیر).

و اما از آنجا که جمعی از حق طلبان یهود و نصاری، دعوت پیامبر اسلام (ﷺ) را لیبیک گفتند و این آئین را پذیرا شدند قرآن پس از مذمت گروه سابق از اینها به نیکی یاد می کند و می گوید: کسانی که کتاب آسمانی را به آنها دادیم و از روی دقت آن را تلاوت کرده و حق تلاوتش را (که تفکر و اندیشه و

سپس عمل است) ادا کردند به پیامبر اسلام (ﷺ) ایمان می آورند (الذين آتينا هم الكتاب يتلونه حق تلاوته اولئك يؤمنون به) .

و آنها که نسبت به آن کافر شدند به خودشان ظلم کردند، همان زیانکارانند (ومن يكفر به فاولئك هم الخاسرون) .

اینها کسانی بودند که براستی حق تلاوت کتاب آسمانی خویش را بجا آوردند و همان سبب هدایتشان شد، چرا که بشارتهای ظهور پیامبر موعود را که در آن کتب خوانده بودند منطبق بر پیامبر اسلام (ﷺ) دیدند و تسلیم شدند و خدا هم از آنها تقدیر کرده است.

نکته ها

نکته 1- سؤال درباره جمله

(ولئن اتبعت اهوائهم)

جمله ولئن اتبعت اهوائهم ممکن است برای بعضی این سؤال را به وجود آورد که پیامبر (ﷺ) با آن مقام عصمت مگر ممکن است از هوسهای منحرفان یهود پیروی کند؟

در پاسخ می گوئیم: این گونه تعبیرها که در آیات قرآن کراراً دیده می شود هیچ منافاتی با مقام عصمت انبیاء ندارد، زیرا از یکسو جمله شرطیه است و جمله شرطیه دلیل بر وقوع شرط نیست.

از سوی دیگر معصوم بودن گناه را بر پیامبران محال نمی کند، بلکه پیغمبر و امام با اینکه قدرت بر گناه دارند و اختیار از آنها سلب نشده دامنهایشان هیچگاه آلوده به گناه نمی گردد، به تعبیر دیگر آنها قدرت بر گناه دارند ولی ایمان و علم و تقوایشان در حدی است که هرگز به سراغ گناه نمی روند بنابراین هشدارهایی همانند هشدار فوق در مورد آنها کاملاً بجاست از سوی سوم این خطاب گر چه متوجه پیامبر (ﷺ) است ولی ممکن است منظور همه مردم باشد.

نکته 2- جلب رضایت دشمن، حسابی دارد

درست است که انسان باید با نیروی جاذبه اخلاق دشمنان را به سوی حق دعوت کند، ولی این در مقابل افراد انعطاف پذیر است، اما کسانی هستند که هرگز تسلیم حرف حق نیستند، نباید در فکر جلب

رضایت آنها بود، اینجا است که اگر ایمان نیاوردند باید گفت: به جهنم! و بیهوده نباید وقت صرف آنها کرد.

نکته 3- هدایت تنها هدایت الهی است

از آیات فوق ضمناً این حقیقت استفاده می شود تنها قانونی که می تواند مایه نجات انسانها گردد قانون و هدایت الهی است، چرا که علم بشر هر قدر تکامل یابد باز آمیخته به جهل و شک و نارسائی در جهات مختلف است، و هدایتی که در پرتو چنین علم ناقصی پیدا شود، هدایت مطلق نخواهد بود، تنها کسی می تواند برنامه هدایت مطلق را رهبری کند که دارای علم مطلق و خالی از جهل و نارسائی باشد و او تنها خدا است.

نکته 4 حق تلاوت چیست؟

این تعبیر تعبیر پر معنائی است و خط روشنی برای ما در برابر قرآن مجید و کتب آسمانی مشخص می سازد، چرا که مردم در برابر این آیات الهی چند گروهند:

گروهی تمام اصرارشان بر ادای الفاظ و حروف از مخارج آن است آنها دائماً در فکر وقف و وصل و حروف یرملون و شد و مدّند و کمترین اهمیتی به محتوی و معنی، تا چه رسد به عمل کردن به آن، نمی دهند، به گفته قرآن اینها همانند حیوانی هستند که کتابهائی بر او حمل شده باشد (کَمَثَلِ الْحَمَارِ يَحْمِلُ اسفاراً) (سوره جمعه آیه 5)

گروهی دیگر از الفاظ فراتر رفته و در معانی دقت می کنند و در ریزه کاریها و نکات قرآن می اندیشند و از علوم آن آگاهند اما از عمل خبری نیست!

ولی گروه سومی هستند که مؤمنان راستینند، قرآن را به عنوان یک کتاب عمل، و یک برنامه کامل زندگی پذیرفته اند، خواندن الفاظ و اندیشه در معانی و درک مفاهیم این کتاب بزرگ را مقدمه ای برای عمل می دانند، و لذا هر زمان قرآن می خوانند روح تازه ای در کالبد آنها پیدا می شود، تصمیم و اراده تازه، آمادگی و اعمال تازه، و این است حق تلاوت.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه می خوانیم که فرمود:

یرتلون آیاته، و یتفقهون به، و یعملون باحکامه، و یرجون وعده، و یخافون و عیده، و یعتبرون بقصه، و یاءتمرون باوامره، و ینتهون بنواهیہ، ما هو و الله حفظ آیاته و درس حروفه، و تلاوة سورة و درس اعشاره و اخماسه - حفظوا حروفه، و اضاعوا حدوده، و انما هو تدبر آیاته و العمل باركانه، قال الله تعالى کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته:

(منظور این است که آیات آن را با دقت بخوانند و حقایق آن را درک کنند و به احکام آن عمل بنمایند، به وعده های آن امیدوار، و از وعیدهای آن ترسان باشند، از داستانهای آن عبرت گیرند، به اوامرش گردن نهند و نواهی آن را بپذیرند، به خدا سوگند منظور حفظ کردن آیات و خواندن حروف و تلاوت سوره ها و یاد گرفتن اعشار و اخماس آن نیست آنها حروف قرآن را حفظ کردند اما حدود آن را ضایع ساختند، منظور تنها این است که در آیات قرآن بیندیشند و به احکامش عمل کنند، چنانکه خداوند می فرماید: این کتابی است پر برکت که ما بر تو نازل کردیم تا در آیاتش تدبر کنند).

آیه (122) (123) و ترجمه

(یابنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي انعمت علیکم وانی فضلتکم علی العالمین) (۱۲۲) (واتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا ولا یقبل منها عدل ولا تنفعها شفعة ولا هم ینصرون) (۱۲۳) .
ترجمه:

122- ای بنی اسرائیل! نعمتی را که به شما ارزانی داشتم بیاد بیاورید، و نیز به خاطر بیاورید که من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم

123- از روزی بترسید که هیچکس به جای دیگری جزا نمی بیند و هیچگونه عوضی از او قبول نمی گردد و شفاعت، او را سود نمی دهد و (از هیچ ناحیه) یاری نمی شوند.
تفسیر:

بار دیگر خداوند روی سخن را به بنی اسرائیل کرده و نعمتهای خویش را بر آنها می شمرد مخصوصا برتری و فضیلتی را که خداوند برای آنها نسبت به مردم زمانشان قائل شده یادآوری می کند.
می فرماید: ای بنی اسرائیل به خاطر بیاورید نعمتهائی را که به شما ارزانی داشتم و نیز به خاطر بیاورید که من شما را بر جهانیان (بر تمام مردمی که در آن زمان زندگی می کردند) برتری بخشیدم (یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي انعمت علیکم وانی فضلتکم علی العالمین) .

ولی از آنجا که هیچ نعمتی بدون مسئولیت نخواهد بود، بلکه خداوند در برابر بخشیدن هر موهبتی تکلیف و تعهدی بر دوش انسان می گذارد در آیه بعد به آنها هشدار می دهد و می گوید: (از آن روز بترسید که هیچکس به جای دیگری جزا نمی بیند) (واتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا) .

(و چیزی به عنوان غرامت و یا فدیة که بلاگردان آنها باشد پذیرفته نمی شود) (ولا یقبل منها عدل) .
(و هیچ شفاعتی (جز به اذن پروردگار) او را سود ندهد) (ولا تنفعها شفاعة) .
و اگر فکر می کنید کسی در آنجا جز خدا می تواند انسان را کمک کند اشتباه است چرا که (هیچکس در آنجا یاری نمی شود) (ولا هم ینصرون) .

بنابراین تمام راه های نجات که در این دنیا به آن متوسل می شوید همه بسته است، تنها و تنها یک راه باز است، و آن راه ایمان و عمل صالح، و در برابر گناهان توبه کردن و اصلاح خویش نمودن است. از آنجا که در آیه 47 و 48 همین سوره عین همین مسائل مطرح شده (با تغییر مختصری در تعبیر) و ما در آنجا مشروحا بحث کرده ایم به آنچه در بالا آمد قناعت می کنیم.

(واذ ابتلى ابراهيم ربه بكلمات فاتمهن قال انى جاعلك للناس اماما قال و من ذرىتى قال لا ينال عهدى الظالمين) (۱۲۴) .

ترجمه:

124- (به خاطر بیاورید) هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسائل گوناگونی آزمود، و او بخوبی از عهده آزمایش بر آمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم، ابراهیم عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده) خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقامند).

تفسیر:

(امامت) اوج افتخار ابراهیم (علیه السلام)

از این آیات به بعد سخن از ابراهیم پیامبر بزرگ خدا و قهرمان توحید و بنای خانه کعبه و اهمیت این کانون بزرگ توحید و عبادت است که ضمن هیجده آیه این مسائل را بر شمرده است. هدف از این آیات در واقع سه چیز است:

نخست اینکه مقدمه ای باشد برای مسأله تغییر قبله که بعداً مطرح می شود تا مسلمانان بدانند این کعبه از یادگارهای ابراهیم پیامبر بت شکن است و اگر امروز مشرکان و بت پرستان آن را تبدیل به بتخانه کرده اند این یک آلودگی سطحی است و چیزی از ارزش و مقام کعبه نمی کاهد.

دیگر اینکه یهود و نصاری ادعا می کردند ما وارثان ابراهیم و آئین او هستیم و این آیات (در ارتباط با آیات فراوانی که درباره یهود گذشت) مشخص می سازد که آنها تا چه حد از آئین ابراهیم بیگانه اند.

سوم اینکه مشرکان عرب نیز پیوند ناگسستنی میان خود و ابراهیم قائل

بودند، باید به آنها نیز فهمانده شود که برنامه شما هیچ ارتباطی با برنامه این پیامبر بزرگ بت شکن ندارد.

در آیه مورد بحث نخست می گوید (بخاطر بیاورید هنگامی را که خداوند ابراهیم را با وسائل گوناگون آزمود و او از عهده آزمایش به خوبی بر آمد) (واذ ابتلی ابراهیم ربه بكلمات فاطمه).

آری این آیه از مهمترین فرازهای زندگی ابراهیم (علیه السلام) یعنی آزمایشهای بزرگ او و پیروزش در صحنه آزمایشها سخن می گوید، آزمایشهایی که عظمت مقام و شخصیت ابراهیم را کاملاً مشخص ساخت، و ارزش وجود او را آشکار کرد.

هنگامی که از عهده این آزمایشها برآمد، خداوند می باید جایزه ای به او بدهد فرمود: من تو را امام و رهبر و پیشوای مردم قرار دادم (قال انی جاعلك للناس اماما).

(ابراهیم تقاضا کرد که از دودمان من نیز امامانی قرار ده) تا این رشته نبوت و امامت قطع نشود و قائم به شخص من نباشد (قال و من ذریتی).

اما خداوند در پاسخ او (فرمود: پیمان من، یعنی مقام امامت، به ظالمان هرگز نخواهد رسید) (قال لا ینال عهدی الظالمین).

تقاضای تو را پذیرفتم، ولی تنها آن دسته از ذریه تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقامند!

نکته ها

در اینجا چند موضوع مهم است که باید دقیقاً بررسی شود:

نکته 1- منظور از (کلمات) چیست؟

از بررسی آیات قرآن و اعمال مهم و چشمگیری که ابراهیم انجام داد و مورد تحسین خداوند قرار گرفت، چنین استفاده می شود که مقصود از (کلمات) (جمله هائی که خداوند ابراهیم را به آن آزمود) یک سلسله وظائف سنگین و مشکل بوده که خدا بر دوش ابراهیم گذارده بود، و این پیامبر مخلص همه آنها را به عالیتین وجه انجام داد، این دستورات عبارت بودند از:

بردن فرزند به قربانگاه و آمادگی جدی برای قربانی او به فرمان خدا!

بردن زن و فرزند و گذاشتن آنها در سرزمین خشک و بی آب و گیاه مکه در جائی که حتی یک نفر

سکونت نداشت!

قیام در برابر بت پرستان بابل و شکستن بتها و دفاع بسیار شجاعانه در آن محاکمه تاریخی و قرار گرفتن در دل آتش، و حفظ خونسردی کامل و ایمان در تمام این مراحل!

مهاجرت از سرزمین بت پرستان و پشت پا زدن به زندگی خود و ورود در سرزمینهای دور دست برای ادای رسالت خویش، و مانند اینها.

و برآستی هر یک از آنها آزمایشی بسیار سنگین و مشکل بود، اما او با قدرت و نیروی ایمان از عهده همه آنها برآمد و اثبات کرد که شایستگی مقام (امامت) را دارد.

نکته 2- امام کیست؟

از آیه مورد بحث اجمالاً چنین استفاده می شود: مقام امامتی که به ابراهیم بعد از پیروزی در همه این آزمونها بخشیده شد. فوق مقام نبوت و رسالت بود.

توضیح اینکه: امامت معانی مختلفی دارد:

1- (امامت) به معنی ریاست و زعامت در امور دنیای مردم (آنچنان که اهل تسنن می گویند).

2- (امامت) به معنی ریاست در امور دین و دنیا (آنچنان که بعضی دیگر از آنها تفسیر کرده اند).

3- امامت عبارت است از تحقق بخشیدن برنامه های دینی اعم از حکومت به معنی وسیع کلمه، و اجرای حدود و احکام خدا و اجرای عدالت اجتماعی و همچنین تربیت و پرورش نفوس در (ظاهر) و (باطن) و این مقام از مقام رسالت و نبوت بالاتر است، زیرا (نبوت) و (رسالت) تنها اخبار از سوی خدا و ابلاغ فرمان او و بشارت و انذار است اما در مورد (امامت) همه اینها وجود دارد به اضافه (اجرای احکام) و (تربیت نفوس از نظر ظاهر و باطن) (البته روشن است که بسیاری از پیامبران دارای مقام امامت نیز بوده اند).

در حقیقت مقام امامت، مقام تحقق بخشیدن به اهداف مذهب و هدایت به معنی (ایصال به مطلوب) است، نه فقط (ارائه طریق).

علاوه بر این (هدایت تکوینی) را نیز شامل می شود یعنی تاءثیر باطنی و نفوذ روحانی امام و تابش شعاع وجودش در قلب انسانهای آماده و هدایت معنوی آنها (دقت کنید).

امام از این نظر درست به خورشید می ماند که با اشعه زندگی بخش خود گیاهان را پرورش می دهد، و به موجودات زنده جان و حیات می بخشد نقش امام در حیات معنوی نیز همین نقش است.

در قرآن مجید می خوانیم (هو الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور و کان بالموءمنین رحیما) (خدا و فرشتگان او بر شما رحمت و درود می فرستند تا شما را از تاریکیها به نور رهنمون گردند و او نسبت به مؤ منان مهربان است) (احزاب 43).

از این آیه بخوبی استفاده می شود که رحمتهای خاص خداوند و امدادهای غیبی فرشتگان می تواند مؤ منان را از ظلمتها به نور رهبری کند.

این موضوع درباره امام نیز صادق است، و نیروی باطنی امام و پیامبران بزرگ که مقام امامت را نیز داشته اند و جانشینان آنها برای تربیت افراد مستعد و آماده و خارج ساختن آنان از ظلمت جهل و گمراهی به سوی نور هدایت تاءثیر عمیق داشته است.

شک نیست که مراد از امامت در آیه مورد بحث معنی سوم است، زیرا از آیات متعدد قرآن استفاده می شود که در مفهوم امامت مفهوم هدایت افتاده، چنانکه در آیه 24 سوره سجده می خوانیم: (و جعلنا منهم ائمة یمهدون بامرنا لما صبروا و کانوا بایاتنا یوقنون): (و از آنها امامانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت کنند، چون استقامت به خرج دادند و به آیات ما ایمان داشتند).

این هدایت به معنی ارائه طریق نیست، زیرا ابراهیم پیش از این، مقام نبوت و رسالت و هدایت به معنی ارائه طریق را داشته است.

حاصل اینکه قرائن روشن گواهی می دهد که مقام امامت که پس از امتحانات مشکل و پیمودن مراحل یقین و شجاعت و استقامت به ابراهیم بخشیده شد غیر از مقام هدایت به معنی بشارت و ابلاغ و انذار بوده است.

پس هدایتی که در مفهوم امامت افتاده چیزی جز (ایصال به مطلوب) و (تحقق بخشیدن روح مذهب) و پیاده کردن برنامه های تربیتی در نفوس آماده نیست.

این حقیقت اجمالا در حدیث پر معنی و جالبی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده: ان الله تبارک و تعالی اتخذ ابراهیم عبدا قبل ان يتخذہ نبیا، و ان الله اتخذہ نبیا قبل ان يتخذہ رسولا، و ان الله اتخذہ رسولا قبل ان يتخذہ خلیلا، و ان الله اتخذہ خلیلا قبل ان يجعله اماما فلما جمع له الاشیاء قال: انی جاعلک للناس اماما قال: فمن عظمها فی عین ابراهیم قال: و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین قال: لا یکون السفیه امام التقی:

(خداوند ابراهیم را بنده خاص خود قرار داد پیش از آنکه پیامبرش قرار دهد، و خداوند او را به عنوان نبی انتخاب کرد پیش از آنکه او را رسول خود سازد، و او را رسول خود انتخاب کرد پیش از آنکه او را به عنوان خلیل خود برگزیند، و او را خلیل خود قرار داد پیش از آنکه او را امام قرار دهد، هنگامی که همه این مقامات را جمع کرد فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم، این مقام به قدری در نظر ابراهیم بزرگ جلوه کرد که عرض نمود: خداوند از دودمان من نیز امامانی انتخاب کن، فرمود پیمان من به ستمکاران آنها نمی رسد... یعنی شخص سفیه هرگز امام افراد با تقوا نخواهد شد).

نکته 3- فرق نبوت و امامت و رسالت

بطوری که از اشارات موجود در آیات و تعبیرات مختلفی که در احادیث وارد شده بر می آید کسانی که از طرف خدا مأموریت داشتند دارای مقامات مختلفی بودند:

1- مقام نبوت یعنی دریافت وحی از خداوند، بنابراین نبی کسی است که وحی بر او نازل می شود و آنچه را بوسیله وحی دریافت می دارد چنانکه مردم از او بخواهند در اختیار آنها می گذارد.

2- مقام رسالت یعنی مقام ابلاغ وحی و تبلیغ و نشر احکام خداوند و تربیت نفوس از طریق تعلیم و آگاهی بخشیدن، بنابراین رسول کسی است که موظف است در حوزه مأموریت خود به تلاش و کوشش برخیزد و از هر وسیله ای برای دعوت مردم به سوی خدا و ابلاغ فرمان او استفاده کند، و برای یک انقلاب فرهنگی و فکری و عقیدتی تلاش نماید.

3- مقام امامت یعنی رهبری و پیشوائی خلق، در واقع امام کسی است که

با تشکیل یک حکومت الهی و بدست آوردن قدرتهای لازم، سعی می کند احکام خدا را عملاً اجرا و پیاده نماید و اگر هم نتواند رسماً تشکیل حکومت دهد تا آنجا که در توان دارد در اجرای احکام می کوشد.

به عبارت دیگر وظیفه امام اجرای دستورات الهی است در حالی که وظیفه رسول ابلاغ این دستورات می باشد، و باز به تعبیر دیگر، رسول ارائه طریق می کند ولی امام (ایصال به مطلوب) می نماید (علاوه بر وظائف سنگین دیگری که قبلاً اشاره شد).

ناگفته پیداست که بسیاری از پیامبران مانند پیامبر اسلام (ﷺ) هر سه مقام را داشتند هم دریافت وحی می کردند، هم تبلیغ فرمانهای الهی، و هم در تشکیل حکومت و اجرای احکام تلاش می کردند و هم از طریق باطنی به تربیت نفوس می پرداختند.

کوتاه سخن اینکه: امامت همان مقام رهبری همه جانبه مادی و معنوی جسمی و روحانی و ظاهری و باطنی است، امام رئیس حکومت و پیشوای اجتماع و رهبر مذهبی و مربی اخلاق و رهبر باطنی و درونی است.

امام از یک سو با نیروی مرموز معنوی خود افراد شایسته را در مسیر تکامل باطنی رهبری می کند.

با قدرت علمی خود افراد نادان را تعلیم می دهد.

و با نیروی حکومت خویش یا قدرتهای اجرائی دیگر، اصول عدالت را اجرا می نماید.

نکته 4- امامت یا آخرین سیر تکاملی ابراهیم

از آنچه در بیان حقیقت امامت گفتیم به خوبی استفاده می شود که ممکن است کسی مقام پیامبری و

تبلیغ و رسالت را داشته باشد و امام مقام امامت در او نباشد، این

مقام، نیازمند به شایستگی فراوان در جمیع جهات است و همان مقامی است که ابراهیم پس از آنهمه

امتحانات و شایستگیها پیدا کرد، و این آخرین حلقه سیر تکاملی ابراهیم بود.

آنها که گمان می کنند منظور از امامت تنها (فرد شایسته و نمونه بودن) است گویا به این حقیقت توجه ندارند که چنین مطلبی از آغاز نبوت در ابراهیم بوده.

و آنها که گمان می کنند منظور از امامت سرمشق و الگو بودن برای مردم بوده باید به آنها گفت این صفت برای ابراهیم و تمامی انبیاء و رسل از آغاز دعوت نبوت وجود دارد و به همین دلیل پیامبر باید معصوم باشد چرا که اعمالش الگو است.

بنابراین مقام امامت، مقامی است بالاتر از اینها و حتی برتر از نبوت و رسالت و این همان مقامی است که ابراهیم پس از امتحان شایستگی از طرف خداوند دریافت داشت.

نکته 5- ظالم کیست؟

منظور از (ظلم) در جمله (لا ینال عهدی الظالمین) تنها ستم به دیگران کردن نیست، بلکه ظلم (در برابر عدل) در اینجا به معنی وسیع کلمه به کار رفته و نقطه مقابل عدالت به معنی گذاردن هر چیز به جای خویش است.

بنابراین ظلم آن است که شخص یا کار یا چیزی را در موقعیتی که شایسته آن نیست قرار دهند. از آنجا که مقام امامت و رهبری ظاهری و باطنی خلق، مقام فوق العاده پر مسئولیت و با عظمتی است، یک لحظه گناه و نافرمانی و سوء پیشینه سبب می گردد که لیاقت این مقام سلب گردد.

لذا در احادیث می خوانیم که امامان اهل بیت (علیهم السلام) برای اثبات انحصار خلافت بلافصل پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) به همین آیه مورد بحث استدلال می کردند، اشاره به اینکه دیگران در دوران جاهلیت بت پرست بودند، تنها کسی که یک لحظه در مقابل بت سجده نکرد علی (علیه السلام) بود، چه ظلمی از این بالاتر که انسان بت پرستی کند، مگر لقمان به فرزندش نگفت: (یا بنی لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظیم): (ای فرزندم شریک برای خدا قرار مده که شرک ظلم عظیمی است) (لقمان 13).

به عنوان نمونه (هشام بن سالم) از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: (قد کان ابراهیم نبیا و لیس بامام، حتی قال الله انی جاعلک للناس اماما، قال و من ذریتی فقال الله لا ینال عهدی الظالمین، من عبد صنما او وثنا لا یکون اماما): (ابراهیم پیامبر بود پیش از آنکه امام باشد، تا اینکه خداوند فرمود من

تو را امام قرار می دهم، او عرض کرد از دودمان من نیز امامانی قرار ده، فرمود پیمان من به ستمکاران نمی رسد، آنان که بتی را پرستش کردند امام نخواهند بود).

در حدیث دیگری عبدالله بن مسعود از پیامبر (ﷺ) نقل می کند که: خداوند به ابراهیم فرمود: لا اعطیک عهدا للظالم من ذریعتک، قال یا رب و من الظالم من ولدی الذی لا ینال عهدک؟ قال من سجد لصنم من دونی لا اجعله اماما ابدا، و لا یصلح ان یکون اماما! (من پیمان امامت را به ستمکاران از دودمان تو نمی بخشم ابراهیم عرض کرد: ستمکارانی که این پیمان به آنها نمی رسد کیانند؟ خداوند فرمود: کسی که برای بتی سجده کرده هرگز او را امام نخواهم کرد و شایسته نیست که امام باشد).

نکته 6- امام از سوی خدا تعیین می شود

از آیه مورد بحث، ضمنا استفاده می شود که امام (رهبر معصوم همه جانبه مردم) باید از طرف خدا تعیین گردد، زیرا اولاً امامت یک نوع عهد و پیمان الهی است و بدیهی است چنین کسی را باید خداوند تعیین کند که او طرف پیمان است.

ثانیا افرادی که رنگ ستم به خود گرفته اند و در زندگی آنها نقطه تاریکی از ظلم اعم از ظلم به خویشان یا ظلم به دیگران و حتی یک لحظه بت پرستی وجود داشته باشد، قابلیت امامت را ندارند و به اصطلاح امام باید در تمام عمر خود معصوم باشد آیا کسی جز خدا می تواند از وجود این صفت آگاه گردد؟

و اگر با این معیار بخواهیم جانشین پیامبر اسلام (ﷺ) را تعیین کنیم کسی جز امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نمی تواند باشد.

جالب اینکه نویسنده (المنار) از قول ابی حنیفه نقل می کند که او معتقد بود، خلافت منحصر شایسته علویان است و به همین دلیل شورش بر ضد حکومت وقت (منصور عباسی) را مجاز می دانست و به همین دلیل او حاضر نشد منصب قضاوت را در حکومت خلفای بنی عباس بپذیرد.

نویسنده المنار سپس اضافه می کند که ائمه اربعه اهل سنت همه با حکومتهای زمان خود مخالف بودند و آنها را لائق زعامت مسلمین نمی دانستند، چرا که افرادی ظالم و ستمگر بودند.

ولی عجیب است که در عصر ما بسیاری از علمای اهل تسنن، حکومت‌های ظالم و جبار و خودکامه را که ارتباطشان با دشمنان اسلام، مسلم و قطعی است و ظلم و فسادشان بر کسی پوشیده نیست، تائید و تقویت می‌کنند سهل است آنها را (اولوالامر) و (واجب الاطاعه) نیز می‌شمرند.

نکته 7- پاسخ به دو سؤال

1- از آنچه در تفسیر معنی امامت گفتیم، ممکن است این سؤال را برانگیزد که اگر کار امام ایصال به مطلوب و اجرا کردن برنامه های الهی است، این معنی در مورد بسیاری از پیامبران حتی خود پیامبر اسلام (ﷺ) و ائمه طاهرين در مقیاس عمومی تحقق نیافته بلکه همیشه افراد بسیار آلوده و گمراهی در مقابل آنها وجود داشتند.

در پاسخ می‌گوئیم مفهوم این سخن این نیست که امام مردم را اجبارا به حق می‌رساند بلکه با حفظ اصل اختیار و داشتن آمادگی و شایستگی می‌توانند از نفوذ ظاهری و باطنی امام، هدایت یابند. درست همانگونه که می‌گوئیم خورشید برای تربیت موجودات زنده آفریده شده، یا اینکه قرآن می‌گوید کار باران زنده کردن زمینهای مرده است مسلما این تاءثیر جنبه عمومی دارد اما در موجوداتی که آماده پذیرش این آثار و مهیای پرورش باشند.

2- سؤال دیگر اینکه لازمه تفسیر فوق این است که هر امام باید نخست نبی و رسول باشد و بعد به مقام امامت برسد، در صورتی که جانشینان معصوم پیامبر اسلام (ﷺ) چنین نبودند.

در پاسخ می‌گوئیم: لزومی ندارد که حتما شخص امام قبلا به مقام نبوت و رسالت برسد بلکه اگر کسی قبل از او باشد که مقام نبوت و رسالت و امامت در او جمع گردد (مانند پیامبر اسلام) جانشین او می‌تواند برنامه امامت او را تداوم بخشد و این در صورتی است که نیاز به رسالت جدیدی نباشد، مانند پیامبر اسلام (ﷺ) که خاتم پیغمبران است.

به تعبیر دیگر اگر مرحله گرفتن وحی الهی و ابلاغ تمام احکام، انجام یافته و تنها مرحله اجرا باقی مانده است جانشین پیامبر می‌تواند خط اجرائی پیامبر را ادامه دهد، و نیازی به این نیست که خود او نبی یا رسول باشد.

نکته 8- شخصیت ممتاز ابراهیم

نام ابراهیم در 69 مورد از قرآن مجید ذکر شده، و در 25 سوره سخن از وی به میان آمده است، در آیات قرآن از این پیامبر بزرگ مدح و ستایش فراوان شده، و صفات ارزنده او یادآوری گردیده است. او از هر نظر قدوه و اسوه بود، و نمونه ای از یک انسان کامل.

مقام معرفت او نسبت به خدا منطق گویای او در برابر بت پرستان، مبارزات سرسختانه و خستگی ناپذیرش در مقابل جباران، ایثار و گذشتش در برابر فرمان پروردگار، استقامت بی نظیرش در برابر طوفان حوادث و آزمایشهای سخت او، هر یک داستان مفصلی دارد و هر کدام سرمشقی است برای مسلمانان و رهروان راه (الله).

به گفته قرآن او از نیکان صالحان قانتان صدیقان بردباران و وفا کنندگان به عهد بود، شجاعتی بی نظیر و سخاوتی فوق العاده داشت.

به خواست خدا در تفسیر سوره ابراهیم (مخصوصا بخش آخر سوره) بحث مشروحی در این زمینه مطالعه خواهید کرد (به جلد دهم تفسیر نمونه صفحه 397 به بعد مراجعه کنید).

آیه (125) و ترجمه

(واذ جعلنا البيت مثابة للناس وامنًا واتخذوا من مقام ابراهيم مصلی و عهدنا الى ابراهيم واسماعيل ان طهرا بيثی للطائفین و العاکفین و الركع السجود) (۱۲۵) .
ترجمه:

125- (و بخاطر بیاورید) هنگامی را که خانه کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم (و برای تجدید همین خاطره) از مقام ابراهیم نماز گاهی برای خود انتخاب کنید، و ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاک و پاکیزه کنید.

تفسیر:

عظمت خانه خدا

بعد از اشاره به مقام والای ابراهیم در آیه گذشته، به بیان عظمت خانه کعبه که به دست ابراهیم ساخته و آماده شد پرداخته، می فرماید:

(به خاطر بیاورید هنگامی را که خانه کعبه را (مثابة) (محل بازگشت و توجه) مردم قرار دادیم و مرکز امن و امان) (واذ جعلنا البيت مثابة للناس وامنًا).

(مثابة) در اصل از ماده (ثوب) به معنی بازگشت چیزی به حالت نخستین است، و از آنجا که خانه کعبه مرکزی بوده است برای موحدان که همه سال به سوی آن رو می آوردند، نه تنها از نظر جسمانی که از نظر روحانی نیز بازگشت به توحید و فطرت نخستین می کردند، از این رو به عنوان مثابه معرفی شده، و از آنجا که خانه انسان که مرکز بازگشت همیشگی او می باشد محل آرامش و آسایش است، در کلمه (مثابه) یکنوع آرامش و آسایش خاطر، نیز افتاده است

و این معنی با کلمه (امنًا) که پشت سر آن ذکر شده تأکید می شود، کلمه (لنّاس) نشان می دهد که این مرکز امن و امان، پناهگاهی است عمومی برای همه جهانیان و انسانها و توده های مردم.

و این در حقیقت اجابت یکی از درخواستهایی است که ابراهیم از خداوند کرد که بعدا به آن اشاره می شود.

سپس اضافه می کند (از مقام ابراهیم نماز گاهی برای خود انتخاب کنید) **(واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی)**.

در اینکه منظور از مقام ابراهیم چیست؟ در میان مفسران گفتگو است، بعضی گفته اند: تمام (حج) مقام ابراهیم است، بعضی به معنی (عرفه) و (مشعر الحرام) و (جمرات سه گانه) گرفته اند، و بعضی گفته اند (تمام حرم مکه)، مقام محسوب می شود.

ولی ظاهر آیه همانگونه که در روایات اسلامی وارد شده و بسیاری از مفسران نیز گفته اند اشاره به همان مقام معروف ابراهیم است که محلی است در نزدیکی خانه کعبه، و حجاج بعد از انجام طواف به نزدیک آن می روند و نماز طواف بجا می آورند بنابراین منظور از مصلی نیز محل نماز است.

سپس اشاره به پیمانی که از ابراهیم و فرزندش اسماعیل درباره طهارت خانه کعبه گرفته است می فرماید و می گوید: ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان (نمازگزاران) پاکیزه دارید) **(وعهدنا الی ابراهیم واسماعیل ان طهرا بیتی للطائفین والعاکفین والركع السجود)**.

منظور از طهارت و پاکیزگی در اینجا چیست؟ بعضی گفته اند: طهارت از لوث وجود بتها. بعضی گفته اند: از آلودگیهای ظاهری و مخصوصا از خون و محتویات شکم حیواناتی که قربانی می کردند، زیرا بعضی از ناآگاهان چنین اعمالی را انجام می دادند.

و بعضی گفته اند طهارت در اینجا به معنی خلوص نیت به هنگام بنای این خانه توحید است. ولی هیچ دلیلی ندارد که ما مفهوم طهارت را در اینجا محدود کنیم، بلکه منظور پاک ساختن ظاهری و معنوی این خانه توحید از هر گونه آلودگی است.

و لذا در بعضی از روایات می خوانیم که این آیه تعبیر به پاکسازی از مشرکان شده و در بعضی دیگر به شستشوی بدن و پاکیزگی از آلودگیها.

نکته ها:

نکته 1- اثرات اجتماعی و تربیتی این پناهگاه امن

طبق آیه فوق، خانه خدا (خانه کعبه) از طرف پروردگار به عنوان یک پناهگاه و کانون امن و امان اعلام شده و می دانیم در اسلام مقررات شدیدی برای اجتناب از هر گونه نزاع و کشمکش و جنگ و خونریزی در این سرزمین مقدس وضع شده است، بطوری که نه تنها افراد انسان در هر قشر و گروه و در هرگونه شرائط باید در آنجا در امنیت باشند بلکه حیوانات و پرندگان نیز در آنجا در امن و امان بسر می برند و هیچکس حق ندارد مزاحم آنها شود.

در جهانی که همیشه نزاع و کشمکش در آن وجود دارد، بودن چنین مرکزی در آن می تواند اثر عمیق مخصوصی برای حل مشکلات مردم از خود نشان دهد، زیرا امن بودن این منطقه سبب که مردم با تمام اختلافاتی که دارند در جوار آن در کنار هم بنشینند، و به مذاکره بپردازند، و به این ترتیب یکی از مهمترین مشکلات که معمولاً برای فتح باب مذاکرات برای رفع خصومتها و نزاعها وجود دارد حل می شود. چون بسیار می شود که طرفین نزاع، یا دولتهای متخاصم جهان مایلند رفع خصومت کنند و برای این منظور به مذاکره بنشینند، اما مکانی که برای هر دو طرف مقدس و محترم و به عنوان مرکز امن و امان شناخته شده باشد پیدا نمی کنند ولی در اسلام این پیش بینی شده است و مکه به عنوان چنین مرکزی اعلام گردید. هم اکنون تمام مسلمانان جهان که متأسفانه گرفتار کشمکشها و اختلافات مرگباری هستند می توانند با استفاده از قداست و امنیت این سرزمین باب مذاکرات را بگشایند و از معنویت این مکان مقدس که نورانیت و روحانیت خاصی در دلها ایجاد می کند به رفع اختلافات خود بپردازند.

نکته 2- چرا خانه خدا

در آیه فوق از خانه کعبه به عنوان بیتی (خانه من) تعبیر شده در حالی که روشن است خداوند نه جسم است و نه نیاز به خانه دارد، منظور از این اضافه همان (اضافه تشریفی) است به این معنی که برای بیان شرافت و عظمت چیزی آن را به خدا نسبت می دهند، ماه رمضان را (شهر الله) و خانه کعبه را (بیت الله) می گویند.

آیه (126) و ترجمه

(واذ قال ابرهیم رب اجعل هذا بلدا آمنا و ارزق اهله من الثمرات من آمن منهم بالله و الیوم الآخر قال و من کفر فامتعه قليلا ثم اضطره الی عذاب النار و بئس المصیر) (۱۲۶) .
ترجمه:

126 (و بیاد آورید) هنگامی که ابراهیم عرض کرد: پروردگارا این سرزمین را شهر امنی قرار ده، و اهل آن را آنها که ایمان به خدا و روز بازپسین آورده اند از ثمرات (گوناگون) روزی ده (ما این دعای ابراهیم را به اجابت رساندیم و مؤمنان را از انواع برکات بهره مند ساختیم) اما به آنها که کافر شدند بهره کمی خواهیم داد، سپس آنها را به عذاب آتش می کشانیم و چه بد سرانجامی دارند.
تفسیر:

خواسته های ابراهیم از پیشگاه پروردگار

در این آیه ابراهیم دو درخواست مهم از پروردگار برای ساکنان این سرزمین مقدس می کند که به یکی از آنها در آیه قبل نیز اشاره شد.

قرآن می گوید: (به خاطر بیاورید هنگامی که ابراهیم عرض کرد پروردگارا این سرزمین را شهر امنی قرار ده) (واذ قال ابرهیم رب اجعل هذا بلدا آمنا) و همانگونه که در آیه قبل خواندیم این دعای ابراهیم به اجابت رسید خدا این سرزمین مقدس را یک کانون امن و امان قرار داد، و امنیتی از نظر ظاهر و باطن به آن بخشید.

دومین تقاضایش این است که: (اهل این سرزمین را آنها که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده اند از ثمرات گوناگون روزی ببخش) (و ارزق اهله من الثمرات من آمن منهم بالله و الیوم الآخر) .
جالب اینکه ابراهیم نخست تقاضای (امنیت) و سپس درخواست (مواهب اقتصادی) می کند، و این خود اشاره ای است به این حقیقت که تا امنیت در شهر یا کشوری حکمفرما نباشد فراهم کردن یک اقتصاد سالم ممکن نیست!.

در اینکه منظور از ثمرات چیست؟ مفسران گفتگوها دارند، ولی ظاهراً ثمرات یک معنی وسیع دارد که هر گونه نعمت مادی اعم از میوه ها و مواد دیگر غذائی، و نعمتهای معنوی را شامل می شود، در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: هی ثمرات القلوب: (منظور میوه دلها است) ! اشاره به اینکه خداوند محبت و علاقه مردم را به مردم این سرزمین جلب می کند.

این نکته نیز قابل توجه است که ابراهیم این تقاضا را تنها برای مؤمنان به توحید و روز جزا می کند، شاید به خاطر اینکه از جمله لا ینال عہدی الظالمین در آیات گذشته به این حقیقت پی برده بود که گروهی از نسلهای آینده او، راه شرک و ظلم و ستم می یابند، و او در اینجا ادب را رعایت کرد و آنها را از دعای خود استثنا نمود.

به هر حال خداوند در پاسخ این تقاضای ابراهیم چنین (فرمود: اما آنها که راه کفر را پوئیده اند بهره کمی (از این ثمرات) به آنها خواهم داد) (و به طور کامل محروم نخواهم کرد!) (قال و من کفر فامتعه قليلا).

اما در سرای آخرت (آنها را به عذاب آتش می کشانم و چه بد سرانجامی دارند) (ثم اضطره الى عذاب النار و بئس المصير).

این در واقع صفت (رحمانیت) همان رحمت عامه پروردگار است که از خوان نعمت بی دریغش همه بهره می گیرند، و از خزانه غیبش خوبان و بدان وظیفه خور باشند، ولی سرای آخرت که سرای رحمت خاص او است، رحمت و نجاتی برای آنها نیست.

آیه (127) تا (129) و ترجمه

(واذ يرفع ابراهيم القواعد من البيت واسماعيل ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم) (۱۲۷) (ربنا و اجعلنا مسلمين لك ومن ذريتنا امة مسلمة لك وارنا مناسكنا وتب علينا انك انت التواب الرحيم) (۱۲۸) (ربنا و ابعث فيهم رسولا منهم يتلوا عليهم ءايتك و يعلمهم الكتب و الحكمة و يزكيهم انك انت العزيز الحكيم) (۱۲۹) .

ترجمه:

- 127- (و نیز بیاد آورید) هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه (کعبه) را بالا می بردند (و می گفتند) پروردگارا! از ما بپذیر تو شنوا و دانائی.
- 128- پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده و از دودمان ما امتی که تسلیم فرمانت باشد به وجود آور، و طرز پرستش خودت را به ما نشان ده، و توبه ما را بپذیر، که تو تواب و رحیمی.
- 129- پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان مبعوث کن، تا آیات تو را بر آنها بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند، زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار قادری).
- تفسیر:

ابراهیم خانه کعبه را بنا می کند

از آیات مختلف قرآن و احادیث و تواریخ اسلامی به خوبی استفاده می شود که خانه کعبه پیش از ابراهیم، حتی از زمان آدم بر پا شده بود، در آیه 37 سوره ابراهیم از قول این پیامبر بزرگ می خوانیم: (ربنا انی اسكنت من ذریقی بواد غیر ذی زرع عند بیتك المحرم): (پروردگارا! بعضی از فرزندانم را در این سرزمین خشک و سوزان در کنار خانه تو سکونت دادم).

این آیه گواهی می دهد موقعی که ابراهیم با فرزند شیرخوارش اسماعیل و همسرش به سرزمین مکه آمدند اثری از خانه کعبه وجود داشته است.

در آیه 96 سوره آل عمران نیز می خوانیم: ان اول بیت وضع للناس للذی ببكة مبارک و (نخستین خانه ای که به منظور پرستش خداوند برای مردم ساخته شد در سرزمین مکه بود) مسلم است که پرستش

خداوند و ساختن مرکز عبادت از زمان ابراهیم آغاز نگردیده بلکه قبلا و حتی از زمان آدم (عَلَيْهِ السَّلَام) بوده است.

اتفاقا تعبیری که در نخستین آیه مورد بحث به چشم می خورد نیز همین معنی را می رساند آنجا که می گوید: به یاد آورید هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه (کعبه) را بالا می بردند، و می گفتند: پروردگارا! از ما بپذیر تو شنوا و دانائی (و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البيت و اسماعیل ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم).

این تعبیر می رساند که شالوده های خانه کعبه وجود داشته و ابراهیم و اسماعیل پایه ها را بالا بردند. در خطبه معروف قاصعه از نهج البلاغه نیز می خوانیم: (الا ترون ان الله سبحانه اختبر الاولین من لدن آدم صلوات الله علیه الى الاخرین من هذا العالم باحجار... فجعلها بيته الحرام...، ثم امر آدم و ولده یشنوا اعطافهم نحوه...).

(آیا نمی بینید که خداوند مردم جهان را از زمان آدم تا به امروز به وسیله قطعات سنگی... امتحان کرده است، و آن را خانه محترم خود قرار داده، سپس به آدم و فرزندانش دستور داد که به گرد آن طواف کنند).

کوتاه سخن اینکه: آیات قرآن و روایات این تاریخچه معروف را تأیید می کند که خانه کعبه نخست به دست آدم ساخته شد، سپس در طوفان نوح فرو ریخت، و بعد به دست ابراهیم و فرزندش اسماعیل تجدید بنا گردید

در دو آیه اخیر از آیات مورد بحث، ابراهیم و فرزندش اسماعیل، پنج تقاضای مهم از خداوند جهان می کنند، این تقاضاها که به هنگام اشتغال به تجدید بنای خانه کعبه صورت گرفت به قدری حساب شده و جامع تمام نیازمندیهای زندگی مادی و معنوی است که انسان را به عظمت روح این دو پیامبر بزرگ خدا کاملا آشنا می سازد:

نخست عرضه می دارند: (پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خودت قرار ده) (ربنا و اجعلنا مسلمین لك).

بعد تقاضا می کنند (از دودمان ما نیز امتی مسلمان و تسلیم در برابر فرمانت قرار ده) (ومن ذریتنا امة مسلمة لك) .

سپس تقاضا می کنند طرز پرستش و عبادت خودت را به ما نشان ده، و ما را از آن آگاه ساز (وارنا مناسکنا) .

تا بتوانیم آنگونه که شایسته مقام تو است عبادتت کنیم.

بعد از خدا تقاضای توبه کرده، می گویند: (توبه ما را بپذیر و رحمتت را متوجه ما گردان که تو تواب و رحیمی) (و تب علینا انک انت التواب الرحیم) پنجمین تقاضای آنها این است که: (پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان مبعوث کن) (ربنا و ابعث فیهم رسولا منهم) .

(تا آیات تو را بر آنها بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و آنها را پاکیزه کند) (یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمة و یزکیهم) .

(چرا که تو توانا هستی و بر تمام این کارها قدرت داری) (انک انت العزیز الحکیم) .

نکته ها

نکته 1- هدف بعثت پیامبران

در آیات فوق پس از آنکه ابراهیم و اسماعیل تقاضای ظهور پیامبر اسلام را می کنند سه هدف برای بعثت او بیان می دارند: نخست تلاوت آیات خدا بر مردم، این جمله اشاره به بیدار ساختن اندیشه ها در پرتو آیات گیرا و جذاب و کوبنده ای است که از مجرای وحی بر قلب پیامبر (ﷺ) نازل می شود و او به وسیله آن، ارواح خفته را بیدار می کند.

(یتلو) از ماده (تلاوت) در لغت به معنی پی در پی آوردن چیزی است و هنگامی که عباراتی را پشت سر هم و روی نظام صحیحی بخوانند، عرب از آن تعبیر به تلاوت می کند، بنابراین تلاوت منظم و پی در پی مقدمه‌ای است برای بیداری و ایجاد آمادگی، برای تعلیم و تربیت.

سپس تعلیم کتاب و حکمت را هدف دوم می شمرد، چرا که تا آگاهی حاصل نشود، تربیت که مرحله

سوم است صورت نمی گیرد

تفاوت (کتاب) و (حکمت) ممکن است در این جهت باشد که کتاب اشاره به کتب آسمانی است، و اما حکمت، علوم و دانشها و اسرار و علل و نتایج احکام است که از طرف پیامبر، تعلیم می شود. که مسأله (تزکیه) است بیان می دارد. (تزکیه) در لغت هم به معنی نمو دادن، و هم به معنی پاکسازی آمده است. و به این ترتیب تکامل وجود انسان در جنبه های علمی و عملی به عنوان هدف نهائی بعثت پیامبر، معرفی شده است.

این نکته مخصوصاً قابل توجه است که علوم بشر محدود است، و آمیخته با هزاران نقطه ابهام و خطاهای فراوان، و از این گذشته نسبت به آنچه را هم می داند گاهی نمی تواند دقیقاً امیدوار باشد چرا که خطاهای خود و دیگران را دیده است.

اینجا است که باید پیامبران، با علوم راستین و خالی از هر گونه خطا که از مبدأ وحی گرفته اند به میان مردم بیایند، خطاهایشان را بر طرف سازند، آنجا را که نمی دانند به آنها بیاموزند و آن را که می دانند به آنها اطمینان خاطر دهند.

موضوع دیگری که در این رابطه لازم به یادآوری است این است که نیمی از شخصیت ما را (عقل و خرد) تشکیل می دهد و نیمی را (غرائز و امیال)، به همین دلیل ما به همان اندازه که نیاز به تعلیم داریم، نیاز به تربیت هم داریم، هم خرد ما باید تکامل یابد و هم غرائز درونی ما به سوی هدف صحیحی رهبری شوند.

لذا پیامبران هم معلمند، هم مربی، هم آموزش دهنده اند و هم پرورش دهنده.

نکته 2- تعلیم مقدم است یا تربیت؟

جالب اینکه در چهار مورد از قرآن مجید که مسأله تعلیم و تربیت به عنوان هدف انبیاء با هم ذکر شده است در سه مورد تربیت بر تعلیم مقدم شمرده شده (سوره بقره آیه 151 آل عمران 164 جمعه 2) و تنها در یک مورد تعلیم بر تربیت مقدم شده است (آیه

مورد بحث با اینکه می دانیم معمولاً تا تعلیمی نباشد تربیتی صورت نمی گیرد.

بنابراین آنجا که تعلیم بر تربیت مقدم شده اشاره به وضع طبیعی آن است، و در موارد بیشتری که تربیت مقدم ذکر شده گویا اشاره به مسأله هدف بودن آن است، چرا که هدف اصلی تربیت است و بقیه همه مقدمه آن است.

نکته 3- پیامبری از میان خود آنها

این تعبیر که با کلمه (منهم) در آیات فوق آمده اشاره به این است که رهبران و مربیان انسان باید از نوع خود او باشند، با همان صفات و غرائز بشری تا بتوانند از نظر جنبه های عملی، سرمشقهای شایسته ای باشند، بدیهی است اگر از غیر جنس بشر باشند نه آنها می توانند دردها نیازها، مشکلات، و گرفتاریهای مختلف انسانها را درک کنند و نه انسانها می توانند از آنها سرمشق بگیرند.

آیه (130) تا (132) و ترجمه

(و من یرغب عن ملة ابرهیم الا من سفه نفسه و لقد اصطفينه فی الدنیا و انه فی الآخرة لمن الصالحین)
(130) (اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین) (131) (و وصی بها ابرهیم بنیه و یعقوب یبنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون) (132) .
ترجمه:

130- چه کسی جز افراد سفیه و نادان از آئین ابراهیم (با آن پاکی و درخشندگی) رویگردان خواهد شد؟ ما او را در این جهان برگزیدیم و او در جهان دیگر از صالحان است.
131- (بخاطر بیاورید) هنگامی را که پروردگار به او گفت اسلام بیاور (و تسلیم در برابر حق باش، او فرمان پروردگار را از جان و دل پذیرفت) گفت در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم.
132- ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را (در بازپسین لحظات عمر) به این آئین وصیت کردند (و هر کدام به فرزندان خویش گفتند) فرزندان من! خداوند این آئین پاک را برای شما برگزیده است و شما جز به آئین اسلام (تسلیم در برابر فرمان خدا) نمیرید.
تفسیر:

ابراهیم انسان نمونه

در آیات گذشته تا حدودی شخصیت ابراهیم نشان داده شد، بعضی از خدمات ابراهیم و قسمت قابل توجهی از خواسته ها و تقاضاهای او که جامع جنبه های مادی و معنوی بود مورد بررسی قرار گرفت.

از مجموع این بحثها به خوبی استفاده شد که این پیامبر بزرگ می تواند یک الگو و اسوه برای همه حق طلبان جهان باشد، و مکتب او به عنوان یک مکتب انسانساز مورد استفاده همگان قرار گیرد.
بر اساس همین مطلب در نخستین آیه مورد بحث چنین می گوید: (چه کسی جز افرادی که خود را به سفاقت افکنده اند از آئین پاک ابراهیم رویگردان خواهد شد) (و من یرغب عن ملة ابرهیم الا من سفه نفسه) .

آیا این سفاهت نیست که انسان، آئینی را با این پاکی و درخشندگی رها کند و در بیراهه های شرک و کفر و فساد گام بگذارد؟ آئینی که با روح و فطرت انسان آشنا و سازگار است، و با عقل و خرد هماهنگ، آئینی را که هم آخرت در آن است و هم دنیا، رها کرده و به سراغ برنامه هائی برود که دشمن خرد و مخالف فطرت و تباه کننده دین و دنیا است.

سپس اضافه می کند: (ما ابراهیم را (به خاطر این امتیازات بزرگش) برگزیدیم و او در جهان دیگر از صالحان است (و لقد اصطفیناه فی الدنيا و انه فی الآخرة لمن الصالحین)).

آری ابراهیم، برگزیده خدا و سر سلسله صالحان است، و به همین دلیل باید اسوه و قدوه باشد. آیه بعد به عنوان تأکید به یکی دیگر از ویژگیهای صفات برگزیده ابراهیم که در واقع ریشه بقیه صفات او است اشاره کرده می گوید:

(به خاطر بیاورید هنگامی را که پروردگار به او گفت در برابر فرمان من تسلیم باش، او گفت در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم) (اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین).

آری ابراهیم آن مرد فداکار و ایثارگر هنگامی که ندای فطرت را از درون خود می شنود که پروردگار به او فرمان تسلیم باش می دهد او تسلیم کامل خدا می شود، ابراهیم با فکر و درک خود می یابد و می بیند که ستارگان و ماه و خورشید همه غروب و افول دارند و محکوم قوانین آفرینشند، لذا می گوید: اینها خدای من نیستند (انی وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الارض حنیفاً و ما انا من المشرکین): (من روی خود را به سوی خدائی کردم که آسمانها و زمین را آفرید و در این راه عقیده خود را خالص کردم و من از مشرکان نیستم) (سوره انعام آیه 79).

و در آیات گذشته دیدیم که ابراهیم و اسماعیل پس از ساختن خانه کعبه، نخستین تقاضائی که از خدا بعد از تقاضای قبولی اعمالشان کردند، این بود که آنها براستی تسلیم فرمان او باشند و از دودمان آنها نیز امت مسلمی بپاخیزد.

و در حقیقت نخستین گام برای ایجاد ارزش در انسان، مسأله خلوص و پاکی است و به همین دلیل که ابراهیم خویش را منحصرأ تسلیم فرمان حق کرد محبوب خدا شد و خدا او را برگزید و به همین عنوان، او و مکتبش را معرفی کرد.

همه کارهای ابراهیم از آغاز زندگی تا پایان کم نظیر بود، مبارزه پیگیر او با بت پرستان و ستاره پرستان و در دل آتش قرار گرفتنش که حتی دشمن سر سختش نمرود را تحت تأثیر قرار داد و بی اختیار گفت: **(من اتخذ الها فلیتخذ الها مثل اله ابراهیم)**: (اگر کسی بخواهد خدائی برگزیند باید مثل خدای ابراهیم برگزیند).

همچنین آوردن همسر و فرزند شیر خوار در آن بیابان خشک و سوزان، در آن سرزمین مقدس، و بنای خانه کعبه و بردن جوانش به قربانگاه، هر یک نمونه ای از طرز کار او بود.

وصیت و سفارشی که در آخرین ایام عمر خود به فرزندان نمود آن نیز نمونه بود، چنانکه در آخرین آیه مورد بحث می خوانیم: (ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را در بازپسین لحظات عمر به این آئین پاک توحیدی وصیت کردند) **(و وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب)**.

هر کدام به فرزندان خود گفتند: (فرزندان من! خداوند این آئین توحید را برای شما برگزیده است) **(یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین)**.

(بنابر این جز بر این آئین رهسپار نشوید و جز با قلبی مملو از ایمان و تسلیم جهان را وداع نگوئید) **(فلا تموتن الا و انتم مسلمون)**.

قرآن با نقل وصیت ابراهیم گویا می خواهد این حقیقت را بازگو کند که شما انسانها تنها مسئول امروز فرزندانان نیستید، مسئول آینده آنها نیز می باشید تنها به هنگام چشم بستن از جهان نگران زندگی مادی فرزندانان بعد از مرگتان نباشید، به فکر زندگی معنوی آنها نیز باشید.

نه تنها ابراهیم چنین وصیتی کرد که فرزندانهاش یعقوب نیز همین روش را از نیای خود ابراهیم اقتباس نمود و در بازپسین دم عمر، به فرزنداناش گوشزد کرد که رمز پیروزی و موفقیت و سعادت در یک جمله کوتاه (تسلیم در برابر حق) خلاصه می شود.

ذکر (یعقوب) از میان همه پیامبران در اینجا شاید برای این هدف باشد که به یهود و نصاری که هر کدام خود را به نوعی به یعقوب ارتباط می دادند بفهماند این آئین شرک آلودی که شما دارید، این عدم تسلیم خالص در برابر حق که برنامه شما را تشکی می دهد، با روش کسی که خود را به او پیوند می دهید سازگار نیست.

آیه (133) (134) و ترجمه

(ام كنتم شهداء اذ حضر يعقوب الموت اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الهك و اله ءابائك ابرهم و اسمعیل و اسحق الها وحدا و نحن له مسلمون) (۱۳۳) (تلك امة قد خلت لها ما كسبت و لكم ما كسبتم و لا تسلون عما كانوا يعملون) (۱۳۴) .

ترجمه:

133- آیا شما به هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید حاضر بودید؟ در آن هنگام که به فرزندان خود گفت پس از من چه چیز را می پرستید؟ گفتند خدای تو و خدای پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یکتا و ما در برابر او تسلیم هستیم.

134- آنها امتی بودند که درگذشتند، اعمال آنها مربوط به خودشان بود و اعمال شما نیز مربوط به خود شما است، و هیچگاه مسئول اعمال آنها نخواهید بود.

شان نزول:

اعتقاد جمعی از یهود این بود که (یعقوب) به هنگام مرگ فرزندان خویش را به دینی که هم اکنون یهود به آن معتقدند (با تمام تحریفاتش) توصیه کرد، خداوند در رد اعتقاد آنان این آیه را نازل فرمود (تفسیر ابو الفتوح رازی ذیل آیه مورد بحث).

تفسیر:

همه مسئول اعمال خویشند

چنانکه در شان نزول آیه خواندیم از ظاهر خود آیه نیز بر می آید که گفتگو و سخنی در میان بوده و جمعی از منکران اسلام مطلب نادرستی را به یعقوب پیامبر خدا نسبت می دادند (این مطلب ظاهراً همان بوده که در شان نزول آمد).

قرآن برای رد این ادعای بی دلیل می گوید: (مگر شما به هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید حاضر بودید) که چنان توصیه ای را به فرزندانش کرد (ام كنتم شهداء اذ حضر يعقوب الموت).

آری آنچه شما به او نسبت می دهید نبود، آنچه بود این بود که (در آن هنگام از فرزندان خود پرسید، بعد از من چه چیز را می پرستید؟) (اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی).

آنها در پاسخ گفتند: (خدای تو و خدای پدران ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را می پرستیم خداوند یگانه یکتا) (قالوا نعبد الهك و اله آبائك ابراهيم و اسماعيل و اسحاق الها واحدا)
(و ما در برابر فرمان او تسلیم هستیم) (و نحن له مسلمون).

آری او توصیه ای جز به توحید و تسلیم در برابر فرمان حق نکرد که ریشه پذیرش همه برنامه های الهی است.

از آیه مورد بحث بر می آید که در وجود یعقوب به هنگام مرگ آثار یکنوع ناراحتی و نگرانی از وضع آینده فرزندان احساس می شد، سرانجام این نگرانی را به زبان آورده پرسید فرزندانم بعد از من چه چیز را می پرستید؟ مخصوصا گفت (چه چیز) و نگفت (چه کس) را؟ چرا که در محیط زندگی او گروهی بتپرست بودند که در برابر اشیائی سجده می کردند، یعقوب می خواست بداند آیا هیچگونه تمایلی به این آئین در اعماق جان آنها هست؟ اما پس از پاسخ فرزندان آرامش خاطر خود را باز یافت.

این نکته نیز قابل توجه است که حضرت اسماعیل پدر یا جد (یعقوب) نبود، بلکه عموی او بود، در حالی که در آیه مورد بحث کلمه (آباء) جمع (اب) به کار رفته، و از اینجا روشن می شود که در لغت عرب گاهی کلمه (اب) به عمو اطلاق می گردد، و از همین رو می گوئیم اگر این کلمه در مورد (آزر) در قرآن به کار رفته مانع از آن نیست که آزر عموی ابراهیم باشد نه پدرش (دقت کنید).

آخرین آیه مورد بحث گویا پاسخ به یکی از اشتباهات یهود است، چرا که آنها بسیار روی مسأله نیاکانشان و افتخارات آنها و عظمتشان در پیشگاه خدا تکیه می کردند و گمانشان این بود که اگر خودشان آلوده باشند در پرتو چنین نیاکانی اهل نجاتند.

قرآن می گوید: (آنها امتی بودند که درگذشتند، و اعمالشان مربوط به خودشان است، و اعمال شما نیز مربوط به خود شما است) (تلك امة قد خلت لها ما كسبت و لكم ما كسبتم).

(و شما هرگز مسئول اعمال آنها نخواهید بود) (همانگونه که آنها مسئول اعمال شما نیستند) (ولا تسئلون عما كانوا يعملون).

بنا بر این به جای اینکه تمام هم خود را مصروف به تحقیق و مباحثات و افتخار نسبت به نیاکان خود کنید در اصلاح عقیده و عمل خویش بکوشید.

گر چه ظاهراً مخاطب در این آیه یهود و اهل کتابند ولی پیدا است این حکم مخصوص آنها نیست، ما مسلمانان نیز مشمول همین اصل اساسی هستیم که (از فضل پدر تو را چه حاصل؟!).

آیه (135) تا (137) و ترجمه

(و قالوا کونوا هودا او نصری تهتدوا قل بل ملة ابرهم حنیفا و ما کان من المشرکین) (۱۳۵) قولوا أمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل الی ابرهم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الأسباط و ما اوتی (موسی و عیسی- و ما اوتی النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون) (۱۳۶) (فان آمنوا بمثل ما ءامنتم به فقد اهتدوا و ان تولوا فانما هم فی شقاق فسیکفیکهم الله و هو السميع) (العلیم) (۱۳۷) .

ترجمه:

135- (اهل کتاب) گفتند یهودی یا مسیحی بشوید تا هدایت یابید، بگو (این آئینهای تحریف شده هرگز نمی تواند موجب هدایت گردد) بلکه پیروی از آئین خالص ابراهیم کنید و او هرگز از مشرکان نبود.
136- بگوئید: ما به خدا ایمان آورده ایم، و به آنچه بر ما نازل شده، و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران اسباط بنی اسرائیل نازل گردید (و همچنین) آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگار داده شده است، و ما جدائی در میان آنها قائل نمی شویم، و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم (و تعصبات نژادی و اغراض شخصی سبب نمی شود که بعضی را بپذیریم و بعضی را رها کنیم).

137- اگر آنها نیز به آنچه شما ایمان آورده اید، ایمان بیاورند هدایت یافته اند، و اگر سرپیچی کنند از حق جدا شده اند، و خداوند دفع شر آنها را از شما می کند و او شنونده و دانا است.
شان نزول:

در شأن نزول این آیات از ابن عباس چنین نقل شده که چند نفر از علمای یهود و مسیحیان نجران با مسلمانان بحث و گفتگو داشتند: هر یک از این دو گروه خود را اولی و سزاوارتر به آئین حق می دانست و دیگری را نفی می کرد، یهودیان می گفتند: موسی پیامبر ما از همه پیامبران برتر است و کتاب ما تورات بهترین کتابها است، عین همین ادعا را مسیحیان داشتند که مسیح بهترین راهنما و انجیل برترین کتب آسمانی است، و هر یک از پیروان این دو مذهب مسلمانان را به مذهب خویش دعوت می کردند، آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر:

تنها ما بر حقیم

خودپرستی و خودمحوری معمولاً سبب می شود که انسان حق را در خودش منحصر بداند، همه را بر باطل بشمرد و سعی کند دیگران را به رنگ خود در آورد چنانکه قرآن در نخستین آیه مورد بحث می گوید: (اهل کتاب گفتند یهودی یا مسیحی شوید تا هدایت یابید!) (و قالوا کونوا هودا او نصاری تهتدوا). بگو آئینهای تحریف یافته هرگز نمی تواند موجب هدایت بشر گردد (بلکه پیرو آئین خالص ابراهیم گردید تا هدایت شوید و او هرگز از مشرکان نبود) (قل بل ملة ابراهيم حنیفا و ما کان من المشرکین). دینداران خالص کسانی هستند که پیرو آئین توحیدی خالص باشند، توحیدی که هیچگونه با شرک آمیخته نگردد، مهمترین اصل اساسی برای شناخت آئین پاک از آئینهای انحرافی همین رعایت کامل اصل توحید است.

اسلام به ما تعلیم می دهد که میان پیامبران خدا تفرقه نیفکنیم و به آئین همه آنها احترام بگذاریم، چرا که اصول آئین حق در همه جا یکی است و موسی و عیسی نیز پیرو آئین توحیدی و خالص از شرک ابراهیم بودند، هر چند آئین آنها بوسیله پیروان نادان تحریف شد و به شرک آمیخته گشت (البته این سخن منافات با این ندارد که امروز باید در انجام وظائف خود پیرو آخرین آئین آسمانی یعنی اسلام باشیم که برای این زمان از سوی خدا نازل شده است).

آیه بعد به مسلمانان دستور می دهد که به مخالفان خود بگوئید: ما به خدا ایمان آورده ایم، و به آنچه از ناحیه او بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران اسباط بنی اسرائیل نازل گردید و همچنین به آنچه به موسی و عیسی و پیامبران دیگر از ناحیه پروردگارشان داده شده ایمان داریم (قولوا آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیون من ربهم).

(ما هیچ فرقی میان آنها نمی گذاریم و در برابر فرمان حق تسلیم هستیم) (لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون).

خودمحورها و تعصبهای نژادی هرگز سبب نمی شود که ما بعضی را بپذیریم و بعضی را نفی کنیم، آنها همه معلمان الهی بودند که در دوره های مختلف تربیتی به راهنمایی انسانها پرداختند، هدف همه آنها یک چیز بیشتر نبود و آن هدایت

بشر در پرتو توحید خالص و حق و عدالت، هر چند هر یک از آنها در مقطعی خاص زمانی خود وظائف و ویژگیهای داشتند.

سپس اضافه می کند اگر آنها به همین امور که شما ایمان آورده اید ایمان بیاورند هدایت یافته اند (فان آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا).

و اگر سربچی کنند از حق جدا شده اند (وان تولوا فانما هم فی شقاق).

اگر آنها مسائل نژادی و قبیله‌ای و مانند آنها در مذهب دخالت ندهند، و همه پیامبران الهی را بدون استثنا به رسمیت بشناسند آنان نیز هدایت یافته اند در غیر این صورت حق را رها کرده و سراغ باطل رفته اند.

کلمه (شقاق) در اصل به معنی شکاف و منازعه و جنگ است، و در اینجا بعضی آنها را به کفر تفسیر کرده اند و بعضی به گمراهی، و گاه به جدائی از حق و توجه به باطل، و همه اینها در واقع به یک حقیقت باز می گردد.

بعضی از مفسران نقل کرده اند که پس از نزول آیه قبل و ذکر حضرت مسیح در ردیف سایر پیامبران جمعی از مسیحیان گفتند ما این سخن را نمی پذیریم عیسی همچون سایر پیامبران نبود، او پسر خدا بود! آخرین آیه مورد بحث نازل شد و به آنها هشدار داد که در گمراهی و کفر و شقاق هستند.

به هر حال در پایان آیه به مسلمانان دلگرمی می دهد که از توطئه های دشمنان نهراسند می گوید: (خداوند دفع شر آنها را از شما می کند و او شنونده و دانا است سخنانشان را می شنود و از توطئه هاشان آگاه است) (فسیکفیکهم الله وهو السميع العليم).

نکته ها

نکته 1- وحدت دعوت انبیاء

قرآن کرارا در آیات مختلف اشاره می کند که همه پیامبران خدا یک هدف را تعقیب می کرده اند و هیچگونه جدائی در میان آنها نیست، زیرا همه از یک منبع وحی و الهام دریافت می داشته اند، لذا به مسلمانان توصیه می کند به تمام پیغمبران الهی یکسان احترام بگذارند، ولی چنانکه گفتیم این موضوع مانع از آن نمی شود که هر آئین جدید که از طرف خداوند نازل می گردید آئینهای گذشته را نسخ کند و آئین اسلام آخرین آئین باشد.

زیرا پیغمبران خدا همانند معلمانی بودند که هر کدام جامعه بشریت را در یک کلاس پرورش می دادند، بدیهی است دوران تعلیم هر یک که تمام می شد به دست معلم دیگر، در کلاس بالاتر سپرده می شدند، و روی این حساب جامعه بشریت موظف است برنامه های آخرین پیامبر را که آخرین مرحله تکامل دین آن عصر است اجرا کند، و این هرگز مانع حقانیت دعوت سایر پیامبران نخواهد بود.

نکته 2- اسباط چه کسانی بودند؟

سبط (بر وزن حفظ) و (سبط) (بر وزن ثبت) و انبساط در اصل به معنی گسترش و توسعه چیزی به آسانی و راحتی است، و گاهی به درخت (سبط) (بر وزن سبد) گفته می شود، زیرا شاخه های آن به راحتی گسترده می گردد، فرزندان و شاخه های یک فامیل را (سبط) و (اسباط) می گویند، به خاطر گسترشی که در نسل پیدا می شود.

منظور از اسباط تیره ها و قبائل بنی اسرائیل یا فرزندی است که از اولاد دوازدهگانه یعقوب به وجود آمدند و چون در میان آنها پیامبرانی وجود داشته اند در آیه بالا آنها را جزو کسانی می شمارد که آیات خدا بر آنها نازل گردیده است.

بنابر این منظور قبائل بنی اسرائیل یا قبائل فرزندان یعقوب است که پیامبرانی داشتند نه خود فرزندان یعقوب، تا گفته شود همه آنها صلاحیت پیامبری نداشتند چرا که آنها درباره برادر خود مرتکب گناه شدند.

3- (حنیف) از ماده حنف (بر وزن هدف) به معنی تمایل پیدا کردن از گمراهی

به درستی و راستی است، در حالی که (جنف)، عکس آناست یعنی از راستی به کجی گرائیدن، و از آنجا که پیروان توحید خالص، از شرکروی گردان شده و به این اصل اساسی متمایل می شوند به آنها حنیف گفته می شود.

و نیز به همین دلیل، یکی از معانی حنیف مستقیم و صاف است.
و از اینجا روشن می شود، تفسیرهایی که مفسران برای کلمه (حنیف) کرده اند، مانند حج خانه خدا، پیروی از حق، پیروی ابراهیم اخلاص عمل همگی به همان معنی کلی و جامع بازگشت می کند، و اینها هر یک مصداقی از آن است.

آیه (138) تا (141) و ترجمه

(صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عِبْدُونَ) (۱۳۸) (قُلْ اتَّحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مَخْلُصُونَ) (۱۳۹) (أَمْ يَقُولُونَ إِنَّا بَرُّهُمْ وَاسْمَعِيلَ وَاسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَنْتُمْ أَعْلِمُ أَمْ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفْلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ) (۱۴۰) (تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسَلُّونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (۱۴۱) .

ترجمه:

138- رنگ خدائی (بپذیرند، رنگ ایمان و توحید و اسلام) و چه رنگی از رنگ خدائی بهتر است؟ و

ما تنها عبادت او را می کنیم

139- بگو آیا درباره خداوند با ما گفتگو می کنید در حالی که او پروردگار ما و شماست و اعمال ما

از آن ما و اعمال شما از آن شما است و ما با اخلاص او را پرستش می کنیم (و **موحد خالصیم**) .

140- یا می گوئید ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط یهودی یا نصرانی بودند بگو شما

بهتر میدانید یا خدا؟ (و با اینکه می دانید آنها یهودی و نصرانی نبودند چرا حقیقت را کتمان می کنید) و

چه کسی ستمگرتر از آن کس است که گواهی و شهادت الهی را که نزد او است کتمان کند و خدا از

اعمال شما غافل نیست.

141- (به هر حال) آنها امتی بودند که درگذشتند، آنچه کردند برای خودشان است و آنچه هم شما

کرده اید برای خودتان است و مسئول اعمال آنها نیستید.

تفسیر:

رنگهای غیر خدائی را بشوئید!

به دنبال دعوتی که در آیات سابق از عموم پیروان ادیان، دائر به تبعیت از برنامه های همه انبیاء شده

بود، در نخستین آیه مورد بحث، به همه آنها فرمان می دهد که تنها رنگ خدائی را بپذیرید (که همان

رنگ ایمان و توحید خالص است) (صِبْغَةَ اللَّهِ) .

سپس اضافه می کند چه رنگی از رنگ خدائی بهتر است؟ و ما منحصر او را پرستش می کنیم (و من احسن من الله صبغة ونحن له عابدون).

و به این ترتیب، قرآن فرمان می دهد همه رنگهای نژادی و قبیله‌ای و سایر رنگهای تفرقه انداز را از میان بردارند و همگی به رنگ الهی در آیند.

مفسران نوشته اند که در میان مسیحیان معمول بود که فرزندان خود را غسل تعمید می دادند، گاه ادویه مخصوص زرد رنگی به آب اضافه می کردند و می گفتند: این غسل مخصوصا با این رنگ خاص باعث تطهیر نوزاد از گناه ذاتی که از آدم به ارث برده است می شود.

قرآن بر این منطق بی اساس، خط بطلان می کشد و می گوید: بهتر این است که به جای رنگ ظاهر و رنگهای خرافاتی و تفرقه انداز، رنگ حقیقت و خدائی را بپذیرید تا روح و جانتان از هر آلودگی پاک گردد.

راستی چه تعبیر زیبا و لطیفی است؟ اگر مردم رنگ خدائی بپذیرند یعنی رنگ وحدت و عظمت و پاکی و پرهیزکاری.

رنگ بی رنگی و عدالت و مساوات و برادری و برابری.

و رنگ توحید و اخلاص، می توانند در پرتو آن به همه نزاعها و کشمکشها که هر گاه بی رنگی اسیر رنگ شود به وجود می آید، از میان بردارند، و ریشه های شرک و نفاق و تفرقه را بر کنند.

در حقیقت این همان بی رنگی و حذف همه رنگها است.

در احادیث متعددی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه نقل شده که (مقصود از: (صبغة الله) آئین

پاک اسلام است این حدیث نیز اشاره به همان است که در بالا گفته شد.

و از آنجا که یهود و غیر آنها گاه با مسلمانان به محاجه و گفتگو بر می خاستند و می گفتند: تمام پیامبران از میان جمعیت ما برخاسته، و دین ما قدیمترین ادیان و کتاب ما کهنترین کتب آسمانی است، اگر محمد نیز پیامبر بود باید از میان ما مبعوث شده باشد!

گاه می گفتند: نژاد ما از نژاد عرب برای پذیرش ایمان و وحی آماده تر است، چرا که آنها بتپرست بوده اند و ما نبودیم.

و گاه خود را فرزندان خدا می نامیدند و بهشت را در انحصار خودشان! قرآن در آیات فوق خط بطلان به روی همه این پندارها کشیده، نخست به پیامبر می گوید: به آنها بگو آیا درباره خداوند با ما گفتگو می کنید؟ در حالی که او پروردگار ما و پروردگار شما است (قل اتحاجوننا فی الله و هو ربنا و ربکم).

این پروردگار در انحصار نژاد و قبیلهای نیست، او پروردگار همه جهانیان همه عالم هستی است. این را نیز بدانید که ما در گرو اعمال خویشیم و شما هم در گرو اعمال خود و هیچ امتیازی برای هیچکس جز در پرتو اعمالش نمی باشد (و لنا اعمالنا و لکم اعمالکم) با این تفاوت که ما با اخلاص او را پرستش می کنیم و موحد خالصیم (اما بسیاری از شما توحید را به شرک آلوده کرده اند) (و نحن له مخلصون).

آیه بعد به قسمت دیگری از این ادعاهای بی اساس پاسخ گفته می فرماید: (آیا شما می گوئید: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط همگی یهودی یا نصرانی بوده اند؟) (ام تقولون ان ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط كانوا هودا او نصاری). (آیا شما بهتر میدانید یا خدا؟! (قل انتم اعلم ام الله).

خدا بهتر از همه کس می داند که آنها، نه یهودی بودند، و نه نصرانی. شما هم کم و بیش میدانید که بسیاری از این پیامبران قبل از موسی و عیسی در جهان گام گذاردند و اگر هم ندانید باز بدون اطلاع، چنین نسبتی را به آنها دادن تهمت است و گناه، و کتمان حقیقت است و چه کسی ستمکارتر از آن کس است که شهادت الهی را که نزد او است کتمان کند؟ (ومن اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله).

(اما بدانید خدا از اعمال شما غافل نیست) (و ما الله بغافل عما تعملون).

عجیب است، وقتی انسان روی دنده لجاجت و تعصب می افتد حتی مسلمات تاریخ را انکار می کند، فی المثل آنها پیامبرانی همچون ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که قبل از موسی و عیسی به دنیا آمدند و از جهان رفتند، از پیروان موسی یا مسیح می شمارند و یک واقعیت به این روشنی را کتمان می کنند، واقعیتی که با سرنوشت مردم و دین و ایمان آنها سر و کار دارد، به همین دلیل قرآن آنها را ستمکارترین افراد معرفی کرده است، زیرا هیچ ستمی بالاتر از این نیست که افرادی آگاهانه حقایق را کتمان کنند و مردم را در بیراهه ها سرگردان سازند.

در آخرین آیه مورد بحث به گونه دیگری به آنها پاسخ می گوید: می فرماید به فرض اینکه همه این ادعاها درست باشد آنها گروهی بودند که درگذشتند و پرونده اعمالشان بسته شد، و دورانشان سپری گشت و اعمالشان متعلق به خودشان است (تلك امة قد خلت لها ما كسبت).

(و شما هم مسئول اعمال خویش هستید و هیچگونه مسئولیتی در برابر اعمال آنها ندارید) (ولکم ما کسبتم ولا تسئلون عما کانوا یعملون).

خلاصه یک ملت زنده باید به اعمال خویش متکی باشد نه به تاریخ گذشته خویش، و یک انسان باید به فضیلت خود متکی باشد چرا که از فضل پدر تو را چیزی حاصل نمی شود، هر چند پدرت فاضل باشد!.

پایان جزء اول قرآن مجید مشهد مقدس 16 محرم الحرام 1403

آیه (142) و ترجمه

(سيقول السفهاء من الناس ما ولّهم عن قبلتهم التي كانوا عليها قل لله المشرق والمغرب يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم) (۱۴۲) .

ترجمه:

142- به زودی سبک مغزان از مردم می گویند: چه چیز آنها را (مسلمانان را) از قبله‌های که بر آن بودند باز گردانید؟ بگو مشرق و مغرب از آن خدا است هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.
تفسیر:

ماجرای تغییر قبله

این آیه و چند آیه بعد به یکی از تحولات مهم تاریخ اسلام که موجی عظیم در میان مردم به وجود آورد اشاره می کند، توضیح اینکه: پیامبر اسلام (ﷺ) مدت سیزده سال پس از بعثت در مکه، و چند ماه بعد از هجرت در مدینه به امر خدا به سوی (بیت المقدس) نماز می خواند، ولی بعد از آن قبله تغییر یافت و مسلمانان مأمور شدند به سوی (کعبه) نماز بگذارند.

در اینکه مدت عبادت مسلمانان به سوی بیت المقدس در مدینه چند ماه بود مفسران اختلاف نظر دارند از هفت ماه تا هفده ماه ذکر کرده اند، ولی هر چه بود در این مدت مورد سرزنش یهود قرار داشتند چرا که بیت المقدس در اصل قبله یهود بود آنها به مسلمانان می گفتند: اینان از خود استقلال ندارند و به سوی

قبله ما نماز می خوانند، و این دلیل آن است که ما بر حقیم.

این گفتگوها برای پیامبر اسلام و مسلمانان ناگوار بود، آنها از یکسو مطیع فرمان خدا بودند، و از سوی دیگر طعنه های یهود از آنها قطع نمی شد، برای همین جهت پیامبر (ﷺ) شبها به اطراف آسمان می نگرست، گویا در انتظار وحی الهی بود.

مدتی از این انتظار گذشت تا اینکه فرمان تغییر قبله صادر شد و در حالی که پیامبر دو رکعت نماز ظهر را در مسجد بنی سالم به سوی بیت المقدس خوانده بود جبرئیل مأمور شد بازوی پیامبر (ﷺ) را بگیرد و روی او را به سوی کعبه بگرداند.

یهود از این ماجرا سخت ناراحت شدند و طبق شیوه دیرینه خود به بهانه جوئی و ایراد گیری پرداختند. آنها قبلاً می گفتند: ما بهتر از مسلمانان هستیم، چرا که آنها از نظر قبله استقلال ندارند و پیرو ما هستند، اما همین که دستور تغییر قبله از ناحیه خدا صادر شد زبان به اعتراض گشودند چنانکه قرآن در آیه مورد بحث می گوید: (به زودی بعضی از سبک مغزان مردم می گویند چه چیز آنها مسلمانان) را از قبله‌های که بر آن بودند بر گردانید؟ (سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلِيَهُمْ عَنِ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا).

چرا اینها از قبله پیامبران پیشین امروز اعراض نمودند؟ اگر قبله اول صحیح بود این تغییر چه معنی دارد؟ و اگر دومی صحیح است چرا سیزده سال و چند ماه به سوی بیت المقدس نماز خواندید؟! خداوند به پیامبرش دستور میدهد به آنها بگو شرق و غرب عالم از آن خداست، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند) (قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

این یک دلیل قاطع و روشن در برابر بهانه‌جویان بود که بیت المقدس و کعبه و همه جا ملک خدا است، اصلاً خدا خانه و مکانی ندارد، مهم آن است که تسلیم فرمان او باشید هر جا خدا دستور دهد به آن سو نماز بخوانند، مقدس و محترم است، و هیچ مکانی بدون عنایت او دارای شرافت ذاتی نمی باشد. و تغییر قبله در حقیقت مراحل مختلف آزمایش و تکامل است و هر یک مصداقی است از هدایت الهی، او است که انسانها را به صراط مستقیم رهنمون می شود.

نکته ها

نکته 1

(سفهاء) جمع (سفیه) در اصل به معنی کسی است که بدنش سبک باشد و به آسانی جابجا شود، عرب به افسارهای سبک وزن حیوانات که به هر طرف حرکت می‌کند سفیه می گوید، ولی این کلمه تدریجاً به

معنی سبک مغز به کار رفته و به صورت معنی اصلی در آمده، خواه این سبک مغزی در امور دینی باشد یا دنیوی.

نکته 2

سابقاً گفتیم مسأله (نسخ) احکام و تغییر برنامه های تربیتی در مقطعهای مختلف زمانی مسأله تازه یا عجیبی نیست که مورد ایراد قرار گیرد، ولی بهانه جویانیهود این مطلب را دستاویز خوبی برای انحراف افکار از اسلام پنداشتند، و روی آنتیلیغات زیادی کردند، اما چنانکه در آیات بعد خواهیم دید قرآن به آنها پاسخهای منطقی و دندان شکن داده است.

نکته 3

جمله (یهدی من یشاء) (هر کس را خدا بخواهد هدایت می کند) چنانکه سابقاً نیز گفته ایم به این معنی نیست که خداوند بدون حساب کسی را هدایت می کند، بلکه این مشیتاز (حکمت) خداوند و حساب مصالح و مفاسد سرچشمه می گیرد.

آیه (143) و ترجمه

(و كذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيدا و ما جعلنا القبلة التي كنت عليها الا لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه و ان كانت لكبيرة الا على الذين هدى الله و ما كان الله ليضيع ايمانكم ان الله بالناس لرؤوف رحيم) (١٤٣) .

ترجمه:

143- همان گونه (که قبله شما یک قبله میانه است) شما را نیز امت میانه ای قرار دادیم (که در حد اعتدال که میان افراط و تفریط هستید) تا گواه بر مردم باشید و پیامبر هم گواه بر شما و ما آن قبله‌های را که قبلا بر آن بودی تنها برای این قرار دادیم که افرادی از پیامبر پیروی می کنند از آنها که به جاهلیت باز می گردند مشخص شوند، اگر چه این جز بر کسانی که خداوند آنها را هدایت کرده دشوار بود (این را نیز بدانید که نمازهای شما در برابر قبله سابق صحیح بوده) و خدا هرگز ایمان نماز) شما را ضایع نمی گرداند، زیرا خداوند نسبت به مردم رحیم و مهربان است.

تفسیر:

امت وسط

در آیه مورد بحث به قسمتی از فلسفه و اسرار تغییر قبله اشاره شده است.

نخست می گوید: همانگونه (که قبله شما یک قبله میانه است) شما را نیز یک امت میانه قرار دادیم (و كذلك جعلناكم امة وسطا) .

امتی که از هر نظر در حد اعتدال باشد، نه کندرو و نه تندرو، نه در حد افراط و نه تفریط، الگو و

نمونه.

اما چرا قبله مسلمانان، قبله میانه است زیرا مسیحیان تقریبا به سمت مشرق می ایستادند به خاطر اینکه بیشتر ملل مسیحی در کشورهای عربی زندگی می کردند و برای ایستادن به سوی محل تولد عیسی که در بیت المقدس بود ناچار بودند به سمت مشرق بایستند و به این ترتیب جهت مشرق قبله آنان محسوب می شد ولی یهود که بیشتر در شامات و بابل و مانند آن به سر می بردند رو به سوی بیت المقدس که برای آنان تقریبا در سمت غرب بود می ایستادند، و به این ترتیب نقطه غرب قبله آنان بود.

اما (کعبه) که نسبت به مسلمانان آن روز (مسلمانان مدینه) در سمت جنوب و میان مشرق و مغرب قرار داشت یک خط میانه محسوب می شد.

در حقیقت تمام این مطالب را می توان از جمله (و کذلک) استفاده کرد هر چند در تفسیر این جمله مفسران احتمالات دیگری داده اند که قابل بحث و ایراد است.

به هر حال گویا قرآن می خواهد رابطه ای میان همه برنامه های اسلامی ذکر کند و آن اینکه نه تنها قبله مسلمانان یک قبله میانه است که تمام برنامه هایشان این ویژگی را دارا است.

سپس اضافه می کند: (هدف این بود که شما گواه بر مردم باشید و پیامبر هم گواه بر شما باشد) (لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا).

تعبیر به (گواه بودن) امت اسلامی بر مردم جهان و همچنین (گواه بودن) پیامبر (ﷺ) نسبت به مسلمانان، ممکن است اشاره به اسوه و الگو بودن، بوده باشد، چرا که گواهان و شاهدان را همیشه از میان افراد نمونه انتخاب می کنند.

یعنی شما با داشتن این عقائد و تعلیمات، امتی نمونه هستید همانطور که پیامبر در میان شما یک فرد نمونه است.

شما با عمل و برنامه خود گواهی می دهید که یک انسان می تواند هم مرد دین باشد و هم مرد دنیا، در عین اجتماعی بودن جنبه های معنوی و روحانی خود را کاملاً حفظ کند، شما با این عقائد و برنامه ها گواهی می دهید که دین و علم، دنیا و آخرت، نه تنها تضادی با هم ندارند بلکه یکی در خدمت دیگری است.

سپس به یکی دیگر از اسرار تغییر قبله اشاره کرده می گوید: (ما آن قبله های را که قبلاً بر آن بودی (بیت المقدس) تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از رسول خدا پیروی می کنند از آنها که به جاهلیت باز می گردند باز شناخته شوند) (و ما جعلنا القبلة التي كنت عليها الا لنعلم من يتبع الرسول من ينقلب علی عقبیه).

قابل توجه اینکه نمی گوید: (تا افرادی که از تو پیروی می کنند) بلکه می گوید: (تا افرادی که از رسول خدا پیروی می کنند) اشاره به اینکه تو رهبری و فرستاده خدائی، و به همین جهت باید در همه کار تسلیم فرمان تو باشی، قبله که سهل است، اگر ما فوق آن نیز دستور دهد بهانه گیری در آن دلیل بر حفظ خلق و خوی دوران شرک و بت پرستی است.

جمله (ممن ینقلب علی عقیبه) که در اصل به معنی برگشتن روی پاشنه پا است اشاره به ارتجاع و بازگشت به عقب می باشد.

سپس اضافه می کند: (اگر چه این کار جز برای کسانی که خداوند هدایتشان کرده دشوار بود) (وان كانت لكبيرة الا على الذين هدى الله).

آری تا هدایت الهی نباشد، آن روح تسلیم مطلق در برابر فرمان او فراهم نمی شود، مهم این است که انسان چنان تسلیم باشد که حتی در اجرای این گونه فرمانها احساس سنگینی و سختی ننماید، بلکه چون از ناحیه او است در کامش شیرینتر از عسل باشد.

و از آنجا که دشمنان و سوسه گر یا دوستان نادان فکر می کردند با تغییر قبله ممکن است اعمال و عبادات سابق ما باطل باشد، و اجر ما بر باد رود، در آخر آیه اضافه می کند: خدا هرگز ایمان نماز) شما را ضایع نمی گرداند، زیرا خداوند نسبت به همه مردم رحیم و مهربان است (وما كان الله ليضيع ايمانكم ان الله بالناس لرؤف رحيم).

دستورهای او همچون نسخه های طبیب است یک روز این نسخه نجاتبخش است، و روز دیگر نسخه دیگر، هر کدام در جای خود نیکو است، و ضامن سعادت و تکامل، بنا بر این تغییر قبله نباید هیچگونه نگرانی برای شما نسبت به نمازها و عبادات گذشته یا آینده ایجاد نماید که همه آنها صحیح بوده و هست.

نکته ها

1- اسرار تغییر قبله

تغییر قبله از بیت المقدس به خانه کعبه برای همه سؤ ال انگیز بود، آنها که گمان می کردند هر حکمی باید ثابت باشد می گفتند اگر می بایست ما به سوی کعبه نماز بخوانیم چرا از همان روز اول نگفتند؟ و اگر بیت المقدس مقدم بود که قبله انبیاء پیشین محسوب می شد چرا تغییر یافت؟.

دشمنان نیز میدان وسیعی برای سمپاشی یافتند، شاید می گفتند: او در آغاز متوجه قبله پیامبران گذشته شد، اما پس از پیروزیهایش نژاد پرستی بر او غلبه نمود و آن را به قبله قوم خود تبدیل کرد! یا می گفتند: او برای جلب توجه یهود و مسیحیان، نخست بیت المقدس را پذیرفت هنگامی که مؤ ثر نیفتاد آن را تبدیل به (کعبه) کرد.

بدیهی است این وسوسه ها آن هم در جامعهای که هنوز نور علم و ایمان زوایایش را روشن نساخته بود، و رسوبات دوران شرک و بت پرستی هنوز در آن وجود داشت، چه نگرانی و اضطرابی ایجاد می کند.

لذا قرآن صریحا در آیه فوق می گوید: این یک آزمایش بزرگ برای مشخص شدن موضع مؤ منان و مشرکان بود.

بعید نیست یکی از علل مهم تغییر قبله مسأله زیر باشد:

از آنجا که خانه کعبه در آن زمان کانون بتهای مشرکان بود، دستور داده شد مسلمانان موقتا به سوی بیت المقدس نماز بخوانند و به این ترتیب صفوف خود را از مشرکان جدا کنند.

اما هنگامی که به مدینه هجرت کردند و تشکیل حکومت و ملتی دادند و صفوف آنها از دیگران کاملا مشخص شد، دیگر ادامه این وضع ضرورت نداشت در این هنگام به سوی کعبه قدیمیترین مرکز توحید و پرسابقه ترین کانون انبیاء باز گشتند.

بدیهی است هم نماز خواندن به سوی بیت المقدس برای آنها که خانه کعبه را سرمایه معنی نژاد خود می دانستند مشکل بود، و هم بازگشت به سوی کعبه بعد از بیت المقدس بعد از عادت کردن به قبله نخست.

مسلمانان به این وسیله در بوته آزمایش قرار گرفتند، تا آنچه از آثار شرک در وجودشان است در این کوره داغ بسوزد، و پیوندهای خود را از گذشته شرک آلودشان ببرند و روح تسلیم مطلق در برابر فرمان حق در وجودشان پیدا گردد.

اصولا همانگونه که گفتیم خدا مکان و محلی ندارد، قبله رمزی است برای وحدت صفوف و احیای خاطره های توحیدی، و تغییر آن هیچ چیز را دگرگون نخواهد کرد، مهم تسلیم بودن در برابر فرمان او و شکستن بتهای تعصب و لجاجت و خود خواهی است.

نکته 2- امت اسلامی یک امت میانه

کلمه (وسط) در لغت هم به معنی حد متوسط در میان دو چیز آمده، و هم به معنی جالب و زیبا و عالی و شریف، و این هر دو ظاهرا به یک حقیقت باز می گردد زیرا معمولا شرافت و زیبایی در آن است که چیزی از افراط و تفریط دور باشد و در حد اعتدال قرار گیرد.

چه تعبیر جالبی در اینجا قرآن درباره امت اسلامی کرده است، آنها را یک امت میانه و معتدل نامیده. معتدل از (نظر عقیده) که نه راه (غلو) را می پیمایند و نه راه (تقصیر و شرک)، نه طرفدار (جبرند) و نه (تفویض)، نه درباره صفات خدا معتقد به (تشبیه) و نه (تعطیل).

معتدل از نظر ارزشهای معنوی و مادی، نه به کلی در جهان ماده فرو میروند که معنویت به فراموشی سپرده شود، و نه آنچنان در عالم معنی فرو میروند که از جهان ماده به کلی بی خبر گردند نه همچون گروه عظیمی از یهود جز گرایش مادی چیزی را شناسند و نه همچون راهبان مسیحی به کلی ترک دنیا گویند.

معتدل از نظر علم و دانش، نه آنچنان بر دانسته های خود جمود دارند که علوم دیگران را پذیرا نشوند، و نه آن گونه خود باخته اند که به دنبال هر صدائی برخیزند.

معتدل از نظر روابط اجتماعی، نه اطراف خود حصاری می کشند که از جهانیان به کلی جدا شوند، و نه اصالت و استقلال خود را از دست می دهند که همچون غریزدگان و شرقزدگان در این ملت و آن امت ذوب شوند!.

معتدل از نظر شیوه های اخلاقی، از نظر عبادت، از نظر تفکر و خلاصه معتدل در تمام جهات زندگی و حیات.

یک مسلمان واقعی هرگز نمی تواند انسان یک بعدی باشد، بلکه انسانی است دارای ابعاد مختلف، متفکر، با ایمان، دادگر، مجاهد، مبارز، شجاع، مهربان فعال، آگاه و با گذشت.

تعبیر به حد وسط، تعبیری است که از یکسو مسأله شاهد و گواه بودن امت اسلامی را مشخص می سازد، زیرا کسانی که در خط میانه قرار دارند می توانند تمام خطوط انحرافی را در چپ و راست ببینند! و از سوی دیگر تعبیری است که دلیل مطلب نیز در آن نهفته است، و می گوید: اگر شما گواهان خلق جهان هستید به دلیل همین اعتدال و امت وسط بودنشان است.

نکته 3- امتی که می تواند از هر نظر الگو باشد

اگر آنچه را در معنی امت وسط در بالا گفتیم در ملتی جمع باشد بدون شک، طلایه داران حقند، و شاهدان حقیقت، چرا که برنامه های آنها میزان و معیاری است برای بازشناسی حق از باطل.

جالب اینکه در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) برای ما نقل شده می خوانیم: نحن الامة الوسطی، و نحن شهداء الله علی خلقه و حججه فی ارضه... نحن الشهداء علی الناس... الینا یرجع الغالی و بنا یرجع المقصر:

(مائیم امت میانه، و مائیم گواهان خدا بر خلق، و حجت های او در زمین، مائیم گواهان بر مردم غلو کنندگان باید به سوی ما باز گردند و مقصران باید کوتاهی را رها کرده و به ما ملحق شوند).

بدون شک این روایات همانگونه که بارها گفته ایم مفهوم وسیع آیه را محدود نمی کند، بلکه بیان مصداق های کامل این امت نمونه است، و بیان الگوهائی است که در صف مقدم قرار دارند.

نکته 4- تفسیر جمله (لنعلم)

جمله (لنعلم) (تا بدانیم) و مانند آن که در قرآن کراراً در مورد خداوند به کار رفته است به این معنی نیست که خداوند چیزی را نمی دانسته و سپس از آن آگاه شده است، بلکه مراد همان تحقق و عینیت پیدا کردن این واقعیت هاست.

توضیح اینکه: خداوند از ازل از همه حوادث و موجودات آگاه بوده است هر چند آنها تدریجا به وجود می آیند، بنا بر این حدوث حوادث و موجودات چیزی بر علم و دانش او نمی افزاید بلکه آنچه قبلا می دانسته به این ترتیب پیاده می شود و به این می ماند که شخص معماری نقشه ساختمانی را طرح کند و از تمام جزئیات آن قبل از وجودش آگاه باشد و سپس آن نقشه را تدریجا پیاده کند، هنگامی که معمار مزبور تصمیم بر پیاده کردن قسمتی از نقشه ساختمان را می گیرد، می گوید این کار را به خاطر این می کنم تا آنچه را در نظر داشته ام ببینم، یعنی می خواهم نقشه علمی خود را جامه (عمل) بپوشانم (بدون شک علم خدا با بشر چنانکه در بحث صفات خداوند گفته ایم تفاوت بسیار دارد، منظور ذکر مثالی برای روشن شدن بحث است) جمله (و ان کانت لکبیرة الا علی الذین هدی الله) بازگو کننده این حقیقت است که خلاف عادت قدم بر داشتن و تحت تاءثیر احساسات بیجا قرار نگرفتن، کار بسیار مشکلی است مگر برای کسانی که براستی به خدا ایمان داشته، و تسلیم فرمان او باشند.

آیه (144) و ترجمه

(قد نرى تقلب وجهك في السماء فلنولينك قبلة ترضىها فول وجهك شطر المسجد الحرام وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره و ان الذين اوتوا الكتب ليعلمون انه الحق من ربهم وما الله بغفل عما يعملون) (١٤٤).

ترجمه:

144- نگاه های انتظار آمیز تو را به سوی آسمان (برای تعیین قبله نهائی) می بینیم، اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خشنود باشی باز می گردانیم، روی خود را به جانب مسجد الحرام کن، و هر جا باشید روی خود را به جانب آن بگردانید، و کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده بخوبی می دانند این فرمان حقی است که از ناحیه پروردگارشان صادر شده (و در کتابهای خود خوانده اند که پیغمبر اسلام به سوی دو قبله نماز می خواند) و خداوند از اعمال آنها (در مخفی داشتن آیات غافل نیست).

تفسیر:

همه جا رو به سوی کعبه کنید

همانگونه که قبلاً اشاره شد، بیت المقدس قبله نخستین و موقت مسلمانان بود، لذا پیامبر (ﷺ) انتظار می کشید که فرمان تغییر قبله صادر شود، به خصوص اینکه یهود پس از ورود پیامبر (ﷺ) به مدینه این موضوع را دستاویز خود قرار داده بودند، و مرتباً مسلمانان را سرزنش می کردند: اینها استقلال از خود ندارند اینها پیش از آنکه ما به آنها یاد دهیم اصلاً از امر قبله سر در نمی آوردند! قبول قبله ما دلیل بر قبول مذهب ما است! و مانند اینها.

در آیه مورد بحث به این امر اشاره شده و فرمان تغییر قبله در آن صادر گردیده است می فرماید: (ما نگاه های انتظار آمیز تو را به آسمان (مرکز نزول وحی) می بینیم (قد نرى تقلب وجهك في السماء). (اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن راضی خواهی بود باز می گردانیم) (فلنولينك قبلة ترضيها). (هم اکنون صورت خود را به سوی مسجد الحرام و خانه کعبه بازگردان) (فول وجهك شطر المسجد الحرام).)

نه تنها در مدینه، هر جا باشید، روی خود را به سوی مسجد الحرام کنید (و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره).

می دانیم این تغییر قبله طبق روایات در حال نماز ظهر بود، و در یک لحظه حساس و چشمگیر انجام گرفت، پیک وحی خداوند بازوان پیامبر (ﷺ) را گرفته و از بیت المقدس به سوی کعبه بر گردانید، و فوراً مسلمانان صفوف خود را تغییر دادند، حتی در روایتی می خوانیم که زنها جای خود را به مردان و مردان جای خود را به زنان دادند (باید توجه داشت که بیت المقدس تقریباً در سمت شمال بود، در حالی که کعبه درست در سمت جنوب قرار داشت).

جالب اینکه تغییر قبله یکی از نشانه های پیامبر اسلام (ﷺ) در کتب پیشین ذکر شده بود، چه اینکه آنها خوانده بودند که او به سوی دو قبله نماز می خواند یصلی الی القبلتین. لذا در آیه فوق بعد از این فرمان اضافه می کند: (کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده است، میدانند این فرمان حقی است از ناحیه پروردگارشان) (وان الذین اوتوا الكتاب لیعلمون انه الحق من ربهم).

بعلاوه همین امر که پیامبر اسلام تحت تاثیر عادات محیط خود قرار نگرفت و کعبه را که مرکز بتها و مورد علاقه عموم عرب بود در آغاز کنار گذاشت، و قبله یک اقلیت محدود را به رسمیت شناخت خود دلیلی بر صدق دعوت او و الهی بودن برنامه هایش به شمار می رفت.

و در پایان اضافه می کند خداوند از اعمال آنها غافل نیست (وما الله بغافل عما یعملون).

یعنی آنها به جای اینکه این تغییر قبله را به عنوان یک نشانه صدق او که در کتب پیشین آمده معرفی کنند، کتمان کرده و به عکس روی آن جنجال به راه انداختند، خدا، هم از اعمالشان آگاه است، و هم از نیاتشان.

نکته ها:

1- نظم آیات

محتوای آیه مورد بحث به خوبی نشان می دهد که قبل از آیه گذشته نازل شده است و اگر می بینیم در قرآن بعد از آن قرار گرفته به خاطر این است که آیات قرآن بر حسب تاریخ نزول جمع آوری نشده است، بلکه گاه مناسباتی ایجاد کرده که آیه ای که نزولش بعد بوده به دستور پیامبر که از فرمان خدا سرچشمه می گرفت قبلاً ذکر شود (از جمله این مناسبت ها رعایت اولویت و اهمیت مطالب است).

2- انتظار دردناک!

از آیه فوق، استفاده می شود که پیامبر (ﷺ) علاقه خاصی (به کعبه داشت و انتظار آن را می کشید که فرمان قبله بودن آن صادر گردد، علت این امر را در علاقه شدید پیامبر (ﷺ) به ابراهیم (ع) و آثار او باید جستجو کرد، از این گذشته (کعبه) قدیمی ترین خانه توحید بود، او می دانست که (بیت المقدس) قبله موقتی مسلمانان است، و آرزو داشت قبله اصلی و نهائی زودتر تعیین گردد.

اما از آنجا که پیامبر (ﷺ) تسلیم فرمان خدا بود حتی این تقاضا را بر زبان نیاورد، تنها نگاه های انتظار آمیزش به آسمان نشان می داد که او عشق و شوق شدیدی در دل دارد.

ضمناً تعبیر به (آسمان) شاید به خاطر این باشد که (فرشته وحی) از طرف بالا بر او نازل می شد و گرنه می دانیم نه خداوند مکانی دارد، و نه وحی او محل معینی.

3- معنی (شطر)

موضوع دیگری که در اینجا قابل دقت است اینکه: در آیه فوق به جای کلمه کعبه، (شطر المسجد الحرام) ذکر شده.

این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که برای آنها که در نقاط دور از مکه نماز می خوانند محاذات با خانه کعبه بسیار دشوار یا غیر ممکن است، لذا به جای خانه (کعبه) (مسجد الحرام) که محل وسیعتری است، ذکر شده، و مخصوصاً کلمه (شطر) که به معنی سمت و جانب است، انتخاب گردیده، تا انجام این دستور اسلامی، برای همگان در هر جا باشند میسر گردد، بعلاوه تکلیف صفهای طولانی نماز جماعت که در بسیاری اوقات از طول کعبه بیشتر است روشن شود.

بدیهی است محاذات دقیق با خانه کعبه و حتی با مسجد الحرام گرچه برای کسانی که از دور نماز می خوانند کار بسیار مشکلی است، ولی ایستادن به سمت آن برای همه آسان است.

4- خطاب همگانی

بدون شک خطابات قرآن ولو در ظاهر متوجه پیامبر (ﷺ) باشد، مفهوم عامی دارد که شامل همه مسلمانان می شود (جز موارد معدودی که دلیل بر اختصاص آن به پیامبر (ﷺ) در دست داریم) با توجه به این امر این سؤال پیش می آید که چرا در آیه فوق یک بار به پیامبر (ﷺ) دستور می دهد که رو به سوی مسجد الحرام نماز بخواند، و یکبار همه مؤمنان را مخاطب ساخته؟.

این تکرار ممکن است به این دلیل باشد که مسأله تغییر قبله یک مسأله جنجالی و پر سر و صدا بود، و امکان داشت، به خاطر جنجالها و سمپاشیها، ذهن افراد تازه مسلمان مشوب گردد، و به عذر اینکه خطاب (قول و جهک) مخصوص پیامبر (ﷺ) است از زیر بار نماز خواندن به جانب کعبه شانه خالی کنند، لذا خداوند بعد از این خطاب مخصوص، یک خطاب عام متوجه همه مسلمانان کرد تا تأکید کند که این تغییر قبله به هیچوجه یک امر خصوصی نیست بلکه برای عموم مسلمانها است.

5- آیا تغییر قبله به خاطر خشنودی پیامبر بود؟

جمله (قبلة ترضاها) (قبله ای که از آن خشنود شوی) ممکن است این توهم را ایجاد کند که این تغییر به خاطر خشنودی پیامبر صورت گرفت ولی این توهم با توجه به این نکته از میان می رود که بیت المقدس قبله موقت بود، و پیامبر (ﷺ) انتظار اعلام قبله نهائی را می کشید که با صدور فرمان آن از یک سو زبان طعن یهود از مسلمانان قطع می شد، و از سوی دیگر موجبات علاقمندی بیشتری در مردم حجاز که توجه خاصی به کعبه داشتند برای پذیرش آئین اسلام فراهم می ساخت، ضمناً اعلام قبله نخستین نیز این اثر را داشت که اسلام را از اینکه یک آئین نژادی باشد جدا کرد، بعلاوه قلم بطلان بر بتهای بت پرستان که در کعبه قرار داشتند کشیده بود.

6- کعبه مرکز یک دایره بزرگ

اگر کسی از بیرون کره زمین به صفوف نمازگذاران مسلمانان که رو به سوی کعبه نماز می خوانند بنگرد، دواير متعددی را می بیند که یکی در درون دیگری قرار گرفته تا به کانون اصلی که نقطه کعبه است می رسد، و وحدت و مرکزیت آن را مشخص می سازد.

بدون شک این قبله از برنامه ای که مثلا مسیحیان دارند که همگی در هر جا باشند به سمت مشرق نماز می خوانند الهام بخشتر است.

جالب اینکه توجه خاص مسلمانان به تعیین سمت کعبه سبب شد که علم هیئت و جغرافیا در آغاز اسلام در میان مسلمانان به سرعت رشد کند، زیرا که محاسبه سمت قبله در نقاط مختلف روی زمین بدون آشنائی با این علوم امکان نداشت.

آیه (145) و ترجمه

(و لئن اتیت الذین اوتوا الکتب بکل ءایة ما تبعوا قبلتک و ما انت بتابع قبلتهم و ما بعضهم بتابع قبله بعض و لئن اتبعت اهواءهم من بعد ما جاک من العلم انک اذا لمن الظالمین) (۱۴۵) .
ترجمه:

145- سوگند که اگر هر گونه آیه (و نشانه و دلیلی) برای (این گروه) از اهل کتاب بیاوری از قبله تو پیروی نخواهند کرد، و تو نیز هیچگاه از قبله ی آنان پیروی نخواهی نمود (آنها نباید تصور کنند که بار دیگر تغییر قبله امکانپذیر است) و هیچ یک از آنها پیروی از قبله دیگری نمی کنند، و اگر تو پس از این آگاهی متابعت هوسهای آنها کنی مسلماً از ستمگران خواهی بود.
تفسیر:

آنها به هیچ قیمت راضی نمی شوند
در تفسیر آیه قبل خواندیم که اهل کتاب می دانستند تغییر قبله از بیت المقدس به سوی کعبه نه تنها ایرادی بر پیامبر اسلام (ﷺ) نیست، از جمله نشانه های حقانیت او است زیرا در کتابهای خود خوانده بودند پیامبر موعود به سوی دو قبله نماز می خواند ولی تعصبها نگذاشت آنها حق را بپذیرند.
اصولاً انسان تا زمانی که تصمیم گیری قبلی روی مسائل نکرده باشد، قابل تفاهم است و می توان با دلیل و منطق یا ارائه معجزات، عقیده او را تغییر داد و حقیقتی را برای او اثبات نمود.
اما هنگامی که موضع خود را قبلاً بطور قطع مشخص کرده، مخصوصاً مورد افراد متعصب و نادان، چنین کسانی را به هیچ قیمت نمی توان تغییر داد.

لذا قرآن در آیه مورد بحث با قاطعیت می گوید: (سوگند که اگر هر گونه آیه و نشانه و دلیلی برای (این گروه از) اهل کتاب بیاوری از قبله تو پیروی نخواهند کرد) (و لئن اتیت الذین اوتوا الکتب بکل آیه ما تبعوا قبلتک) .

بنابراین خود را خسته مکن که آنها به هیچ قیمت تسلیم حق نخواهند شد چرا که روح حقیقت جوئی در آنها مرده است.

متأسفانه همه پیامبران الهی با این گونه افراد روبرو بوده اند که یا از ثروتمندان با نفوذ بودند، یا دانشمندان منحرف و دنیاپرست و یا عوام جاهل و متعصب!

بعدا اضافه می کند: تو نیز هرگز تابع قبله آنها نخواهی شد (وما انت بتابع قبلتهم).

یعنی اگر آنها تصور می کنند با این قال و غوغاها بار دیگر قبله مسلمانان تغییر خواهد کرد کور خوانده اند، این قبله همیشگی و نهائی مسلمین است.

و این تعبیر در واقع یکی از طرق پایان دادن به جنجالهای مخالفین است که انسان با قاطعیت بایستد و نشان دهد با این سر و صداها در مسیر خود هیچگونه دگرگونی ایجاد نخواهد کرد.

سپس می افزاید: و آنها نیز آنچنان در عقیده خود متعصبند که (هیچیک از آنها پیرو قبله دیگری نیست (وما بعضهم بتابع قبله بعض).

نه یهود از قبله نصاری پیروی می کنند و نه نصاری از قبله یهود.

و باز برای تأکید و قاطعیت بیشتر به پیامبر اخطار می کند که اگر پس از این آگاهی که از ناحیه خدا به تو رسیده تسلیم هوسهای آنان شوی و از آن پیروی کنی مسلما از ستمگران خواهی بود (ولئن اتبعت اهوائهم من بعد ما جائك من العلم انك اذا لمن الظالمين).

در قرآن نظیر این گونه خطابها که به صورت قضایای شرطیه است نسبت به پیامبر مکرر دیده می شود و هدف آن در واقع سه چیز است:

نخست اینکه همگان بدانند در قوانین الهی هیچگونه تبعیض و تفاوتی در میان مردم نیست، و حتی پیامبران نیز مشمول این قوانین هستند، بنابراین اگر به فرض محال، پیامبر (ﷺ) هم انحرافی از حق پیدا کند، مشمول کیفر پروردگار خواهد شد، هر چند چنین فرضی در مورد پیامبران با آن ایمان و علم سرشار و مقام تقوا و پرهیزکاری امکانپذیر نیست، (و به اصطلاح قضیه شرطیه دلالت بر وجود شرط نمی کند).

دیگر اینکه سایر مردم حساب خود را کاملاً برسند و بدانند جایی که پیامبر چنین است آنها چگونه مراقب مسئولیتهای خویش باشند، و هرگز نباید تسلیم تمایلات انحرافی دشمنان و جار و جنجالهای آنها شوند.

سوم اینکه روشن شود پیامبر نیز از خود اختیار هیچگونه تغییر و دگرگونی در احکام خدا ندارد و به اصطلاح چنان نیست که بشود با او به کنار آیند و سازش کنند بلکه او هم بندهای است سر بر فرمان پروردگار.

آیه (146) و (147) و ترجمه

(الذين أتينهم الكتب يعرفونه كما يعرفون أبناءهم وان فريقا منهم ليكتمون الحق وهم يعلمون)
(١٤٦) (الحق من ربك فلا تكونن من الممترين) (١٤٧) .
ترجمه:

146- کسانی که کتب آسمانی به آنان داده ایم او (پیامبر) را همچون فرزندان خود می شناسند (اگر چه) جمعی از آنان حق را آگاهانه کتمان می کنند.

147- این (فرمان تغییر قبله) حکم حقی از طرف پروردگار تو است، بنابراین هرگز از تردید کنندگان در آن مباش.

تفسیر:

آنها به خوبی او را می شناسند

در تعقیب بحثهای گذشته پیرامون لجاجت و تعصب گروهی از اهل کتاب، نخستین آیه مورد بحث می گوید: علمای اهل کتاب پیامبر اسلام را به خوبی همچون فرزندان خود می شناسند (الذين أتيناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون أبناءهم) .

و نام و نشان و مشخصات او را در کتب مذهبی خود خوانده اند.

(ولی گروهی از آنان سعی دارند آگاهانه حق را کتمان کنند) (وان فريقا منهم ليكتمون الحق وهم يعلمون) .

هر چند گروهی از آنها با مشاهده این نشانه های روشن اسلام را پذیرا گشتند چنانکه از عبد الله بن سلام که از علمای یهود بود و سپس اسلام را پذیرفت نقل شده که می گفت: (من پیامبر اسلام ﷺ) را بهتر از فرزندم می شناسم! (انا اعلم به مني يا بني)

این آیه پرده از حقیقت جالبی بر می دارد و آن اینکه بیان صفات جسمی و روحی و ویژگیهای پیامبر اسلام (ﷺ) در کتب پیشین به قدری زنده و روشن بوده است که ترسیم کاملی از او در اذهان کسانی که با آن کتب، سر و کار داشته اند می نمود.

آیا کسی میتواند احتمال دهد که در آن کتب هیچ نامی از پیامبر اسلام و نشانی از وی نبوده ولی پیغمبر اسلام با این صراحت در مقابل چشم آنها بگوید تمام صفات من در کتب شما موجود است؟ آیا اگر چنین بود همه دانشمندان اهل کتاب به مبارزه شدید و صریح بر ضد او بر نمی خاستند؟ و به او نمی گفتند این تو و این کتابهای ما، در کجای آن نام و صفات تو ثبت است؟ و آیا ممکن بود حتی یک نفر از علمای آنان در برابر پیامبر اسلام تسلیم شود؟! پس این گونه آیات خود دلیل بر صدق و حقانیت خودش می باشد.

سپس به عنوان تأکید بحثهای گذشته پیرامون تغییر قبله، یا احکام اسلام بطور کلی می فرماید: (این فرمان حقی است که از سوی پروردگار تو است و هرگز از تردید کنندگان نباش **(الحق من ربك فلا تكونن من الممتزین)**).

و با این جمله پیامبر را دلداری می دهد و تاءکید می کند در برابر سمپاشیهای دشمنان ذرهای تردید، چه در مسأله تغییر قبله و چه در غیر آن به خود راه ندهد هر چند دشمنان تمام نیروهای خود را در این راه بسیج کنند.

مخاطب در این سخن گرچه شخص پیامبر (ﷺ) است ولی همانگونه که در آیات گذشته نیز گفتیم در واقع هدف همه مردم می باشند و گر نه مسلم است پیامبری که از طریق شهود با وحی سر و کار دارد هیچگاه شک و تردیدی به خود راه نمی دهد، چرا که وحی برای او جنبه حس و عین الیقین دارد.

آیه (148) و ترجمه

(و لكل وجهة هو موليها فاستبقوا الخيرات اين ما تكونوا يات بكم الله جميعا ان الله على كل شىء
قدير) (١٤٨) .

ترجمه:

148- هر طایفه ای قبله ای دارد که خداوند آن را تعیین کرده است (بنابراین زیاد درباره قبله گفتگو
نکنید، و بجای آن) در نیکی ها و اعمال خیر بر یکدیگر سبقت جوئید، و هر جا باشید خداوند شما
را برای پاداش و کیفر در برابر اعمال نیک و بد در روز رستاخیز) حاضر می کند زیرا او بر هر کاری توانا
است.

تفسیر:

هر امتی قبله ای دارد

این آیه در حقیقت پاسخی به قوم یهود است که دیدیم سر و صدای زیادی پیرامون موضوع تغییر قبله
به راه انداخته بودند، می گوید: (هر گروه و طایفه ای قبله ای دارد که خداوند آن را تعیین کرده است)
(و لكل وجهة هو موليها).

در طول تاریخ انبیاء قبله های مختلفی بوده، و تغییر آن چیز عجیبی نیست، قبله همانند اصول دین
نیست که تغییرناپذیر باشد، و یا همچون امور تکوینی که تخلف در آن میسر نشود، بنا بر این زیاد درباره
قبله گفتگو نکنید و به جای آن در اعمال خیر و نیکی ها بر یکدیگر سبقت جوئید (فاستبقوا الخيرات).
در عوض اینکه تمام وقت خود را صرف گفتگو در این مسأله فرعی کنید به سراغ خوبیها و پاکيها
بروید که میدان وسیع و گسترده ای دارد و در آن از یکدیگر پیشی گیرید زیرا معیار ارزش وجودی شما
عمل پاک و نیک شما است.

این مضمون درست شبیه چیزی است که در آیه 177 همین سوره آمده است

(ليس البر ان تولوا وجوهكم قبل المشرق والمغرب ولكن البر من آمن بالله واليوم الآخر والملائكة و
الكتاب والنبيين): (نیکوکاری این نیست که صورتتان را به طرف شرق و غرب کنید، بلکه به این است

که ایمان به خدا و روز جزا و فرشتگان و پیامبران داشته باشید (و با الهام از ایمان راسخ اعمال صالح انجام دهید).

شما اگر می خواهید (اسلام) یا (مسلمانان) را بیازمائید با این برنامه ها بیازمائید نه به مسأله تغییر قبله.

سپس به عنوان یک هشدار به خرده گیران، و تشویق نیکوکاران می فرماید: (هر جا باشید خداوند همه شما را حاضر خواهد کرد) **(اینما تکنونوا یات بکم الله جمیعا)**.

در آن دادگاه بزرگ رستاخیز که صحنه نهائی پاداش و کیفر است.

چنین نیست که عده ای مشغول انجام بهترین کارها باشند و گروهی دیگر جز سمپاشی و تخریب و اخلال کار دیگری نکنند، و با هم یکسان باشند و حساب و کتاب و جزائی در کار نباشد، مسلم بدانید چنان روزی در پیش است و به همه حسابها رسیدگی می شود.

و از آنجا که ممکن است برای بعضی این جمله عجیب باشد که چگونه خداوند ذرات خاکهای پراکنده انسانها را هر جا که باشد جمع آوری می کند و لباس حیات نوینی بر آنها می پوشاند؟ بلافاصله می گوید: (و خداوند بر هر کاری قدرت دارد) **(ان الله على كل شیء قدير)**.

در حقیقت این جمله در پایان آیه به منزله دلیل است برای جمله قبل از **(اینما تکنونوا یات بکم الله جمیعا)**.

نکته ها

نکته 1- آن روز که یاران مهدی (علیه السلام)

جمع می شوند در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده جمله **(اینما تکنونوا یات بکم الله جمیعا)** به اصحاب مهدی (علیه السلام) تفسیر شده است.

از جمله در کتاب روضه کافی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که بعد از ذکر این جمله فرمود: یعنی اصحاب القائم، الثلاثمائة و البضعة عشر رجلا، هم و الله الامة المعدودة، قال یجتمعون و الله فی ساعة واحدة قرع کقرع الخریف: (منظور اصحاب امام قائم (علیه السلام) که سیصد و سیزده نفرند، به خدا سوگند منظور از

(امة معدودة) آنها هستند، به خدا سوگند در یکساعت همگی جمع می شوند همچون پاره های ابر پائیزی که بر اثر تند باد، جمع و متراکم می گردد)!

از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نیز نقل شده: و ذلک و الله ان لو قام قائمنا یجمع الله الیه جمیع شیعتنا من جمیع البلدان: به خدا سوگند هنگامی که مهدی (علیه السلام) قیام کند تمام پیروان ما را از تمام شهرها گرد او جمع می کند. بدون شک این تفسیر از مفاهیم (بطون) آیه است، چرا که می دانیم طبق روایات، آیات قرآن گاه معانی متعددی دارد که یک معنی ظاهر و همگانی عمومی است، و دیگری معنی درونی و به اصطلاح بطن آیه است، که جز پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان (علیهم السلام) و کسانی که خدا بخواهد، از آن آگاه نیستند. به تعبیر دیگر: در حقیقت این روایات اشاره به آن است، خدائی که قدرت دارد ذرات پراکنده خاک انسانها را در قیامت از نقاط مختلف جهان جمع آوری کند، به آسانی می تواند یاران مهدی را در یک روز و یک ساعت برای افروختن نخستین جرعه های انقلاب به منظور تاسیس حکومت عدل الهی و پایان دادن به ظلم و ستم، جمع نماید.

نکته 2- تفسیر جمله و لكل وجهة هو موليها

گفتیم ظاهر آیه این است که اشاره به قبله های مختلفی است که خدا برای امتها قرار داده، ولی بعضی احتمال داده اند که اشاره به معنی وسیعتری است که شامل روشها و برنامه های تکوینی می شود، و در حقیقت معنی قضا و قدر تکوینی نیز از آن منظور بوده (دقت کنید).

البته اگر قرائن قبل و بعد این آیه نبود، چنین تفسیری امکانپذیر بود، ولی با توجه به این قرائن ظاهر همان معنی اول است، و جمله (هو موليها) شبیه (فلنولينك قبلة ترضاها) است، و به فرض که آیه اشاره به این معنی باشد هرگز به مفهوم آن قضا و قدر اجباری نیست، بلکه همان قضا و قدری است که با اصل آزادی اراده و اختیار سازگار است.

آیه (149) و (150) و ترجمه

(و من حیث خرجت فول وجهك شطر المسجد الحرام و انه للحق من ربك و ما الله بغفل عما تعملون) (۱۴۹) (و من حیث خرجت فول وجهك شطر المسجد الحرام و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره لئلا یكون للناس علیکم حجة الا الذین ظلموا منهم فلا تخشوهم و اخشونی و لا تم نعمتی علیکم و لعلکم تهتدون) (۱۵۰) .

ترجمه:

149- از هر جا (و از هر شهر و نقطه ای) خارج شدی (به هنگام نماز) روی خود را به جانب مسجد الحرام کن، این دستور حقی است از طرف پروردگار تو و خداوند از کردار شما غافل نیست.

150- و از هر جا خارج شدی روی خود را به جانب مسجد الحرام کن، و هر جا بودید روی خود را به سوی آن کنید تا مردم جز ظالمان (که دست از لجاجت بر نمی دارند) دلیلی بر ضد شما نداشته باشند (زیرا از نشانه های پیامبر که در کتب آسمانی پیشین آمده این است که او به سوی دو قبله نماز می خواند) از آنها نترسید (و تنها) از من بترسید (این تغییر قبله به خاطر آن بود که) نعمت خود را بر شما تمام کنم تا هدایت شوید.

تفسیر:

تنها از خدا بترس

این آیات همچنان مسأله تغییر قبله و پی آمدهای آن را دنبال می کند.

در آیه نخست روی سخن را به پیامبر (ﷺ) کرده و به عنوان یک فرمان مؤ کد می گوید: (از هر جا (و از هر شهر و دیار) خارج شدی (به هنگام نماز) روی خود را به جانب مسجد الحرام کن) (و من حیث خرجت فول وجهك شطر المسجد الحرام) .

و باز به عنوان تأکید بیشتر اضافه می کند: این فرمان دستور حقی است از سوی پروردگارت (و انه للحق من ربك) .

و در پایان این آیه به عنوان تهدیدی نسبت به توطئه گران و هشدار می گوید: و خدا از آنچه انجام می دهید غافل نیست (و ما الله بغافل عما تعملون) .

این تاءکیدات پی در پی که در آیه بعد نیز تعقیب خواهد شد، همگی حاکی از این حقیقت است که مسأله تغییر قبله و نسخ حکم سابق برای گروهی از تازه مسلمانان نیز گران و سنگین بوده همانگونه که برای دشمنان لجوج، دستاویزی برای سمپاشی.

در اینجا و بطور کلی در همه تحولات و انقلابهای تکاملی چیزی که می تواند به گفتگوها پایان دهد و تردیدها و شکها را بزدايد همان قاطعیت و صراحت و تاءکیدهای متوالی و کوبنده است، هر گاه رهبر جمعیت در این مواقع حساس با لحن قاطع و برنده و غیر قابل تغییر، موضع خود را مشخص کند، دوستان را مصمم تر و دشمنان را برای همیشه مایوس خواهد ساخت، و این نکته کرارا در قرآن به وضوح دیده می شود.

بعلاوه این تکرار و تاءکیدها در حقیقت تکرار محض نیست بلکه دستورات تازه ای نیز هم همراه دارد، از جمله اینکه در آیات گذشته تکلیف مسلمانان در ارتباط با مسأله قبله نسبت به شهری که در آن زندگی می کردند مشخص شده بود، اما در این آیه و آیه بعد، حکم نمازگزاران را به هنگام مسافرت در هر نقطه و هر دیار روشن می سازد.

در آیه بعد، حکم عمومی توجه به مسجد الحرام را در هر مکان و هر نقطهای تکرار می کند می گوید: (از هر جا خارج شدی و به هر نقطه روی آوردی، صورت خود را به هنگام نماز متوجه مسجد الحرام کن) (و من حیث خرجت فول وجهك شطر المسجد الحرام).

درست است که روی سخن در این جمله به پیامبر (ﷺ) است ولی مسلما منظور عموم نمازگزاران می باشد، ولی در جمله بعد برای تاءکید و تصریح اضافه می کند: (و هر جا شما بوده باشید روی خود را به سوی آن کنید) (و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره).

سپس در ذیل همین آیه به سه نکته مهم اشاره می کند

1- کوتاه شدن زبان مخالفان می گوید (این تغییر قبله به خاطر آن صورت گرفت که مردم حجتی بر

ضد شما نداشته باشند) (لئلا یكون للناس علیکم حجة).

هر گاه این تغییر قبله صورت نمی گرفت از یک سو زبان یهود به روی مسلمانان باز می شد و می گفتند: ما در کتب خود خوانده ایم که نشانه پیامبر موعود این است که به سوی دو قبله نماز می خواند و این نشانه در محمد (ﷺ) نیست، و از سوی دیگر مشرکان ایراد می کردند که او مدعی است برای احیاء آئین ابراهیم آمده، پس چرا خانه کعبه را که پایه گزارش ابراهیم است فراموش نموده، اما حکم تغییر قبله موقت به قبله دائمی، زبان هر دو گروه را بست.

ولی از آنجا که همیشه افراد بهانه جو و ستمگری هستند که در برابر هیچ منطقی تسلیم نمی شوند، استثنائی برای این موضوع قائل شده، می گوید: (مگر کسانی از آنها که ستم کرده اند) **(الا الذين ظلموا منهم)**.

که اینها به هیچ صراطی مستقیم نیستند، اگر به سوی بیت المقدس نماز بخوانید می گویند این قبله یهود است و شما دنباله رو دیگرانید، و اگر به سوی کعبه باز گردید می گویند شما ثبات و بقائی ندارید، بقیه آئین شما نیز به زودی دستخوش دگرگونی خواهد شد!

این بهانه جویان به حق شایسته نام ستمگر و ظالمند، چرا که هم بر خود ستم می کنند و هم بر مردم که سد راه هدایت آنها می شوند.

2- از آنجا که عنوان کردن این گروه لجوج را با نام (ستمگر) ممکن بود در بعضی تولید وحشت کند می گوید (از آنها هرگز نترسید، و تنها از من بترسید) **(فلا تخشوه و اخشونی)**.

این یکی از اصول کلی و اساسی تربیت توحیدی اسلامی است که از هیچ چیزی و هیچ کس جز خدا نباید ترس داشت، تنها ترس از خدا (یا صحیحتر ترس از نافرمانی او) شعار هر مسلمان با ایمان است، که اگر این اصل بر روح و جان آنها پرتوافکن شود، هرگز شکست نخواهند خورد.

اما مسلمان نماهائی که به عکس دستور بالا، گاه از شرق می ترسند و گاه از قدرت غرب گاه از (مناقضین داخلی) و گاه از (دشمنان خارجی) خلاصه از همه چیز و همه کس جز خدا وحشت دارند آنها همیشه زبون و حقیر و شکست خورده اند.

3- تکمیل نعمت خداوند به عنوان آخرین هدف برای تغییر قبله ذکر شده، می فرماید (این به خاطر آن بود که شما را تکامل بخشم و از قید تعصب برهانم (و نعمت خود را بر شما تمام کنم تا هدایت شوید) (و **لا تم نعمتی علیکم و لعلکم تهتدون**) .

در حقیقت تغییر قبله یکنوع تربیت و تکامل و نعمت برای مسلمانان بود تا با انضباط اسلامی آشنا شوند و از تقلید و تعصب برهند، زیرا همانگونه که گفتیم

خداوند در آغاز برای جدا کردن صفوف مسلمانان از بت پرستان که در برابر کعبه که آن روز بت خانه بزرگی بود سجده می کردند دستور داد به سوی بیت المقدس نماز بخوانند، تا موضع آنان در برابر مشرکان مشخص گردد، اما بعد از هجرت پیامبر (ﷺ) هم زمان با تشکیل حکومت اسلامی دستور توجه به سوی کعبه صادر شد، و مسلمانان متوجه قدیمی ترین خانه توحید شدند و به این ترتیب یک مرحله از تکامل جامعه اسلامی تحقق یافت.

آیه (151) (152) و ترجمه

(کما ارسلنا فيكم رسولا منكم يتلوا عليكم آياتنا ويزكيكم ويعلمكم الكتب والحكمة و يعلمكم ما لم تكونوا تعلمون) (١٥١) (فاذكروني اذكرکم واشکروا لی ولا تکفرون) (١٥٢) .
ترجمه:

151- همانگونه (که با تغییر قبله نعمت خود را بر شما کامل کردیم) رسولی در میان شما از نوع خودتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند، و شما را تزکیه کند، و کتاب و حکمت بیاموزد، و آنچه نمی دانستید به شما یاد دهد.

152- پس به یاد من باشید تا به یاد شما باشم، و شکر مرا گوئید و کفران (در برابر نعمتها) نکنید.
تفسیر:

برنامه های رسول الله

خداوند در آخرین جمله از آیه گذشته یکی از دلایل تغییر قبله را تکمیل نعمت خود بر مردم و هدایت آنان بیان کرد، در آیه مورد بحث با ذکر کلمه کما اشاره به این حقیقت می کند که تغییر قبله تنها نعمت خدا بر شما نبود، بلکه نعمتهای فراوان دیگری به شما داده است (همانگونه که رسولی در میان شما از نوع خودتان فرستادیم) (کما ارسلنا فيكم رسولا منكم) .

کلمه (منکم) (از شما) ممکن است اشاره به این معنی باشد که او از نوع بشر است و تنها بشر می تواند مربی و رهبر و سرمشق انسانها گردد و از دردها و نیازها و مسائل او آگاه باشد که این خود نعمت بزرگی است

و یا منظور این است که او از نژاد شما و هموطن شما است، زیرا عربهای جاهلی بر اثر تعصب شدید نژادی ممکن نبود زیر بار پیامبری از غیر نژاد خود بروند، چنانکه در آیه 198 و 199 سوره شعراء می خوانیم: (ولو نزلناه علی بعض الاعجمین فقراه علیهم ما کانوا به مؤمنین): (اگر ما قرآن را بر مردی از غیر عرب نازل می کردیم و بر آنها می خواند هرگز به او ایمان نمی آوردند) و این برای آنها نعمت مهمی محسوب می شد که پیامبر از خودشان باشد.

البته این برای آغاز کار بود، اما سر انجام مسأله نژاد و وطن (جغرافیائی) از برنامه ها حذف شد و دستور اصلی و جاودانه اسلام که جهان را وطن، و انسانیت را نژاد معرفی می کند، اعلام گردید بعد از ذکر این نعمت به چهار نعمت دیگر که از برکت این پیامبر عاید مسلمین شد اشاره می کند:

1- (آیات ما را بر شما می خواند) (یتلوا علیکم آیاتنا).

(یتلو) از ماده (تلاوت) به معنی پی در پی در آوردن است لذا هنگامی که عباراتی پی در پی (و روی نظام صحیح) خوانده شود از آن تعبیر به تلاوت می کنند، یعنی پیامبر، سخنان خدا را روی نظام صحیح و مناسبی پی در پی بر شما می خواند تا قلوبتان را آماده پذیرش معانی آن کند، بنابراین تلاوت منظم و حساب شده پیامبر (ﷺ) برای ایجاد آمادگی در برابر تعلیم و تربیت است که در جمله های بعد به آن اشاره می شود.

2- (او شما را پرورش می دهد) (و یزکیکم).

(تزکیه) در اصل (چنانکه راغب در مفردات گوید) به معنی افزودن و نمو دادن است، یعنی او با کمک گرفتن از آیات خدا بر کمالات معنوی و مادی، شما می افزاید، و روحتان را نمو می دهد، گلهای فضیلت را بر شاخسار وجودتان آشکار می سازد و انواع صفات زشت را که در عصر جاهلیت، جامعه شما را فرا گرفته بود میزداید.

3- و کتاب و حکمت به شما می آموزد (و یعلمکم الكتاب والحکمة).

گرچه (تعلیم) بطور طبیعی مقدم بر (تربیت) است، اما همانگونه که سابقا هم اشاره کردیم قرآن مجید برای اثبات این حقیقت که هدف نهائی (تربیت) است غالبا آن را مقدم بر تعلیم آورده است:

فرق میان (کتاب) و (حکمت)، ممکن است از این نظر باشد که کتاب اشاره به آیات قرآن و وحی الهی است که به صورت اعجاز بر پیامبر (ﷺ) نازل شده، ولی حکمت سخنان پیامبر (ﷺ) و تعلیمات او است که سنت نام دارد.

و نیز ممکن است (کتاب) اشاره به اصل دستورات باشد و حکمت اشاره به (اسرار) فلسفه ها، علل و نتایج آن باشد.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که حکمت اشاره به حالت و ملکه ای باشد که از تعلیمات کتاب حاصل می شود، و با داشتن آن انسان می تواند هر کار را بجای خود انجام دهد نویسنده تفسیر (المنار) بعد از ذکر تفسیر نخست (منظور از حکمت (سنت) است) آن را نادرست می شمرد، و به آیه 39 سوره اسراء ذلک مما اوحی الیک ربک من الحکمة (اینها از اموری است که پروردگارت از حکمت به تو وحی فرستاده) استدلال می کند.

ولی به عقیده ما پاسخ این ایراد روشن است زیرا حکمت، معنی وسیعی دارد و ممکن است به آیات قرآن و اسراری که از این طریق بر پیامبر (ﷺ) نازل شده اطلاق گردد، ولی آنجا که (حکمت) در برابر کتاب (قرآن) قرار می گیرد (مانند آیه مورد بحث و آیات مشابه آن) مسلماً منظور از آن غیر از کتاب است و آن چیزی جز (سنت) نخواهد بود.

4 (و آنچه را نمی دانستید به شما تعلیم می دهد) (و یعلمکم ما لم تکنوا تعلمون).

گرچه این موضوع در جمله قبل که تعلیم کتاب و حکمت است وجود داشته ولی قرآن مخصوصاً آن را تفکیک می کند، تا به آنها به فهماند اگر پیامبران نبودند بسیاری از علوم برای همیشه از شما مخفی بود، آنها تنها رهبر اخلاقی و اجتماعی نبودند، بلکه پیشوای علمی نیز بودند که بدون رهبری آنها علوم انسانی نضج نمی گرفت.

با توجه به نعمتهای مختلف الهی که در این آیه بیان شد، در آیه بعد به مردم اعلام می کند که جا دارد شکر این نعمتهای بزرگ را بجا آورند و با بهره گیری صحیح از این نعمتها، حق شکر او را ادا کنند، می فرماید: (مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و شکر مرا بجا آورید و کفران نکنید) (فاذکرونی اذکرکم و اشکروا لی ولا تکفرون).

بدیهی است جمله مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم اشاره به یک معنی عاطفی میان خدا و بندگان نیست، آن گونه که در میان انسانها است که به هم می گویند: به یاد ما باشید تا به یاد شما باشیم بلکه اشاره به یک اصل تربیتی و تکوینی است، یعنی بیاد من باشید، به یاد ذات پاکی که سرچشمه تمام خوبیها و نیکیها

است و به این وسیله روح و جان خود را پاک و روشن سازید و آماده پذیرش رحمت پروردگار، توجه شما به این ذات پاک شما را در فعالیتها مخلص تر مصمم تر، نیرومندتر، و متحدتر می سازد. همانگونه که منظور از (شکرگزاری و عدم کفران) تنها یک مسأله تشریفاتی و گفتن با زبان نیست، بلکه منظور آن است که هر نعمتی را درست به جای خود مصرف کنید و در راه همان هدفی که برای آن آفریده شده به کار گیرید تا مایه فزونی رحمت و نعمت خدا گردد.

نکته ها

نکته 1- گفتار مفسران در تفسیر جمله

(فاذکرونی اذکرکم)

مفسران در شرح این جمله، و اینکه منظور از یادآوری بندگان چیست و یادآوری خداوند چگونه است تفسیرهای متنوعی ذکر کرده اند که فخر رازی در تفسیر کبیر خود آن را در ده موضوع خلاصه کرده:

1- مرا به (اطاعت) یاد کنید، تا شما را به (رحمت) یاد کنم (شاهد این سخن آیه 132 سوره آل عمران است که می گوید: (اطيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ)).

2- مرا به (دعا) یاد کنید، تا شما را به (اجابت) یاد کنم (شاهد این سخن آیه 60 سوره است که می گوید: (ادعُونِي استجب لَكُمْ)).

3- مرا به (ثنا و طاعت) یاد کنید، تا شما را به (ثنا و نعمت) یاد کنم.

4- مرا در (دنیا) یاد کنید تا شما را در (جهان دیگر) یاد کنم.

5- مرا در (خلوتگاه ها) یاد کنید تا شما را در جمع یاد کنم.

6- مرا به (هنگام وفور نعمت) یاد کنید، تا شما را در (سختیها) یاد کنم.

7- مرا به عبادت یاد کنید تا شما را به کمک یاد کنم (شاهد این سخن جمله ایاک نعبد و ایاک نستعین است).

8- مرا به (مجاهدت) یاد کنید، تا شما را به (هدایت) یاد کنم (شاهد این سخن آیه 69 سوره عنکبوت است که می فرماید (وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا)).

9- مرا به (صدق و اخلاص) یاد کنید شما را به (خلاص و مزید اختصاص) یاد می کنم.

10- مرا به (ربوبیت) یاد کنید شما را به رحمت یاد می کنم مجموعه سوره حمد می تواند گواه این معنی باشد).

البته هر یک از این امور جلوه های از جلوه های معنی وسیع این آیه است و آیه فوق همه این معانی و حتی غیر آن را نیز شامل می شود: مرا به (شکر) یاد کنید تا شما را به (زیادی نعمت) یاد کنم، چنانکه در آیه 7 سوره ابراهیم می خوانیم لئن شکرتم لازیدنکم.

بدون شک هر گونه توجه به خداوند چنانکه گفتیم یک اثر تربیتی دارد که در پرتو یاد خدا در وجود انسان پرتوافکن می شود، و روح و جان او بر اثر این توجه آمادگی نزول برکات جدیدی که متناسب با نحوه یاد او است پیدا می کند.

نکته 2- ذکر خدا چیست؟

مسلم است منظور از ذکر خدا تنها یادآوری به زبان نیست، که زبان ترجمان قلب است، هدف این است با تمام قلب و جان به ذات پاک خدا توجه داشته باشید، همان توجهی که انسان را از گناه باز می دارد و به اطاعت فرمان او دعوت می کند.

به همین دلیل در احادیث متعددی از پیشوایان اسلام نقل شده است که منظور از ذکر خدا یادآوری عملی است، در حدیثی از پیامبر (ﷺ) می خوانیم که به علی (علیه السلام) وصیت فرمود و از جمله وصایایش این بود: ثلاث لا تطيقها هذه الامة المواساة للاخ في ماله و انصاف الناس من نفسه، و ذکر الله علی کل حال، و لیس هو سبحانه الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر، و لکن اذا ورد علی ما یحرم الله علیه خاف الله تعالی عنده و ترکه: (سه کار است که این امت توانائی انجام آن را (بطور کامل) ندارند، مواسات و برابری با برادر دینی در مال، و ادای حق مردم با قضاوت عادلانه نسبت به خود و دیگران، و خدا را در هر حال یاد کردن، منظور سبحانه الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر نیست، بلکه منظور این است هنگامی که کار حرامی در مقابل او قرار می گیرد از خدا بترسد و آن را ترک گوید.

ولی به هر حال چه جالب است که خداوند با آن عظمت، ذکر بندگان را در کنار ذکر خود قرار می دهد، بندگان در آن عالم محدود و کوچکشان و خداوند بزرگ در آن عالم نامحدود و بی انتها با آن همه رحمتها و برکات!

آیه (153) و (154) و ترجمه

(يا ايها الذين آمنوا استعينوا بالصبر والصلوة ان الله مع الصبرين) (۱۵۳) (ولا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموت بل احياء ولكن لا تشعرون) (۱۵۴) .
ترجمه:

153- ای افراد با ایمان از صبر (و استقامت) و نماز (در برابر حوادث سخت زندگی) کمک بگیرید
(زیرا) خداوند با صابران است

154- و به آنها که در راه خدا کشته می شوند مرده مگوئید، بلکه آنها زندگانند ولی شما نمی فهمید.
شان نزول

بعضی از مفسران از ابن عباس در شان نزول دومین آیه مورد بحث چنین نقل کرده اند که این آیه درباره کشته شدگان میدان جنگ بدر نازل گردید، آنها چهارده تن بودند، شش نفر از مهاجران، و هشت نفر از انصار، بعد از پایان جنگ عده ای تعبیر می کردند فلانکس مرد، آیه فوق نازل شد و با صراحت آنها را از اطلاق کلمه (میت) بر شهیدان نهی کرد.
تفسیر:

شهیدان زنده اند...

از آنجا که در آیات گذشته سخن از تعلیم و تربیت و ذکر و شکر بود و با توجه به معنی بسیار وسیعی که این مفاهیم دارند، غالب دستورات دینی را در بر می گیرند.
در نخستین آیه مورد بحث سخن از صبر و پایداری به میان می آورد، که بدون آن، مفاهیم گذشته هرگز تحقق نخواهد یافت.

نخست می گوید: (ای کسانی که ایمان آورده اید از صبر و نماز کمک بگیرید) (يا ايها الذين آمنوا استعينوا بالصبر والصلوة) .

و با این دو نیرو (استقامت و توجه به خدا) به جنگ مشکلات و حوادث سخت بروید که پیروزی از آن شما است (زیرا خداوند با صابران است) (ان الله مع الصابرين) .

به عکس آنچه بعضی تصور می کنند، (صبر) هرگز به معنی تحمل بدبختیها و تن دادن ذلت و تسلیم در برابر عوامل شکست نیست، بلکه صبر و شکیبائی به معنی پایداری و استقامت در برابر هر مشکل و هر حادثه است.

لذا بسیاری از علمای اخلاق برای (صبر) سه شاخه ذکر کرده اند:

صبر بر اطاعت (مقاومت در برابر مشکلاتی که در راه طاعت وجود دارد).

صبر بر معصیت (ایستادگی در برابر انگیزه های گناه و شهوات سرکش و طغیانگر).

و صبر بر مصیبت (پایداری در برابر حوادث ناگوار و عدم خود باختگی و شکست روحی و ترک جزع و فرع).

کمتر موضوعی را در قرآن می توان یافت که مانند (صبر) تکرار و مورد تأکید قرار گرفته باشد در قرآن مجید در حدود هفتاد مورد از صبر، سخن به میان آمده که بیش از ده مورد از آن به شخص پیامبر (ﷺ) اختصاص دارد.

تاریخ مردان بزرگ گواهی می دهد که یکی از عوامل مهم یا مهمترین عامل پیروزی آنان استقامت و شکیبائی بوده است افرادی که از این صفت بی بهره اند در گرفتاریها بسیار زود از پا در می آیند و می توان گفت نقشی را که این عامل در پیشرفت افراد و جامعه ها ایفا می کند، نه فراهم بودن امکانات دارد و نه استعداد و هوش و مانند آن.

به همین دلیل در قرآن مجید روی این موضوع با مؤکدترین بیان تکیه شده است، آنجا که می گوید: (انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب): (صابران پاداش خود را بی حساب می گیرند) (زمر 10).

و در مورد دیگر بعد از ذکر (صبر در برابر حوادث) می خوانیم: (ان ذلك من عزم الامور): (این کار از محکمترین کارها است) لقمان 17).

اصولا ویژگی استقامت و پایداری، این است که فضائل دیگر بدون آن ارج و بهائی نخواهد داشت که پشتوانه همه آنها صبر است و لذا در (نهج البلاغه) در (کلمات قصار) می خوانیم: (و علیکم بالصبر، فان الصبر من الايمان كالراس من الجسد، ولا خیر فی جسد لا راس معه، ولا فی ایمان لا صبر معه): (بر شما

باد به صبر و استقامت که صبر در برابر ایمان همچون سر است در مقابل تن، تن بی سر فایده‌ای ندارد، همچنین ایمان بدون صبر ناپایدار و بی نتیجه است).

در روایات اسلامی عالیت‌ترین صبر را آن دانسته اند که به هنگام فراهم آمدن وسائل عصیان و گناه انسان مقاومت کند و از لذت گناه چشم‌پوشد.

در آیه مورد بحث مخصوصاً به مسلمانان انقلابی نخستین که دشمنان نیرومند و خونخوار و بی رحم از هر سو آنها را احاطه کرده بودند، دستور داده شده است که در برابر حوادث مختلف از قدرت صبر و پایداری کمک بگیرند، که نتیجه آن استقلال شخصیت و اتکاء به خویشتن و خودیاری در پناه ایمان به خدا است و تاریخ اسلام این حقیقت را به خوبی نشان می‌دهد که همین اصل اساسی پایه اصلی همه پیروزیها بود.

موضوع دیگری که در آیه بالا به عنوان یک تکیه گاه مهم در کنار صبر، معرفی شده (صلوة) (نماز) است، لذا در احادیث اسلامی می‌خوانیم: کان علی (علیه السلام) اذا اهاله امر فزع قام الی الصلوة ثم تلی هذه الایة و استعینوا بالصبر و الصلوة... (هنگامی که علی (علیه السلام) با مشکلی روبرو می‌شد به نماز برمی‌خاست و پس از نماز به دنبال حل مشکل می‌رفت و این آیه را تلاوت می‌فرمود: (و استعینوا بالصبر و الصلوة...)) از این موضوع هرگز نباید تعجب کرد، زیرا هنگامی که انسان در برابر حوادث سخت و مشکلات طاقت فرسا قرار می‌گیرد، و نیروی خود را برای مقابله با آنها ناچیز می‌بیند، نیاز به تکیه گاهی دارد که از هر جهت نامحدود و بی انتها باشد، نماز او را با چنین مبدئی مربوط می‌سازد، و با اتکاء بر او می‌تواند با روحی مطمئن و آرام امواج سهمگین مشکلات را در هم بشکند.

بنابراین آیه فوق در حقیقت به دو اصل توصیه می‌کند یکی اتکای به خداوند که نماز مظهر آن است و دیگری مسأله خودیاری و اتکای به نفس که به عنوان صبر از آن یاد شده است.

و به دنبال مسأله صبر و استقامت در آیه بعد، سخن از حیات جاویدان شهیدان می‌گوید که پیوند نزدیکی با استقامت و صبرشان دارد.

نخست می گوید: (هرگز به آنها که در راه خدا کشته می شوند و شربت شهادت می نوشند مرده مگوئید) (ولا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات) .

سپس برای تأکید بیشتر اضافه می کند: (بلکه آنها زندگانند، اما شما درک نمی کنید!) (بل احياء و لكن تشعرون) .

اصولا در هر نهضتی گروهی راحت طلب و ترسو خود را کنار می کشند و علاوه بر اینکه خودشان کاری انجام نمی دهند سعی در دلسرد کردن دیگران دارند

همین که حادثه ناگواری رخ می دهد، اظهار تأسف می کنند و آن را دلیل بر بی نتیجه بودن آن قیام می پندارند، غافل از اینکه هیچ هدف مقدس و گرانبهائی بدون دادن قربانی یا قربانیها بدست نیامده و این یکی از سنن این جهان است.

قرآن کریم کرارا از این دسته سخن به میان آورده و آنها را سخت سرزنش می کند.

گروهی از این قماش مردم در آغاز اسلام بودند که هر گاه کسی از مسلمانان در میدان جهاد به افتخار شهادت نائل می آمد می گفتند فلانی مرد! و با اظهار تأسف از مردنش، دیگران را مضطرب می ساختند.

خداوند در پاسخ این گفته های مسموم پرده از روی یک حقیقت بزرگ بر می دارد و با صراحت می گوید: شما حق ندارید کسانی را که در راه خدا جان می دهند مرده بخوانید آنها زنده اند زنده جاویدان، و از روزیهای معنوی در پیشگاه خدا بهره می گیرند، با یکدیگر سخن می گویند، و از سرنوشت پربارشان کاملاً خشنودند، اما شما که در چهار دیواری محدود عالم ماده محبوس و زندانی هستید این حقایق را نمی توانید درک کنید.

نکته ها

نکته 1- چگونگی حیات جاودانی شهیدان

در اینکه حیات و زندگی شهیدان چگونه است؟ در میان مفسران گفتگو است، بدون شک ظاهر آیه این است که آنها دارای یکنوع حیات برزخی و روحانی هستند چرا که جسمشان از هم متلاشی شده و به

گفته امام صادق (علیه السلام) (آن حیات با بدنی است مثالی (بدن مجرد از ماده معمولی و همگون این بدن) که تفسیر آن در سوره مؤ منون آیه 100 (و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون) خواهد آمد.

بعضی از مفسران این زندگی را به عنوان یک حیات غیبی و مخصوص به شهداء دانسته اند و گفته اند ما توضیح بیشتری درباره چگونگی این زندگی و طرز استفاده از آن را در اختیار نداریم.

بعضی دیگر حیات را در اینجا به معنی هدایت، و مرگ را به معنی گمراهی دانسته اند، و گفته اند معنی آیه این است که هر کس کشته شد نگوئید گمراه است، بلکه او هدایت شده است بعضی دیگر حیات جاوید شهیدان را زنده ماندن نام آنها و مکتب آنها می دانند.

ولی با توجه به آنچه در تفسیر اول گفتیم روشن می شود که هیچیک از این احتمالات قابل قبول نیست، نه لزومی دارد که آیه را به معانی مجازی تفسیر کنیم و نه مسأله حیات برزخی را مخصوص شهیدان بدانیم، بلکه شهیدان دارای حیات روحانی و برزخی هستند با این امتیاز که در قرب رحمت پروردگارند و متنعم به انواع نعمتهای او می باشند.

نکته 2- مکتبی که به شهادت افتخار می کند

اسلام با ترسیمی که از مسأله شهادت در آیه فوق و آیات دیگر قرآن کرده است عامل بسیار مهم تازهای را در مبارزه حق در برابر باطل وارد میدان ساخته است، عاملی که کاربرد آن از هر سلاحی بیشتر، و تاثیر آن از همه برتر است، عاملی که می تواند خطرناکترین و وحشتناکترین سلاحهای عصر و زمان ما را در هم بشکند، چنانکه در تاریخ انقلاب اسلامی کشور ما ایران با کمال وضوح این حقیقت را با چشم دیدیم که عشق به شهادت علی رغم تمام کمبودهای ظاهری عامل پیروزی سربازان اسلام در برابر قدرتهای بزرگ شد.

و اگر در تاریخ اسلام و حماسه های جاویدان جهادهای اسلامی و شرح ایثارگریهای کسانی را که با تمام وجودشان در راه پیشبرد این آئین پاک جانفشانی

کردند دقت کنیم می بینیم یک دلیل مهم همه آن پیروزیها همین بود که اسلام در تعلیمات خود این درس بزرگ را به آنها آموخته بود که شهادت در راه خدا و در طریق حق و عدالت به معنی فناء و نابودی و مرگ نیست، بلکه سعادت است و زندگی جاویدان و افتخار ابدی.

سربازانی که چنین درسی را در این مکتب بزرگ آموخته اند هرگز قابل مقایسه با سربازان عادی نیستند، سرباز عادی به حفظ جان خود می اندیشد، اما آنها برای حفظ مکتب پیکار می کنند و پروانه وار می سوزند و قربانی می شوند و افتخار می کنند.

نکته 3 زندگی برزخی و بقای روح

ضمناً از این آیه موضوع بقای روح و زندگی برزخی انسانها (زندگی پس از مرگ و قبل از رستاخیز) به روشنی اثبات می شود و پاسخ صریحی است به کسانی که می گویند قرآن به مسأله بقای روح و زندگی برزخی اشارهای نکرده است.

شرح بیشتر درباره این موضوع و همچنین مسأله حیات جاویدان شهیدان و پاداش مهم و مقام والای کشتگان راه خدا را در جلد سوم تفسیر نمونه صفحه 168 (ذیل آیه 169 سوره آل عمران مطالعه فرمائید.

آیه (155) تا (157) و ترجمه

(و لنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاعمول والاعنفس والثمرت وبشر- الصبرین) (۱۵۵) (الذین اذا اصابتهن مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون) (۱۵۶) (اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون) (۱۵۷) .
ترجمه:

155- قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی، و کمبود میوه ها آزمایش می کنیم و بشارت ده به استقامت کنندگان!

156- آنها که هر گاه مصیبتی به آنها رسد می گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم!

157- اینها همانها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده و آنها هستند هدایت یافتگان.
تفسیر:

جهان صحنه آزمایش الهی است

بعد از ذکر مسأله شهادت در راه خدا، و زندگی جاوید شهیدان، و همچنین مسأله صبر و شکر که هر کدام یکی از چهره های آزمایشهای الهی است، در این آیه به مسأله آزمایش به طور کلی و چهره های گوناگون آن اشاره می کند

و به عنوان یک امر قطعی و تخلف ناپذیر می فرماید: به طور مسلم ما همه شما را با اموری همچون ترس و گرسنگی و زیان مالی و جانی و کمبود میوه ها آزمایش می کنیم (و لنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والاعنفس والثمرات) .

و از آنجا که پیروزی در این امتحانات جز در سایه مقاومت و پایداری ممکن نیست در پایان آیه می فرماید: و بشارت ده صابران و پاداران را (وبشر الصابین) .

آنها هستند که از عهده این آزمایشهای سخت به خوبی بر می آیند و بشارت پیروزی متعلق به آنها است، اما سست عهدان بی استقامت از بوته این آزمایشها سیه روی در می آیند.

آیه بعد صابران را معرفی کرده می گوید: آنها کسانی هستند که هر گاه مصیبتی به آنها رسد می گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم (الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا اليه راجعون).

توجه به این واقعیت که همه از او هستیم این درس را به ما می دهد که از زوال نعمتها هرگز ناراحت نشویم، چرا که همه این مواهب بلکه خود ما تعلق به او داریم، یکروز می بخشد و روز دیگر مصلحت می بیند و از ما باز می گیرد و هر دو صلاح ما است.

و توجه به این واقعیت که ما همه به سوی او باز می گردیم به ما اعلام می کند که اینجا سرای جاویدان نیست زوال نعمتها و کمبود مواهب و یا کثرت وفور آنها همه زودگذر است، و همه اینها وسیله ای است برای پیمودن مراحل تکامل توجه به این دو اصل اساسی اثر عمیقی در ایجاد روح استقامت و صبر دارد. بدیهی است منظور از گفتن جمله انا لله و انا اليه راجعون تنها ذکر زبانی آن نیست، بلکه توجه به حقیقت و روح آن است که یکدنیا توحید و ایمان در عمق آن نهفته است.

و در آخرین آیه مورد بحث الطاف بزرگ الهی را برای صابران و سخت کوشان که از عهده این امتحانات بزرگ بر آمده اند بازگو می کند و می گوید: اینها کسانی هستند که لطف و رحمت خدا و درود الهی بر آنها است (اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة) این الطاف و رحمتها آنها را نیرو می بخشد که در این راه پر خوف و خطر گرفتار اشتباه و انحراف نشوند، لذا در پایان آیه می فرماید: و آنها هستند هدایت یافتگان (و اولئك هم المهتدون).

و به این ترتیب فشرده ای از مسأله بزرگ امتحان و هدف نهائی و چهره های مختلف، و عوامل پیروزی و همچنین نتایج آن را در این چند جمله کوتاه روشن می سازد.

نکته ها

نکته 1- چرا خدا مردم را آزمایش می کند؟

در زمینه مسأله آزمایش الهی بحث فراوان است، نخستین سؤالی که به ذهن می رسد این است که مگر آزمایش برای این نیست که اشخاص یا چیزهای مبهم و ناشناخته را بشناسیم و از میزان جهل و نادانی خود بکاهیم؟ اگر چنین است

خداوندی که علمش به همه چیز احاطه دارد و از اسرار درون و برون همه کس و همه چیز آگاه است، غیب آسمان و زمین را با علم بی پایش می داند، چرا امتحان می کند؟ مگر چیزی بر او مخفی است که با امتحان آشکار شود؟!

پاسخ این سؤالی مهم را در اینجا باید جستجو کرد که مفهوم آزمایش و امتحان در مورد خداوند با آزمایشهای ما بسیار متفاوت است.

آزمایشهای ما همانست که در بالا گفته شد یعنی برای شناخت بیشتر و رفع ابهام و جهل است، اما آزمایش الهی در واقع همان پرورش و تربیت است.

توضیح اینکه در قرآن متجاوز از بیست مورد امتحان به خدا نسبت داده شده است، این یک قانون کلی و سنت دائمی پروردگار است که برای شکوفا کردن استعدادهای نهفته (و از قوه به فعل رساندن آنها) و در نتیجه پرورش دادن بندگان آنان را می آزماید، یعنی همانگونه که فولاد را برای استحکام بیشتر در کوره می گذازند تا به اصطلاح آبدیده شود، آدمی را نیز در کوره حوادث سخت پرورش می دهد تا مقاوم گردد.

در واقع امتحان خدا به کار باغبانی پر تجربه شبیه است که دانه های مستعد را در سرزمینهای آماده می پاشد، این دانه ها با استفاده از مواهب طبیعی شروع به نمو و رشد می کنند، تدریجا با مشکلات می جنگند و با حوادث پیکار می نمایند در برابر طوفانهای سخت و سرمای کشنده و گرمای سوزان ایستادگی به خرج می دهند تا شاخه گلی زیبا یا درختی تنومند و پر ثمر بار آید که بتواند به زندگی و حیات خود در برابر حوادث سخت ادامه دهد.

سربازان را برای اینکه از نظر جنگی نیرومند و قوی شوند به مانورها و جنگهای مصنوعی می برند و در برابر انواع مشکلات تشنگی، گرسنگی، گرما و سرما، حوادث دشوار، موانع سخت، قرار می دهند تا ورزیده و آبدیده شوند.

و این است رمز آزمایشهای الهی.

قرآن مجید به این حقیقت در جای دیگر تصریح کرده می گوید (و لیتل الله ما فی صدورکم و لیمحص ما فی قلوبکم و الله علیم بذات الصدور): او آنچه را شما در سینه دارید می آزماید تا دلهای شما کاملاً خالص گردد و او به همه اسرار درون شما آگاه است (آل عمران 154).

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) تعریف بسیار پر معنی در زمینه فلسفه امتحانات الهی دارد می فرماید: و ان کان سبحانه اعلم بهم من انفسهم و لکن لتظهر الافعال التي بها يستحق الثواب و العقاب: گرچه خداوند به روحيات بندگان از خودشان آگاهتر است ولی آنها را امتحان می کند تا کارهای خوب و بد که معیار پاداش و کیفر است از آنها ظاهر گردد.

یعنی صفات درونی انسان به تنهایی نمی تواند معیاری برای ثواب و عقاب گردد مگر آن زمانی که در لابلای اعمال انسان خودنمایی کند، خداوند بندگان را می آزماید تا آنچه در درون دارند در عمل آشکار کنند، استعدادها را از قوه به فعل برسانند و مستحق پاداش و کیفر او گردند.

اگر آزمایش الهی نبود این استعدادها شکوفا نمی شد و درخت وجود انسان میوه های اعمال بر شاخسارش نمایان نمی گشت و این است فلسفه آزمایش الهی در منطق اسلام.

نکته 2- آزمایش خدا همگانی است

از آنجا که نظام حیات در جهان هستی نظام تکامل و پرورش است و تمامی موجودات زنده مسیر تکامل را می پیمایند، حتی درختان استعدادهای نهفته خود را با میوه بروز می دهند همه مردم از انبیاء گرفته تا دیگران طبق این قانون عمومی می بایست آزمایش شوند و استعدادات خود را شکوفا سازند. گرچه امتحانات الهی متفاوت است، بعضی مشکل، بعضی آسان و قهراً نتایج آنها نیز با هم فرق دارد، اما به هر حال آزمایش برای همه هست، قرآن مجید به امتحان عمومی انسانها اشاره کرده می فرماید: (۱)

حسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا وهم لا يفتنون): آیا مردم گمان می کنند بدون امتحان رها می شوند، نه هرگز بلکه همگی باید امتحان دهند (عنکبوت آیه 1) قرآن نمونه هائی از امتحانات پیامبران را نیز بازگو کرده است آنجا که می فرماید: (واذ ابتلی ابراهیم ربه): خداوند ابراهیم را امتحان کرد (بقره 124).

در جای دیگر آمده است: (فلما رآه مستقرا عنده قال هذا من فضل ربی لیبلونی الاشکرام اکفر): هنگامی که یکی از پیروان سلیمان تخت بلقیس را در کمتر از یک چشم به هم زدن از راه دور برای او حاضر کرد، سلیمان گفت این لطف خدا است برای اینکه مرا امتحان کند آیا شکرگزاری می کنم یا کفران؟ (نمل 40).

نکته 3- طرق آزمایش

در آیه فوق نمونه هائی از اموری که انسان با آنها امتحان می شود بیان شده، از قبیل: ترس، گرسنگی، زیانهای مالی، و مرگ... ولی وسائل آزمایش خداوند منحصر به اینها نیست بلکه امور دیگری نیز در قرآن به عنوان وسیله امتحان آمده است، مانند فرزندان، پیامبران، و دستورات خداوند، حتی بعضی از خوابها ممکن است از وسائل آزمایش باشد شرور و خیرها نیز از آزمایشهای الهی محسوب می شوند (ونبلوکم بالشر و الخیر) (انبیاء 35).

بنا بر این مواردی که در آیه شمرده شده جنبه انحصاری ندارد، هر چند از نمونه های روشن و زنده آزمایشهای الهی است.

و می دانیم که مردم در برابر آزمایشهای خداوند به دو گروه تقسیم می شوند: گروهی از عهده امتحانات بر آمده و گروهی مردود می شوند.

مثلا مسأله ترس که پیش می آید گروهی خود را می بازند و به خاطر اینکه کوچکترین ضرری به آنها نرسد شانه از زیر بار مسئولیت خالی می کنند در جنگها فرار می کنند، یا راه سازشکاری پیش می گیرند، و با عذرتراشیهای همچون (فخشی ان تصیننا دائرة): ما می ترسیم ضرری به ما متوجه شود از تکلیف الهی سرباز می زنند (سوره مائده آیه 5)

اما گروهی دیگر در برابر عوامل ترس با ایمان و توکل بیشتری خود را برای هر گونه فداکاری مهیا می کنند چنانکه در قرآن آمده است: (الذين قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايمانا و قالوا حسبنا الله ونعم الوكيل) وقتی که به مردم با ایمان می گفتند اوضاع خطرناک است، و دشمنان شما مجهزند، شما عقب نشینی کنید بر ایمان و توکل آنها افزوده می شد! (آل عمران 173).

در برابر سائر مشکلات و عوامل امتحان که در آیه آمده است همچون گرسنگی و زیانهای مالی و جانی نیز همه مردم یکسان نیستند نمونه هائی از این امتحانات در متن قرآن آمده است و در آیات مناسب به آن اشاره خواهیم کرد.

نکته 4- رمز پیروزی در امتحان

در اینجا سؤال دیگری پیش می آید و آن اینکه: حال که همه انسانها در یک امتحان گسترده الهی شرکت دارند، راه موفقیت در این آزمایشها چیست؟ پاسخ این سؤال را قسمت آخر آیه مورد بحث و آیات دیگر قرآن می دهد:

1- نخستین و مهمترین گام برای پیروزی همان است که در جمله کوتاه

و پر معنی و بشر الصابرين در آیه فوق آمده است، این جمله با صراحت می گوید: رمز پیروزی در این راه، صبر و پایداری است و به همین دلیل بشارت پیروزی را تنها به صابران و افراد با استقامت می دهد.

2- توجه به گذرا بودن حوادث این جهان و سختیها و مشکلاتش و اینکه این جهان گذرگاهی بیش نیست عامل دیگری برای پیروزی محسوب که در جمله انا لله و انا اليه راجعون (ما از آن خدا هستیم و به سوی خدا باز می گردیم) آمده است.

اصولا این جمله که از آن به عنوان کلمه استرجاع یاد می شود، عصارهای است از عالیتترین درسهای توحید و انقطاع الی الله و تکیه بر ذات پاک او در همه چیز و در هر زمان، و اگر می بینیم بزرگان اسلام به هنگام بروز مصائب سخت این جمله را با الهام گرفتن از قرآن مجید تکرار می کردند برای این بوده است که شدت مصیبت آنها را تکان ندهد و در پرتو ایمان به مالکیت خداوند و بازگشت همه موجودات به سوی او، این حوادث را در خود هضم کنند.

امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در تفسیر این جمله می فرماید: (ان قولنا انا لله اقرار علی انفسنا بالملك و قولنا و انا اليه راجعون اقرار علی انفسنا بالهلك): اینکه ما می گوئیم انا لله اعتراف به این حقیقت است که ما مملوک اوئیم و اینکه می گوئیم و انا اليه راجعون اقرار به این است که ما از این جهان خواهیم رفت و جایگاه ما جای دگر است.

3- استمداد از نیروی ایمان و الطاف الهی عامل مهم دیگری است، کسانی هستند که هر وقت دستخوش حوادث می گردند، اعتدال خود را از دست داده گرفتار اضطراب می شوند، اما دوستان خدا چون برنامه و هدف روشنی دارند بدون حیرت و سرگردانی، مطمئن و آرام به راه خود ادامه می دهند، خدا نیز

روشن بینی بیشتری به آنها می دهد که در انتخاب راه صحیح دچار اشتباه نشوند، چنانکه قرآن می گوید: (و الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا) کسانی که در راه ما به جهاد برخیزند ما آنها را به راه های خود هدایت می کنیم (عنکبوت 69).

4- توجه به تاریخ پیشینیان و بررسی موضع آنان در برابر آزمایشهای الهی برای آماده ساختن روح انسان نسبت به امتحانات پروردگار بسیار مؤ ثر است.

اصولا اگر انسان در مسائلی که برای او پیش می آید احساس تنهائی کند از نیروی مقاومتش کاسته خواهد شد، اما توجه به این حقیقت که این مشکلات طاقتفرسا و آزمایشهای سخت الهی برای همه اقوام و ملتها در طول تاریخ وجود داشته سبب افزایش نیروی پایداری انسان می گردد به همین دلیل قرآن مجید کرارا برای دلداری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و تقویت روحیه او و مؤ منان اشاره به تاریخ گذشتگان و حوادث دردناک زندگی آنها می کند مثلا می گوید: و لقد استهزء برسل من قبلک: اگر تو را استهزاء کنند نگران مباش، پیامبران پیشین نیز گرفتار استهزای جاهلان بودند اما با نیروی استقامت بر آنها پیروز شدند (انعام 10).

در جای دیگر می فرماید: (و لقد کذبت رسل من قبلک فصبروا علی ما کذبوا و اودوا حتی اتاهم نصرنا): اگر تو را تکذیب کنند تعجب نیست، پیامبران پیشین را نیز تکذیب کردند آنها در برابر تکذیب

مخالفان پایداری و شکیبائی به خرج دادند، و آزار شدند تا سرانجام نصرت و یاری ما به سراغشان آمد (انعام 34).

5- توجه به این حقیقت که همه این حوادث در پیشگاه خداوند رخ می دهد و او از همه چیز آگاه است عامل دیگری برای پایداری است.

کسانی که در یک مسابقه مشکل و طاقت فرسا شرکت دارند همین که احساس می کنند جمعی از دوستانشان در اطراف میدان مسابقه آنها را می بینند

تحمل مشکلات برای آنها آسان می شود و با شوق و عشق بیشتری به نبرد با حوادث بر می خیزند. جائی که وجود چند نفر تماشاچی چنین اثری در روح انسان بگذارد توجه به این حقیقت که خداوند مجاهدتهای ما را در صحنه های آزمایش می بیند، چه عشق و شوری به ادامه این جهاد در ما ایجاد خواهد کرد.

قرآن می گوید: به هنگامی که نوح (علیه السلام) تحت شدیدترین فشارها از سوی قومش مأمور به ساختن کشتی شد خداوند به او دستور داد (واصنع الفلک باعیننا): در برابر ما اقدام به ساختن کشتی کن (هود 37).

جمله باعیننا (در برابر دیدگان علم ماچنان قوت قلبی به نوح (علیه السلام) بخشید که فشار و استهزای دشمنان، کمترین خللی در اراده نیرومند او ایجاد نکرد.

از سالار شهیدان و مجاهدان راه خدا امام حسین (علیه السلام) همین معنی نقل شده که در صحنه کربلا به هنگامی که بعضی از عزیزانش با فجیعترین وجهی شربت شهادت نوشیدند فرمود: هون علی ما نزل بی انه بعین الله: همین که میدانم این امور در برابر دیدگان علم پروردگار انجام می گیرد تحمل آن بر من آسان است.

نکته 5- آزمایش به وسیله نعمت و بلا

امتحانات الهی همیشه به وسیله حوادث سخت و ناگوار نیست، بلکه گاه خدا بندگانش را با وفور نعمت و کامیابیها آزمایش می کند، چنانکه قرآن می گوید و نبلوکم بالشر و الخیر فتنه: ما شما را به وسیله بدیها و خوبیها امتحان می کنیم (انبیاء 35).

و در جای دیگر از قول سلیمان (علیه السلام) می خوانیم: (هذا من فضل ربی لیبلونی ا لشکرام اکفر): این از فضل پروردگار من است او می خواهد مرا آزمایش کند که من در برابر این نعمت شکرگزاری یا کفران می کنم؟ (سوره نمل آیه 40)

توجه به چند نکته دیگر نیز در اینجا ضروری است یکی اینکه لازم نیست همه مردم با همه وسائل آزمایش شوند، بلکه ممکن است امتحان هر گروهی به چیزی باشد، چرا که تناسب با روحیه ها و وضع فردی و اجتماعی مردم در اینجا شرط است.

دیگر اینکه ممکن است یک انسان از عهده پاره ای از امتحانات به خوبی بر آید در حالی که در برابر امتحانات دیگر سخت رفوزه شود.

و نیز ممکن است امتحان فردی، وسیله امتحان دیگری باشد، مثلاً خداوند کسی را با مصیبت فرزند دلبندش مورد آزمایش قرار می دهد، این آزمایش پای دیگران را هم به میدان امتحان می کشد که آیا آنها در مقام همدردی بر می آیند و در تخفیف آلام شخص مصیبت زده می کوشند یا نه؟

آخرین نکته اینکه: همانگونه که اشاره کردیم امتحانات الهی، جنبه عمومی و همگانی دارد و حتی پیامبران نیز از آن مستثنی نیستند، بلکه آزمایش آنها با توجه به سنگینی مسئولیتشان به درجات سختتر از آزمایش دیگران است.

آیات سوره های مختلف قرآن گویای این حقیقت است که هر یک از پیامبران به سهم خود در کوران آزمایشهای شدیدی قرار گرفتند، حتی جمعی از آنان قبل از رسیدن به مقام رسالت، یک دوران طولانی از آزمایشهای مختلف داشتند تا کاملاً ورزیده شوند، و برای رهبری و هدایت خلق آمادگی کامل پیدا کنند.

در میان پیروان مکتب انبیاء نیز نمونه های درخشانی از صبر و پایداری در صحنه امتحان دیده می شود که هر کدام الگو و اسوهای می تواند باشد.

زن مسلمان بادیه نشینی بود بنام ام عقیل که دو میهمان بر او وارد شد، فرزندش همراه شتران در بادیه بود، در همان لحظه به او خبر دادند که شتر خشمگین فرزندش را در چاه انداخته و بدرود حیات گفته، زن با ایمان به کسی که خبر مرگ فرزند را برای او آورده بود گفت از مرکب پیاده شو، و به پذیرائی از مهمانها کمک کن، گوسفندی حاضر داشت به او داد تا آن را ذبح کند و سرانجام غذا آماده شد و به نزد میهمانان گذاشت آنها می خوردند و از صبر و استقامت این زن در شگفت بودند، یکی از حاضران می گوید: هنگامی که از غذا خوردن فارغ شدیم، زن با ایمان نزد ما آمد و گفت: آیا در میان شما کسی هست که از قرآن به خوبی آگاه باشد، یکی از حاضران گفت: بلی من آگاهم، گفت آیاتی از قرآن بخوان تا در برابر مرگ فرزند مایه تسلی خاطر من گردد، او می گوید: من این آیات را برای او خواندم (و بشر- الصابرين الذين اذاصابتهم مصيبة قالوا انا لله وانا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة و اولئك هم المهتدون).

زن خداحافظی کرد سپس رو به قبله ایستاد و چند رکعت نماز گذارد، سپس عرض کرد (اللهم انی فعلت ما امرتني، فانجز لی ما وعدتني): خداوندا! من آنچه را تو دستور داده بودی انجام دادم، و رشته شکیبائی را رها نساختم، تو هم آنچه را از رحمت و صلوات به من وعده داده ای بر من ارزانی دار. سپس اضافه کرد: اگر بنا بود در این جهان کسی برای کسی بماند... یکی از حاضران می گوید من فکر کردم می خواهد بگوید فرزندم برای من باقی می ماند، اما دیدم چنین ادامه داد پیامبر اسلام محمد (ﷺ) برای امتش باقی می ماند!.

آیه (158) و ترجمه

(ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوف بهما ومن تطوع خيرا فان الله شاكر عليم) (۱۵۸) .

ترجمه:

158- صفا و مروه از شعائر و نشانه های خدا است بنا بر این کسانی که حج خانه خدا و یا عمره انجام می دهند مانعی ندارد بر آن دو طواف کنند (و سعی صفا و مروه انجام دهند، هرگز اعمال بیرویه مشرکان که بتنهائی بر این دو کوه نصب کرده بودند از موقعیت این دو مکان مقدس نمی کاهد) و کسانی که فرمان خدا را در انجام کارهای نیک اطاعت کنند خداوند در برابر عمل آنها شکرگزار و از افعال آنها آگاه است.

شان نزول

پیش از ظهور اسلام و همچنین مقارن آن مشرکان و بت پرستان برای انجام مناسک حج به مکه می آمدند، و مراسم حج را که اصل آن از ابراهیم (علیه السلام) بود ولی با مقدار زیادی از خرافات و شرک آمیخته بودند انجام می دادند که از جمله وقوف به عرفات، قربانی طواف، سعی صفا و مروه بود، البته این اعمال با وضع خاصی صورت می گرفت.

اسلام با اصلاح و تصفیهای که در این برنامه به عمل آورد اصل این عبادت بزرگ و مراسم صحیح و خالص از شرک آن را امضا نمود و بر روی خرافات خط بطلان کشید.

از جمله اعمال و مناسکی که انجام می شد، سعی یعنی حرکت میان دو کوه معروف صفا و مروه بود. در بسیاری از روایات که از طرق شیعه و اهل تسنن آمده، چنین می خوانیم که در عصر جاهلیت مشرکان در بالای کوه صفا بتی نصب کرده بودند بنام اساف و بر کوه مروه بت دیگر بنام نائله و به هنگام سعی از این دو کوه بالا می رفتند و آن دو بت را به عنوان تبرک با دست خود مسح می کردند، مسلمانان به خاطر این موضوع از سعی میان صفا و مروه کراهت داشتند و فکر می کردند در این شرائط سعی صفا و مروه کار صحیحی نیست.

آیه فوق نازل شد و به آنها اعلام داشت که صفا و مروه از شعائر خداوند است اگر مردم نادان آنها را آلوده کرده اند دلیل بر این نیست که مسلمانان فریضه سعی را ترک کنند.

ضمناً در اینکه آیه شریفه در چه موقع نازل شد، گفتگو است، طبق پاره ای از روایات به هنگام عمره القضا (در سال هفتم هجری) بوده است و یکی از شرائط پیامبر (ﷺ) با مشرکان در این سفر این بود که آن دو بت را از صفا و مروه بردارند، آنها نیز به این شرط عمل کردند ولی بعد آنها را به جای خود باز گرداندند! همین عمل سبب شد که بعضی از مسلمانان از سعی صفا و مروه خودداری کنند که آیه شریفه آنها را نهی کرد.

بعضی احتمال داده اند که آیه در حجة الوداع (آخرین حج پیامبر در سال دهم هجری) نازل شده است، اگر این احتمال را قبول کنیم مسلماً در آن زمان نه تنها در صفا و مروه بتی وجود نداشت، بلکه در محیط مکه نیز از بت اثری نبود، بنا بر این باید قبول کنیم این ناراحتی مسلمانان از سعی میان صفا و مروه به خاطر همان سابقه تاریخی و وضع گذشته آنها بوده که بت اساف و نائله بر آنها قرار داشت.

تفسیر:

اعمال جاهلان نباید مانع کار مثبت گردد

این آیه با توجه به شرائط خاص روانی که در شأن نزول گفته شد نخست به مسلمانان خبر می دهد که صفا و مروه از شعائر و نشانه های خدا است (ان الصفا والمروة من شعائر الله).

و از این مقدمه چنین نتیجه گیری می کند: کسی که حج خانه خدا یا عمره را بجا آورد گناهی بر او نیست که به این دو طواف کند (فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوف بهما).

هرگز نباید اعمال بیرویه مشرکان که این شعائر الهی را با بتها آلوده کرده بودند از اهمیت این دو مکان مقدس بکاهد.

و در پایان آیه می فرماید: کسانی که کار نیک به عنوان اطاعت خدا انجام دهند خداوند شاکر و علیم است (ومن تطوع خيراً فان الله شاکر علیم).

در برابر اطاعت و انجام کار نیک به وسیله پاداش نیک از اعمال بندگان تشکر می کند، و از نیت‌های آنها به خوبی آگاه است، میداند چه کسانی به بتها علاقمندند و چه کسانی از آن بیزار.

نکته ها

نکته 1- صفا و مروه

صفا و مروه نام دو کوه کوچک در مکه است که امروز بر اثر توسعه مسجد الحرام در ضلع شرقی مسجد در سمتی که حجر الاسود و مقام حضرت ابراهیم قرار دارد، می باشد.

این دو کوه کوچک به فاصله تقریباً 420 متر در برابر یکدیگر قرار دارد و اکنون این فاصله به صورت سالن عظیم سرپوشیده ای درآمده که حجاج در زیر

سقف آن به سعی می پردازند، ارتفاع کوه صفا پانزده متر و مروه هشت متر است.

دو لفظ صفا و مروه گرچه فعلاً نام این دو کوه است (و به اصطلاح علم می باشد) اما در لغت صفا به معنی سنگ محکم و صافی است که با خاک و شن آمیخته نباشد و مروه به معنی سنگ محکم و خشن است.

شعائر جمع شعیره به معنی علامت است و شعائر الله علامتهائی است که انسان را به یاد خدا می اندازد و خاطره ای از خاطرات مقدس را در نظرها تجدید می کند.

اعتمر از ماده عمره در اصل به معنی قسمتهای اضافی است که به ساختمان ملحق می کنند و باعث تکامل آن می شود اما در اصطلاح شرع به اعمال مخصوصی گفته می شود که بر مراسم حج افزوده می گردد (و گاهی نیز به طور جداگانه تحت نام عمره مفرده انجام می گیرد) البته عمره از جهات زیادی با حج شباهت دارد، و تفاوت آن نیز کم نیست.

نکته 2- قسمتی از اسرار سعی صفا و مروه

درست است که خواندن و شنیدن تاریخ زندگی مردان بزرگ انسان را به سوی خط آنها سوق می دهد، ولی راه صحیحتر و عمیقتری نیز وجود دارد، و آن مشاهده صحنه هائی است که مردان خدا در آنجا به مبارزه برخاسته اند و دیدن مراکزی است که وقایع اصلی در آنجا اتفاق افتاده است.

این در واقع تاریخ زنده و جاندار محسوب می گردد، نه مانند کتب تاریخ که خاموش و بیجان است، در این گونه مراکز، انسان با برداشتن فاصله های زمانی و با توجه به حضور در مکان اصلی، خود را در متن حادثه احساس می کند و گویا با چشم خود همه چیز را می بیند.

اثر تربیتی این موضوع هرگز قابل مقایسه با اثرات تربیتی سخنرانی و مطالعه کتب و مانند اینها نیست، اینجا سخن از احساس است نه ادراک، تصدیق است نه تصور، و عینیت است نه ذهنیت.

از طرفی می دانیم در میان پیامبران بزرگ کمتر کسی همچون ابراهیم (علیه السلام) در صحنه های گوناگون مبارزه و در برابر آزمایش سخت قرار گرفته است تا آنجا که قرآن درباره او می گوید:

(ان هذا لهو البلاء المبين): این آزمایشهای آشکار و بزرگی است (منافات 106).

و همین مجاهده ها، مبارزه ها و آزمایشهای سخت و سنگین بود که ابراهیم را آنچنان پرورش داد که تاج افتخار امامت بر سر او گذاردند.

مراسم حج در حقیقت یک دوره کامل از صحنه های مبارزات ابراهیم و منزلگاه های توحید و بندگی و فداکاری اخلاص را در خاطره ها مجسم می سازد.

اگر مسلمانان به هنگام انجام این مناسک به روح و اسرار آن واقف باشند و به جنبه های مختلف سمبولیک آن بیندیشند یک کلاس بزرگ تربیتی و یک دوره کامل خداشناسی و پیامبرشناسی و انسانشناسی است.

با توجه به این مقدمه به جریان ابراهیم و جنبه های تاریخی صفا و مروه باز می گردیم: با اینکه ابراهیم (علیه السلام) به سن پیری رسیده بود ولی فرزندی نداشت از خدا درخواست اولاد نمود، در همان سن پیری از کنیزش هاجر فرزندی به او عطا شد که نام وی را اسماعیل گذارد.

همسر اول او ساره نتوانست تحمل کند که ابراهیم از غیر او فرزند داشته باشد خداوند به ابراهیم دستور داد تا مادر و فرزند را به مکه که در آن زمان بیابانی بی آب و علف بود ببرد و سکنی دهد

ابراهیم فرمان خدا را امتثال کرد و آنها را به سرزمین مکه که در آن روز سرزمین خشک، و بی آب و علفی بود و حتی پرندهای در آنجا پر نمی زد برد همین که خواست تنها از آنجا برگردد همسرش شروع به گریه کرد که یک زن و یک کودک شیرخوار در این بیابان بی آب و گیاه چه کند؟

اشکهای سوزان او که با اشک کودک شیرخوار آمیخته می شد قلب ابراهیم را تکان داد، دست به دعا برداشت و گفت: خداوندا! من بخاطر فرمان تو همسر و کودکم را در این بیابان سوزان و بدون آب و گیاه تنها می گذارم، تا نام تو بلند و خانه های تو آباد گردد این را گفت و با آنها در میان اندوه و عشقی عمیق وداع گفت.

طولی نکشید غذا و آب ذخیره مادر تمام شد و شیر در پستان او خشکید، بیتابی کودک شیرخوار و نگاه های تضرع آمیز او مادر را آنچنان مضطرب ساخت که تشنگی خود را فراموش کرد و برای بدست آوردن آب به تلاش و کوشش برخاست، نخست به کنار کوه صفا آمد، اثری از آب در آنجا ندید، برق سرابی از طرف کوه مروه نظر او را جلب کرد و به گمان آب به سوی آن شتافت و در آنجا نیز خبری از آب نبود، از آنجا همین برق را بر کوه صفا دید و به سوی آن باز گشت و هفت بار این تلاش و کوشش برای ادامه ی حیات و مبارزه با مرگ تکرار شد در آخرین لحظات که طفل شیر خوار شاید آخرین دقائق عمرش را طی می کرد از نزدیک پای او با نهایت تعجب چشمه زمزم جوشیدن گرفت! مادر و کودک از آن نوشیدند و از مرگ حتمی نجات یافتند.

از آنجا که آب رمز حیات است، پرندگان از هر سو به سمت چشمه آمدند و قافله ها با مشاهده پرواز پرندگان مسیر خود را به سوی آن نقطه تغییر دادند و سرانجام از برکت فداکاری یک خانواده به ظاهر کوچک، مرکزی بزرگ و با عظمت به وجود آمد.

امروز در کنار خانه خدا حریمی برای هاجر و فرزندش اسماعیل باز شده (به نام حجر اسماعیل) که هر سال صدها هزار نفر از اطراف عالم به سراغ آن آمده و موظفند در طواف خانه خدا آن حریم را که مدفن آن زن و فرزند است همچون جزئی از کعبه قرار دهند.

کوه صفا و مروه به ما درسی می دهد که: برای احیای نام حق و به دست آوردن عظمت آئین او همه حتی کودک شیرخوار باید تا پای جان بایستند.

سعی صفا و مروه به ما می آموزد در نومیدیهایی بسی امیدها است، هاجر مادر اسماعیل در جائی که آبی به چشم نمی خورد تلاش کرد خدا هم از راهیکه تصور نمی کرد او را سیراب نمود.

سعی صفا و مروه به ما می گوید: روزگاری بر سر آنها بتنهائی نصب بود اما امروز در اثر فعالیت‌های پیگیر پیغمبر اسلام (ﷺ) شب و روز در دامنهای بانگ لا اله الا الله طنین انداز است.

کوه صفا حق دارد بخود ببالد و به گوید من اولین پایگاه تبلیغات پیغمبر اسلام (ﷺ) بودم، هنگامی که شهر مکه در ظلمت شرک فرو رفته بود آفتاب هدایت از من طلوع کرد شما که امروز سعی صفا و مروه می کنید بخاطر داشته باشید که اگر امروز هزاران نفر در کنار این کوه دعوت پیغمبر (ﷺ) را اجابت کرده اند روزگاری بود که پیغمبر در بالای این کوه مردم را به خدا دعوت می کرد کسی او را اجابت نمی نمود، شما نیز در راه حق گامی بردارید و اگر از کسانی که امید استقبال دارید جوابی نیافتید مایوس نشوید و به کار خود همچنان ادامه دهید.

سعی صفا و مروه بما می گوید: قدر این آئین و مرکز توحید را بدانید افرادی خود را تالب پرتگاه مرگ رساندند تا این مرکز توحید را امروز برای شما حفظ کردند.

به همین دلیل خداوند بر هر فردی از زائران خانهای واجب کرده با لباس و وضع مخصوص و عاری از هر گونه امتیاز و تشخص 7 مرتبه برای تجدید آن خاطره ها بین این دو کوه را به پیماید.

کسانی که در اثر کبر و غرور حاضر نبودند حتی در معابر عمومی قدم بر دارند و ممکن نبود در خیابانها به سرعت راه بروند در آنجا باید بخاطر امتثال فرمان خدا گاهی آهسته و زمانی هروله کنان با سرعت پیش بروند و بنا به روایات متعدد، اینجا مکانی است که دستوراتش برای بیدار کردن متکبران است!.

به هر حال بعد از آنکه فرمود صفا و مروه دو نشانه بزرگ و مرکز بندگی مردم و از شعائر الهی است، اضافه می کند هر کس حج خانه خدا می کند یا عمره انجام دهد باکی بر او نیست بین این دو کوه طواف

کند، منظور از کلمه طواف در اینجا سعی است و این با معنی لغوی طواف مخالفتی ندارد زیرا هر حرکتی که انسان در پایان بجای اول باز گردد به آن طواف گفته می شود خواه حرکت دورانی باشد یا نه.

نکته 3- پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤال پیش می آید: و آن اینکه از نظر فقه اسلام سعی میان دو کوه صفا و مروه واجب است خواه در اعمال حج باشد یا عمره، در صورتی که ظاهر از لفظ (لا جناح) آن است که سعی بین صفا و مروه بیمانع است، اما دلالت بر وجوب ندارد.

پاسخ این سؤال را از روایاتی که در شأن نزول بیان شد به روشنی در می یابیم چه اینکه مسلمانان گمان می کردند که با آن سابقه ای که این دو کوه داشته و زمانی جایگاه بت اساف و نائله بوده و کفار در سعی خود آنها را مسح می کردند دیگر سزاوار نیست که مسلمانان میان آن دو سعی کنند.

این آیه به آنها می فرماید باکی نیست که شما سعی کنید چون این دو کوه از شعائر خدا است و به عبارت روشنتر تعبیر به لا جناح برای بر طرف کردن آن کراهت بکار برده شده است.

علاوه بر این در قرآن کریم دستورات واجب دیگری با این تعبیر و مانند آن بیان شده است مثلاً درباره نماز مسافر می خوانیم: **(وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ)**: (اگر مسافر بودید مانعی ندارد که نماز را شکسته بجا آورید).

سوره نساء آیه 101 با اینکه می دانیم نماز قصر بر مسافر واجب است نه اینکه فقط بی مانع باشد، بطور کلی کلمه لا جناح در مواردی گفته می شود که سابقه ذهنی شنونده نسبت به آن چیز آمیخته با احساس نگرانی و منفی است.

امام باقر (علیه السلام) نیز در حدیثی که در کتاب من لا یحضر از آن حضرت نقل شده بهمین روش اشاره می فرماید.

نکته 4- تطوع چیست؟

تطوع در لغت به معنی قبول طاعت و پذیرفتن دستور است، و در عرف فقها، معمولاً به اعمال مستحب گفته می شود، روی همین جهت غالب مفسران این جمله را اشاره به انجام حج و عمره و یا طواف

مستحبی و یا هر نوع عمل نیک مستحب دانسته اند، یعنی هر کس عمل نیکی انجام دهد و فرمان خدا را در مورد آن امتثال کند خداوند از کار او آگاه و در برابر آن پاداش لازم خواهد داد.

ولی احتمال می رود که این جمله تکمیل و تأکید جمله های قبل باشد و منظور از تطوع پذیرفتن طاعت در آنجا که بر انسان مشکل است می باشد.

بنابراین معنی جمله چنین می شود کسانی که سعی صفا و مروه را با تمام زحمتی که دارد انجام دهند و بر خلاف میل باطنی که از اعمال اعراب جاهلیت سرچشمه می گیرد، حج خود را با آن تکمیل نمایند خداوند پاداش لازم به آنها خواهد داد.

نکته 5 شکرگزاری خداوند

ضمناً باید توجه داشت که تعبیر به شاکر در مورد پروردگار تعبیر لطیفی است که از نهایت احترام خداوند به اعمال نیک انسانها حکایت می کند جائی که او در برابر اعمال بندگان شکرگزار باشد تکلیف آنها در برابر یکدیگر و در برابر خداوند معلوم است.

آیه (159) و (160) و ترجمه

(ان الذين يكتُمون ما انزلنا من البینت و الهدی من بعد ما بینہ للناس فی الکتب اولئک یلعنہم اللہ و یلعنہم اللعنون) (۱۵۹) (الا الذین تابوا و اصلحوا و بینوا فاولئک اتوب علیہم و انا التواب الرحیم) (۱۶۰) .

ترجمه:

159- کسانی که دلائل روشن و وسیله هدایتی را که نازل کرده ایم بعد از آنکه در کتاب برای مردم بیان ساختیم کتمان می کنند خدا آنها را لعنت می کند و همه لعن کنندگان نیز آنها را لعن مینمایند
160- مگر آنها که توبه و بازگشت کردند و (اعمال بد خود را با اعمال نیک) اصلاح نمودند و آنچه را کتمان کرده بودند آشکار ساختند که من توبه آنها را می پذیرم که من تواب و رحیم.

شان نزول

جلال الدین سیوطی در اسباب النزول از ابن عباس چنین نقل می کند: که چند نفر از مسلمانان همچون معاذ بن جبل و سعد بن معاذ و خارجه بن زید سوء الاتی از دانشمندان یهود پیرامون مطالبی از تورات (که ارتباط با ظهور پیامبر (ﷺ) داشت) کردند، آنها واقع مطلب را کتمان کرده و از توضیح خودداری کردند، آیه فوق درباره آنها نازل شد، (و مسئولیت کتمان حق را به آنها گوشزد کرد).

تفسیر:

کتمان حق ممنوع!

گرچه روی سخن در این آیه طبق شاعن نزول، به علمای یهود است، ولی این معنی هرگز مفهوم آیه را که یک حکم کلی و عمومی درباره کتمان کنندگان حق بیان می کند محدود نخواهد کرد.
آیه شریفه، این افراد را با شدیدترین لحنی مورد سرزنش قرار داده می گوید: کسانی که دلائل روشن و وسائل هدایت را که نازل کرده ایم بعد از بیان آن برای مردم در کتاب آسمانی، کتمان می کنند خدا آنها را لعنت می کند (نه فقط خدا بلکه همه لعنت کنندگان نیز آنها را لعن می کنند) (ان الذین یکتُمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بینہ للناس فی الکتب اولئک یلعنہم اللہ و یلعنہم اللعنون) .

از این آیه به خوبی استفاده می شود که هم خدا، و هم تمامی بندگان خدا و فرشتگان او از این کار بیزارند، و به تعبیر دیگر کتمان حق عملی است که خشم همه طرفداران حق را بر می انگیزد، چه خیانتی از این بالاتر که دانشمندان، آیات خدا را که امانتهای او است به خاطر منافع شخصی خویش کتمان کنند و مردم را به گمراهی بکشانند

جمله من بعد ما بیناه للناس فی الكتاب اشاره به این است که این گونه افراد در واقع زحمات پیامبران و فداکاری مردان خدا را در نشر آیات پروردگار با این عمل خود بر باد می دهند، و این گناهی است بزرگ و غیر قابل اغماض.

ضمناً باید توجه داشت کلمه یلعن که به خاطر تاءکید دو مرتبه در آیه ذکر شده فعل مضارع است و چنانکه می دانیم فعل مضارع معنی استمرار را دارد، بنا بر این معنی آیه چنین می شود: لعن و نفرین خدا و تمام لعن کنندگان برای همیشه و به طور دائم متوجه کسانی است که حقایق را کتمان می کنند، و این شدیدترین مجازاتی است که ممکن است برای انسانی تعیین گردد.

بینات و هدی، معنی وسیعی دارد که همه وسائل هدایت و دلائل روشن که مایه آگاهی و بیداری و نجات مردم است در بر می گیرد.

و از آنجا که قرآن به عنوان یک کتاب هدایت هیچگاه روزنه امید و راه بازگشت را به روی مردم نمی بندد و آنها را هر قدر آلوده به گناه باشند از رحمت خدا مأیوس نمی کند، در آیه بعد راه نجات و جبران در برابر این گناه بزرگ را چنین بیان می کند:

مگر آنها که توبه کنند و به سوی خدا باز گردند و در مقام جبران و اصلاح اعمال خود بر آیند، و حقایقی را که پنهان کرده بودند برای مردم آشکار سازند من اینگونه افراد را می بخشم و رحمت خود را که از آنها قطع کرده بودم تجدید می کنم، چرا که من بازگشت کننده و مهربانم (الا الذین تابوا و اصلحوا و بینوا فاولئک اتوب علیهم و انا التواب الرحیم).

جمله انا التواب الرحیم مخصوصاً با توجه به این که بعد از جمله فاولئک اتوب علیهم قرار گرفته دلالت بر نهایت محبت و کمال مهربانی پروردگار نسبت به توبه کاران می کند، می گوید اگر آنها باز گردند

من هم باز می گردم، آنها بازگشت به اطاعت و بندگی کنند و حق را افشا نمایند، من نیز بازگشت به رحمت می کنم و مواهبی را که قطع کرده بودم مجدداً به آنها می بخشم.

جالب اینکه نمی گوید شما توبه کنید تا توبه شما را پذیرا شوم می گوید

شما باز گردید من نیز باز می گردم و فرق میان این دو تعبیر روشن است بعلاوه هر یک از کلمات جمله و انا التواب الرحیم آنچنان مہر افشانی می کند که حسابی برای آن نیست.

توضیح اینکه تعبیر انا که ضمیر متکلم وحده است در مواردی به کار می رود که گوینده در مقام بیان رابطه مستقیم خود با شنونده می باشد، مخصوصاً اگر شخص بزرگی بگوید: من خودم این کار را برای شما می کنم بسیار فرق دارد تا بگوید ما چنین خواهیم کرد، لطف و محبتی که در تعبیر اول نهفته است بر هیچکس پوشیده نیست.

کلمه تواب نیز صیغه مبالغه است و به معنی کسی است که بسیار بازگشت کننده می باشد، این تعبیر آنچنان روح امید در انسان می دمد که پرده های یاس و نومیدی را از آسمان جان او به کلی کنار می زند، به خصوص اینکه با کلمه رحیم که اشاره به رحمت ویژه پروردگار است همراه شده.

نکته ها

نکته 1- مفاسد کتمان حق

موضوعی که از دیر زمان باعث حق کشی های فراوان در جوامع انسانی گردیده، و اثرات مرگبار آن تا امروز هم ادامه دارد مسأله کتمان حق است، آیات فوق گرچه در حادثه خاصی نازل شد ولی همانگونه که گفتیم بدون شک حملات آن متوجه همه کسانی است که سهمی در این کار دارند.

تهدید و مذمتی که در آیه مورد بحث نسبت به کتمان کنندگان حق آمده در قرآن منحصر به فرد است، چرا چنین نباشد؟ مگر نه این است که این عمل زشت می تواند امتها و نسلهائی را در گمراهی نگهدارد؟ همانگونه که اظهار حق می تواند مایه نجات امتها بشود.

انسان فطرتاً خواهان حق است و آنها که حق را کتمان می کنند در واقع جامعه انسانی را از سیر تکامل فطری باز می دارند.

اگر به هنگام ظهور اسلام و بعد از آن، دانشمندان یهود و نصاری در مورد بشارتهای عهدین افشاگری کامل کرده بودند و آنچه را در این زمینه خود می دانستند در اختیار سایر مردم می گذاردند ممکن بود در مدت کوتاهی هر سه ملت زیر یک پرچم گرد آیند، و از برکات این وحدت برخوردار شوند. کتمان حق مسلماً منحصر به کتمان آیات خدا و نشانه های نبوت نیست بلکه اخفای هر چیزی که مردم را می تواند به واقعیتی برساند در مفهوم وسیع این کلمه درج است.

حتی گاه سکوت در جائی که باید سخن گفت و افشاگری کرد، مصداق کتمان حق می شود، و این در موردی است که مردم نیاز شدیدی به درک واقعیتی دارند و دانشمندان آگاه می توانند با بیان حقیقت این نیاز مبرم را برطرف سازند.

به تعبیر دیگر افشا کردن حقایق در مسائل مورد ابتلای مردم، مشروط به سؤ ال نیست، و اینکه نویسنده تفسیر المنار در ذیل آیه مورد بحث از بعضی نقل کرده: کتمان مخصوص جائی است که سؤ ال از چیزی شود درست به نظر نمی رسد به خصوص اینکه قرآن تنها از مسأله کتمان سخن نمی گوید، بلکه بیان و تبیین حقایق را نیز لازم می شمرد، و همین اشتباه شاید سبب شده که جمعی از دانشمندان از بازگو کردن حقایق لب فرو بندند به عذر اینکه کسی از آنها سؤ الی نکرده است، در حالی که قرآن مجید می گوید: (وَ اِذَا اخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ اَوْتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ): خداوند از کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده پیمان گرفته است که آن را حتماً برای مردم بیان کنید و کتمان ننمائید (آل عمران 187).

این نکته نیز قابل توجه است که گاه سرگرم ساختن خلق خدا به مسائل جزئی و فرعی که سبب شود مسائل اصلی و حیاتی را فراموش کنند نیز نوعی کتمان حق است، و اگر فرضاً تعبیر کتمان حق شامل آن نشود بدون شک ملاک و فلسفه تحریم کتمان حق در آن وجود دارد.

نکته 2- کتمان حق در احادیث اسلامی

در احادیث اسلامی نیز شدیدترین حملات متوجه دانشمندان کتمان کننده حقایق شده، از جمله پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) می فرماید: من سئل عن علم يعلمه فکتم لجم یوم القيامة بلجام من نار: (هر گاه از

دانشمندی چیزی را که می داند سؤال کنند و او کتمان نماید روز قیامت افساری از آتش بر دهان او می زنند)! مجدداً تکرار می کنیم که گاه همان حالت نیاز و ابتلای مردم به یک مسأله جانشین سؤال آنها می شود و افشاگری واجب است.

در حدیث دیگری می خوانیم که از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پرسیدند: من شر خلق الله بعد ابلیس و فرعون...: (بدترین خلق خدا بعد از ابلیس و فرعون... کیست؟)

امام در پاسخ فرمود: العلماء اذا فسدوا، هم المظهرون للباطل، الكاتمون للحقایق، و فیهم قال الله عز و جل اولئك یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون...:

(آنها دانشمندان فاسدند که باطل را اظهار و حق را کتمان می کنند و همانها هستند که خداوند بزرگ درباره آنها فرموده: لعن خدا و لعن همه لعنت کنندگان بر آنها خواهد بود)!.

نکته 3- لعن چیست؟

(لعن) در اصل به معنی طرد و دور ساختن است که آمیخته با خشم و غضب باشد، بنابراین لعن از ناحیه خداوند یعنی دور ساختن کسی را از رحمت خویش و از تمام مواهب و برکاتی که از ناحیه او به بندگان می رسد، و اینکه بعضی از بزرگان اهل لغت گفته اند لعن در آخرت به معنی عذاب و عقوبت و در دنیا به معنی سلب توفیق است در واقع از قبیل بیان مصداق می باشد، نه اینکه مفهوم لعن منحصر به این دو موضوع گردد.

واژه (اللاعنون) (لعن کنندگان) معنی وسیعی دارد که نه تنها فرشتگان و مؤمنان را شامل می شود، بلکه علاوه بر آن، هر موجودی که با زبان حال یا قال، سخنی می گوید، او هم در این مفهوم وسیع داخل است، بخصوص اینکه در پاره ای از روایات می خوانیم که (مثلاً) دعای خیر و استغفار همه موجودات زمین و آسمان حتی ماهیان دریا شامل حال طالبان علم و دانش است (وانه یستغفر لطالب العلم من فی السماء ومن فی الارض حتی الحوت فی البحر).

جائی که آنها برای دانش طلبان استغفار کنند برای کتمان کنندگان دانش لعن خواهند کرد!

4- واژه (تواب) که صیغه مبالغه است، اشاره به این حقیقت نیز دارد که اگر وسوسه های شیطانی انسان را فریب داد و توبه خود را شکست باز هم درهای توبه به روی او بسته نخواهد شد، مجدداً باید توبه کند و به سوی خدا باز گردد و حق را افشا نماید، چرا که خدا بسیار بازگشت کننده است، و هرگز نباید از عفو و رحمت او مأیوس گشت.

آیه (161) تا (163) و ترجمه

(ان الذين كفروا و ماتوا و هم كفار اولئك عليهم لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين) (١٦١)
(خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون) (١٦٢) (والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن
الرحیم) (١٦٣) .

ترجمه:

161- کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت خداوند و فرشتگان و همه مردم بر آنها خواهد بود.

162- همیشه در آن (لعن و دوری از رحمت پروردگار) باقی می مانند، نه در عذاب آنان تخفیف داده می شود و نه مهلتی خواهند داشت.

163- خدای شما خداوند یگانه ای است که غیر از او معبودی نیست (زیرا) او است بخشنده و مهربان (و دارای رحمت عام و خاص).

تفسیر:

آنها که کافر می میرند

در آیات گذشته، نتیجه کتمان حق را دیدیم، آیات مورد بحث در تکمیل آن اشاره به افراد کافری می کند که به لجاجت و کتمان و کفر و تکذیب حق تا هنگام مرگ ادامه می دهند، نخست می گوید: (کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنها خواهد بود) (ان الذين كفروا و ماتوا و هم كفار اولئك عليهم لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين) .

این گروه نیز همانند کتمان کنندگان حق گرفتار لعن خدا و فرشتگان و مردم می شوند با این تفاوت که چون تا آخر عمر بر کفر، اصرار ورزیده اند طبعاً راه بازگشتی بر ایشان باقی نمی ماند.

سپس اضافه می کند: (آنها جاودانه در این لعنت الهی و لعنت فرشتگان و مردم خواهند بود بی آنکه عذاب خدا از آنها تخفیف یابد و یا مهلت و تأخیری به آنها داده شود) (خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون) .

و از آنجا که اصل توحید به همه این بدبختیها پایان می دهد در آخرین آیه مورد بحث می گوید:
(معبود شما خداوند یگانه است) (**واللهکم اله واحد**).

باز برای تاءکید بیشتر اضافه می کند: (هیچ معبودی جز او نیست، و هیچکس غیر او شایسته پرستش نمی باشد) (لا اله الا هو).

و در آخرین جمله به عنوان بیان و دلیل و علت می فرماید: (او خداوند بخشنده مهربان است)
(**الرحمن الرحیم**).

آری کسی که از یکسو رحمت عامش همگان را فرا گرفته و از دیگر سو برای مؤ منان رحمت ویژه ای قرار داده، آری او شایسته عبودیت نه آنها که سر تا پا نیازند و محتاج.

نکته ها

نکته 1

آیات متعددی از قرآن این نکته را روشن می سازد که هر کس در حال کفر و دشمنی با حق از دنیا برود، هیچگونه راه نجاتی برای او نیست، و باید همچین باشد، زیرا با توجه به اینکه سعادت و بدبختی جهان دیگر نتیجه مستقیم اندوخته هائی است که از این جهان با خود می بریم، این حقیقت آشکار می شود،

زیرا کسی که بال و پر خود را با آتش کفر و دشمنی با حق سوخته مسلما در آن جهان قدرت پرواز ندارد، و سقوطش در (درکات دوزخ) حتمی است، و چون عالم دیگر جای تحصیل وسیله نیست برای همیشه در چنین وضعی خواهد ماند.

این موضوع درست به آن می ماند که انسان بر اثر شهوترانیها و هوسبازیها از روی علم و عمد چشمهای خود را از دست بدهد و تا پایان عمر مجبور شود، نابینا بماند.

بدیهی است این سرنوشت مخصوص کافرانی است که از روی علم و عمد راه کفر و دشمنی با حق را پیمایند (توضیح بیشتر را درباره مسأله خلود در جلد 9 صفحه 239 ذیل آیه 107 و 108 سوره هود مطالعه فرمائید).

نکته 2

این آیه یکتائی خداوند را به طوری که هر گونه انحراف و شرک را نفی می‌کند بیان کرده است، گاه و بی‌گاه به موجوداتی که دارای صفات منحصر به فرد و به اصطلاح یکتا هستند برخورد می‌کنیم، اما ناگفته پیداست که همه آنها در یک یا چند صفت مخصوص به خود ممکن است منحصر به فرد و یکتا باشند، اما خداوند در ذات یکتاست، در صفات یکتاست، در افعال یکتاست، یکتائی خدا عقلا قابل تعدد نیست، او یکتائی است ازلی و ابدی یکتائی است که حوادث در یگانگی او اثر نمی‌کند یکتائی او هم در ذهن است و هم در بیرون ذهن، کوتاه سخن اینکه او در یکتائی خود هم یکتاست!

نکته 3- مگر لعن خدا کافی نیست؟

در آیه فوق علاوه بر لعن خداوند، لعن همه لعن‌کنندگان نیز نثار افرادی شده بود که حق را کتمان می‌کنند، در اینجا این سؤال پیش می‌آید که مگر لعن خدا به تنهایی کافی نیست؟ پاسخ این سؤال روشن است، زیرا این در واقع یک نوع تاءکید و ابراز تنفر و بیزارى همه جهانیان از افرادی است که مرتکب چنین گناه بزرگی می‌شوند. و اگر گفته شود چرا ناس (مردم) به طور عموم گفته شده، در حالی که لااقل افرادی که شریک این جرمند به این مجرمین لعن نمی‌کنند؟

می‌گوئیم حتی آنها نیز از نفس این عمل متنفرند، بهمین دلیل اگر کسی حق را در مورد خودشان کتمان کند مسلماً ناراحت می‌شوند و بر او لعن و نفرین می‌فرستند! منتها آنجا که پای منافع خودشان در میان است، استثنائاً چشم می‌پوشند.

آیه (164) و ترجمه

(ان في خلق السموات والاعراض واختلاف الليل والنهار والفلك التي تجري في البحر بما ينفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحيا به الاعراض بعد موتها وبث فيها من كل دابة وتصريف الرياح و السحاب المسخر بين السماء والاعراض لآيات لقوم يعقلون) (١٦٤) .

ترجمه:

164 - در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتیهائی که در دریا به سود مردم در حرکتند، و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن زمین را پس از مرگ زنده نموده و انواع جنبندگان را در آن گسترده و (همچنین) در تغییر مسیر بادهای و ابرهائی که در میان زمین و آسمان معلقند، نشانه هائی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای مردمی که عقل دارند و می اندیشند.

تفسیر:

جلوه های ذات پاک او در پهنه هستی

از آنجا که آخرین آیه بحث گذشته سخن از توحید پروردگار به میان آمد آیه مورد بحث در واقع دلیلی است بر همین مسأله اثبات وجود خدا و توحید و یگانگی ذات پاک او.

مقدمتا باید به این نکته توجه داشت که همه جا نظم و انسجام دلیل بر وجود علم و دانش است، و همه جا هماهنگی دلیل بر وحدت و یگانگی است.

روی این اصل که شرح آن را در کتابهای خداشناسی گفته ایم، ما به هنگام برخورد به مظاهر نظم در جهان هستی از یکسو، و هماهنگی و وحدت عمل این

دستگاه های منظم از سوی دیگر، متوجه مبدا علم و قدرت یگانه و یکتائی می شویم که این همه آوازه ها از او است.

فی المثل هنگامی که هر یک از پرده های هفتگانه چشم را با ساختمان ویژه و ظریفش بررسی می کنیم می دانیم که طبیعت بی شعور و کور و کر محال است بتواند مبدا چنین اثر بدیعی باشد، سپس هنگامی که همکاری و هماهنگی این پرده های هفتگانه را با یکدیگر، و هماهنگی مجموع چشم را با کل بدن انسان و هماهنگی یک انسان را با سایر انسانها، و هماهنگی کل جامعه انسانیت را با مجموعه نظام

هستی در نظر می گیریم می دانیم که همه اینها از یکجا سرچشمه گرفته است، و همه آثار قدرت یک ذات پاک است

آیا یک شعر زیبا و نغز و پر محتوی ما را به ذوق و قریحه سرشار شاعر هدایت نمی کند؟
و آیا هماهنگی کامل قطعه های شعر موجود در یک دیوان با یکدیگر دلیل بر این نیست که همه از قریحه یک شاعر توانا تراوش کرده؟!

با در نظر گرفتن این مقدمه فشرده و کوتاه به تفسیر آیه باز می گردیم: در این آیه به شش بخش از آثار نظم در جهان هستی که هر کدام آیت و نشانه ای از آن مبدء بزرگ است اشاره شده:

1- (در آفرینش آسمان و زمین...) (ان فی خلق السماوات و الارض...).

آری آفرینش این آسمان پرشکوه، و اینهمه کرات عالم بالا یعنی ملیونها ملیون آفتاب درخشان، و هزاران هزار ستارگان ثابت و سیار که در یک شب تاریک و پرستاره با چشمک زندهای پر معنی خود با ما سخن می گویند، و یا در پشت تلسکوپهای عظیم خود را به ما نشان می دهند، با آن نظام دقیق و عجیب خود، که سراسر آنها را همچون حلقه های یک رشته زنجیر به هم پیوسته است، و همچنین آفرینش زمین با انواع مظاهر حیات و زندگی که در چهره های بسیار متنوع و در لباس صدها هزار نوع گیاه و حیوان، جلوه گر شده، همه نشانه های ذات پاک او و آئینه های درخشان قدرت و علم و یگانگی او هستند.

عجب اینکه هر چه علم و دانش بشر پیشتر می رود، عظمت این عالم و وسعتش در نظر او بیشتر می شود، و معلوم نیست این گسترش علمی تا کی ادامه خواهد یافت؟!

امروز دانشمندان به ما می گویند هزاران هزار کهکشان در عالم بالا وجود دارد که منظومه شمسی ما جزئی از یکی از این کهکشانها است، تنها در کهکشان ما صدها میلیون خورشید و ستاره درخشان وجود دارد که روی محاسبات دانشمندان در میان آنها ملیونها سیاره مسکونی است با میلیاردها موجود زنده!، و ه چه عظمت چه قدرتی؟!

2- (و نیز در آمد و شد شب و روز...) (واختلاف الليل والنهار...).

آری این دگرگونی لیل و نهار، و این آمد و رفت روشنائی و تاریکی با آن نظم خاص و تدریجیش که دائماً از یکی کاسته و بر دیگری افزوده می شود، و به کمک آن فصول چهارگانه به وجود می آید، و درختان و گیاهان و موجودات زنده مراحل تکاملی خود را در پرتو این تغییرات تدریجی، گام به گام طی می کنند، اینها نشانه دیگری از ذات و صفات متعالی او هستند.

اگر این تغییر تدریجی نبود، و یا این تغییرات تواءم با هرج و مرج صورت می گرفت و یا اصلاً همیشه روز، و یا همیشه شب بود، حیات و زندگی از صفحه کره زمین به کلی برچیده می شد و اگر فرضاً وجود داشت دائماً دچار آشفتگی و نابسامانی بود.

3- (و کشتیهائی که در دریاها به سود مردم به حرکت در می آیند... (و الفلك التي تجرى في البحر بما ينفع الناس...)).

آری انسان به وسیله کشتیهای بزرگ و کوچک، صحنه اقیانوسها را می نوردد، و به این وسیله به نقاط مختلف زمین، برای انجام مقاصد خود سفر می کند، این حرکت مخصوصاً با کشتیهای بادبانی، معلول چند نظام است: نخست بادهای منظمی که در سطح اقیانوسها می وزد (اعم از وزشهای سراسری که به طور مداوم از قطب شمال و جنوب زمین به سوی خط استواء و از خط استواء به سوی قطب شمال و جنوب در حرکتند و بنام آلیزه و کنتر آلیزه معروفند، یا وزشهای منطقه ای که تحت برنامه های معینی حرکت می کنند و به کشتیها امکان می دهند، از این نیروی فراوان و رایگان طبیعی بهره گیرند و به سوی مقصد پیش روند) همچنین خاصیت طبیعی چوب یا فشار مخصوصی که از ناحیه آب به اجسام وارد می شود و آنها را بر سطح آب، شناور می سازد، و همچنین خاصیت تغییرناپذیر دو قطب مغناطیسی زمین، که عقربه های قطب نماها را تنظیم می کند، و یا نظام ستارگان آسمان که راه مقصد را به انسان نشان می دهند، آری تا همه این نظامها دست بدست هم ندهند، استفاده از کشتیها با آن فوائد سرشارشان امکانپذیر نیست و در نتیجه اینها نیز آیتی است برای ذات پاک او.

عجب اینکه امروز نه تنها با پیدایش کشتیهای موتوری از عظمت این معنی کاسته نشده بلکه به مراتب بر عظمت آن افزوده است چرا که هنوز مهمترین وسیله نقلیه بشر کشتیهای غول پیکری هستند که گاهی به اندازه یک شهر وسعت

دارند، و در آن، میدانها و مراکز تفریح و زمین بازی و حتی بازار وجود دارد و یا بر عرشه آن فرودگاه عظیمی است برای نشستن و برخاستن هواپیماهای زیاد.

4- (و آبی که خداوند از آسمان فرو فرستاده و به وسیله آن، زمینهای مرده را زنده کرده و انواع جنبندگان را در آن گسترده است...) (و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بث فیها من کل دابة...) .

آری دانه های حیاتبخش باران و قطرات پرتراوت و با برکت این آب تصفیه شده طبیعی به هر جا می ریزد، زندگی و حیات می پاشد، و حرکت و برکت و آبادی و نعمت، همراه خود می آورد، این آب که با نظام خاصی ریزش می کند و آنهمه موجودات و جنبندگانی که از این مایع بی جان، جان می گیرند همه پیام آور قدرت و عظمت او هستند.

5- (و حرکت دادن و وزش منظم بادها...) (و تصریف الراح...) .

که نه تنها بر دریاها می وزند و کشتیها را حرکت می دهند، بلکه سطح خشکیها کوه ها و دره ها و جلگه ها را جولانگاه خود قرار داده اند، گاهی گرده های نر را بر قسمتهای ماده گیاهان می افشانند و به تلقیح و باروری آنها کمک می کنند میوه ها به ما هدیه می کنند و بذرهای گوناگون را می گسترانند. و زمانی با حرکت دادن امواج اقیانوسها، آنها را به طور مداوم به هم می آمیزند تا محیط آماده ای برای زیست موجودات زنده دریا فراهم گردد.

و گاه با انتقال دادن گرمای مناطق گرمسیر به مناطق سردسیر، و انتقال سرمای مناطق سردسیر به مناطق گرمسیر، کمک به تعدیل هوای کره زمین می کنند.

و زمانی با جابجا کردن هوای مسموم و فاقد اکسیژن شهرها به بیابانها و جنگلها، وسائل تصفیه و تهویه را برای بشر فراهم می سازند.

آری وزش بادها با اینهمه فوائد و برکات، نشانه دیگری از حکمت و لطف بی پایان او است.

6- (و ابرهائی که در میان زمین و آسمان معلقند...) (و السحاب المسخر بین السماء و الارض...).

این ابرهای متراکم که بالای سر ما در گردشند و میلیاردها تن آب را بر خلاف قانون جاذبه در میان زمین و آسمان، معلق نگاه داشته، و آنها را از هر نقطه به نقطه دیگر می برند، بی آنکه کمترین خطری ایجاد کنند، خود نشانه ای از عظمت اویند.

بعلاوه اگر آبیاری و منصب آبدهی آنها نبود در سرتاسر خشکیهای روی زمین نه قطره آبی برای نوشیدن وجود داشت و نه چشمه و جویباری برای روئیدن گیاه، همه جا ویرانه بود و کویر بود و بر همه جا خاک مرده پاشیده می شد، این نیز جلوه دیگری از علم و قدرت او است.

آری همه اینها (نشانه ها و علامات ذات پاک او هستند اما برای مردمی که عقل و هوش دارند و می اندیشند) (لایات لقوم یعقلون).

نه برای بیخبران سبک مغز و چشمداران بی بصیرت و گوشداران کر!

آیه (165) ت (167) و ترجمه

(و من الناس من يتخذ من دون الله اندادا يحبونهم كحب الله والذين ءامنوا اشد حبا لله ولو يرى الذين ظلموا اذ يرون العذاب ان القوة لله جميعا وان الله شديد العذاب) (١٦٥) (اذ تبرا الذين اتبعوا من الذين اتبعوا وراوا العذاب وتقطعت بهم الأسباب) (١٦٦) (وقال الذين اتبعوا لو ان لنا كرة فنتبرأ منهم كما تبراء ائمانا كذلك يريد الله اعلمهم حسرت عليهم وما هم بخارجين من النار) (١٦٧) .

ترجمه:

165- بعضی از مردم معبودهائی غیر از خداوند، برای خود انتخاب می کنند، و آنها را همچون خدا دوست می دارند، اما آنها که ایمان دارند عشقشان به خدا (از مشرکان نسبت به معبودهایشان شدیدتر است، و آنها که ستم کردند (و معبودی غیر خدا برگزیدند) هنگامی که عذاب خدا را مشاهده کنند خواهند دانست که تمام قدرت به دست خدا است، و او دارای مجازات شدید است (نه معبودهای خیالی که از آنها می هراسند).

166- در آن هنگام رهبران (و معبودهای انسانی و شیطانی) از پیروان خود بیزاری می جویند و کيفر خدا را مشاهده می کنند و دستشان از همه جا کوتاه می شود.

167- و (در این موقع) پیروان می گویند کاش بار دیگر ما به دنیا برمی گشتیم تا از این پیشوایان گمراه بیزاری جوئیم آنچنان که آنها (امروز از ما بیزاری جستند (آری) این چنین خداوند اعمال آنها را بصورت حسرتزائی به آنها نشان می دهد و هرگز از آتش (دوزخ) خارج نخواهند شد.

تفسیر:

بیزاری پیشوایان کفر از پیروان خود!

در آیات قبل سخن از دلائل وجود خدا و اثبات یگانگی او از طریق نظام آفرینش بود، و در آیات مورد بحث روی سخن متوجه کسانی است که از این دلائل روشن و قاطع چشم پوشیده و در راه شرک و بت پرستی و تعدد خدایان گام نهاده اند، سخن از کسانی است که در مقابل این معبودان پوشالی سر تعظیم فرود آورده و به آنها عشق می ورزند، عشقی که تنها شایسته خداوند است که منبع همه کمالات و بخشنده همه نعمتها است.

نخست می گوید: (بعضی از مردم معبودهائی غیر خدا برای خود انتخاب می کنند) (و من الناس من يتخذ من دون الله اندادا).

نه فقط بتها را معبود خود انتخاب کرده اند بلکه (آنچنان به آنها عشق می ورزند که گوئی به خدا عشق می ورزند) (يحبونهم كحب الله).

(اما کسانی که ایمان به خدا آورده اند عشق و علاقه بیشتری به او دارند) (والذين آمنوا اشد حبا لله).

چرا که آنها مردمی اندیشمند و دانا هستند و هرگز ذات پاک او را که منبع همه کمالات است رها نمی کنند، هر میل و محبتی در برابر عشق خدا در نظرشان بی ارزش و ناچیز است، اصلا آنها غیر او را شایسته عشق و محبت نمی بینند، جز به خاطر او، و در راه او کار نمی کنند، در دریای بیکران عشق خدا آنچنان غوطه ورنند که علی وار می گویند: فهبنی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک! (گیرم که بر عذاب تو صبر کنم اما با فراق و دوری تو چه کنم).

اساسا عشق حقیقی همیشه متوجه نوعی از کمال است، انسان هرگز عاشق عدم و کمبودها نمی شود، بلکه همواره دنبال هستی و کمال می گردد و به همین دلیل آنکس که هستی و کمالش از همه برتر است از همه کس به عشق ورزیدن سزاوارتر می باشد.

کوتاه سخن اینکه همانطور که آیه فوق می گوید: عشق و علاقه افراد با ایمان نسبت به خدا از عشق و علاقه بت پرستان به معبودهای پنداریشان ریشه دارتر و عمیقتر و شدیدتر است.

چرا چنین نباشد آیا کسی که واقعیتی را دریافته و به آن عشق می ورزد با کسی که گرفتار خرافه و تخیل است می تواند یکسان باشد؟ عشق مؤ منان از عقل و علم و معرفت سرچشمه می گیرد اما عشق کافران از جهل و خرافه و خیال!.

و باز به همین دلیل عشق نخست به هیچ وجه متزلزل نمی گردد ولی عشق مشرکان ثبات و دوامی ندارد.

لذا در ادامه آیه می فرماید: (این ظالمان هنگامی که عذاب الهی را مشاهده می کنند و می دانند که تمام قدرتها به دست خدا است و او دارای مجازات شدید است در آن هنگام متوجه زشتی اعمال خود و بدی عاقبت کارشان می شوند و اعتراف می کنند که انسانهای منحرفی بوده اند) (ولویری الذین ظلموا اذ یرونالعذاب ان القوة لله جميعا وان الله شدید العذاب).

در این هنگام پرده های جهل و غرور و غفلت از مقابل چشمانشان کنار می رود و به اشتباه خود پی می برند، ولی از آنجا که هیچ تکیه گاه و پناهگاهی ندارند از شدت بیچارگی بی اختیار دست به دامن معبودان و رهبران خود می زنند اما (در این هنگام رهبران گمراه آنها دست رد به سینه آنان می کوبند و از پیروان خود تبری می جویند) (اذ تبرا الذین اتبعوا من الذین اتبعوا).

(و در همین حال عذاب الهی را با چشم خود می بینند و دستشان از همه جا کوتاه می شود) (وراوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب).

بدیهی است منظور از معبودها در اینجا بتهای سنگی و چوبی نیستند، بلکه انسانهای جبار و خودکامه و شیاطینی هستند که این مشرکان، خود را در بست در اختیارشان گذاردند، و تسلیم بی قید و شرط در مقابل آنها شدند.

اما این پیروان گمراه که بی وفائی معبودان خود را چنین آشکارا می بینند برای تسلی دل خویشان می گویند: (ای کاش ما بار دیگر به دنیا باز می گشتیم تا از آنها تبری جوئیم، همانگونه که آنها امروز از ما تبری جستند!) (وقال الذین اتبعوا لوان لنا كرة فنتبرا منهم کما تبراوا منا).

اما چه سود که کار از کار گذشته و بازگشتی بسوی دنیا نیست نظیر همین سخن در سوره زخرف آیه 37 به چشم می خورد (حتی اذا جائنا قال یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین).

(او هنگامی که در قیامت در محضر ما حضور می یابد به رهبر گمراه کننده خود می گوید کاش میان من و تو فاصله میان مشرق و مغرب بود!)

و در پایان آیه می فرماید آری (این چنین خداوند اعمالشان را به صورت مایه حسرت به آنها نشان می دهد) (کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم).

و آنها هرگز از آتش دوزخ خارج نخواهند شد (و ما هم بخارجین من النار).

آری آنها جز اینکه حسرت بخورند چه می توانند انجام دهند. حسرت بر اموالی که فراهم کردند، و بهره آنها دیگران بردند حسرت بر امکانات فوق العاده ای که برای رستگاری و نجات در اختیار داشتند و از دست دادند، حسرت بر عبادت معبودانی بی عرضه و بی ارزش بجای عبادت خداوند قادر متعال. اما حسرتی بیهوده، چرا که نه موقع عمل است و نه جای جبران، بلکه تنها هنگام مجازات است و دیدن نتیجه اعمال!

آیه (168) و (169) و ترجمه

(ياايها الناس كلوا مما في الارض حلالا لطيبا ولا تتبعوا خطوات الشيطان انه لكم عدو مبين) (١٦٨)
(انما يامرکم بالسوء و الفحشاء و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون) (١٦٩) .
ترجمه:

168- ای مردم از آنچه در زمین است حلال و پاکیزه بخورید و از گامهای شیطان پیروی نکنید، چه اینکه او دشمن آشکار شما است

169- او شما را فقط به بدیها و انحرافات فرمان می دهد (و نیز دستور می دهد) آنچه را که نمی دانید به خدا نسبت دهید.

شان نزول:

از ابن عباس نقل شده که بعضی از طوائف عرب همانند ثقیف و خزاعه و غیر آنها قسمتی از انواع زراعت و حیوانات را بدون دلیل بر خود حرام کرده بودند (حتی تحریم آنها به خدا نسبت می دادند) آیات فوق نازل شد و آنها را از این عمل ناروا باز داشت.
تفسیر:

گامهای شیطان!

در آیات گذشته نکوهش شدیدی از شرک و بت پرستی شده بود، یکی از انواع شرک این است که انسان غیر خدا را قانونگذار بداند، و نظام تشریع و حلال و حرام را در اختیار او قرار دهد، آیات مورد بحث این عمل را یک کار شیطانی

معرفی کرده، می فرماید: (ای مردم از آنچه در زمین است حلال و پاکیزه بخورید) (ياايها الناس كلوا مما في الارض حلالا لطيبا) .

(و از گامهای شیطان پیروی نکنید، که او دشمن آشکار شما است) (ولا تتبعوا خطوات الشيطان انه لكم عدو مبين) .

قابل توجه اینکه خطابهائی که در قرآن مربوط به استفاده از غذاها است کم نیست، و معمولاً با دو قید (حلال) و (طیب) همراه است.

حلال چیزی است که ممنوعیتی نداشته باشد، و طیب به چیزهای پاکیزه گفته می شود که موافق طبع سالم انسانی است نقطه مقابل خبیث که طبع آدمی از آن تنفر دارد.

(خطوات) جمع (خطوة) (بروزن قربه) به معنی گام و قدم است و خطوات شیطان گامهائی است که شیطان برای وصول به هدف خود و اغواء مردم بر می دارد.

جمله (لا تتبعوا خطوات الشیطان) در پنج مورد از قرآن مجید به چشم می خورد که دو مورد آن در مورد استفاده از غذاها و روزیهای الهی است، و در واقع به انسانها هشدار می دهد که این نعمتهای حلال را در غیر مورد مصرف نکنند، و این نعمتهای الهی را وسیله ای برای اطاعت و بندگی قرار دهند نه طغیان و فساد در ارض.

پیروی از این گامهای شیطان در حقیقت همان چیزی است که در آیات دیگر قرآن به دنبال دستور استفاده از غذاهای حلال ذکر شده است مانند (کلوا و اشربوا من رزق الله و لا تعثوا فی الارض مفسدین): (از روزیهای الهی بخورید و بنوشید اما فتنه و فساد در زمین به راه نیندازید) (بقره 60).

و مانند (کلوا من طیبات ما رزقناکم و لا تطغوا فیه) (از روزیهای پاکیزه ای که به شما ارزانی داشته ایم بخورید، اما در آن طغیان و سرکشی ننمائید) (طه 81).

خلاصه اینکه این مواهب و امکانات باید نیروئی بر اطاعت باشد، نه وسیله ای برای گناه. جمله انه لکم عدو مبین که متجاوز از ده بار در قرآن مجید به دنبال نام شیطان آمده است برای این است که تمام نیروهای انسان را برای مبارزه با این دشمن بزرگ و آشکار بسیج کند.

آیه بعد دلیل روشنی بر دشمنی سرسختانه شیطان که جز بدبختی و شقاوت انسان هدفی ندارد بیان کرده، می گوید: (او شما را فقط به انواع بدیها و زشتیها دستور می دهد) (انما یامرکم بالسوء و الفحشاء).

(و نیز شما را وادار می کند که به خدا افترا ببندید، و چیزهایی را که نمی دانید به او نسبت دهید) (و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون).

بنابراین برنامه های شیطانی در این سه امر خلاصه می شود: (بدیها) و (زشتیها) و (گفتن سخنان ناروا و بی مدرک در برابر ذات پاک پروردگار).

(فحشاء) از ماده (فحش) به معنی هر کاری است که از حد اعتدال خارج گردد و صورت (فاحش) به خود بگیرد، بنابراین شامل تمامی منکرات و قبائح واضح و آشکار می گردد، اما اینکه می بینیم این لفظ امروز در مورد اعمال منافی عفت یا در مورد گناهانی که حد شرعی دارد به کار می رود در واقع از قبیل استعمال لفظ کلی در بعضی از مصادیق آن است.

جمله (تقولوا علی الله ما لا تعلمون) ممکن است اشاره به تحریم پاره ای از غذاهای حلال باشد، که اعراب در جاهلیت به خدا نسبت می دادند، حتی به گفته بعضی از مفسران بزرگ رسوبات این طرز تفکر در میان جمعی از تازه مسلمانان باقی مانده بود.

و یا معنی وسیعتری دارد که نسبت دادن شریک و شبیه به خدا را نیز شامل می شود.

به هر حال، این جمله اشاره به آن است که اینگونه کارها حداقل قول بدون علم است آنهم در برابر خداوند بزرگ و این کاری است که با هیچ منطق و عقل و خردی سازگار نمی باشد اصولا اگر مردم مقید باشند که هر سخنی را می گویند متکی به یک مدرک قطعی بوده باشد، بسیاری از نابسامانیها و بدبختیها از جامعه بشری بر چیده می شود.

در واقع تمام خرافات در ادیان و مذاهب الهی از همین رهگذر به وسیله افراد بی منطق نفوذ کرده است، و قسمت مهمی از انحرافات عقیدتی و عملی به خاطر عدم رعایت همین اصل اساسی است و لذا این کار در برابر بدیها و زشتیها یک عنوان مستقل از خطوات شیطانی را در آیه فوق به خود اختصاص می دهد.

نکته ها

1- اصل حلیت

این آیه دلیل بر این است که اصل اولی در همه غذاهائی که روی زمین وجود دارد حلیت است، و غذاهای حرام جنبه استثنائی دارد، بنابراین حرام بودن چیزی دلیل می خواهد، نه حلال بودن آن. و از آنجا که قوانین تشریعی باید با قوانین تکوینی هماهنگ باشد طبع آفرینش نیز این چنین اقتضا می کند.

به عبارت روشنتر آنچه خدا آفریده حتما فائدهای داشته و برای استفاده بندگان بوده، بنابراین معنی ندارد که اصل اولی تحریم باشد.

نتیجه اینکه هر غذائی که ممنوعیت آن با دلیل صحیح ثابت نشده مادام که منشاء فساد و زیان و ضرری برای فرد و اجتماع نباشد طبق آیه شریفه فوق حلال است.

2- انحرافات تدریجی

جمله (خطوات الشیطان) (گامهای شیطان) گویا اشاره به یک مسأله دقیق تربیتی دارد، و آن اینکه انحرافها و تبیهکاریها غالبا بطور تدریج در انسان نفوذ می کند، نه به صورت دفعی و فوری، مثلا برای آلوده شدن یک جوان به مواد مخدر و قمار و شراب معمولا مراحلی وجود دارد: نخست به صورت تماشاچی در یکی از این جلسات شرکت می کند و انجام اینکار را ساده می شمرد.

گام دوم شرکت تفریحی در قمار (بدون برد و یا باخت) و یا استفاده از مواد مخدر به عنوان رفع خستگی و یا درمان بیماری و مانند آن است.

گام سوم استفاده از این مواد به صورت کم و به قصد اینکه در مدت کوتاهی از آن صرفنظر کند. سرانجام گامها یکی پس از دیگری برداشته می شود و شخص به صورت یک قمار باز حرفه ای خطرناک و یا یک معتاد سخت و بینوا در می آید.

وسوسه های شیطان معمولا به همین صورت است، انسان را قدم به قدم و تدریجا در پشت سر خود به سوی پرتگاه می کشاند، این موضوع منحصر به شیطان اصلی نیست، تمام دستگاه های شیطانی و آلوده برای پیاده کردن نقشه های شوم خود از همین روش (خطوات) (گام به گام) استفاده می کنند، لذا قرآن می گوید: از همان گام اول باید به هوش بود و با شیطان همراه نشد.

این نکته نیز قابل توجه است که در احادیث اسلامی کارهای خرافی و بی منطق به عنوان (خطوات شیطان) معرفی شده است:

مثلا در حدیثی می خوانیم مردی قسم یاد کرده بود که فرزند خود را برای خدا ذبح کند امام صادق فرمود: ذلک من خطوات الشیطان (این از گامهای شیطان است).

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: (کل یمین بغیر الله فهو من خطوات الشیطان): هر سوگندی به غیر نام خدا باشد از گامهای شیطان است.

باز در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) چنین می خوانیم که: هر کس سوگند به ترک چیزی خورد که انجام آن بهتر است، اعتنا به این سوگند نکند و آن کار خیر را بجا آورد، کفاره هم ندارد و این از خطوات شیطان است.

3- شیطان یک دشمن قدیمی

اینکه در آخر آیه فوق شیطان دشمن آشکار معرفی شده است، یا بخاطر دشمنی او از روز اول با آدم است که به واسطه نافرمانی در برابر سجده آدم همه چیز خود را از دست داد، و یا به خاطر این است که دستورات او همچون قتل و جنایت و تبهکاری برای همه آشکار است، همه می دانند این قبیل برنامه ها از یک دوست نیست، بلکه دعوت‌هایی است از یک دشمن خطرناک که جز بدبختی انسان چیزی نمی خواهد. و یا به واسطه این است که شیطان صریحا دشمنی خود را با انسان خبر داده و کمر عداوت او را بسته است، و اعلام نموده: (لاغوینهم اجمعین) (می کوشم تا همه را گمراه کنم)!

4- چگونگی وسوسه شیطان

در اینجا سؤال مطرح است و آن اینکه آیه می گوید: شیطان به شما امر می کند که به سوی بدیها و فحشاء بروید مسلما مراد از (امر) همان وسوسه های شیطان است، در حالی که ما به هنگام انجام بدیها هیچگونه احساس امر و تحریک از بیرون وجودمان نمی کنیم، و کوشش شیطان برای گمراه ساختن خود هرگز قابل لمس نیست.

پاسخ این است که: همانطور که از واژه (وسوسه) هم استفاده می شود تاءثیر شیطان در وجود انسان یک نوع تأثیر خفی و ناآگاه است که در بعضی از آیات از آن تعبیر به (ایحاء) شده است

در آیه 121 سوره انعام می خوانیم: (وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم): شیاطین به دوستان خود و کسانی که آماده پذیرش دستورات آنها هستند وحی می کنند! همانطوری که می دانیم وحی در اصل همان صدای مخفی و مرموز و احیاناً تاءثیرهای ناآگاهانه است منتهی انسان بخوبی می تواند الهامات الهی را از وسوسه های شیطانی تشخیص دهد زیرا علامت روشنی برای تشخیص آن وجود دارد، و آن اینکه: الهامات الهی چون با فطرت پاک انسان، و ساختمان جسم و روح او آشنا است، هنگامی که در قلب پیدا می شود یک حالت انبساط و نشاط به او دست می دهد.

در حالی که وسوسه های شیطان چون هماهنگ با فطرت و ساختمان او نیست به هنگام ایجاد در قلبش احساس تاریکی، ناراحتی و سنگینی در خود می کند و اگر تمایلات او طوری تحریک گردد که در هنگام انجام گناه، این احساس برای او پیدا نشود بعد از انجام عمل برای او دست می دهد، این است فرق بین الهامات شیطانی و الهامات الهی.

آیه (170) و (171) و ترجمه

(و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفينا عليه ءاباءنا اولو كان ءاباؤهم لا يعقلون شيئا ولا يهتدون) (١٧٠) (ومثل الذين كفروا كمثل الذي ينعق بما لا يسمع الا دعاء ونداء صم بكم عمى فهم لا يعقلون) (١٧١) .

ترجمه:

170- و هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، می گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می نمائیم، آیا نه این است که پدران آنها چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند؟!

171- مثال (تو) در دعوت کافران مثال کسی است که (گوسفندان و حیوانات را برای نجات از چنگال خطر) صدا می زند، ولی آنها چیزی جز سر و صدا نمی شنوند (و حقیقت و مفهوم گفتار او را درک نمی کنند) این کافران (در حقیقت) کر و لال و نابینا هستند و لذا چیزی نمی فهمند!

تفسیر:

تقلید کورکورانه از نیاکان

در اینجا اشاره به منطق سست مشرکان در مسأله تحریم بی دلیل غذاهای حلال، و یا بت پرستی، کرده، می گوید: (هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید می گویند ما از آنچه پدران و نیاکان خود را بر آن یافتیم پیروی می کنیم) (و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفينا عليه آبائنا) .

قرآن بلافاصله این منطق خرافی و تقلید کورکورانه از نیاکان را با این عبارت کوتاه و رسا محکوم می کند: (آیا نه این است که پدران آنها چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند؟! (اولو كان آباؤهم لا يعقلون شيئا ولا يهتدون) .

یعنی اگر نیاکان آنها دانشمندان صاحب نظر و افراد هدایت یافته ای بودند جای این بود که از آنها تبعیت شود، اما با اینکه می دانند آنها مردمی نادان و بی سواد و موهوم پرست بودند پیروی آنها چه معنی دارد؟ آیا مصداق تقلید جاهل از جاهل نیست؟!

مسأله قومیت و تعصیهای قومی آنجا که به نیاکان مربوط می شود از روز نخست در میان مشرکان عموماً، و در میان غیر آنها غالباً وجود داشته است و تا امروز همچنان ادامه دارد.

ولی خداپرست با ایمان این منطق را رد می کند و قرآن مجید در موارد بسیاری پیروی و تعصب کورکورانه از نیاکان را شدیداً مذمت کرده است و این منطق را که انسان چشم و گوش بسته از پدران خود پیروی کند کاملاً مردود می شناسد.

اصولاً پیروی از پیشینیان اگر به اینصورت باشد که انسان عقل و فکر خود را درست در اختیار آنها بگذارد این کار نتیجه ای جز عقبگرد و ارتجاع نخواهد داشت، چرا که معمولاً نسلهای بعد از نسلهای پیشین با تجربه تر و آگاهترند.

ولی متأسفانه این طرز فکر جاهلی هنوز در میان بسیاری از افراد و ملتها حکومت می کند که نیاکان خود را همچون بت می پرستند، یک مشت آداب و سنن خرافی را به عنوان اینکه آثار پیشینیان است بدون چون و چرا می پذیرند، و لفافه های فریبده ای همچون حفظ ملیت و اسناد تاریخی یک ملت بر آن می پوشانند.

این طرز فکر یکی از عوامل بسیار مؤثر انتقال خرافات از نسلی به نسل دیگر است.

البته هیچ مانعی ندارد که نسلهای آینده آداب و سنن گذشتگان را مورد تحلیل و بررسی قرار دهند، آنچه با عقل و منطق سازگار است با نهایت احترام حفظ کنند و آنچه خرافه و موهوم و بی اساس است دور بریزند، چه کاری از این بهتر؟ و این گونه نقادی در آداب و سنن پیشین شایسته نام حفظ اصالت ملی و تاریخی است، اما تسلیم همه جانبه و کورکورانه در برابر آنها چیزی جز خرافه پرستی و ارتجاع و حماقت نیست.

قابل توجه اینکه درباره نیاکان آنها در آیه فوق می خوانیم: آنها نه چیزی می فهمیدند، و نه هدایت یافته بودند یعنی از دو کس می توان پیروی کرد: کسی که خود دارای علم و عقل و دانشی باشد، و کسی که اگر خودش دانشمند نیست هدایت دانشمندی را پذیرفته است.

اما پیشینیان آنها نه خود مردی آگاه بودند، و نه رهبر و هدایت کننده ای آگاه داشتند، و می دانیم تقلیدی که خلق را بر باد می دهد همین تقلید نادان از نادان است که (ای دو صد لعنت بر این تقلید باد)!. در آیه بعد به بیان این مطلب می پردازد که چرا این گروه در برابر این دلائل روشن انعطافی نشان نمی دهند؟ و همچنان بر گمراهی و کفر اصرار می ورزند؟ می گوید: مثال تو در دعوت این قوم بی ایمان به سوی ایمان و شکستن سد تقلیدهای کورکورانه همچون کسی است که گوسفندان و حیوانات را (برای نجات از خطر) صدا می زند ولی آنها جز سر و صدا چیزی را درک نمی کنند (و مثل الذین کفروا کمثلاً الذی ینعق بما لا یسمع الا دعاء و نداء).

آری آنها به گوسفندان و حیواناتی می مانند که از فریادهای چوپان خیرخواه و دلسوز چیزی جز سر و صدائی که فقط تحریک آنی در آنها دارد نمی فهمند. و در پایان آیه برای تاءکید و توضیح بیشتر اضافه می کند (آنها کر و لال و نابینا هستند و لذا چیزی درک نمی کنند)! (صم بکم عمی فهم لا یعقلون).

و به همین دلیل آنها تنها به سنتهای غلط و خرافی پدران خود چسبیده اند و از هر دعوت سازنده ای رویگردانند.

بعضی از مفسران تفسیر دیگری برای آیه ذکر کرده اند، و آن اینکه مثل کسانی که بتها و خدایان ساختگی را صدا می زنند همچون کسی است که حیوانات بی شعور را صدا می زند، نه آن حیوانات از سخنان او چیزی درک می کنند و نه این معبودهای ساختگی از سخنان عابدان خود، چرا که این بتها کردند و کورند و لال (دقت کنید).

ولی بیشتر مفسران تفسیر اول را انتخاب کرده اند و در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است، و ما نیز آنرا انتخاب کردیم.

نکته ها

1- ابزار شناخت

بدون شک برای ارتباط انسان با جهان خارج ابزاری لازم است که آنها را ابزار شناخت می خوانند، و مهمتر از همه چشم و گوش برای دیدن و شنیدن، و زبان برای سؤال کردن است، ولذا در آیه فوق بعد از آن که این افراد را به خاطر عدم استفاده از ابزار شناخت به افراد کر و لال و نابینا تشبیه می کند با ذکر (فاء تفریع) که برای نتیجه گیری است بلافاصله می گوید: (بنابراین آنها چیزی نمی فهمند).

به این ترتیب قرآن گواهی می دهد که اساسی ترین پایه علوم و دانشها چشم و گوش و زبان است چشم و گوش برای درک کردن مستقیم و زبان برای ایجاد رابطه با دیگران و کسب علوم آنها.

در فلسفه نیز این حقیقت ثابت شده که حتی علوم غیر حسی، در آغاز، از علوم حسی سرچشمه می گیرد، و این بحث دامنه داری است که اینجا جای شرح آن نیست (برای توضیح بیشتر در زمینه نعمت ابزار شناخت به جلد یازدهم صفحه 335 به بعد، ذیل آیه 78 سوره نحل مراجعه فرمائید).

2 (ینعق) از ماده (نعق) در اصل به معنی صدای کلاغ است در حالی که فریادنکشد ولی (نعق) (با(غین)) به معنی صدای کلاغ است که به صورت فریاد وتواءم با کشیدن گردن است.

ولی بعدا این معنی توسعه یافته و به صداهائی که در برابر حیوانات می دهند گفته شده، بدیهی است آنها از مفهوم کلمات و جمله ها با خبر نمی شوند و اگر گاهی عکس العملهائی نشان می دهند بیشتر به خاطر تن صدا، و طرز ادای کلمات است.

آیه (172) و (173) و ترجمه

(یا ایها الذین ءامنوا کلوا من طیب ما رزقناکم و اشکروا لله ان کنتم اياه تعبدون) (۱۷۲) (انما حرم علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل به لغیر الله فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم) (۱۷۳) .

ترجمه:

172- ای افراد با ایمان از نعمتهای پاکیزه ای که به شما روزی داده ایم بخورید و شکر خدا را بجا آورید اگر او را پرستش می کنید.

173 - خداوند تنها (گوشت) مردار و خون و گوشت خوک، و آنچه نام غیر خدا به هنگام ذبح بر آن گفته شود، حرام کرده است (ولی) آن کس که مجبور شود (در موقع ضرورت برای حفظ جان خود از آن بخورد در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد گناهی بر او نیست، خداوند بخشنده و مهربان است.

تفسیر:

طبیات و خبائث

از آنجا که قرآن در مورد انحرافات ریشه دار از روش تءکید و تکرار در لباسهای مختلف استفاده می کند، در این آیات بار دیگر به مسأله تحریم بی دلیل پاره ای از غذاهای حلال و سالم در عصر جاهلیت به وسیله مشرکان باز می گردد، منتهی روی سخن را در اینجا به مؤمنان می کند در حالی که در آیات گذشته روی سخن به همه مردم بود.

می فرماید: (ای افراد با ایمان از نعمتهای پاکیزه که به شما روزی داده ایم بخورید) (یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم) .

(و شکر خدا را بجا آورید اگر او را می پرستید) (و اشکروا لله ان کنتم اياه تعبدون) .

این نعمتهای پاک و حلال که ممنوعیتی ندارد و موافق طبع و فطرت سالم انسانی است برای شما آفریده شده است چرا از آن استفاده نکنید؟!.

اینها به شما نیروئی میبخشد تا بتوانید وظائف خود را انجام دهید بعلاوه شما را به یاد شکر پروردگار و پرستش او می اندازد.

مقایسه این آیه با آیه (یا ایها الناس کلو مما فی الارض) (آیه 168 همین سوره) و ملاحظه تفاوت‌های

این دو با هم، دو نکته لطیف را به ما می‌فهماند:

در اینجا می‌گوید من طیبات ما رزقناکم (از غذاهای پاک‌ی که به شما روزی دادیم...) در حالی که در آنجا می‌گفت: مما فی الارض (از آنچه در زمین است) این تفاوت گویا اشاره به این است که نعمتهای پاکیزه در اصل برای افراد با ایمان آفریده شده است، و افراد بیایمان به برکت آنها روزی می‌خورند، همانند آبی که باغبان برای گلها در جویها جاری می‌سازد ولی خارها و علف هرزه‌ها نیز از آن بهره می‌گیرند!

دیگر اینکه به مردم عادی می‌گوید بخورید و پیروی گامهای شیطان نکنید، ولی به مؤمنان در آیه مورد بحث می‌گوید: بخورید و شکر خدا را بجا آرید یعنی تنها به عدم سوء استفاده از این نعمتها قناعت نمی‌کند، بلکه حسن استفاده را نیز شرط می‌شمرد.

در حقیقت از مردم عادی تنها انتظار میرود که گناه نکنند ولی از افراد با ایمان انتظار دارد که این نعمتها را در بهترین راه مصرف کنند.

ضمناً ممکن است تکرار سفارش در مورد استفاده از غذاهای پاک که در آیات متعدد عنوان شده برای بعضی سؤالات انگیز باشد اما اگر کمی به تاریخ زمان جاهلیت و آداب و رسوم خرافی آنها توجه کنیم و بدانیم که آنها چگونه بدون دلیل نعمتهای حلال را بر خود ممنوع می‌ساختند و این عادت به طوری در آنها نفوذ کرده بود که همچون وحی آسمانی تلقی می‌شد و گاه آن را صریحاً به خدا نسبت می‌دادند، نکته این تأکید روشن می‌شود، قرآن می‌خواهد این افکار خرافی را از این طریق به کلی از مغز آنها بیرون کند.

بعلاوه تکیه روی عنوان (طیب) همگان را متوجه این دستور اسلامی می‌کند که از غذاهای ناپاک، از گوشت‌هایی همچون گوشت مردار و درندگان و حشرات، و از مسکرات که به شدت در میان مردم آن زمان رواج داشت پرهیزند.

در جلد ششم تفسیر نمونه صفحه 149 به بعد در زمینه استفاده مؤمنان از روزیهای پاک و زینتهای معقول (ذیل آیه 32 اعراف) بحث مشروحی داریم.

آیه بعد برای روشن ساختن غذاهای حرام و ممنوع و قطع کردن هر گونه بهانه چنین می گوید خداوند تنها گوشت مردار، خون، گوشت خوک، و گوشت هر حیوانی را که به هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن گفته شود تحریم کرده است (انما حرم علیکم المیتة والدم و لحم الخنزیر و ما اهل به لغیر الله).

و به این ترتیب سه قسمت از گوشتهای حرام به اضافه خون که، بیش از همه مورد ابتلای مردم آن محیط بوده است در اینجا ذکر می کند که بعضی پلیدی ظاهری دارند و بر کسی مخفی نیست، مانند مردار، خون و گوشت خوک، و بعضی پلیدی معنوی دارند مانند قربانیهایی که برای بتها می کردند.

انحصاری که از آیه با کلمه انما استفاده می شود به اصطلاح حصر اضافی است، یعنی منظور بیان تمام محرمات نیست، بلکه هدف نفی بدعتهایی است که آنها

در مورد قسمتی از گوشتهای حلال داشتند، و به تعبیر دیگر آنها قسمتی از گوشتهای پاکیزه و حلال را طبق خرافات و موهوماتی بر خود تحریم می کردند، اما در عوض به هنگام کمبود غذا از گوشت آلوده مردار یا خوک و یا خون استفاده می کردند! قرآن به آنها اعلام می کند که اینها برای شما حرام است نه آنها (و این است معنی (حصر اضافی)).

و از آنجا که گاه ضرورتهایی پیش می آید که انسان برای حفظ جان خویش مجبور به استفاده از بعضی از غذاهای حرام می شود قرآن در ذیل آیه آن را استثنا کرده و می گوید: ولی کسی که مجبور شود (برای نجات جان خویش از مرگ) از آنها بخورد گناهی بر او نیست، به شرط اینکه ستمگر و متجاوز نباشد! (فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه).

به این ترتیب برای اینکه اضطرار بهانه و دستاویزی برای زیاده روی در خوردن غذاهای حرام نشود با دو کلمه (غیر باغ) و (لاعاد) گوشزد می کند که این اجازه تنها برای کسانی است که خواهان لذت از خوردن این محرمات نباشند، و از مقدار لازم که برای نجات از مرگ ضروری است تجاوز نکنند، (باغ و

عاد در اصل باغی و عادی بوده، باغی از ماده (بغی) به معنی طلب کردن است، و در اینجا منظور طلب کردن لذت است و (عادی) به معنی متجاوز می باشد، یعنی متجاوز از حد ضرورت).

تفسیر دیگری برای جمله (غیر باغ و لاعاد) ذکر شده است که با معنی اول تضادی ندارد، و ممکن است هر دو با هم در مفهوم آیه جمع باشند و آن این است که: با توجه به اینکه یکی از معانی بغی ظلم و ستم است، منظور این است که اجازه خوردن گوشت‌های حرام مخصوص کسانی است که سفر آنها سفر ستم و گناه نباشد (باید توجه داشت که اضطرار و اجبار معمولاً در سفرهایی نظیر سفرهای آن زمان حاصل می شد که قافله ها در بیابان می ماندند و یا راه را گم می کردند).

بنابر این اگر سفر، سفر گناه باشد گرچه آنها ناچارند برای حفظ جان خود از غذای حرام بخورند ولی گناهِش در نامه عملشان نوشته خواهد شد، و به تعبیر دیگر این ستمگران برای حفظ جان خود واجب است به حکم عقل از این گوشتها بخورند اما این وجوب از مسئولیت آنها چیزی نمی کاهد، چرا که در مسیر غلط چنین اجباری را پیدا کرده اند.

روایاتی که می گوید این آیه درباره کسانی است که در راه قیام بر ضد امام مسلمین گام نهند نیز اشاره به همین حقیقت است، چنانکه در احکام نماز مسافر نیز وارد شده که حکم نماز شکسته تنها برای مسافرانی است که سفر آنها سفر حرام نباشد و لذا در ضمن روایات به جمله (غیر باغ و لاعاد) برای هر دو حکم، استدلال فرموده اند (حکم نماز مسافر و حکم ضرورت خوردن گوشت‌های حرام).

و در پایان آیه می فرماید: (خداوند غفور و رحیم است) (ان الله غفور رحیم).

همان خداوندی که این گوشتها را تحریم کرده با رحمت خاصش در موارد ضرورت شدید اجازه استفاده از آن را داده است.

نکته ها

1- فلسفه تحریم گوشت‌های حرام

بدون شک غذاهائی که در آیه فوق تحریم شده همچون سائر محرمات الهی فلسفه خاصی دارد و با توجه کامل به وضع جسم و جان انسان با تمام ویژگیهایش تشریع شده است، در روایات اسلامی نیز زیانهای هر یک مشروحا آمده، و پیشرفتهای علمی بشر پرده از روی آن برداشته است.

مثلا در کتاب کافی پیرامون گوشت مردار از امام صادق (علیه السلام) چنین می خوانیم: اما المیتة فانه لم یئل منها احد الاضعف بدنه، و ذهب قوته و انقطع نسله و لا یموت آکل المیتة الا فجأة: امام بعد از ذکر مقدمهای در مورد اینکه تمام این احکام به خاطر مصالح بشر است می فرماید: (اما مردار را هیچکس از آن نمی خورد مگر اینکه بدنش ضعیف و رنجور می شود، نیروی او را می کاهد، و نسل را قطع می کند، و آن کس که به این کار ادامه دهد با سخته و مرگ ناگهانی از دنیا میرود)!

این مفاسد ممکن است به خاطر آن باشد که دستگاه گوارش نمی تواند از مردار خون سالم و زنده بسازد، بعلاوه مردار کانونی است از انواع میکربها، اسلام علاوه بر اینکه خوردن گوشت مردار را تحریم کرده، آن را نجس هم دانسته تا مسلمانان کاملا از آن دوری کنند.

دومین چیزی که در آیه تحریم شده خون است (والدم) خونخواری هم زیان جسمی دارد و هم اثر سوء اخلاقی، چرا که خون از یکسو ماده کاملا آماده ای است برای پرورش انواع میکربها.

تمام میکربهایی که وارد بدن انسان می شوند به خون حمله می کنند، و آن را مرکز فعالیت خویش قرار می دهند، به همین دلیل گلبولهای سفید که پاسداران و سربازان کشور تن انسانند همواره در منطقه خون پاسداری می کنند تا میکربها به این سنگر حساس که با تمام مناطق بدن ارتباط نزدیک دارد راه پیدا نکنند.

مخصوصا هنگامی که خون از جریان می افتد و به اصطلاح می میرد، گلبولهای سفید از بین می روند و به همین دلیل می کربها که میدان را خالی از حریف می بینند به سرعت زاد و ولد کرده گسترش می یابند، بنا بر این اگر گفته شود خون به هنگامی که از جریان می افتد آلودهترین اجزای بدن انسان و حیوان است گزاف گفته نشده.

از سوی دیگر امروز در علم غذاشناسی ثابت شده که غذاها از طریق تاثیر در غده ها و ایجاد هورمونها در روحيات و اخلاق انسان اثر می گذارند، از قدیم نیز تاءثیر خونخواری در قساوت و سنگدلی به تجربه رسیده، و حتی ضرب المثل شده است، و لذا در حدیثی می خوانیم: (آنها که خون می خورند آنچنان سنگدل می شوند که حتی ممکن است دست به قتل پدر و مادر و فرزند خود بزنند)!

سومین چیزی که در آیه تحریم شده خوردن گوشت (خوک) است (و لحم الخنزیر).

خوک حتی نزد اروپائیان که بیشتر گوشت آن را می خورند سمبل بی غیرتی است، و حیوانی است کثیف، خوک در امور جنسی فوق العاده بیتفاوت و لا ابالی است و علاوه بر تاءثیر غذا در روحيات که از نظر علم ثابت است، تاءثیر این غذا در خصوص لاابالگیری در مسائل جنسی مشهود است.

در شریعت حضرت موسی (علیه السلام) حرمت گوشت خوک نیز اعلام شده است، و در اناجیل گناهکاران به خوک تشبیه شده اند، و در ضمن داستانها مظهر شیطان خوک معرفی شده است.

جای تعجب است که بعضی با چشم خود می بینند از یکسو خوراک خوک نوعا از کثافات و گاهی از فضولات خودش است و از سوی دیگر برای همه روشن شده که گوشت این حیوان پلید دارای دو نوع انگل خطرناک بنام کرم (تریشین) و یکنوع (کرم کدو) است باز هم در استفاده از گوشت آن اصرار می ورزند.

تنها کرم (تریشین) کافی است که در یکماه 15 هزار تخمیزی کند و در انسان سبب پیدایش امراض گوناگونی مانند کم خونی، سرگیجه، تبهای مخصوص اسهال، دردهای رماتیسمی، کشش اعصاب، خارش داخل بدن، تراکم پیه ها، کوفتگی و خستگی، سختی عمل جویدن و بلعیدن غذا و تنفس و غیره گردد.

در یک کیلو گوشت خوک ممکن است 400 میلیون نوزاد کرم تریشین باشد و شاید همین امور سبب شد که چند سال قبل در قسمتی از کشور روسیه خوردن گوشت خوک ممنوع اعلام شد.

آری آئینی که دستوراتش به مرور زمان جلوه تازه های پیدا می کند آئین خدا، آئین اسلام است.

بعضی می گویند با وسائل امروز میتوان تمام این انگلها را کشت و گوشت خوک را از آنها پاک نمود، ولی به فرض که با وسائل بهداشتی با پختن گوشت خوک در حرارت زیاد انگلهای مزبور بکلی از میان

بروند باز زیان گوشت خوک قابل انکار نیست، زیرا طبق اصل مسلمی که اشاره شد گوشت هر حیوانی حاوی صفات آن حیوان است و از طریق غده ها و تراوش آنها (هورمونها) در اخلاق کسانی که از آن تغذیه می کنند اثر می گذارد، و به این ترتیب خوردن گوشت خوک می تواند صفت ببند و باری جنسی و بی اعتنائی به مسائل ناموسی را که از خصائص بارز نر این حیوان است به خورنده آن منتقل کند. و شاید یکی از علل ببند و باری شدید جنسی که در کشورهای غربی حکومت می کند همان تغذیه از گوشت این حیوان آلوده باشد.

چهارمین چیزی که تحریم شده، گوشتهایی است که نام غیر خدا هنگام ذبح بر آن برده شود (و ما اهل به لغیر الله).

از جمله گوشتهایی که در این آیه از خوردن آنها نهی شده گوشت حیواناتی است که مثل زمان جاهلیت به نام غیر خدا (بتها) ذبح شود.

آیا بردن نام خدا یا غیر خدا، هنگام ذبح، از نظر بهداشتی در گوشت حیوان اثر می گذارد؟! در پاسخ باید گفت نباید فراموش کرد که لازم نیست نام خدا و غیر خدا در ماهیت گوشت از نظر بهداشتی اثری بگذارد، زیرا محرمات در اسلام روی جهات مختلفی است، گاهی تحریم چیزی بخاطر بهداشت و حفظ جسم است، و گاهی بخاطر تهذیب روح و زمانی بخاطر حفظ نظام اجتماع، و تحریم گوشتهایی که به نام بتها ذبح می شود در حقیقت جنبه معنوی و اخلاقی و تربیتی دارد آنها انسان را از خدا دور می کند، و اثر روانی و تربیتی نامطلوبی دارد، چرا که از سنتهای شرک و بت پرستی است و تجدید کننده خاطره آنها.

2- تکرار و تأکید تحریم

موضوعات چهارگانه فوق در چهار سوره از قرآن ذکر شده است که دو مورد از آن در مکه (انعام 145 و نحل 115) و دو مورد آن در مدینه نازل شده است (بقره 173 که آیه مورد بحث است و مائده 3).

چنین به نظر می رسد که نخستین بار اوائل بعثت بود که تحریم این گوشت‌های حرام اعلام شد، و دومین بار اواخر اقامت پیامبر (ﷺ) در مکه، و سومین بار در اوائل هجرت در مدینه و بالاخره چهارمین بار در اواخر عمر پیامبر در سوره مائده که از آخرین سوره قرآن است بیان شده.

این طرز نزول آیات که بی سابقه یا کم سابقه است، به خاطر اهمیت این موضوع و خطرات جسمی و روحی فراوان آن است و نیز به خاطر آلودگی زیاد مردم آن روز به آن بوده است.

3- استفاده از خون برای تزریق شاید نیاز به توضیح نداشته باشد که منظور از تحریم خون در آیه فوق تحریم خوردن آن است، بنابر این استفاده های معقول دیگر مانند تزریق خون برای نجات جان مجروحان و بیماران و مانند آن هیچ اشکالی ندارد، حتی دلیلی بر تحریم خرید و فروش خون در این موارد در دست نیست، چرا که استفاده ای است عقلانی و مشروع و مورد نیاز عمومی.

آیه (174) تا (176) و ترجمه

(ان الذين يكتُمون ما انزل الله من الكتب ويشترون به ثمنا قليلا اولئك ما ياكلون في بطونهم الا النار و لا يكلمهم الله يوم القيمة ولا يزيهم ولهم عذاب اليم) (١٧٤) (اولئك الذين اشتروا الضللة بالهدى و العذاب بالمغفرة فما اصبرهم على النار) (١٧٥) (ذلك بان الله نزل الكتب بالحق و ان الذين اختلفوا في الكتب لفي شقاق بعيد) (١٧٦) .

ترجمه:

174- کسانی که کتمان می کنند آنچه را خدا از کتاب نازل کرده و آنرا به بهای کمی می فروشند، آنها جز آتش چیزی نمی خورند (و هدایا و اموالی که از این رهگذر به دست می آورند در حقیقت آتش سوزانی است) و خداوند روز قیامت با آنها سخن نمی گوید، و آنها را پاکیزه نمی کند، و برای آنها عذاب دردناکی است.

175- اینها همانها هستند که گمراهی را با هدایت، و عذاب را با آمرزش مبادله کرده اند راستی چقدر در برابر عذاب خداوند بی اعتنا و خونسردند!

176- اینها بخاطر آن است که خداوند کتاب (آسمانی) را به حق (و تواتر با نشانه ها و دلائل روشن) نازل کرده، و آنها که در آن اختلاف می کنند (و با کتمان و تحریف اختلاف به وجود آورند) در شکاف (و پراکندگی) عمیقی قرار دارند.

شان نزول

به اتفاق همه مفسران آیات فوق در مورد اهل کتاب نازل شده است، و به گفته بسیاری مخصوصا به علمای یهود نظر دارد که پیش از ظهور پیامبر اسلام (ﷺ) صفات و نشانه های او را مطابق آنچه در کتب خود یافته بودند برای مردم بازگو می کردند، ولی پس از ظهور پیامبر (ﷺ) و مشاهده گرایش مردم به او ترسیدند که اگر همان روش سابق را ادامه دهند منافع آنها به خاطر بیفتد و هدایا و مهمانی هائی که برای آنها ترتیب می دادند از دست برود! لذا اوصاف پیامبر (ﷺ) را که در تورات نازل شده بود کتمان کردند، آیات فوق نازل شد و سخت آنها را نکوهش کرد.

تفسیر:

باز هم نکوهش از کتمان حق

این آیات تاءکید است بر آنچه در آیه 159 در زمینه کتمان حق گذشت گرچه روی سخن به علمای یهود است ولی چنانکه بارها یادآوری کرده ایم مفهوم آیات در هیچ مورد اختصاص به شأن نزول ندارد، در حقیقت شأن نزولها وسیله ای هستند برای بیان احکام کلی و عمومی که خود یکی از مصداقهای آن محسوب می شوند.

بنابر این تمام کسانی که احکام خدا و حقائق مورد نیاز مردم را از آنها کتمان کنند و به خاطر کسب مقام و یا به دست آوردن ثروتی مرتکب این خیانت بزرگ شوند باید بدانند که حقیقت گرانبھائی را به بهای ناچیزی فروخته اند زیرا حقپوشی اگر با تمام دنیا مبادله شود باز مرتکب شونده آن ضرر و زیان کرده است!

در آیه نخست می گوید: کسانی که کتمان می کنند کتابی را که خدا نازل کرده و آنرا به بهای کمی می فروشند آنها در حقیقت جز آتش چیزی نمی خورند! (ان الذین یکتُمون ما انزل اللہ من الکتاب و یشترون به ثمنا قليلا اولئک ما یاکلون فی بطونهم الا النار).

آری هدایا و اموالی را که از این راه تحصیل می کنند آتشی سوزانی است که در درون وجود آنان وارد می شود.

این تعبیر ضمناً مسأله تجسم اعمال را در آخرت بار دیگر روشن می سازد و نشان می دهد اموال حرامی که از این طریق به دست می آید در واقع آتشی است که در دل آنها وارد می شود که در رستخیز به شکل واقعی خود مجسم خواهد شد.

سپس به یک مجازات مهم معنوی آنها که از مجازات مادی بسیار دردناکتر است پرداخته می گوید: (خداوند روز قیامت با آنها سخن نمی گوید، و آنان را پاکیزه نمی کند، و عذاب دردناکی در انتظارشان است!) (ولا یکلّمهم اللہ یوم القیامة ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم).

در آیه 77 سوره آل عمران نیز نظیر همین مجازات دردناک برای کسانی که عهد الهی و سوگندهای خود را به خاطر منافع ناچیزی زیر پا می گذارند آمده است (ان الذین یشترون بعهد اللہ وایمانهم ثمنا قليلا اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة ولا یکلّمهم اللہ ولا ینظر الیهم یوم القیامة ولا یزکیهم ولهم عذاب

الیم)، طبق این آیه خدا با اینگونه اشخاص پیمان شکن در روز قیامت سخن نمی گوید، و به آنها نظر لطف نمی کند، و آنها را پاک نمی سازد و عذاب دردناک برای آنها است.

از این آیه و آیه مورد بحث استفاده می شود که یکی از بزرگترین مواهب الهی در جهان دیگر این است که خدا با مردم با ایمان از طریق لطف سخن می گوید، یعنی همان مقامی را که پیامبران الهی در این جهان داشتند و از لذت گفتگوی با پروردگار بهره مند می شدند مؤمنان نیز در آن جهان به آن مفتخر می شوند، چه لذتی از این برتر؟

بعلاوه خدا نظر لطف به آنها می کند و با آب عفو و رحمتش آنها را می شوید و پاک و پاکیزه می کند چه نعمتی از این بالاتر؟

بدیهی است سخن گفتن خداوند با بندگان مفهومی نیست که خدا زبان دارد و جسم است بلکه او با قدرت بیپایانش امواج صوتی را در فضا می آفریند به گونه ای که قابل درک و شنیدن باشد (همانگونه که در وادی طور با موسی سخن گفت) و یا از طریق الهام و با زبان دل با بندگان خاصش سخن می گوید.

به هر حال این لطف بزرگ پروردگار و این لذت بینظیر معنوی برای بندگان پاکدلی است که زبان حقگو دارند و مردم را به حقائق آشنا می کنند، بر سر پیمان خود ایستاده اند و حق طلبی را هرگز فدای منافع مادی نمی کنند.

در اینجا سوالی پیش می آید که از پاره های از آیات قرآن استفاده می شود که خدا در قیامت با بعضی از مجرمان و کافران نیز سخن می گوید، مانند **(قال اخسؤا فیها ولا تکلمون)**: (بروید و گم شوید در آتش دوزخ و دیگر با من سخن مگوئید) (آیه 108 مؤمنون).

این سخن را خداوند به گنهکارانی می گوید که درخواست خلاصی از آتش دوزخ می کنند، و می گویند: (خداوندا ما را از آن خارج کن و اگر بار دیگر باز گشتیم ستمگریم).

در سوره (جاثیه) آیه 30 و 31 نیز نظیر این گفتگو از سوی خداوند با مجرمان مشاهده می شود.

پاسخ این است که منظور از سخن گفتن در آیات مورد بحث سخن از روی لطف و احترام و محبت خاص است، نه سخنی که به عنوان بی مهری و تحقیر و طرد و مجازات باشد که این خود یکی از دردناکترین کیفرها است.

این نکته نیز چندان احتیاج به توضیح ندارد که معنی جمله آن را به بهای کمی نفروشید این نیست که کتمان حق در برابر بهای گزاف بیمانع است بلکه منظور این است هر بهای مادی در برابر کتمان حق گرفته شود ناچیز و بی ارزش است هر چند تمام دنیا باشد!

آیه بعد وضع این گروه را مشخصتر می سازد و نتیجه کارشان را در این معامله زیانبار چنین بازگو می کند: (اینها کسانی هستند که گمراهی را با هدایت و عذاب را با آمرزش مبادله کرده اند) (اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى والعذاب بالمغفرة).

و به این ترتیب از دو سو گرفتار زیان خسران شده اند: از یکسو رها کردن هدایت و بر گزیدن ضلالت در برابر آن، و از سوی دیگر از دست دادن رحمت و آمرزش خدا و جایگزین ساختن عذاب دردناک الهی بجای آن، و این معامله ای است که هیچ انسان عاقلی به سراغ آن نمی رود. لذا در پایان آیه اضافه می کند راستی عجیب است که چقدر در برابر آتش خشم و غضب خدا جسور و خونسردند؟! (فما اصبرهم على النار).

آخرین آیه مورد بحث می گوید: این تهدیدها و وعده های عذاب که برای کتمان کنندگان حق بیان شده است به خاطر این است که خداوند کتاب آسمانی قرآن را به حق و توأم با دلایل روشن نازل کرده تا جای هیچگونه شبهه و ابهامی برای کسی باقی نماند (ذلك بان الله نزل الكتاب بالحق).

با اینحال گروهی به خاطر حفظ منافع کثیف خویش دست به توجیه و تحریف می زنند و در کتاب آسمانی اختلافها به وجود می آورند تا به اصطلاح آب را گل آلود کنند و از آن ماهی گیرند.

(چنین کسانی که اختلاف در کتاب آسمانی می کنند بسیار از حقیقت دورند) (وان الذين اختلفوا في الكتاب لفي شقاق بعيد).

کلمه (شقاق) در اصل به معنی شکاف و جدائی است این تعبیر شاید اشاره به این باشد که ایمان و تقوا و افشا کردن حق رمز وحدت و اتحاد در جامعه انسانی است، اما خیانت و کتمان حقائق موجب پراکندگی و جدائی و شکاف است نه شکاف سطحی که آن را بتوان نادیده گرفت بلکه جدائی و شکاف عمیق!

آیه (177) و ترجمه

(ليس البر ان تولوا وجوهكم قبل المشرق والمغرب ولكن البر من آمن بالله واليوم الآخر والملائكة و الكتب و النبين و أتى المال على حبه ذوى القربى و اليتيمى و المسكين و ابن السبيل و السائلين و فى الرقاب و اقام الصلوة و ءاتى الزكوة و الموفون بعهدهم اذا عهدوا و الصبرين فى الباساء و الضراء و حين الباس اولئك الذين صدقوا و اولئك هم المتقون) (١٧٧) .

ترجمه:

177- نیکی (تنها) این نیست (که به هنگام نماز) صورت خود را به سوی مشرق و مغرب کنید (و تمام گفتگوی شما از مسأله قبله و تغییر قبله باشد و همه وقت خود را مصروف آن سازید) بلکه نیکی (و نیکوکار) کسانی هستند که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده اند، و مال (خود) را با علاقهای که به آن دارند به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان اتفاق می کنند، نماز را بر پا میدارند، و زکات را می پردازند و به عهد خود به هنگامی که عهد بستند وفا می کنند، در برابر محرومیتها و بیماریها، و در میدان جنگ استقامت به خرج می دهند، اینها کسانی هستند که راست می گویند (و گفتار و رفتار و اعتقادشان هماهنگ است و اینها هستند پرهیزگاران.

شان نزول

چون تغییر قبله سر و صدای زیادی در میان مردم بخصوص یهود و نصاری به راه انداخت، یهود که بزرگترین سند افتخار خود (پیروی مسلمین از قبله آنان) را از دست داده بودند زبان به اعتراض گشودند، که قرآن در آیه 142 با جمله (سيقول السفهاء) به آن اشاره کرده است آیه فوق نازل گردید و تاءبید کرد که اینهمه گفتگو در مسأله قبله صحیح نیست بلکه مهمتر از قبله مسائل دیگری است که معیار ارزش انسانهاست و باید به آنها توجه شود و آن مسائل را در این آیه شرح داده است.

تفسیر:

ریشه و اساس همه نیکیها

همانگونه که در تفسیر آیات تغییر قبله گذشت، نصارا به هنگام عبادت رو به سوی شرق و یهود رو به سوی غرب کرده، عبادات خود را انجام می دادند، اما خدا کعبه را برای مسلمین قبله قرار داد که در طرف جنوب بود و حد وسط میان آن دو محسوب می شد.

و نیز دیدیم که مخالفین اسلام از یکسو و تازه مسلمانان از سوی دیگر چه سر و صدائی پیرامون تغییر قبله به راه انداختند.

آیه فوق روی سخن را به این گروه ها کرده می گوید: نیکی تنها این نیست که به هنگام نماز صورت خود را به سوی شرق و غرب کنید و تمام وقت خود را صرف این مسأله نمائید (لیس البران تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب).

(بر) (بر وزن ضد) در اصل به معنی توسعه است، سپس در معنی نیکیها و خوبیها و احسان، به کار رفته است، زیرا این کارها در وجود انسان محدود نمی شود و گسترش مییابد و به دیگران می رسد و آنها نیز بهره مند می شوند.

و (بر) (بر وزن نر) جنبه وصفی دارد و به معنی شخص نیکوکار است، در اصل به معنی بیابان و مکان وسیع می باشد، و از آنجا که نیکوکاران روحی وسیع و گسترده دارند این واژه بر آنها اطلاق می شود. قرآن سپس به بیان مهمترین اصول نیکیها در ناحیه ایمان و اخلاق و عمل ضمن بیان شش عنوان پرداخته چنین می گوید: (بلکه نیکی (نیکوکار) کسانی هستند که به خدا و روز آخر و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیامبران ایمان آورده اند) (ولکن البر من آمن بالله والیوم الآخر والملائكة والكتاب والنبیین).

در حقیقت این نخستین پایه همه نیکیها و خوبیها است: ایمان به مبدا و معاد و برنامه های الهی، و پیامبران که مأمور ابلاغ و اجرای این برنامه ها بودند، و فرشتگانی که واسطه ابلاغ این دعوت محسوب می شدند، ایمان به اصولی که تمام وجود انسان را روشن می کند و انگیزه نیرومندی برای حرکت به سوی برنامه های سازنده و اعمال صالح است.

جالب اینکه نمی گوید (نیکوکار) کسانی هستند که... بلکه می گوید (نیکی) کسانی هستند که...

این به خاطر آن است که در ادبیات عرب و همچنین بعضی زبانهای دیگر هنگامی که می خواهند آخرین درجه تأکید را در چیزی بیان کنند آن را بصورت مصدری می آورند نه به صورت وصف، مثلاً گفته می شود علی (علیه السلام) عدل جهان انسانیت است، یعنی آنچنان عدالت پیشه است که گوئی تمام وجودش در آن حل شده و سر تا پای او در عدالت غرق گشته است، به گونه‌ای که هر گاه به او نگاه کنی چیزی جز عدالت نمی بینی! و همچنین در نقطه مقابل آن می گوئیم بنی امیه ذلت اسلام بودند گوئی تمام وجودشان تبدیل به خواری شده بود. بنابر این از این تعبیر ایمان محکم و نیرومندی در سطح بالا استفاده می شود.

پس از ایمان به مسأله انفاق و ایثار و بخششهای مالی اشاره می کند و می گوید: (مال خود را با تمام علاقه ای که به آن دارند به خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان می دهند) (و آتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب).

بدون شک گذشتن از مال و ثروت برای همه کس کار آسانی نیست، هنگامی که به مرحله ایثار برسد، چرا که حب آن تقریباً در همه دلها است، و تعبیر علی حبه نیز اشاره به همین حقیقت است که آنها در برابر این خواسته دل برای رضای خدا مقاومت می کنند.

جالب اینکه در اینجا شش گروه از نیازمندان ذکر شده اند: در درجه اول بستگان و خویشاوندان آبرومند، و در درجه بعد یتیمان و مستمندان، سپس آنهایی که نیازشان کاملاً موقتی است مانند واماندگان در راه، بعد سائلان، اشاره به اینکه نیازمندان همه اهل سؤال نیستند، گاهی چنان خویشتن دارند که ظاهر آنها همچون اغنیا است در حالی که در باطن سخت محتاجند، چنانکه قرآن در جای دیگری می گوید (یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف): (افراد ناآگاه آنها را به خاطر شدت خویشتنداری اغنیاء تصور می کنند) (سوره بقره 273) و سرانجام به بردگان اشاره می کند که نیاز به آزادی و استقلال دارند هر چند ظاهراً نیاز مادی آنها به وسیله مالکشان تأمین گردد.

سومین اصل از اصول نیکبها را بر پا داشتن نماز می شمرد و می گوید: (آنها نماز را برپا می دارند) (و اقام الصلوة).

نمازی که اگر با شرائط و حدودش، و با اخلاص و خضوع، انجام گیرد، انسان را از هر گناه باز می دارد و به هر خیر و سعادت تشویق می کند.

چهارمین برنامه آنها را اداء زکات و حقوق واجب مالی ذکر کرده می گوید:
(آنها زکات را می پردازند) (و آتی الزکوة).

بسیارند افرادی که در پاره‌های از موارد حاضرند به مستمندان کمک کنند اما در اداء حقوق واجب سهل انگار می باشند، و به عکس گروهی غیر از ادای حقوق واجب به هیچگونه کمک دیگری تن در نمی دهند، حتی حاضر نیستند حتی یک دینار به نیازمندترین افراد بدهند، آیه فوق با ذکر انفاق مستحب و ایثارگری از یکسو، و ادای حقوق واجب از سوی دیگر، این هر دو گروه را از صف نیکوکاران واقعی خارج می سازد و نیکوکار را کسی می داند که در هر دو میدان انجام وظیفه کند.

و جالب اینکه در مورد انفاقهای مستحب کلمه علی حبه (با اینکه ثروت محبوب آنها است) را ذکر می کند، ولی در مورد زکات واجب نه، چرا که ادای حقوق واجب مالی یک وظیفه الهی و اجتماعی است و اصولاً نیازمندان طبق منطق اسلام - در اموال ثروتمندان به نسبت معینی شریکند، پرداختن مال شریک نیازی به این تعبیر ندارد.

پنجمین ویژگی آنها را وفای به عهد می شمرد و می گوید: (کسانی هستند که به عهد خویش به هنگامی که پیمان می بندند وفا می کنند) (و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا).

چرا که سرمایه زندگی اجتماعی اعتماد متقابل افراد جامعه است، و از جمله گناهای که رشته اطمینان و اعتماد را پاره می کند و زیربنای روابط اجتماعی را سست می نماید ترک وفای به عهد است، به همین دلیل در روایات اسلامی چنین می خوانیم که مسلمانان موظفند سه برنامه را در مورد همه انجام دهند، خواه طرف مقابل، مسلمان باشد یا کافر، نیکوکار باشد یا بدکار، و آن سه عبارتند از: وفای به عهد، ادای امانت و احترام به پدر و مادر.

و بالاخره ششمین و آخرین برنامه این گروه نیکوکار را چنین شرح می دهد: (کسانی هستند که در هنگام محرومیت و فقر، و به هنگام بیماری و درد، و همچنین در موقع جنگ در برابر دشمن، صبر و

استقامت به خرج می دهند، و در برابر این حوادث زانو نمی زنند) (والصابرين في الباساء والضراء وحين البأس)

و در پایان آیه به عنوان جمعبندی و تأکید بر شش صفت عالی گذشته می گوید: (اینها کسانی هستند که راست می گویند و اینها پرهیزگارانند) (اولئك الذين صدقوا واولئك هم المتقون). راستگوئی آنها از اینجا روشن که اعمال و رفتارشان از هر نظر با اعتقاد و ایمانشان هماهنگ است، و تقوا و پرهیزگاریشان از اینجا معلوم می شود که آنها هم وظیفه خود را در برابر (الله) و هم در برابر نیازمندان و محرومان و کل جامعه انسانی و هم در برابر خویشتن خویش انجام می دهند. جالب اینکه شش صفت برجسته فوق هم شامل اصول اعتقادی و اخلاقی و هم برنامه های عملی است.

در زمینه اصول اعتقادی تمام پایه های اصلی ذکر شده، و از میان برنامه های عملی به انفاق و نماز و زکات که سمبلی از رابطه خلق با خالق، و خلق با خلق است اشاره گردیده و از میان برنامه های اخلاقی تکیه بر وفای به عهد و استقامت و پایداری شده که ریشه همه صفات عالی اخلاقی را تشکیل می دهد.

آیه (178) و (179) و ترجمه

(یاایها الذین ءامنوا کتب علیکم القصاص فی القتل الحر بالحر والعبد بالعبد والاعنثی بالاعنثی فمن عفی له من اخیه شیء فاتباع بالمعروف و اداء الیه باحسن ذلك تخفیف من ربکم و رحمة فمن اعتدی بعد ذلك فله عذاب الیم) (۱۷۸) (ولکم فی القصاص حیوة یا ولی الألب لب لعلکم تتقون) (۱۷۹) .
ترجمه:

178 ای افرادی که ایمان آورده اید! حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما نوشته شده است، آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده و زن در برابر زن، پس اگر کسی از ناحیه برادر (دینی) خود مورد عفو قرار گیرد (و حکم قصاص او تبدیل به خونبها گردد) باید از راه پسندیده پیروی کند (و در طرز پرداخت دیه، حال پرداخت کننده را در نظر بگیرد) و قاتل نیز به نیکی دیه را به ولی مقتول بپردازد (و در آن مسامحه نکند این تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما و کسی که بعد از آن تجاوز کند عذاب دردناکی خواهد داشت.

179- و برای شما در قصاص حیات و زندگی است ای صاحبان خرد، تا شما تقوی پیشه کنید.

شان نزول

عادت عرب جاهلی بر این بود که اگر کسی از قبیله آنها کشته می شد تصمیم می گرفتند تا آنجا که قدرت دارند از قبیله قاتل بکشند، و این فکر تا آنجا پیش رفته بود که حاضر بودند به خاطر کشته شدن یک فرد تمام طائفه قاتل را نابود کنند آیه فوق نازل شد و حکم عادلانه قصاص را بیان کرد.
این حکم اسلامی، در واقع حد وسطی بود میان دو حکم مختلف که در آن زمان وجود داشت بعضی قصاص را لازم میدانستند و چیزی جز آن را مجاز نمی شمردند و بعضی تنها دیه را لازم می شمردند، اسلام قصاص را در صورت عدم رضایت اولیای مقتول، و دیه را به هنگام رضایت طرفین قرار داد.
تفسیر:

قصاص مایه حیات شما است!

از این آیات به بعد یک سلسله از احکام اسلامی مطرح می شود و آیات گذشته را که تحت عنوان بر و نیکوکاری بود و بخش مهمی از برنامه های اسلام را شرح میداد تکمیل می کند.

نخست از مسأله حفظ احترام خونها که مسأله فوق العاده مهمی در روابط اجتماعی است آغاز می کند، و خط بطلان بر آداب و سنن جاهلی می کشد، مؤ منان را مخاطب قرار داده چنین می گوید:

(ای کسانی که ایمان آورده اید حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما نوشته شده است) (یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتل) .

قرآن گاهی از دستورات لازم الاجرا با جمله کتب علیکم: (بر شما نوشته شده) تعبیر می کند، از جمله در آیه فوق و همچنین آیات آینده که در مورد وصیت و روزه سخن می گوید، همین تعبیر دیده می شود، و به هر حال این تعبیر اهمیت

و تءکید مطلب را روشن می کند، زیرا همیشه مسائلی را می نویسند که از هر نظر قطعیت پیدا کرده و جدی است.

(قصاص) از ماده (قص) (بر وزن سد) به معنی جستجو و پیگیری از آثار چیزی است و هر امری که پشت سر هم آید عرب آن را (قصه) می گوید و از آنجا که قصاص قتلی است، که پشت سر قتل دیگری قرار می گیرد این واژه در مورد آن به کار رفته است.

همانگونه که در شان نزول اشاره شد این آیات در مقام تعدیل زیاده رویهای است که در جاهلیت در مورد قتل نفس انجام می گرفت، و با انتخاب واژه قصاص نشان می دهد که اولیاء مقتول حق دارند نسبت به قاتل همانرا انجام دهند که او مرتکب شده.

ولی به این مقدار قناعت نکرده در دنباله آیه مسأله مساوات را با صراحت بیشتر مطرح می کند و می گوید: (آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده، و زن در برابر زن) (الحرب الحرو والعبد بالعبد والانثی بالانثی) .

به خواست خدا توضیح خواهیم داد که این مسأله دلیل بر برتری خون مرد نسبت به زن نیست و مرد قاتل را نیز میتوان (با شرائطی) در برابر زن مقتول قصاص کرد.

سپس برای اینکه روشن شود که مسأله قصاص حقی برای اولیای مقتول است و هرگز یک حکم الزامی نیست، و اگر مایل باشند می توانند قاتل را ببخشند و خونبها بگیرند، یا اصلاً خونبها هم نگیرند،

اضافه می کند: (اگر کسی از ناحیه برادر دینی خود مورد عفو قرار گیرد (و حکم قصاص با رضایت طرفین تبدیل به خونبها گردد) باید از روش پسندیده‌های پیروی کند (و برای پرداخت دیه طرف را در فشار نگذارد) و او هم در پرداختن دیه کوتاهی نکند) (فمن عفی له من اخیه شیء فاتباع بالمعروف و اداء الیه باحسان).

به این ترتیب از یکسو به اولیای مقتول توصیه می کند که اگر از قصاص صرفنظر کرده‌اید در گرفتن خونبها زیاده روی نکنید و به طرز شایسته با توجه به مبلغ عادلانه‌ای که اسلام قرار داده و در اقساطی که طرف قدرت پرداخت آن را دارد از او بگیرید.

و از سوی دیگر با جمله و اداء الیه باحسان به قاتل نیز توصیه می کند که در پرداخت خونبها روش صحیحی در پیش گیرد و بدهی خود را بدون مسامحه بطور کامل و به موقع اداء نماید. و به این صورت وظیفه و برنامه هر یک از دو طرف را مشخص کرده است.

در پایان آیه برای تاءکید و توجه دادن به این امر که تجاوز از حد از ناحیه هر کس بوده باشد مجازات شدید دارد می گوید (این تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگارتان، و کسی که بعد از آن از حد خود تجاوز کند عذاب دردناکی در انتظار او است) (ذلک تخفیف من ربکم و رحمة فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم).

این دستور عادلانه قصاص و عفو که یک مجموعه کاملاً انسانی و منطقی را تشکیل می دهد از یکسو روش فاسد عصر جاهلیت را که هیچگونه برابری در قصاص قائل نبودند و همچون دژخیمان عصر فضا گاه در برابر یک نفر صدها نفر را به خاک و خون می کشیدند محکوم می کند.

و از سوی دیگر راه عفو را به روی مردم نمی بندد، در عین حال احترام خون را نیز کاهش نمی دهد و قاتلان را جسور نمی سازد، و از سوی سوم می گوید بعد از برنامه عفو و گرفتن خونبها هیچیک از طرفین حق تعدی ندارند، بر خلاف اقوام جاهلی که اولیای مقتول گاهی بعد از عفو و حتی گرفتن خونبها قاتل را میکشتند!.

آیه بعد با یک عبارت کوتاه و بسیار پر معنی پاسخ بسیاری از سؤالات را در زمینه مسأله قصاص بازگو می کند و می گوید: (ای خردمندان! قصاص برای شما مایه حیات و زندگی است، باشد که تقوا پیشه کنید) (و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب لعلکم تتقون).

این آیه که از ده کلمه ترکیب شده، و در نهایت فصاحت و بلاغت است آنچنان جالب است که به صورت یک شعار اسلامی در اذهان همگان نقش بسته، و به خوبی نشان می دهد که قصاص اسلامی به هیچوجه جنبه انتقامجویی ندارد بلکه دریچه ای است به سوی حیات و زندگی انسانها.

از یکسو ضامن حیات جامعه است، زیرا اگر حکم قصاص به هیچوجه وجود نداشت و افراد سنگدل احساس امنیت می کردند جان مردم بیگناه به خطر می افتاد همانگونه که در کشورهایی که حکم قصاص به کلی لغو شده آمار قتل و جنایت به سرعت بالا رفته است.

و از سوی دیگر مایه حیات قاتل است چرا که او را از فکر آدمکشی تا حد زیادی باز میدارد و کنترل می کند.

و از سوی سوم به خاطر لزوم تساوی و برابری جلو قتلهای پی در پی را می گیرد و به سنتهای جاهلی که گاه یک قتل مایه چند قتل و آن نیز به نوبه خود مایه قتلهای بیشتری می شد پایان می دهد، و از این راه نیز مایه حیات جامعه است.

و با توجه به اینکه حکم قصاص مشروط به عدم عفو است نیز دریچه دیگری به حیات و زندگی گشوده می شود.

جمله لعلکم تتقون که هشداری است برای پرهیز از هر گونه تعدی و تجاوز این حکم حکیمانه اسلامی را تکمیل می کند.

نکته ها

1- قصاص و عفو یک مجموعه عادلانه

اسلام که در هر مورد مسائل را با واقعینی و بررسی همه جانبه دنبال می کند، در مسأله خون بیگناهان نیز حق مطلب را دور از هر گونه تدروی و کندروی بیان داشته است، نه همچون آئین تحریف

شده یهود فقط تکیه بر قصاص می کند و نه مانند مسیحیت کنونی فقط راه عفو یا دیه را به پیروان خود توصیه می نماید، چرا که دومی مایه جرئت است و اولی عامل خشونت و انتقامجوئی.

فرض کنید قاتل و مقتول با هم برادر و یا سابقه دوستی و پیوند اجتماعی داشته باشند، در اینصورت اجبار کردن به قصاص داغ تازهای بر اولیای مقتول می گذارد، و مخصوصا در مورد افرادی که سرشار از عواطف انسانی باشند اجبار کردن بر قصاص خود زجر و شکنجه دیگری برای آنها محسوب می شود، در حالی که محدود ساختن حکم به روش عفو و دیه نیز افراد جنایتکار را جریتز می کند.

لذا حکم اصلی را قصاص قرار داده، و برای تعدیل آن حکم عفو را در کنار این حکم ذکر کرده است. به عبارت روشنتر اولیاء مقتول حق دارند در برابر قاتل یکی از سه حکم را اجراء کنند: 1 قصاص کردن.

2 - عفو کردن بدون گرفتن خونبها.

3 - عفو کردن با گرفتن خونبها (البته در اینصورت موافقت قاتل نیز شرط است).

2- آیا قصاص بر خلاف عقل و عواطف انسانی است؟

گروهی که بدون تاءمل، بعضی از مسائل جزائی اسلام را مورد انتقاد قرار

داده اند به خصوص درباره مسأله قصاص سر و صدا راه انداخته می گویند:

1- جنایتی که قاتل مرتکب شده بیش از این نیست که انسانی را از بین برده است، ولی شما به هنگام قصاص همین عمل را تکرار می کنید!.

2- قصاص جز انتقامجوئی و قساوت نیست، این صفت ناپسند را باید با تربیت صحیح از میان مردم برداشت، در حالی که طرفداران قصاص هر روز به این صفت ناپسند انتقامجوئی روح تازهای میدمند!

3- آدمکشی گناهی نیست که از اشخاص عادی یا سالم سرزند، حتما قاتل از نظر روانی مبتلا به بیماری است، و باید معالجه شود، و قصاص دواى چنین بیمارانی نمی تواند باشد.

4- مسائلی که مربوط به نظام اجتماعی است باید دوش به دوش اجتماع رشد کند، بنا بر این قانونی که در هزار و چهارصد سال پیش از این پیاده می شده نباید در اجتماع امروز عملی شود!

5- آیا بهتر نیست به جای قصاص، قاتلان را زندانی کنیم و با کار اجباری از وجود آنها به نفع اجتماع استفاده نمائیم با این عمل هم اجتماع از شر آنان محفوظ میماند، و هم از وجود آنها حتی المقدور استفاده می شود.

اینها خلاصه اعتراضاتی است که پیرامون مسأله قصاص مطرح می شود.

پاسخ

دقت در آیات قصاص در قرآن مجید جواب این اشکالات را روشن می سازد (ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب).

زیرا از بین بردن افراد مزاحم و خطرناک گاه بهترین وسیله برای رشد و تکامل اجتماع است، و چون در اینگونه موارد مسأله قصاص ضامن حیات و ادامه بقا می باشد شاید از این رو قصاص به عنوان گزینه در نهاد انسان گذارده شده است.

نظام طب، کشاورزی، دامداری همه و همه روی این اصل عقلی (حذف موجود خطرناک و مزاحم) بنا شده زیرا می بینیم به خاطر حفظ بدن، عضو فاسد را قطع می کنند، و یا به خاطر نمو گیاه شاخه های مضر و مزاحم را می برند، کسانی که کشتن قاتل را فقدان فرد دیگری می دانند تنها دید انفرادی دارند، اگر صلاح اجتماع را در نظر بگیرند و بدانند اجرای قصاص چه نقشی در حفاظت و تربیت سایر افراد دارد در گفتار خود تجدید نظر می کنند، از بین بردن این افراد خونریز در اجتماع همانند قطع کردن و از بین بردن عضو و شاخه مزاحم و مضر است که به حکم عقل باید آن را قطع کرد، و ناگفته پیداست که تاکنون هیچکس به قطع شاخه ها و عضوهای فاسد و مضر اعتراض نکرده است، این در مورد ایراد اول.

در مورد ایراد دوم باید توجه داشت که اصولاً تشریع قصاص هیچگونه ارتباطی با مسأله انتقامجویی ندارد، زیرا انتقام به معنی فرونشاندن آتش غضب به خاطر یک مسأله شخصی است، در حالی که قصاص به منظور پیشگیری از تکرار ظلم و ستم بر اجتماع است و هدف آن عدالتخواهی و حمایت از سایر افراد بیگناه می باشد.

در مورد ایراد سوم که قاتل حتما مبتلا به مرض روانی است و از اشخاص عادی ممکن نیست چنین جنایتی سر بزند، باید گفت: در بعضی موارد این سخن صحیح است و اسلام هم در چنین صورتهائی برای قاتل دیوانه یا مثل آن حکم قصاص نیاورده است، اما نمی توان مریض بودن قاتل را به عنوان یک قانون و راه عذر عرضه داشت، زیرا فسادى که این طرح به بار مى آورد و جراتیکه به جنایتکاران اجتماع مى دهد برای هیچکس قابل تردید نیست، و اگر استدلال در مورد قاتل صحیح باشد در مورد تمام متجاوزان و کسانی که به حقوق دیگران تعدی مى کنند نیز باید صحیح باشد، زیرا آدمی که دارای سلامت کامل عقل است هرگز بدیگران تجاوز نمى کند، و به این ترتیب تمام قوانین جزائی را باید از میان برداشت، و همه متعدیان و متجاوزان را به جای زندان و مجازات به بیمارستانهای روانی روانه کرد.

اما اینکه: رشد اجتماع قانون قصاص را نمى پذیرد و قصاص تنها در اجتماعات قدیم نقشی داشته اما الان قصاص را حکمی خلاف وجدان مى دانند که باید حذف شود پاسخ آن یک جمله است و آن اینکه: ادعای مزبور در برابر توسعه وحشتناک جنایات در دنیای امروز و آمار کشتارهای میدانهای نبرد و غیر آن ادعای بیارزشی است، و به خیالبافی شبیهتر است، و به فرض که چنین دنیائی به وجود آمد، اسلام هم قانون عفو را در کنار قصاص گذارده و هرگز قصاص را راه منحصر معرفی نکرده است، مسلما در چنان محیطی خود مردم ترجیح خواهند داد که قاتل را عفو کنند، اما در دنیای کنونی که جنایاتش تحت لفافه های گوناگون قطعا از گذشته بیشتر و وحشیانه تر است حذف این قانون جز اینکه دامنه جنایات را گسترش دهد اثری ندارد.

و در مورد ایراد پنجم باید توجه داشت که هدف از قصاص همانطور که قرآن تصریح مى کند حفظ حیات عمومی اجتماع و پیشگیری از تکرار قتل و جنایات است، مسلما زندان نمى تواند اثر قابل توجهی داشته باشد (آنهم زندانهای کنونی که وضع آن از بسیاری از منازل جنایتکاران بهتر است) و به همین دلیل در کشورهایی که حکم اعدام لغو شده در مدت کوتاهی آمار قتل و جنایت فرونی گرفته، به خصوص اگر حکم زندانی افراد طبق معمول در معرض بخشودگی باشد که در اینصورت جنایتکاران با فکری آسوده تر و خیالی راحتتر دست به جنایت مى زنند.

3- آیا خون مرد رنگینتر است؟

ممکن است بعضی ایراد کنند که در آیات قصاص دستور داده شده که نباید (مرد) بخاطر قتل (زن) مورد قصاص قرار گیرد، مگر خون مرد از خون زن رنگینتر است؟ چرا مرد جنایتکار بخاطر کشتن زن و ریختن خون ناحق از انسانهایی که بیش از نصف جمعیت روی زمین را تشکیل می دهند قصاص نشود؟! در پاسخ باید گفت: مفهوم آیه این نیست که مردم نباید در برابر زن قصاص شود بلکه همانطور که در فقه اسلام مشروحا بیان شده اولیای زن مقتولی می توانند مرد جنایتکار را به قصاص برسانند به شرط آنکه نصف مبلغ دیه را بپردازند.

به عبارت دیگر: منظور از عدم قصاص مرد در برابر قتل زن، قصاص بدون قید و شرط است ولی با پرداخت نصف دیه، کشتن او جایز است.

و لازم به توضیح نیست که پرداخت مبلغ مزبور برای اجرای قصاص نه بخاطر این است که زن از مرتبه انسانیت دورتر است و یا خون او کمرنگتر از خون مرد است، این توهمی است کاملاً بیجا و غیر منطقی که شاید لفظ و تعبیر (خونبها) ریشه این توهم شده است، پرداخت نصف دیه تنها بخاطر جبران خسارتی است که از قصاص گرفتن از مرد متوجه خانواده او می شود (دقت کنید).

توضیح اینکه: مردان غالباً در خانواده عضو مؤثر اقتصادی هستند و مخارج خانواده را متحمل می شوند و با فعالیتهای اقتصادی خود چرخ زندگی خانواده را به گردش در می آورند، بنا بر این تفاوت میان از بین رفتن مرد و زن از نظر اقتصادی و جنبه های مالی بر کسی پوشیده نیست که اگر این تفاوت مراعات نشود خسارت بیدللی به بازماندگان مرد مقتول و فرزندان بیگناه او وارد می شود، لذا اسلام با قانون پرداخت نصف مبلغ در مورد قصاص مرد رعایت حقوق همه افراد را کرده و از این خلاء اقتصادی و ضربه نابخشودنی، که به یک خانواده میخورد جلوگیری نموده است اسلام هرگز اجازه نمی دهد که به بهانه لفظ (تساوی) حقوق افراد دیگری مانند فرزندان شخصی که مورد قصاص قرار گرفته پایمال گردد. البته ممکن است زنانی برای خانواده خود، نان آورتر از مردان باشند، ولی می دانیم احکام و قوانین بر محور افراد دور نمی زند بلکه کل مردان را با کل زنان باید سنجید (دقت کنید).

4- نکته آخر

که در آیه جلب توجه می کند و از لفظ (من اخیه) استفاده می شود این است که قرآن رشته برادری را میان مسلمانان به قدری مستحکم می داند که حتی بعد از ریختن خون ناحق باز برقرار است، لذا برای تحریک عواطف اولیای مقتول آنها را برادران قاتل معرفی می کند و آنان را با این تعبیر به عفو و مدارا تشویق می کند، و این عجیب و جالب است.

البته این در مورد کسانی است که بر اثر هیجان احساسات و خشم و مانند آن دست به چنین گناه عظیمی زده اند و از کار خود نیز پشیمانند اما جنایتکارانی که به جنایت خود افتخار می کنند و از آن ندامت و پشیمانی ندارند نه شایسته نام برادرند و نه مستحق عفو و گذشت!.

آیه (180) تا (182) و ترجمه

(کتاب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین) (۱۸۰) (فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمہ علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم) (۱۸۱) (فمن خاف من موص جنفا او اثما فاصلح بینهم فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم) (۱۸۲) .
ترجمه:

180- بر شما نوشته شده، هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر چیز خوبی از خود بجای گذارده، وصیت برای پدر و مادر و نزدیکان بطور شایسته کند، این حقی است بر پرهیزکاران.
181- پس کسی که آنرا بعد از شنیدن تغییر دهد تنها گناه آن بر کسانی است که آن وصیت را تغییر می دهند خداوند شنوا و دانا است.

182- کسی که از انحراف وصیت کننده (و تمایل یک جانبه او به بعض ورثه) یا از گناه اوبه اینکه وصیت به کار خلافی کند) بترسد، و میان آنها را اصلاح دهد گناهی بر او نیست (و مشمول قانون تبدیل وصیت نمی باشد) خداوند آمرزنده و مهربان است.
تفسیر:

وصیتهای شایسته

در آیات گذشته سخن از مسائل جانی و قصاص در میان بود، در این آیات به قسمتی از احکام وصایا که ارتباط با مسائل مالی دارد می پردازد و به عنوان یک حکم الزامی می گوید:
(بر شما نوشته شده هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد اگر چیز خوبی (مالی) از خود به جای گذارده وصیت به طور شایسته برای پدر و مادر و نزدیکان کند) (کتاب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف) .

و در پایان آیه اضافه می کند (این حقی است بر ذمه پرهیزکاران) (حقا علی المتقین) .
همانگونه که سابقا هم اشاره کردیم جمله (کتاب علیکم) ظاهر در وجوب است به همین دلیل این تعبیر در مورد وصیت موضوع تفسیرهای مختلفی قرار گرفته:

1- گاه گفته می شود وصیت کردن در قوانین اسلامی هر چند عمل مستحبی است اما چون مستحب بسیار مؤکد است از آن با جمله (کتب علیکم) تعبیر شده، و ذیل آیه آن را تفسیر می کند، زیرا می گوید: حقا علی المتقین، اگر این یک حکم وجوبی بود باید بگوید حقا علی المؤمنین.

2- بعضی دیگر معتقدند که این آیه قبل از نزول احکام ارث است، در آن وقت وصیت کردن در مورد اموال واجب بوده، تا ورثه گرفتار اختلاف و نزاع نشوند اما بعد از نزول آیات ارث این وجوب نسخ شد، و به صورت یک حکم استحبابی در آمد، حدیثی که در تفسیر (عیاشی) ذیل این آیه آمده است نیز این معنی را تأیید می کند.

3- این احتمال نیز وجود دارد که آیه ناظر به موارد ضرورت و نیاز باشد یعنی در جائی که انسان مدیون است یا حقی به گردن او است که در آنجا وصیت کردن لازم است (ولی از میان این تفاسیر تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد).

جالب اینکه در اینجا به جای کلمه (مال) کلمه (خیر) گفته شده است فرموده اگر (چیز خوبی) از خود به یادگار گذارده وصیت کند.

این تعبیر نشان می دهد که اسلام ثروت و سرمایه های را که از طریق مشروع به دست آمده باشد و در مسیر سود و منفعت اجتماع به کار گرفته شود خیر و برکت میداند و بر افکار نادرست آنها که ذات ثروت را چیز بدی می دانند خط بطلان می کشد و از زاهد نمایان منحرفی که روح اسلام را درک نکرده و زهد را با فقر مساوی می دانند و افکارشان سبب رکود جامعه اسلامی و پیشرفت استثمارگران می شود بیزار است.

ضمناً این تعبیر اشاره لطیفی به مشروع بودن ثروت است، زیرا اموال نامشروعی که انسان از خود به یادگار می گذارد (خیر) نیست بلکه شر و نکبت است.

از بعضی از روایات نیز استفاده که از تعبیر خیر چنین به دست می آید که اموال قابل ملاحظه های باشد، و الا اموال مختصر احتیاج به وصیت ندارد، همان بهتر که ورثه آن را طبق قانون ارث در میان خود تقسیم کنند، و به تعبیر دیگر مال مختصر چیزی نیست که انسان بخواهد ثلث آن را به عنوان وصیت جدا کنند.

ضمناً جمله اذا حضر احدكم الموت (هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد) برای بیان آخرین فرصت وصیت است که اگر تاخیر بیفتد از دست می رود و گرنه هیچ مانعی ندارد که انسان قبل از آن پیشبینی کار خود را کرده، وصیت نامه خویش را آماده کند، بلکه از روایات استفاده می شود که این عمل بسیار شایسته‌ای است.

و این نیز نهایت کوتاه فکری است که انسان خیال کند با وصیت کردن فال بد می زند و مرگ خویش را جلو می اندازد، بلکه وصیت یکنوع دوراندیشی و واقعبینی غیر قابل انکار است، و اگر مایه طول عمر نباشد مایه کوتاهی عمر هرگز نخواهد بود.

مقید ساختن وصیت در آیه فوق با قید (بالمعروف) اشاره به این است که وصیت باید از هر جهت عقل پسند باشد، زیرا (معروف) به معنی شناخته شده برای عقل و خرد است.

هم از نظر مبلغ و مقدار، و هم از نظر شخصی که وصیت به نام او شده، و هم از جهات دیگر باید طوری باشد که عرف عقلاء آن را عملی شایسته بدانند، نه یکنوع تبعیض ناروا و مایه نزاع و دعوا و انحراف از اصول حق و عدالت.

هنگامی که وصیت جامع تمام ویژگیهای بالا باشد، از هر نظر محترم و مقدس است، و هر گونه تغییر و تبدیل در آن ممنوع و حرام است، لذا آیه بعد می گوید: (کسی که وصیت را بعد از شنیدنش تغییر دهد گناهِش بر کسانی است که آن را تغییر می دهند) (فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه). و اگر گمان کنند که خداوند از توطئه هایشان خبر ندارد سخت در اشتباهند خداوند شنوا و دانا است (ان الله سمیع علیم).

آیه فوق ممکن است اشاره به این حقیقت نیز باشد که خلافاکاریهای (وصی) (کسی که عهده دار انجام وصایا است) هرگز اجر و پاداش وصیت کننده را از بین نمی برد، او به اجر خود رسیده تنها گناه بر گردن وصی است که تغییری در کمیت یا کیفیت و یا اصل وصیت داده است.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور این است اگر بر اثر خلافتکاری وصی، اموال میت به افرادی داده شود که مستحق نیستند و آنها نیز از این موضوع بی خبر باشند) گناهی بر آنها نیست، گناه تنها متوجه وصی است که دانسته چنین عمل خلافی را انجام داده است باید توجه داشت که این دو تفسیر هیچ تضادی با هم ندارند و هر دو ممکن است در معنی آیه جمع باشند.

تا به اینجا این حکم اسلامی کاملاً روشن شد که هر گونه تغییر و تبدیل در وصیتها به هر صورت و به هر مقدار باشد گناه است، اما از آنجا که هر قانونی استثنائی دارد، در آخرین آیه مورد بحث می گوید: (هرگاه وصی بیم انحرافی در وصیت کننده داشته باشد خواه این انحراف ناآگاهانه باشد یا عمدی و آگاهانه و آن را اصلاح کند گناهی بر او نیست (و مشمول قانون تبدیل وصیت نمی باشد) خداوند آمرزنده و مهربان است) (فمن خاف من موص جفأ أو اثمًا فاصحح بينهم فلا اثم عليه ان الله غفور رحيم).

بنا بر این استثناء تنها مربوط به مواردی است که وصیت به طور شایسته صورت نگرفته فقط در اینجا است که وصی حق تغییر دارد، البته اگر وصیت کننده زنده است مطالب را به او گوشزد می کند تا تغییر دهد و اگر از دنیا رفته شخصا اقدام به تغییر می کند و این از نظر فقه اسلامی منحصر به موارد زیر است:

1- هرگاه وصیت به مقداری بیش از ثلث مجموع مال باشد، چرا که در روایات متعددی از پیامبر (ﷺ) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده که وصیت تا ثلث مال مجاز است و زائد بر آن ممنوع می باشد.

بنابر این آنچه در میان افراد ناآگاه معمول است که تمام اموال خود را از طریق وصیت تقسیم می کنند به هیچوجه از نظر قوانین اسلامی صحیح نیست

و بر شخص وصی لازم است که آن را اصلاح کند و تا سر حد ثلث تقلیل دهد.

2- در آنجا که وصیت به ظلم و گناه و کار خلاف کرده باشد، مثل اینکه وصیت کند قسمتی از اموالش را صرف توسعه مراکز فساد کنند، و همچنین اگر وصیت موجب ترک واجبی باشد.

3- آنچه که وصیت موجب نزاع و فساد و خونریزی گردد که در اینجا باید زیر نظر حاکم شرع اصلاح شود.

ضمناً تعبیر به (جنف) (بر وزن کنف) که به معنی انحراف از حق و تمایل یکجانبه است، اشاره به انحرافات است که ناآگاهانه دامنگیر وصیت کننده و تعبیر به (اثم) اشاره به انحرافات عمدی است. جمله ان الله غفور رحیم که در ذیل آیه آمده، ممکن است اشاره به این حقیقت باشد که هر گاه وصی با اقدام مؤثر کار خلافی را که از وصیت کننده سرزده اصلاح کند و او را براه حق باز گرداند خداوند از خطای او نیز صرف نظر خواهد کرد.

نکته ها

1- فلسفه وصیت

از قانون ارث تنها یک عده از بستگان آنهم روی حساب معینی بهره مند می شوند در حالی که شاید عده دیگری از فامیل، و احیاناً بعضی از دوستان و آشنایان نزدیک، نیاز مبرمی به کمکهای مالی داشته باشند.

و نیز در مورد بعضی از وارثان گاه مبلغ ارث پاسخگوی نیاز آنها نیست جامعیت قوانین اسلام اجازه نمی دهد که این خلاءها پر نشود، لذا در کنار قانون ارث قانون وصیت را قرار داده و به مسلمانان اجازه می دهد نسبت به یک سوم از اموال خود (برای بعد از مرگ) خویش تصمیم بگیرند.

از اینها گذشته گاه انسان مایل است کارهای خیری انجام دهد اما در زمان حیاتش به خاطر نیازهای مالی خودش موفق به این امر نیست، منطق عقل ایجاب می کند که او از اموالی که زحمت تحصیل آن را کشیده برای انجام این کارهای خیر لااقل برای بعد از مرگش محروم نماند.

مجموع این امور موجب شده است که قانون وصیت در اسلام تشریع گردد و آن را با جمله حقا علی المتقین تأکید فرموده است.

البته وصیت منحصر به موارد فوق نیست، بلکه انسان باید وضع دیون خود و اماناتی که به او سپرده شده و مانند آن را در وصیت مشخص کند، به گونه‌ای که هیچ امر مبهمی در حقوق مردم یا حقوق الهی که بر عهده او است وجود نداشته باشد.

در روایات اسلامی تأکیدهای فراوانی در زمینه وصیت شده، از جمله در حدیثی از پیامبر اسلام (ﷺ) می‌خوانیم: ما ینبغی لامرء مسلم ان یبیت لیلة الا و وصیته تحت راسه: (سزاوار نیست مسلمان شب بخوابد مگر اینکه وصیتنامه اش زیر سر او باشد) (البته جمله زیر سر بودن به عنوان تاءکید است، منظور آماده بودن وصیت است).

در روایت دیگری می‌خوانیم: من مات بغير وصیة مات میتة جاهلیة: (کسی که بدون وصیت از دنیا برود مرگ او مرگ جاهلیت است).

2- عدالت در وصیت

در روایات اسلامی با توجه به بحثی که در آیات فوق در مورد عدم تعدی در وصیت گذشت تاءکیدهای فراوانی روی (عدم جور) و (عدم ضرار) در وصیت دیده می‌شود که از مجموع آن استفاده همان اندازه که وصیت کار شایسته و خوبی است تعدی در آن مذموم و از گناهان کبیره است.

در حدیثی از امام باقر (ع) می‌خوانیم: من عدل فی وصیته کان کمن تصدق بها فی حیاتة، و من جار فی وصیته لقی الله عز و جل یوم القیامة و هو عنه معرض! (کسی که در وصیتش عدالت را رعایت کند همانند این است که همان اموال را در حیات خود در راه خدا داده باشد و کسی که در وصیتش تعدی کند نظر لطف پروردگار در قیامت از او بر گرفته خواهد شد!)

تعدی و جور و ضرار در وصیت آن است که انسان بیش از ثلث وصیت کند، و ورثه را از حق مشروعشان باز دارد، و یا اینکه تبعیضات ناروایی به خاطر حب و بغضهای بی دلیل انجام دهد، حتی در بعضی از موارد که ورثه سخت نیازمندند دستور داده شده وصیت به ثلث هم نکنند و آن را به یک چهارم و یک پنجم تقلیل دهند

موضوع عدالت در وصیت تا آن اندازه ای در سخنان پیشوایان اسلام مورد تاءکید واقع شده که در حدیثی می خوانیم:

(یکی از مردان طائفه انصار از دنیا رفت و بچه های صغیری از او به یادگار ماند، او اموال خود را در آستانه مرگ در راه خدا صرف کرد به گونه ای که هیچ مال دیگری از او بجا نماند، هنگامی که پیامبر از این ماجرا آگاه شد فرمود: با آن مرد چه کردید گفتند او را دفن کردیم، فرمود: اگر من قبلاً آگاه شده بودم اجازه نمی دادم او را در قبرستان مسلمانان دفن کنید، چرا که بچه های صغیر خود را رها کرده تا گدائی کنند!).

3- وصایای واجب و مستحب

گرچه وصیت ذاتاً از مستحبات مؤکد است، ولی گاه همانگونه که اشاره کردیم شکل وجوب پیدا می کند، مثل اینکه انسان در پرداخت حقوق واجب الهی کوتاهی کرده باشد، و یا اماناتی از مردم نزد او است که در صورت عدم وصیت احتمال می دهد حق آنان از بین برود، و از آن مهمتر اینکه گاه موقعیت شخص در جامعه چنان است که اگر او وصیت نکند ممکن است لطمه شدید و ضربه جبرانناپذیر بر نظام سالم اجتماعی یا دینی وارد گردد، در تمام این صورتها وصیت کردن واجب می شود.

4- وصیت در حال حیات قابل تغییر است

قوانین اسلام شخص وصیت کننده را محدود به آنچه قبلاً وصیت کرده نمی کند، بلکه به او اجازه می دهد مادام که زنده است در مقدار و چگونگی وصیت و شخص وصی تجدید نظر کند، چرا که با گذشت زمان ممکن است مصالح و نظرات او در این زمینه دگرگون شود.

5- نکته آخر

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که انسان باید وصیت خود را وسیله ای برای جبران و ترمیم کوتاهی های گذشته قرار دهد، حتی اگر کسانی از بستگان نسبت به او بی مهری داشتند از طریق وصیت، به آنها محبت کند، در روایات می خوانیم پیشوایان اسلام نسبت برای خویشاوندانی که از در بی مهری با

آنها در می آمدند وصیت می کردند و مبلغی را برای آنها در نظر می گرفتند، تا رشته گسسته محبت را دو باره برقرار سازند، بردگان خود را آزاد می کردند یا وصیت به آزادی آنها می نمودند.

آیه (183) تا (185) و ترجمه

(ياايها الذين ءامنوا كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون) (۱۸۳)
(اياما معدودت فمن كان منكم مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر و على الذين يطيقونه فدية طعام مسكين فمن تطوع خيرا فهو خير له و ان تصوموا خير لكم ان كنتم تعلمون) (۱۸۴) (شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن هدى للناس و بينت من الهدى و الفرقان فمن شهد منكم الشهر فليصمه و من كان مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر يريد الله بكم اليسر و لا يريد بكم العسر و لتكملوا العدة و لتكبروا الله على ما هدئكم و لعلكم تشكرون) (۱۸۵) .

ترجمه:

183- ای افرادی که ایمان آورده اید، روزه بر شما نوشته شد همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شده، تا پرهیزکار شوید.

184- چند روز معدودی را (باید روزه بدارید) و کسانی که از شما بیمار یا مسافر باشند روزهای دیگری را (بجای آن روزه بگیرند) و بر کسانی که قدرت انجام آن را ندارند (همچون بیماران مزمن و پیرمردان و پیره زنان) لازم است كفاره بدهند، مسکینی را اطعام کنند، و کسی که کار خیر را پذیرا شود برای او بهتر است، و روزه داشتن برای شما بهتر است اگر بدانید.

185- (آن چند روز معدود) ماه رمضان است که قرآن برای راهنمایی مردم و نشانه های هدایت و فرق میان حق و باطل در آن نازل شده، پس آنکس که در ماه رمضان در حضر باشد روزه بدارد، و آنکس که بیمار یا در سفر باشد روزهای دیگری را بجای آن روزه بگیرد، خداوند راحتی شما را می خواهد نه زحمت، هدف این است که این روزها را تکمیل کنید، و خدا را بر اینکه شما را هدایت کرده بزرگ بشمرید و شاید شکرگذاری کنید.

تفسیر:

روزه سرچشمه تقوا

به دنبال چند حکم مهم اسلامی که در آیات پیشین گذشت در آیات مورد بحث به بیان یکی دیگر از این احکام که از مهمترین عبادات محسوب می پردازد و آن روزه است، و با همان لحن تاءکید آمیز

گذشته می گوید: (ای کسانی که ایمان آورده اید روزه بر شما نوشته شده است آنگونه که بر امتهایی که قبل از شما بودند نوشته شده بود) **(یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم)**.

و بلافاصله فلسفه این عبادت انسانساز و تربیت آفرین را در یک جمله کوتاه اما بسیار پرمحتوا چنین بیان می کند: (شاید پرهیزکار شوید) **(لعلکم تتقون)**.

آری روزه چنانکه شرح آن خواهد آمد عامل مؤثری است برای پرورش روح تقوا و پرهیزگاری در تمام زمینه ها و همه ابعاد.

از آنجا که انجام این عبادت با محرومیت از لذائد مادی و مشکلاتی مخصوصا در فصل تابستان همراه است تعبیرات مختلفی در آیه فوق به کار رفته که روح انسان را برای پذیرش این حکم آماده سازد. نخست با خطاب یا ایها الذین آمنوا: ای مؤمنان!

سپس بیان این حقیقت که روزه اختصاص به شما ندارد، بلکه در امتهای پیشین نیز بوده است. و سرانجام بیان فلسفه آن و اینکه اثرات پر بار این فریضه الهی صددرصد عائد خود شما می شود، آن را یک موضوع دوست داشتنی و گوارا می سازد.

در حدیثی از امام صادق نقل شد که فرمود: لذة ما فی النداء ازال تعب العبادة و العناء! (لذت خطاب **(یا ایها الذین آمنوا)** آنچنان است که سختی و مشقت این عبادت را از بین برده است!)

در آیه بعد برای اینکه باز از سنگینی روزه کاسته شود چند دستور دیگر را در این زمینه بیان می فرماید نخست می گوید:

(چند روز معدودی را باید روزه بدارید) **(ایاما معدودات)**.

چنان نیست که مجبور باشید تمام سال یا قسمت مهمی از آن را روزه بگیرید بلکه روزه تنها بخش کوچکی از آن را اشغال می کند.

دیگر اینکه: کسانی که از شما بیمار یا مسافر باشند و روزه گرفتن برای آنها مشقت داشته باشد از این حکم معافند و باید روزه‌های دیگری را بجای آن روزه بگیرند (فمن كان منكم مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر).

سوم (کسانی که با نهایت زحمت باید روزه بگیرند) مانند پیرمردان و پیر زنان و بیماران مزمن که بهبودی برای آنها نیست (لازم نیست مطلقا روزه بگیرند، بلکه باید بجای آن كفاره بدهند، مسکینی را اطعام کند) (و على الذين يطيقونه فدية طعام مسكين).

(و آن کس که مایل باشد بیش از این در راه خدا اطعام کنند برای او بهتر است) (فمن تطوع خيرا فهو خير له).

و بالاخره در پایان آیه این واقعیت را بازگو می کند که (روزه گرفتن برای شما بهتر است اگر بدانید) (وان تصوموا خير لكم ان كنتم تعلمون)

گر چه بعضی خواسته اند این جمله را دلیل بر این بگیرند که روزه در آغاز تشریع، واجب تخییری بوده و مسلمانان می توانستند روزه بگیرند یا بجای آن فدیة بدهند تا تدریجا به روزه گرفتن عادت کنند و بعد این حکم نسخ شده و صورت وجوب عینی پیدا کرده است.

ولی ظاهر این است که این جمله تأکید دیگری بر فلسفه روزه است، و اینکه این عبادت همانند سائر عبادات چیزی بر جاه و جلال خدا نمی افزاید بلکه تمام سود و فائده آن عائد عبادت کنندگان می شود.

شاهد این سخن تعبیرهای مشابه آن است که در آیات دیگر قرآن به چشم می خورد، مانند (ذلکم خير لكم ان كنتم تعلمون) که بعد از حکم وجوب نماز جمعه ذکر شده است (سوره جمعه آیه 9).

و در آیه سوره عنكبوت می خوانیم: (و ابراهيم اذ قال لقومه اعبدوا الله و اتقوه ذلکم خير لكم ان كنتم تعلمون): (او به بت پرستان گفت: خدا را پرستش کنید و از او پرهیزید، این برای شما بهتر است اگر بدانید).

و به این ترتیب روشن می شود که جمله (ان تصوموا خير لكم) خطاب به همه روزه داران است نه گروه خاصی از آنها.

آخرین آیه مورد بحث زمان روزه و قسمتی از احکام و فلسفه های آن را شرح می دهد نخست می گوید: (آن چند روز معدود را که باید روزه بدارید ماه رمضان است) (شهر رمضان).

همان ماهی که قرآن در آن نازل شده (الذی انزل فیہ القرآن).

همان قرآنی که مایه هدایت مردم، و دارای نشانه های هدایت، و معیارهای سنجش حق و باطل است (هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان).

سپس بار دیگر حکم مسافران و بیماران را به عنوان تاءکید بازگو کرده می گوید: کسانی که در ماه رمضان در حضر باشند باید روزه بگیرند، اما آنها که بیمار یا مسافرن روزهای دیگری را بجای آن روزه می گیرند (فمن شهد منکم الشهر فلیصمه و من کان مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر).

تکرار حکم مسافر و بیمار در این آیه و آیه قبل ممکن است از این نظر باشد که بعضی به گمان اینکه خوردن روزه مطلقا کار خوبی نیست به هنگام بیماری و سفر اصرار داشته باشند روزه بگیرند، لذا قرآن با تکرار این حکم می خواهد به مسلمانان بفهماند همانگونه که روزه گرفتن برای افراد سالم یک فریضه الهی است افطار کردن هم برای بیماران و مسافران یک فرمان الهی می باشد که مخالفت با آن گناه است. در قسمت آخر آیه بار دیگر به فلسفه تشریع روزه پرداخته می گوید: (خداوند راحتی شما را می خواهد و زحمت شما را نمی خواهد) (یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر).

اشاره به اینکه روزه داشتن گرچه در ظاهر یکنوع سختگیری و محدودیت است اما سرانجامش راحتی و آسایش انسان می باشد، هم از نظر معنوی و هم از لحاظ مادی (چنانکه در بحث فلسفه روزه خواهد آمد).

این جمله ممکن است به این نکته نیز اشاره باشد که فرمانهای الهی مانند فرمان حاکمان ستمگر نیست، بلکه در مواردی که انجام آن مشقت شدید داشته باشد وظیفه آسان تری قائل می شود، لذا حکم روزه را با تمام اهمیتی که دارد از بیماران و مسافران و افراد ناتوان برداشته است.

سپس اضافه می کند: (هدف آن است که شما تعداد این روزها را کامل کنید) (ولتکملوا العدة).

یعنی بر هر انسان سالمی لازم است در سال یکماه روزه بدارد، چرا که برای پرورش جسم و جان او لازم است، به همین دلیل اگر ماه رمضان بیمار یا در سفر بودید باید به تعداد این ایام روزه را قضا کنید تا عدد مزبور کامل گردد، حتی زنان حائض که از قضای نماز معافند از قضای روزه معاف نیستند. و در آخرین جمله می فرماید: (تا خدا را به خاطر اینکه شما را هدایت کرده بزرگ بشمرید، و شاید شکر نعمتهای او را بگذارید) (و لتکبروا الله علی ما هداکم و لعلکم تشکرون). آری شما باید به خاطر آنهمه هدایتها در مقام تعظیم پروردگار بر آئید، و در مقابل آن همه نعمتها که به شما بخشیده شکرگزاری کنید.

قابل توجه اینکه مسأله شکرگزاری را با کلمه (لعل) آورده است، ولی مسأله بزرگداشت پروردگار را به طور قاطع ذکر کرده، این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که انجام این عبادت (روزه) به هر حال تعظیم مقام پروردگار است، اما شکر که همان صرف کردن نعمتها در جای خود و بهره گیری از آثار و فلسفه های عملی روزه است شرائطی دارد که تا آن شرائط حاصل نشود انجام نمی گیرد، و مهمترین آن شرائط اخلاص کامل و شناخت حقیقت روزه و آگاهی از فلسفه های آن است.

نکته ها

1- اثرات تربیتی، اجتماعی، و بهداشتی روزه

روزه ابعاد گوناگونی دارد، و آثار فراوانی از نظر مادی و معنوی در وجود انسان می گذارد، که از همه مهمتر (بعد اخلاقی) و فلسفه تربیتی آن است

از فوائد مهم روزه این است که روح انسان را (تلطیف)، و اراده انسان را (قوی)، و غرائز او را (تعدیل) می کند.

روزه دار باید در حال روزه با وجود گرسنگی و تشنگی از غذا و آب و همچنین لذت جنسی چشم پیوشد، و عملاً ثابت کند که او همچون حیوان در بند اصطبل و علف نیست، او می تواند زمام نفس سرکش را به دست گیرد، و بر هوسها و شهوات خود مسلط گردد.

در حقیقت بزرگترین فلسفه روزه همین اثر روحانی و معنوی آن است، انسانی که انواع غذاها و نوشابه ها در اختیار دارد و هر لحظه تشنه و گرسنه شد به سراغ آن می رود، همانند درختانی است که در پناه دیوارهای باغ بر لب نهرها می رویند، این درختان نازپرورده، بسیار کم مقاومت و کم دوامند اگر چند روزی آب از پای آنها قطع شود پژمرده می شوند، و می خشکند اما درختانی که از لابلای صخره ها در دل کوه ها و بیابانها می رویند و نوازشگر شاخه هایشان از همان طفولیت طوفانهای سخت، و آفتاب سوزان، و سرمای زمستان است، و با انواع محرومیتها دست به گریبانند، محکم و با دوام و پر استقامت و سختکوش و سخت جانند!

روزه نیز با روح و جان انسان همین عمل را انجام می دهد و با محدودیتهای موقت به او مقاومت و قدرت اراده و توان مبارزه با حوادث سخت می بخشد، و چون غرائز سرکش را کنترل می کند بر قلب انسان نور و صفا می پاشد خلاصه روزه انسان را از عالم حیوانیت ترقی داده و به جهان فرشتگان صعود می دهد، جمله لعلکم تتقون (باشد که پرهیزگار شوید) اشاره به همه این حقایق است. و نیز حدیث معروف الصوم جنة من النار: (روزه سپری است در برابر آتش دوزخ) اشاره به همین موضوع است.

در حدیث دیگری از علی (علیه السلام) می خوانیم که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدند: چه کنیم که شیطان از ما دور شود؟ فرمود: الصوم يسود وجهه، و الصدقة تكسر ظهره، و الحب في الله و المواظبة على العمل الصالح يقطع دابره، و الاستغفار يقطع وتينه: (روزه روی شیطان را سیاه می کند، و انفاق در راه خدا پشت او را می شکند، و دوست داشتن به خاطر خدا، و مواظبت بر عمل صالح دنباله او را قطع می کند، و استغفار رگ قلب او را می برد)!

در نهج البلاغه به هنگامی که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فلسفه عبادات را بیان می کند به روزه که می رسد چنین می فرماید: و الصيام ابتلاء لاخلاص الخلق: (خداوند روزه را از این جهت تشریع فرموده که روح اخلاص در مردم پرورش یابد)!

و نیز در حدیث دیگری از پیامبر (ﷺ) می خوانیم: ان للجنة بابا يدعى الريان لا يدخل فيها الا الصائمون: (بهشت دری دارد به نام (ریان) (سیراب شده) که تنها روزه داران از آن وارد می شوند. مرحوم صدوق در (معانی الاخبار) در شرح این حدیث می نویسد انتخاب این نام برای این در بهشت به خاطر آن است که بیشترین زحمت روزه دار از ناحیه عطش است، هنگامی که روزه داران از این در وارد می شوند چنان سیراب می گردند که بعد از آن هرگز تشنه نخواهند شد.

اثر اجتماعی روزه

بر کسی پوشیده نیست، روزه یک درس مساوات و برابری در میان افراد اجتماع است، با انجام این دستور مذهبی، افراد متمکن هم وضع گرسنگان و محرومان اجتماع را به طور محسوس در می یابند، و هم با صرفه جوئی در غذای شبانه روزی خود می توانند به کمک آنها بشتابند.

البته ممکن است با توصیف حال گرسنگان و محرومان، سیران را متوجه حال گرسنگان ساخت، ولی اگر این مسأله جنبه حسی و عینی به خود بگیرد اثر دیگری دارد، روزه به این موضوع مهم اجتماعی رنگ حسی میدهد، لذا در حدیث معروفی از امام صادق (ع) نقل شده که (هشام بن حکم) از علت تشریع روزه پرسید، امام (ع) فرمود: انما فرض الله الصيام ليستوى به الغنى و الفقير و ذلك ان الغنى لم يكن ليجد مس الجوع فيرحم الفقير، و ان الغنى كلما اراد شيئا قدر عليه، فاراد الله تعالى ان يسوى بين خلقه، و ان يذيق الغنى مس الجوع و الالم، ليرق على الضعيف و يرحم الجائع:

(روزه به این دلیل واجب شده است که میان فقیر و غنی مساوات برقرار گردد، و این به خاطر آن است که غنی طعم گرسنگی را بچشد و نسبت به فقیر ادای حق کند، چرا که اغنیاء معمولاً هر چه را بخواهند برای آنها فراهم است، خدا می خواهد میان بندگان خود مساوات باشد، و طعم گرسنگی و درد و رنج را به اغنیاء بچشاند تا به ضعیفان و گرسنگان رحم کنند).

راستی اگر کشورهای ثروتمند جهان چند روز را در سال روزه بدارند و طعم گرسنگی را بچشند باز هم این همه گرسنه در جهان وجود خواهد داشت؟!

اثر بهداشتی و درمانی روزه

در طب امروز و همچنین طب قدیم، اثر معجزآسای (امساک) در درمان انواع بیماریها به ثبوت رسیده و قابل انکار نیست، کمتر طبیبی است که در نوشته های خود اشاره ای به این حقیقت نکرده باشد، زیرا می دانیم عامل بسیاری از بیماریها زیاده روی در خوردن غذاهای مختلف است، چون مواد اضافی جذب نشده به صورت چربی های مزاحم در نقاط مختلف بدن، یا چربی و قند اضافی در خون باقی می ماند، این مواد اضافی در لابلای عضلات بدن در واقع لجنزارهای متعفن برای پرورش انواع میکروبهای بیماریهای عفونی است، و در این حال بهترین راه برای مبارزه با این بیماریها نابود کردن این لجنزارها از طریق امساک و روزه است!.

روزه زباله ها و مواد اضافی و جذب نشده بدن را می سوزاند، و در واقع بدن را (خانه تکانی) می کند.

بعلاوه یک نوع استراحت قابل ملاحظه برای دستگاه های گوارشی و عامل مؤثری برای سرویس کردن آنها است، و با توجه به اینکه این دستگاه از حساسترین دستگاه های بدن است و در تمام سال به طور دائم مشغول کار است، این استراحت برای آنها نهایت لزوم را دارد.

بدیهی است شخص روزه دار طبق دستور اسلام به هنگام (افطار) و (سحور) نباید در غذا افراط و زیاده روی کند، تا از این اثر بهداشتی نتیجه کامل بگیرد، در غیر این صورت ممکن است نتیجه بر عکس شود.

(الکسی سوفورین) دانشمند روسی در کتاب خود می نویسد:

(درمان از طریق روزه فائده ویژه ای برای درمان کم خونی، ضعف روده ها التهاب بسیط و مزمن، دملهای خارجی و داخلی، سل، اسکلیروز، روماتیسم نقرس، استسقاء، نوراستنی، عرق النساء، خراز (ریختگی پوست)، بیماریهای چشم، مرض قند، بیماریهای جلدی، بیماریهای کلیه، کبد و بیماریهای دیگر دارد.

معالجه از طریق امساک اختصاص به بیماریهای فوق ندارد، بلکه بیماریهایی که مربوط به اصول جسم انسان است و با سلولهای جسم آمیخته شده همانند: سرطان سفلیس، سل و طاعون را نیز شفا می بخشد)!

در حدیث معروفی پیغمبر (ﷺ) اسلام می فرماید: (صوموا تصحوا): (روزه بگیرید تا سالم شوید).

و در حدیث معروف دیگر نیز از پیغمبر (ﷺ) رسیده است (المعدة بيت كل داء والحمية راس كل دواء): (معدة خانه تمام دردها است و امساک بالاترین داروها)! (بحار الانوار جلد 14 قدیم).

2- روزه در امتهای پیشین

از تورات و انجیل فعلی نیز بر می آید که روزه در میان یهود و نصاری بوده و اقوام و ملل دیگر هنگام مواجه شدن با غم و اندوه روزه می گرفته اند چنانکه در (قاموس کتاب مقدس) آمده است: (روزه کلیه در تمام اوقات، در میان هر طائفه و هر ملت و مذهب، در موقع ورود اندوه و زحمت غیر مترقبه، معمول بوده است).

و نیز از تورات بر می آید که موسی (عليه السلام) چهل روز روزه داشته است چنانکه می خوانیم (هنگام بر آمدنم به کوه که لوحهای سنگی یعنی لوحهای عهدی که خداوند با شما بست بگیرم آنگاه در کوه چهل روز و چهل شب ماندم نه نان خوردم و نه آب نوشیدم).

و همچنین به هنگام توبه و طلب خشنودی خداوند، یهود روزه می گرفتند: (قوم یهود غالباً در موقعی که فرصت یافته می خواستند اظهار عجز و تواضع در حضور خدا نمایند روزه می داشتند تا به گناهان خود اعتراف نموده بواسطه روزه و توبه، رضای حضرت اقدس الهی را تحصیل نمایند).

(روزه اعظم با کفاره، محتمل است که فقط روزه یک روز سالیانه مخصوص بود که در میان طائفه یهود مرسوم بود. البته روزه های موقتی دیگر نیز از برای یادگاری خرابی اورشلیم و غیره می داشتند).

حضرت مسیح نیز چنانکه از (انجیل) استفاده می شود چهل روز روزه داشته: (آنگاه عیسی از قوت روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را امتحان نماید... پس چهل شبانه روز روزه داشته عاقبة الامر گرسنه گردید).

و نیز از انجیل (لوقا) بر می آید که حواریون مسیح نیز روزه می گرفتند.
باز در قاموس کتاب مقدس آمده است: (بنابراین حیات حواریون و مؤمنین ایام گذشته عمری مملو از انکار لذات و زحمات بیشمار و روزه داری بود).

به این ترتیب اگر قرآن می گوید (**کما کتب علی الذین من قبلکم**) (همان گونه که بر پیشینیان نوشته شد) شواهد تاریخی فراوانی دارد که در منابع مذاهب دیگر حتی بعد از تحریف به چشم می خورد.

3- امتیاز ماه مبارک رمضان

اینکه ماه رمضان برای روزه گرفتن انتخاب شده بخاطر این است که این ماه بر سایر ماه ها برتری دارد، در آیه مورد بحث نکته برتری آن چنین بیان شده که قرآن کتاب هدایت و راهنمای بشر که فرقان است یعنی با دستورات و قوانین خود روشهای صحیح را از ناصحیح جدا کرده و سعادت انسانها را تضمین نموده است در این ماه نازل گردیده، و در روایات اسلامی نیز چنین آمده است که همه کتابهای بزرگ آسمانی (تورات)، (انجیل)، (زبور)، (صحف)، و (قرآن) همه در این ماه نازل شده اند.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: (تورات) در ششم ماه مبارک رمضان و (انجیل) در دوازدهم و (زبور) در هیجدهم و (قرآن مجید) در شب قدر نازل گردیده است.

به این ترتیب ماه رمضان همواره ماه نزول کتابهای بزرگ آسمانی و ماه تعلیم و تربیت بوده است چرا که تربیت و پرورش بدون تعلیم و آموزش صحیح ممکن نیست، برنامه تربیتی روزه نیز باید با آگاهی هر چه بیشتر و عمیق تر از تعلیمات آسمانی هماهنگ گردد، تا جسم و جان آدمی را از آلودگی گناه شستشو دهد.

در آخرین جمعه ماه شعبان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) برای آماده ساختن یاران خود جهت استقبال از ماه مبارک رمضان خطبه ای خواند و اهمیت این ماه را چنین گوشزد نمود:

(ای مردم! ماه خدا با برکت آمرزش و رحمت به سوی شما رو می آورد.

این ماه برترین ماه ها است

روزهای آن برتر از روزهای دیگر، و شبهای آن بهترین شبها است لحظات و ساعات این ماه بهترین ساعات است.

ماهی است که به میهمانی خدا دعوت شده اید و از کسانی که مورد اکرام خدا هستند می باشید.

نفسهای شما همچون تسبیح، خوابتان چون عبادت، اعمالتان مقبول، و دعائتان مستجاب است.

بنابراین با نیتهای خالص و دلهای پاک از خداوند بخواهید تا شما را در روزه داشتن و تلاوت قرآن در

این ماه توفیق دهد، چرا که بدبخت کسی است که از آمرزش الهی در این ماه بزرگ محروم گردد.

با گرسنگی و تشنگی خویش در این ماه به یاد گرسنگی و تشنگی رستاخیز باشید، بر فقراء و بینوایان

بخشش کنید، پیران خویش را گرمی دارید، به خردسالان رحمت آورید، پیوند خویشاوندی را محکم

سازید.

زبانهایتان را از گناه باز دارید، چشمان خویش را از آنچه نگاه کردنش حلال نیست بیوشانید، گوشهای

خویش را از آنچه شنیدنش حرام است فرا گیرید بر یتیمان مردم شفقت و محبت کنید، تا با یتیمان شما

چنین کنند...

4- قاعده لا حرج

در آیات فوق اشاره ای به این نکته شده بود که خدا بر شما آسان می گیرد و نمی خواهد به زحمت

بیفتید، مسلما این اشاره در اینجا ناظر به مساءله روزه و فوائده آن و حکم مسافر و بیمار است، ولی با

توجه به کلی بودن آن یک قاعده عمومی نسبت به تمام احکام اسلامی استفاده می شود و از مدارک

قاعده معروف (لا حرج) است.

این قاعده می گوید: اساس قوانین اسلام بر سختگیری نیست، و اگر در جایی حکمی تولید مشقت

شدید کند، موقتا برداشته می شود، چنانکه فقها فرموده اند (هر گاه وضو گرفتن یا ایستادن به هنگام نماز

و مانند اینها انسان را شدیداً به زحمت بیندازد، مبدل به تیمم و نماز نشسته می شود)

در آیه 78 سوره حج نیز می خوانیم: (هَوَاجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ): (او شما را برگزید و در دین خود تکلیف مشقت باری برای شما قرار نداد).

حدیث معروف پیامبر (ﷺ): بَعَثْتُ عَلَى الشَّرِيعَةِ السَّهْلَةَ: (من مبعوث به آئین سهل و آسانی شده ام) نیز اشاره به همین مطلب است.

آیه (186) و ترجمه

(و اذا سالک عبادى عنى فانى قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیوا لی ولیؤمنوا بی لعلمهم یرشدون) (۱۸۶) .

ترجمه:

186 و هنگامی که بندگان من از تو درباره من سؤال کنند بگو (من نزدیکم! دعای دعا کننده را به هنگامی که مرا می خواند پاسخ می گویم، پس آنها باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا راه یابند (و به مقصد برسند).

شان نزول

کسی از پیامبر (ﷺ) پرسید: آیا خدای ما نزدیک است تا آهسته با او مناجات کنیم؟ یا دور است تا با صدای بلند او را بخوانیم؟ آیه فوق نازل شد و (به آنها پاسخ داد که خدا به بندگان نزدیک است) تفسیر:

سلاحی به نام دعا و نیایش

از آنجا که یکی از وسائل ارتباط بندگان با خدا مسأله دعا و نیایش است به دنبال ذکر بخش مهمی از احکام اسلام در آیات گذشته آیه مورد بحث از آن سخن می گوید، و با اینکه یک برنامه عمومی برای همه کسانی که می خواهند با خدا مناجات کنند در بر دارد قرار گرفتن آن در میان آیات مربوط به روزه مفهوم تازه ای به آن می بخشد، چرا که روح هر عبادتی قرب به خدا و راز و نیاز با اوست.

این آیه روی سخن را به پیامبر کرده می گوید: (هنگامی که بندگانم از تو درباره من سؤال کنند بگو من نزدیکم) (و اذا سالک عبادى عنى فانى قریب) .

نزدیکتر از آنچه تصور کنید، نزدیکتر از شما به خودتان، و نزدیکتر از شریان گردنهایتان چنانکه در جای دیگر می خوانیم: (ونحن اقرب الیه من حبل الوريد) (سوره ق آیه 16).

سپس اضافه می کند: (من دعای دعا کننده را به هنگامی که مرا می خواند اجابت می کنم) (اجیب دعوة الداع اذا دعان) .

(بنابر این باید بندگان من دعوت مرا بپذیرند) (فلیستجیبوا لی).

(و به من ایمان آورند) (ولیؤمنوا بی).

(باشد که راه خود را پیدا کنند و به مقصد برسند) (لعلهم یرشدون) جالب اینکه در این آیه کوتاه خداوند هفت مرتبه به ذات پاک خود اشاره کرده و هفت بار به بندگان! و از این راه نهایت پیوستگی و قرب و ارتباط و محبت خود را نسبت به آنان مجسم ساخته است!.

(عبدالله بن سنان) می گوید از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمود:

(زیاد دعا کنید زیرا دعا کلید بخشش خداوند و وسیله رسیدن به هر حاجت است، نعمتها و رحمتهایی نزد پروردگار است که جز با دعا نمی توان به آن رسید! و بدان هر در را که بکوبی عاقبت گشوده خواهد شد! آری او به ما نزدیک است، چگونه ممکن است از ما دور باشد در حالی که میان ما و قلب ما جای او است! (واعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه) (سوره انفال آیه 24).

نکته ها

1- فلسفه دعا و نیایش

آنها که حقیقت و روح دعا و اثرات تربیتی و روانی آن را نشناخته اند ایرادهای گوناگونی به مسأله دعا دارند:

گاه می گویند: دعا عامل تخدیر است، چرا که مردم را بجای فعالیت و کوشش و استفاده از وسائل پیشرفت و پیروزی، به سراغ دعا می فرستد، و به آنها تعلیم می دهد که بجای همه این تلاشها دعا کنند! و گاه می گویند: اصولاً آیا دعا کردن فضولی در کار خدا نیست؟! خدا هر چه را مصلحت بداند انجام می دهد، او به ما محبت دارد، مصالح ما را بهتر از خود ما می داند، پس چرا ما هر ساعت مطابق دلخواه خود از او چیزی بخواهیم؟!.

و زمانی می گویند: از همه اینها گذشته آیا دعا منافات با مقام رضا و تسلیم در برابر اراده خداوند ندارد؟

آنها که چنین ایرادهائی را مطرح می کنند از آثار روانی اجتماعی و تربیتی و معنوی دعا و نیایش غافلند؟ زیرا انسان برای تقویت اراده و بر طرف کردن ناراحتیها به تکیه گاهی احتیاج دارد، دعا چراغ امید را در انسان روشن می سازد.

مردمی که دعا و نیایش را فراموش کنند، با عکس العملهای نامطلوب روانی و اجتماعی مواجه خواهند شد.

و به تعبیر یکی از روانشناسان معروف:

(فقدان نیایش در میان ملتی برابر با سقوط آن ملت است اجتماعی که احتیاج به نیایش را در خود کشته است معمولاً از فساد و زوال مصون نخواهد بود.

البته نباید این مطلب را فراموش کرد که تنها صبح نیایش کردن و بقیه روز همچون یک وحشی به سر بردن بیهوده است، باید نیایش را پیوسته انجام داد و در همه حال با توجه بود تا اثر عمیق خود را در انسان از دست ندهد.)

آنان که برای دعا اثر تخدیری قائلند معنی دعا را نفهمیده اند، زیرا معنی دعا این نیست که از وسائل و علل طبیعی دست بکشیم و بجای آن دست به دعا برداریم، بلکه مقصود این است بعد از آنکه نهایت کوشش خود را در استفاده از همه وسائل موجود به کار بستیم، آنجا که دست ما کوتاه شد و به بنبست رسیدیم به سراغ دعا برویم، و با توجه و تکیه بر خداوند روح امید و حرکت را در خود زنده کنیم، و از کمکهای بی دریغ آن مبداء بزرگ مدد گیریم.

بنابراین دعا مخصوص به نارسائیها و بن بستها است، نه عاملی به جای عوامل طبیعی.

(نیایش در همین حال که آرامش را پدید آورده است، در فعالیتهای مغزی انسان یکنوع شکفتگی و انبساط باطنی و گاهی روح قهرمانی و دلاوری را تحریک می کند، نیایش خصائل خویش را با علامات بسیار مشخص و منحصر به فرد نشان می دهد، صفای نگاه متانت رفتار، انبساط و شادی درونی، چهره پر از یقین، استعداد هدایت، و نیز استقبال از حوادث، اینها است که از وجود یک گنجینه پنهان در عمق روح ما حکایت می کند، و تحت این قدرت حتی مردم عقب مانده

و کم استعداد نیز می توانند نیروی عقلی و اخلاقی خویش را بهتر به کار بندند، و از آن بیشتر بهره گیرند، اما متأسفانه در دنیای ما کسانی که نیایش را در چهره حقیقتش بشناسند بسیار کمند.

از آنچه گفتیم پاسخ این ایراد که می گویند دعا بر خلاف رضا و تسلیم است نیز روشن شد، زیرا دعا همانطور که در بالا شرح داده شد یکنوع کسب قابلیت برای تحصیل سهم زیادتر از فیض بی پایان پروردگار است.

به عبارت دیگر انسان به وسیله دعا توجه و شایستگی بیشتری برای درک فیض خداوند پیدا می کند، بدیهی است کوشش برای تکامل و کسب شایستگی بیشتر عین تسلیم در برابر قوانین آفرینش است، نه چیزی بر خلاف آن.

از همه گذشته دعا یکنوع عبادت و خضوع و بندگی است، و انسان به وسیله دعا توجه تازه ای به ذات خداوند پیدا می کند، و همانطور که همه عبادات اثر تربیتی دارد دعا هم دارای چنین اثری خواهد بود.

و اینکه می گویند دعا فضولی در کار خدا است! و خدا هر چه مصلحت باشد انجام می دهد توجه ندارد که مواهب الهی بر حسب استعدادها و لیاقتها تقسیم می شود، هر قدر استعداد و شایستگی بیشتر باشد سهم بیشتری از آن مواهب نصیب انسان می گردد.

لذا می بینیم امام صادق (علیه السلام) می فرماید: ان عند الله عز و جل منزلة لا تنال الا بمسالة؛ در نزد خداوند مقاماتی است که بدون دعا کسی به آن نمی رسد!

دانشمندی می گوید وقتی که ما نیایش می کنیم خود را به قوه پایان ناپذیری که تمام کائنات را به هم پیوسته است متصل و مربوط می سازیم.

و نیز می گوید: امروز جدیدترین علم یعنی روانپزشکی همان چیزهائی را تعلیم می دهد که پیامبران تعلیم می دادند، چرا؟ به علت اینکه پزشکان روانی دریافته اند که دعا و نماز و داشتن یک ایمان محکم به دین نگرانی و تشویش و هیجان و ترس را که موجب نیم بیشتری از ناراحتیهای ما است بر طرف می سازد.

2- مفهوم واقعی دعا

پس از آنکه دانستیم که دعا در مورد نارسائیهای قدرت ما است، نه در مورد توانائی و قدرت، و به عبارت دیگر دعای مستجاب دعائی است که به مضمون امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء (سوره نمل آیه 62) به هنگام اضطرار و عقیم ماندن تمام تلاشها و کوششها انجام گیرد، روشن می شود که مفهوم دعا درخواست فراهم شدن اسباب و عواملی است که از دایره قدرت انسان بیرون باشد آن هم از کسی که قدرتش بیپایان و هر امری برای او آسان است.

ولی این درخواست نباید تنها از زبان انسان صادر شود، بلکه از تمام وجود او برخیزد، و زبان در این قسمت نماینده و ترجمان تمام ذرات وجود انسان و اعضا و جوارح او باشد.

قلب و روح از طریق دعا پیوند نزدیک با خدا پیدا کند، و همانند قطره‌های که به اقیانوس بی پایان به پیوند اتصال معنوی با آن مبداء بزرگ قدرت می یابد اثرات این ارتباط و پیوند روحانی را به زودی مورد بررسی قرار خواهیم داد.

البته باید توجه داشت که یک نوع دیگر دعا داریم که حتی در موارد قدرت و توانائی نیز انجام می گیرد، و آن دعائی است که نشان دهنده عدم استقلال قدرتهای ما در برابر قدرت پروردگار است، و به عبارت دیگر مفهوم آن توجه به این حقیقت است که اسباب و عوامل طبیعی هر چه دارند از ناحیه او دارند،

و به فرمان او هستند، اگر به دنبال دارو می رویم و شفا از آن می طلبیم به خاطر آن است که او آن اثر را به دارو بخشیده (این نوع دیگری از دعا است که در احادیث اسلامی نیز به آن اشاره شده است).

کوتاه سخن اینکه دعا یکنوع خود آگاهی و بیداری دل و اندیشه، و پیوند باطنی با مبداء همه نیکیها و خوبیها است، لذا در سخنان حضرت علی (علیه السلام) می خوانیم لا یقبل الله عز و جل دعاء قلب لاه: خداوند دعای غافلدلان را مستجاب نمی کند.

و در حدیث دیگر از امام صادق (علیه السلام) به همین مضمون می خوانیم ان الله عز و جل لا یستجیب دعاء بظهر قلب ساه.

3- شرائط اجابت دعاء

توجه به کیفیت این شرائط نیز روشنگر حقایق تازهای در زمینه مسأله بظاهر بغرنج دعاء است، و اثر سازنده آن را آشکار می سازد در روایات اسلامی شرائطی بر استجابت دعا می خوانیم از جمله:

1- برای اجابت دعا باید قبل از هر چیز در پاکی قلب و روح کوشید، و از گناه توبه کرد، و خودسازی نمود، و از زندگی رهبران الهی الهام گرفت.

از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: ایاکم ان یسئل احدکم ربه شیئا من حوائج الدنیا و الآخرة حتی یبدء بالثناء علی الله و المدحة له و الصلاة علی النبی و آله، ثم الاعتراف بالذنب، ثم المسألة: مبادا هیچ یک از شما از خدا تقاضائی کند مگر اینکه نخست حمد و ثنای او را بجا آورد و درود بر پیامبر و آل او بفرستد بعد به گناه خود نزد او اعتراف (و توبه) کند سپس دعا نماید.

2- در پاکی زندگی از اموال غصب و ظلم و ستم بکوشد، و تغذیه او از حرام نباشد از پیامبر اسلام (ص) نقل شده: من احب ان یتستجاب دعائه فلیطب مطعمه و مکسبه: کسی که دوست دارد دعایش مستجاب گردد باید غذا و کسب خود را پاک کند.

3- از مبارزه با فساد و دعوت بسوی حق خود داری نکنند، زیرا آنها که امر بمعروف و نهی از منکر را ترک می گویند دعای مستجابی ندارند، چنانکه از پیامبر اسلام (ص) نقل شده: لتامرّن بالمعروف و لتنهّن عن المنکر، او لیسطن الله شرارکم علی خیارکم و یدعوا خیارکم فلا یتستجاب لهم: باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و الا خداوند بدان را بر نیکان شما مسلط می کند و هر چه دعا کنند مستجاب نخواهد شد! در حقیقت ترک این وظیفه بزرگ نظارت ملی نابسامانیهای در اجتماع به وجود می آورد که نتیجه آن خالی ماندن صحنه اجتماع برای بدکاران است، و دعا برای برطرف شدن نتایج آن بی اثر است زیرا این وضع نتیجه قطعی اعمال خود انسان می باشد.

4- عمل به پیمانهای الهی

ایمان و عمل صالح و امانت و درستکاری یکی دیگر از شرائط استجابت دعا است.

زیرا آن کس که به عهد خویش در برابر پروردگارش وفا نکند نباید انتظار داشته باشد که مشمول وعده اجابت دعا از ناحیه پروردگار باشد.

کسی نزد امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از عدم استجابت دعایش شکایت کرد و گفت با اینکه خداوند فرموده دعا کنید من اجابت می کنم، چرا ما دعا می کنیم و به اجابت نمی رسد؟! اما در پاسخ فرمود: ان قلوبکم خان بثمان خصال:

اولها: انکم عرفتم الله فلم تؤدوا حقه کما اوجب علیکم، فما اغنت عنکم معرفتکم شیئا.
و الثانية: انکم آمنتُم برسوله ثم خالفتُم سنته و اتمت شریعتہ فاین ثمرۃ ایمانکم؟
و الثالثة: انکم قرأتُم کتابہ المنزل علیکم فلم تعملوا بہ، و قلتُم سمعنا و اطعنا ثم خالفتُم!
و الرابعة: انکم قلتُم تخافون من النار، و انتم فی کل وقت تقدمون الیہا بمعاصیکم، فاین خوفکم؟
و الخامسة: انکم قلتُم ترغبون فی الجنة، و انتم فی کل وقت تفعلون ما یباعدکم منها فاین رغبتکم فیہا؟
و السادسة: انکم اکلتم نعمة المولی فلم تشکروا علیہا!
و السابعة: ان الله امرکم بعداوة الشیطان، و قال ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا، فعاد یتموہ بلاقول، و الیتموہ بلا مخالفة.

و الثامنة: انکم جعلتم عیوب الناس نصب اعینکم و عیوبکم وراء ظهورکم تلومون من انتم احق باللوم منه فای دعاء یتستجاب لکم مع هذا و قد سددتُم ابوابہ و طرقہ؟ فاتقوا الله و اصلحوا اعمالکم و اخلصوا سرائرکم و امروا بالمعروف و انہوا عن المنکر فیستجیب لکم دعائکم:.

قلب و فکر شما در هشت چیز خیانت کرده لذا دعایتان مستجاب نمی شود): 1 شما خدا را شناخته اید اما حق او را ادا نکرده اید، بهمین دلیل شناخت شما سودی بحالتان نداشته!

2- شما به فرستاده او ایمان آورده اید سپس با سنتش به مخالفت برخاسته اید ثمره ایمان شما کجا است؟

3- کتاب او را خوانده اید ولی به آن عمل نکرده اید، گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم سپس به مخالفت برخاستید!

4- شما می گوئید از مجازات و کیفر خدا می ترسید، اما همواره کارهایی می کنید که شما را به آن نزدیک می سازد...

5- می گوئید به پاداش الهی علاقه دارید اما همواره کاری انجام می دهید که شما را از آن دور می سازد...

6- نعمت خدا را می خورید و حق شکر او را ادا نمی کنید.

7- به شما دستور داده دشمن شیطان باشید (و شما طرح دوستی با او می ریزید) ادعای دشمنی با شیطان دارید اما عملاً با او مخالفت نمی کنید.

8- شما عیوب مردم را نصب العین خود ساخته و عیوب خود را پشت سر افکنده اید... با این حال چگونه انتظار دارید دعایتان به اجابت برسد؟ در حالی که خودتان درهای آنرا بسته اید؟ تقوا پیشه کنید، اعمال خویش را اصلاح نمائید امر به معروف و نهی از منکر کنید تا دعای شما به اجابت برسد. این حدیث پر معنی با صراحت می گوید:

وعدۀ خداوند به اجابت دعا یک وعدۀ مشروط است نه مطلق، مشروط به آنکه شما به وعدۀ ها و پیمانهای خود عمل کنید در حالی که شما از 8 راه پیمان شکنی کرده اید، و اگر به این پیمان شکنی پایان دهید دعای شما مستجاب می شود.

عمل به دستورات هشتگانه فوق که در حقیقت شرائط استجاب دعا است برای تربیت انسان و به کار گرفتن نیروهای او در یک مسیر سازنده و ثمر بخش کافی است.

5 دیگر از شرائط استجاب دعا توأم گشتن آن با عمل و تلاش و کوشش است در کلمات قصار امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: الداعی بلا عمل کالرامی

بلاوتر! (نهج البلاغه حکمت 337): دعا کننده بدون عمل و تلاش مانند تیرانداز بدون زه است!.

با توجه به اینکه وتر (زه) عامل حرکت و وسیله پیش راندن تیر به سوی هدف است نقش عمل در تاثیر دعا روشن می گردد.

مجموع شرائط پنجگانه فوق روشنگر این واقعیت است که دعا نه تنها نباید جانشین اسباب طبیعی و وسائل عادی برای وصول به هدف گردد، بلکه برای اجابت آن باید در برنامه های زندگی دعا کننده دگرگونی کلی به عمل آید، روحیات شخص، نوسازی شود، و در اعمال پیشین تجدید نظر گردد. آیا چسبانیدن عنوان مخدر به دعا با چنین شرایطی نشانه بی اطلاعی و یا اعمال غرض نیست؟!

آیه (187) و ترجمه

(احل لكم ليلة الصيام الرفث الى نسائككم هن لباس لكم وانتم لباس لهن علم الله انكم كنتم تختانون انفسكم فتاب عليكم و عفا عنكم فالن بشروهن و ابتغوا ما كتب الله لكم و كلوا و اشربوا حتى يتبين لكم الخيط الاعمى من الخيط الاسود من الفجر ثم اتموا الصيام الى الليل و لا تبشروهن و انتم عكفون في المسجد تلك حدود الله فلا تقربوها كذلك يبين الله ءايته للناس لعلهم يتقون) (۱۸۷) .

ترجمه:

187- آمیزش جنسی با همسرانتان در شب روزه داری حلال است، آنها لباس شما هستند و شما

لباس آنها.

(هر دو زینت یکدیگر هستید و باعث حفظ یکدیگر) خداوند می دانست که شما به خود خیانت می کردید (و این کار را که ممنوع بود بعضا انجام می دادید) پس توبه کرد بر شما و شما را بخشید. اکنون با آنها آمیزش کنید و آنچه را خدا بر شما مقرر داشته طلب نمائید.

بخورید و بیاشامید تا رشته سپید صبح از رشته سیاه (شب) برای شما آشکار گردد، سپس روزه را تا شب تکمیل کنید، و در حالی که در مساجد مشغول اعتکاف هستید با زنان آمیزش نکنید، این مرزهای الهی است، به آن نزدیک نشوید، خداوند این چنین آیات خود را برای مردم روشن می سازد، باشد که پرهیزگار گردند.

شان نزول

از روایات اسلامی چنین استفاده می شود که در آغاز نزول حکم روزه مسلمانان تنها حق داشتند قبل از خواب شبانه غذا بخورند چنانچه کسی در شب به خواب می رفت سپس بیدار می شد خوردن و آشامیدن بر او حرام بود.

و نیز در آن زمان آمیزش با همسران در روز و شب ماه رمضان مطلقا تحریم شده بود.

یکی از یاران پیامبر (ﷺ) به نام مطعم بن جبير که مرد ضعیفی بود با این حال روزه می داشت، هنگام افطار وارد خانه شد، همسرش رفت برای افطار او غذا حاضر کند به خاطر خستگی خواب او را ربود، وقتی بیدار شد گفت من دیگر حق افطار ندارم، با همان حال شب را خوابید و صبح در حالی که

روزه دار بود برای حفر خندق (در آستانه جنگ احزاب) در اطراف مدینه حاضر شد، در اثناء تلاش و کوشش به واسطه ضعف و گرسنگی مفرط بیهوش شد، پیامبر بالای سرش آمد و از مشاهده حال او متأثر گشت.

و نیز جمعی از جوانان مسلمان که قدرت کنترل خویشتن را نداشتند شبهای ماه رمضان با همسران خود آمیزش می نمودند.

در این هنگام آیه نازل شد و به مسلمانان اجازه داد که در تمام طول شب می توانند غذا بخورند و با همسران خود آمیزش جنسی داشته باشند.

تفسیر:

توسعه ای در حکم روزه

چنانکه در شائن نزول خواندیم در آغاز اسلام آمیزش با همسران در شب و روز ماه رمضان مطلقاً ممنوع بود، و همچنین خوردن و آشامیدن پس از خواب

و این شاید آزمایشی بود برای مسلمین و هم برای آماده ساختن آنها نسبت به پذیرش احکام روزه. آیه مورد بحث که شامل چهار حکم اسلامی در زمینه روزه و اعتکاف است نخست در قسمت اول می گوید در شبهای ماه روزه آمیزش جنسی با همسرانتان برای شما حلال شده است (احل لكم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم).

سپس به فلسفه این موضوع پرداخته، می گوید: زنان لباس شما هستند و شما لباس آنها هن لباس لكم و انتم لباس لهن .

لباس از یکسو انسان را از سرما و گرما و خطر برخورد اشیاء به بدن حفظ می کند، و از سوی دیگر عیوب او را می پوشاند، و از سوی سوم زینتی است برای تن آدمی، این تشبیه که در آیه فوق آمده اشاره به همه این نکات است.

دو همسر یکدیگر را از انحرافات حفظ می کنند، عیوب هم را می پوشانند وسیله راحت و آرامش یکدیگرند، و هر یک زینت دیگری محسوب می شود.

این تعبیر نهایت ارتباط معنوی مرد و زن و نزدیکی آنها را به یکدیگر و نیز مساوات آنها را در این زمینه کاملاً روشن می‌سازد، زیرا همان تعبیر که درباره مردان آمده درباره زنان هم آمده است بدون هیچ تغییر.

سپس قرآن علت این تغییر قانون الهی را بیان کرده می‌گوید: خداوند می‌دانست که شما به خویشتن خیانت می‌کردید (و این عمل را که ممنوع بود بعضاً انجام می‌دادید) خدا بر شما توبه کرد، و شما را بخشید (علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم فتاب علیکم و عفا عنکم).

آری برای اینکه شما آلوده گناه بیشتر نشوید خدا به لطف و رحمتش این برنامه را بر شما آسان ساخت و از مدت محدودیت آن کاست.

اکنون که چنین است با آنها آمیزش کنید و آنچه را خداوند بر شما مقرر داشته طلب نمائید (فالان باشروهن و ابتغوا ما کتب الله لکم).

مسلمان این امر به معنی وجوب نیست بلکه اجازه ای است بعد از ممنوعیت که در اصطلاح اصولیون امر عقیب حظر نامیده می‌شود و دلیل بر جواز است

جمله و ابتغوا ما کتب الله لکم اشاره به این است که استفاده از این توسعه و تخفیف که در مسیر قوانین آفرینش و حفظ نظام و بقای نسل است، هیچ مانعی ندارد.

سپس به بیان دومین حکم می‌پردازد و می‌گوید بخورید و بیاشامید تا رشته سپید صبح از رشته سیاه شب برای شما آشکار گردد (و کلاوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابيض من الخیط الاسود من الفجر).

به این ترتیب مسلمانان حق داشتند در تمام طول شب از خوردنیها و نوشیدنیها استفاده کنند، اما به هنگام طلوع سپیده صبح امساک نمایند.

بعد به بیان سومین حکم پرداخته می‌گوید سپس روزه را تا شب تکمیل کنید (ثم اتموا الصيام الی اللیل).

این جمله تاءکید است بر ممنوع بودن خوردن و نوشیدن و آمیزش جنسی در روزها برای روزه داران، و نیز نشان دهنده آغاز و انجام روزه است که از طلوع فجر شروع و به شب ختم می شود. سرانجام به چهارمین و آخرین حکم پرداخته می گوید: هنگامی که در مساجد مشغول اعتکاف هستید با زنان آمیزش نکنید (ولا تباشروهن وانتم عاکفون فی المساجد).

بیان این حکم مانند استثنائی است برای حکم گذشته زیرا به هنگام اعتکاف که حد اقل مدت آن سه روز است روزه می گیرند اما در این مدت نه در روز حق آمیزش جنسی با زنان دارند و نه در شب. در پایان آیه، اشاره به تمام احکام گذشته کرده چنین می گوید: اینها مرزهای الهی است به آن نزدیک نشوید (تلك حدود الله فلا تقربوها) زیرا نزدیک شدن به مرز وسوسه انگیز است، و گاه سبب می شود که انسان از مرز بگذرد و در گناه بیفتد.

آری این چنین خداوند آیات خود را برای مردم روشن می سازد، شاید پرهیزگاری پیشه کنند (كذلك یبین الله آیاته للناس لعلهم یتقون).

نکته ها

1 - مرزهای الهی

همانگونه که در آیات فوق بعد از ذکر قسمتهائی از احکام روزه و اعتکاف خواندیم از این احکام تعبیر مرزهای الهی شده است، مرز میان حلال و حرام مرز میان ممنوع و مجاز، و جالب اینکه نمی گوید از مرزها نگذرید، می گوید: به آن نزدیک نشوید! چرا که نزدیک شدن به مرز وسوسه انگیز است و گاه سبب می شود که بر اثر طغیان شهوات و یا گرفتار شدن به اشتباه انسان از آن بگذرد.

به همین دلیل در بعضی از قوانین اسلامی گام نهادن در مناطقی که موجب لغزش انسان به گناه است نهی شده است مانند شرکت در مجلس گناه، هر چند خود آلوده آن گناه نباشد، و یا خلوت کردن با اجنبیه (بودن با یک زن بیگانه در یک محل خلوت و کاملاً تنها که دیگران به آن راه ندارند).

همین معنی در احادیث دیگر تحت عنوان حمایت از حمی (نگهداشتن حریم منطقه ممنوعه) بیان شده است:

پیامبر اسلام (ﷺ) می فرماید: ان حمی الله محارمه، فمن يرتع حول الحمى يوشك ان يقع فيه: محرمات الهی قرقگاه های او است هر کس گوسفند خود را در کنار قرقگاه ببرد بیم آن می رود که وارد منطقه ممنوعه شود.

باز به همین دلیل افرادی که پایبند اصول تقوی و پرهیزگاری هستند نه تنها مرتکب محرمات نمی شوند بلکه سعی دارند به نزدیکی حرام نیز گام نهند.

2- اعتکاف

اعتکاف در اصل به معنی محبوس ماندن و مدتی طولانی در کنار چیزی بودن است و در اصطلاح شرع توقف در مساجد برای عبادت می باشد که حد اقل آن سه روز است و شرط آن روزه داشتن و ترک بعضی دیگر از لذائذ است.

این عبادت اثر عمیقی در تصفیه روح و توجه مخصوص به پروردگار دارد و آداب و شرائط آن در کتب فقهی ذکر شده است البته این عبادت ذاتا از مستحبات است ولی در پاره ای از موارد استثنائی شکل وجوب به خود می گیرد، به هر حال در آیه مورد بحث تنها به یکی از شرائط آن که عدم آمیزش با زنان (اعم در شب یا روز) است اشاره شده آنهم به خاطر ارتباط و پیوندی که با مسأله روزه دارد.

3- طلوع فجر

فجر در اصل به معنی شکافتن است و اینکه از طلوع صبح تعبیر به فجر شده بخاطر آن است پرده سیاه شب با ظهور اولین سپیده صبح از هم شکافته می شود.

در آیات مورد بحث علاوه بر این تعبیر، تعبیر به حتی (يَتَّبِعَنَّ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ) آمده است، جالب اینکه در حدیثی می خوانیم که عدی بن حاتم خدمت پیامبر عرض کرد من ریسمان سیاه و سفیدی گذارده بودم و به آنها نگاه می کردم تا به وسیله شناسائی آن دو از یکدیگر آغاز وقت روزه را تشخیص دهم! پیامبر از این سخن چنان خندید که دندانهای مبارکش نمایان گشت، فرمود: ای پسر حاتم منظور رشته سفید صبح از رشته سیاه شب در افق است که آغاز وجوب روزه است.

ضمناً باید توجه داشت که این تعبیر نکته دیگری را نیز روشن می سازد و آن شناختن صبح صادق از کاذب است، زیرا: در پایان شب نخست یک سفیدی بسیار کم رنگ به طور عمودی در آسمان پیدا می شود که آن را به دم روباه تشبیه کرده اند، این همان صبح کاذب و دروغگو است اما کمی بعد از آن سفیدی شفافی به طور افقی و در امتداد افق نمایان می شود که همچون رشته نخ سپیدی است که در کنار رشته سیاه شب کشیده شده است، این همان صبح صادق است که آغاز روزه و ابتدای وقت نماز صبح است، و هیچ شباهتی با صبح کاذب ندارد.

4- آغاز و پایان، تقوا است

جالب اینکه در نخستین آیه مربوط به احکام روزه خواندیم که هدف نهائی از آن تقوا است، همین تعبیر عیناً در پایان آخرین آیه نیز آمده است (لعلهم یتقون) و این نشان می دهد که تمام این برنامه ها وسیله ای هستند برای پرورش روح تقوا و خویشنداری و ملکه پرهیز از گناه و احساس مسئولیت در برابر وظائف انسانها.

پروردگارا! سر تعظیم بر آستان مقدست می سائیم که این توفیق را به ما دادی که جلد اول این تفسیر را مورد تجدید نظر قرار داده، نقائص آن را در حد توانائی بر طرف سازیم شاید بتوانیم کتاب بزرگ آسمانیت قرآن مجید را بیش از پیش به برادران و خواهران مسلمان بشناسانیم.

خداوندا! تو را شکر می گوئیم که ما را مشمول این عنایت فرمودی که در طریق تفسیر سخنان بزرگ و پرجت گام برداریم.

بارالها! این افتخار بزرگ را تا پایان کار از ما سلب مفرما تا بتوانیم باقیمانده این تفسیر را به بهترین صورت تنظیم و نشر دهیم.

خداوندا! از اینکه قلوب بندگان خاصت را متوجه این کتاب ساختی و این همه از آن استقبال کردند و شاید به ما در دل شبها یا به هنگام روز دعای خیری کنند متشکر و سپاسگزاریم.

پایان جلد اول تفسیر نمونه

با تجدید نظر

چهاردهم مرداد 1361 مطابق پانزدهم شوال 1402

1- نهج البلاغه خطبه 194

2- نور الثقلين جلد اول صفحه 36.